معانی الأخبار

تألیف

شیخ صدوق ابن بابویه

مترجم

شیخ عبد العلی محمدی شاهرودی

جلد دوم

دار الکتب الاسلامیه

متن و ترجمہ

معانی الأخبار

تالیف

شیخ صدوق - ابن بابویہ

ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی

مترجم:

شیخ عبد العلی محمدی شاہرودی

ناشر
دار الکتب الاسلامیہ

مجلد دوم

ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق.
[معانی الاخبار (فارسی ـ عربی)]
متن و ترجمه معانی الاخبار/ تألیف: شیخ صدوق (ابن بابویه)ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی؛ مترجم عبدالعلی محمدی شاهرودی. ـ ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۲ج.
ISBN : 964-440-064-X (دوره)
۳۰۰۰۰ ریال (ج. ۱): ISBN: 964-440-062-3
۳۰۰۰۰ ریال (ج. ۲): ISBN: 964-440-063-1
ج. ۱و۲: چاپ سوم: ۱۳۸۵.
۱.احادیث شیعه ـ ـ قرن ۴ق. الف. محمدی شاهرودی، عبدالعلی، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: معانی الاخبار.
BP۱۲۹/۶۰۴۱م۲الف ۲۹۷/۲۱۲
۱۳۷۷
کتابخانه ملی ایران ۱۸۵۸۲-۷۷م

نام کتاب: معانی الاخبار (جلد دوم)
مؤلف: شیخ صدوق
مترجم: شیخ عبدالعلی محمدی شاهرودی
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: سوم
تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ هـ. ش. سال پیامبر اعظم
صفحه و قطع: ٤٦٤ صفحه، وزیری
چاپ: چاپخانه مروی
ناشر: دارالکتب الاسلامیه ـ تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷٤٤۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰٤۱۰
شابک ۱ - ۰۶۳ - ٤٤۰ - ۹٦٤ ISBN 964 - 440 - 063 - 1
شابک دورهٔ ۲ جلدی X - ۰٦٤ - ٤٤۰ - ۹٦٤
ISBN - SET 964 - 440 - 064 - X VOL. 2

﴿ قابل توجّه ﴾

متن عربی این کتاب با نسخه‌های خطّی
معاني الاخبار مشایخ عظام توسّط
جناب آقای علی‌اکبر غفّاری مقابله و
تصحیح شده و کاملاً مورد وثوق میباشد .

مترجم



«باب»

(معنى الغايات)

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن أيّوب بن نوح ، عن محمّدبن أبي عمير ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي حمزة الثماليّ ، عن الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام قال : الاشتهار بالعبادة ريبة ، إنّ أبي حدّثني عن أبيه ، عن جدّه عليهم السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : أعبدالنّاس من أقام الفرائض ؛ و أسخى الناس من أدّى زكاة ماله ؛ وأزهد النّاس من اجتنب الحرام ؛ وأتقى النّاس من قال الحقّ فيما له وعليه ؛ وأعدل النّاس من رضي للنّاس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه ؛ وأكيس النّاس من كان أشدّ ذكراً للموت ؛ وأغبط الناس من كان تحت التراب قد أمن العقاب يرجوالثواب ؛ وأغفل النّاس من لم يتّعظ بتغيّر الدّنيا من حال إلى حال؛ وأعظم النّاس في الدّنيا خطراً من لم يجعل للدّنيا عنده خطراً ؛ وأعلم النّاس من جمع

(باب ۱۸۵ ـ عالیترین کمالات)

۱ـ أبو حمزهٔ ثمالیّ از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: شهرت یافتن به عبادت مایهٔ تهمت و آشفتگی است، همانا پدرم، از پدرش، از اجداد بزرگوارش ـ عَلَيهِمُ السّلام ـ برایم نقل نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجا آورد و بخشنده‌ترین مردم شخصی است که زکات مالش را بپردازد، و پارساترین مردم آنکس است که از حرام کناره گیرد، و پرهیزگارترین مردم کیستکه حقّ را بگوید چه به نفع او باشد چه به زیانش، و دادگرترین مردم انسانی است که برای مردم بپسندد آنچه را بر خود می‌پسندد و آنچه را بر خود خوش ندارد، بر مردم نیز نپسندد و هوشیارترین مردم آنکس است که بیشتر به یاد مرگ باشد، و کامیاب‌ترین انسان که مردم به حال او حسرت می‌خورند کسی است که در زیر خاك از کیفر الهی آسوده می‌باشد و امید ثواب دارد، و بی‌خبرترین مردم شخصی است که به دگرگون شدن دنیا از حالی به

علم النّاس إلى علمه ؛ وأشجع النّاس من غلب هواه ؛ وأكثر النّاس قيمة أكثرهم علماً ؛ وأقلّ النّاس قيمة أقلّهم علماً ؛ وأقلّ النّاس لذّة الحسود ؛ وأقلّ النّاس راحة البخيل ؛ وأبخل النّاس من بخل بما افترض الله تعالى عليه ؛ وأولى النّاس بالحقّ أعملهم به ؛ و أقلّ النّاس حرمة الفاسق ؛ وأقلّ الناس وفاءً الملوك ؛ وأقلّ النّاس صديقاً الملك ؛ وأفقر النّاس الطّماع ؛ وأغنى النّاس من لم يكن للحرص أسيراً ؛ وأفضل النّاس إيماناً أحسنهم خلقاً ؛ وأكرم النّاس أتقاهم ؛ وأعظم النّاس قدراً من ترك مالا يعنيه ؛ و أورع الناس من ترك المراء وإن كان محقّاً ؛ وأقلّ النّاس مروءة من كان كاذباً، و أشقى النّاس الملوك ؛ و أمقت النّاس المتكبّر ؛ وأشدّ النّاس اجتهاداً من ترك الذّنوب ؛ وأحكم النّاس من فرّ من

حالي ديگر پندنگيرد، و ارزشمندترين انسان در دنيا فردی است كه دنيا نزد او بی ارزش باشد، و داناترين مر دم كسی است كه دانش ديگران را با علم خود فراهم آورد، و دليرترين مردم آنكس می‌باشد كه بر هوای نفس خود چيره گردد، و پربهاترين مردم دانشمندترين آنانست، و كم بهاترين مردم كم دانش‌ترين آنانست، و كم لذّت‌ترين مردم شخص حسود، و كم آسايش‌ترين مردم خسيس است و بخيل‌ترين مردم شخصی است كه بر انجام آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته بخل ورزد، و سزاوارترين مردم به حق آنست كه به آن بيشتر عمل نمايد، و كم حرمت‌ترين مردم آدم فاسق هرزه است، و بی‌وفاترين مردم پادشاهانند، و غير صميمی‌ترين مردم سلطان است،و فقيرترين كس شخص آزمند می‌باشد، و بی‌نيازترين مردم كسی است كه خود را از بند اسارت طمع رها ساخته، و برترين مردم از جهت ايمان خوش خوی‌ترين آنان، و گراميترين شخص پرهيزكارترين مردم است، و با قدر و منزلت‌ترين آنان فردی است كه پيرامون كار بيهوده كه سودی برايش ندارد نگردد، و پارساترين مردم كسی است كه در گفتگو جدل ننمايد گرچه حق با او باشد، و خائن‌ترين مردم دروغگوست و سنگدل‌ترين مردم زمامدارانند، و منفورترين مردم متكبّر است، و كوشاترين مردم كسی است كه

جهّال النّاس؛ وأسعد النّاس من خالط كرام النّاس؛ وأعقل النّاس أشدّهم مداراة للنّاس؛ وأولى النّاس بالتّهمة من جالس أهل التهمة؛ وأعتى النّاس مَنْ قَتَلَ غيرَ قاتِله، أو ضرب غيرضاربه؛ وأولى النّاس بالعفو أقدرهم على العقوبة؛ وأحقّ النّاس بالذّنب السفيه المغتاب؛ وأذلّ النّاس؛ من أهان النّاس؛ وأحزم النّاس أكظمهم للغيظ؛ وأصلح النّاس أصلحهم للنّاس؛ وخير النّاس مَنِ انتفعَ به النّاس.

۲ـ حدّثنا عليّ بن عبدالله الورّاق، قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن معروف عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليّ، عن الحسن بن سعيد، عن الحارث بن محمّد بن النعمان الأحول صاحب الطاق، عن جميل بن صالح، عن أبي عبدالله الصادق عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من أحبّ أن يكون أكرم الناس فليتّق الله عزّ وجلّ ومن أحبّ أن يكون أتقى الناس فليتوكّل على الله؛ ومن أحبّ أن يكون أغنى الناس فليكن بما عندالله عزّ وجلّ أوثق

گناهان را انجام ندهد، واقع بین‌ترین مردم آن است که از نادانان بگریزد، و سعادتمندترین آنان شخصی است که با مردم بزرگوار آمیزش داشته باشد، و خردمندترین مردم آن است که با مردم سازگارتر باشد، و سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با متّهمین نشست و برخاست نماید، و سرکش‌ترین مردم فردی است که غیر شخصی را که با او در نبرد است بکشد یا غیر ضارب خود را مورد ضرب و شتم قرار دهد، و سزاوارترین مردم به گذشت توانمندترین ایشان بر کیفر دادن است، مستحق‌ترین مردم به گرفتار شدن در دام گناه نابخرد غیبت کننده، و خوارترین کس، انسانی که به مردم اهانت نماید می‌باشد، و دور اندیش‌ترین مردم آنکه بتواند خشم خود را بیشتر کنترل نماید، شایسته‌ترین مردم کسی است که خیرخواه‌تر از دیگران باشد و بهترین مردم آن کس است که مردم از وی بهره‌مند گردند.

۲ـ جمیل بن صالح از امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت نموده که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: شخصی که مایل است ارجمندترین مردم باشد باید از خدا پروا داشته باشد، و هرکس که بخواهد پرهیزگارترین مردم

منه بماني يده ثمّ قال عليه السلام : ألا أُنبّئكم بشرّ الناس؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : من أبغض الناس وأبغضه النّاس . ثمّ قال : ألا أُنبّئكم بشرّ من هذا ؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : الّذي لا يقبل عثرة ولا يقبل معذرة ولا يغفر ذنباً . ثمّ قال : ألا أُنبّئكم بشرّ من هذا ؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : من لا يؤمن شرّه ولا يرجى خيره ، وإنّ عيسى ابن مريم عليه السلام قام في بني إسرائيل فقال : يا بني إسرائيل لا تحدّثوا بالحكمة الجهّال فتظلموها ، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم ، ولا تعينوا الظالم على ظلمه فيبطل فضلكم ؛ الأُمور ثلاثة : أمر تبيّن لك رشده فاتّبعه ، و أمر تبيّن لك غيّه فاجتنبه ، و أمر اختلف فيه فردّه إلى الله عزّ و جلّ .

۳ ـ حدّثنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن

باشد باید بر خدا اعتماد کند، و هر کس دوست دارد غني‌ترين مردم باشد بايد بدانچه نزد خداست بيشتر اطمينان نمايد تا آنچه در دسترس خودش مى‌باشد، سپس فرمود: آيا نمى‌خواهيد شما را از بدترين مردم آگاه سازم؟ عرض كردند: بلى (آگاه فرما)، يا رسول الله، فرمود: كسى كه مردم را دشمن دارد؛ و مردم هم او را دشمن دارند، سپس فرمود: شما را آگاه نكنم به بدتر از اين؟ عرض كردند: آرى پيامبر خدا، فرمود: آنكه از لغزش نگذرد، و عذر را نپذيرد، و گناهى را نبخشد، سپس فرمود: آيا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: بلى اى رسولخدا، فرمود: كسى كه از شرّش آسوده نباشند، و به خيرش اميد نرود.

همانا عيسى بن مريم در ميان أنجمنى از بنى اسرائيل بپاخاست و فرمود: اى بنى اسرائيل حكمت را به نادانان ياد ندهيد كه به آنان ستم نموده باشيد، و از أهلش دريغ مداريد كه بدانها ظلم نموده باشيد، و ستم پيشه را در ظلم يارى نكنيد كه فضيلت خود را نابود ساخته‌ايد. امور سه گونه است: امرى كه راه راست در آن بر تو روشن است پيرو آن باش، و أمرى كه گمراهيش بر تو آشكار است از آن دورى گزين، امرى كه مورد اختلاف است آن را به خداى عزّ و جلّ باز گردان.

۳ـ اسماعيل بن أبى زياد گويد: امام صادق عليه السلام از پدرش از پدرانش

الحسين بن يزيد النوفليّ، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله: أيّ المال خير؟ قال: زرع زرعه صاحبه وأصلحه وأدّى حقّه يوم حصاده. قيل: يارسول الله فأيّ المال بعد الزّرع خير؟ قال: رجل في غنمه قد تبع بها مواضع القطر، يقيم الصّلاة ويؤتي الزكاة. قيل: يا رسول الله فأيّ المال بعد الغنم خير؟ قال: البقر تغد وبخير وتروح بخير قيل: يارسول الله فأيّ المال بعد البقر خير؟ قال: الرّاسيات في الوَحْل والمُطعِمات في المَحْل، نعم الشّيء النّخل من باعه فإنّما ثمنه بمنزلة رماد على رأس شاهقٍ اشتدّت به الرّيح في يوم عاصف، إلّا أن يخلف مكانها. قيل: يارسول الله فأيّ المال بعد النّخل خير؟ فسكت، فقال له رجل: فأين الابل؟ قال: فيها الشّقاء و الجفاء و العَناء و بُعد الدّار تغد و مُدبرة و

عليهم السّلام روايت نموده که از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله سؤال شد: کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بدست خود کشته و بشمر رسانده، و زکوة آن را بپردازد، عرض شد: پس از کشاورزی کدام دارائی بهتر است؟ فرمود: گلّه‌داری که خود گوسفندانش را در چراگاههای باران‌گیر می‌چراند و نماز می‌خواند و زکوة می‌دهد.

عرض شد: پس از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاوداری که بامداد و شامگاه به صاحبش خیر می‌رساند و شیر می‌دهد. عرض شد: پس از گاوداری کدام ثروت بهتر است؟ فرمود: درختان بلندی که در گل و لای ریشه دارند و قد برافراشته‌اند و با وجود کم رسیدن باران به آنان میوه می‌دهند، و در خشکسالی خوراك مردم را فراهم می‌کنند (منظور نخل خرما است). سپس فرمود: چه چیز خوبی است درخت خرما، هرکس آنرا بفروشد بهایش مانند خاکستری است که در قلّهٔ مرتفعی باشد، و در روز طوفانی تند بادی بر آن وزد و آن را پراکنده نماید، مگر اینکه به بهای آنچه فروخته نخل دیگری بنشاند، عرضه داشتند: ای پیامبرخدا پس از درخت خرما چه دارائی بهتر است؟ حضرت سکوت فرمود، مردی عرض کرد: پس چرا در بارهٔ شتر چیزی نفرمودید؟ فرمود: بدبختی،

تروح مُدْبِرة لا يأتي خيرها إلّا من جانبها الأشأم، أما إنّها لا تَعْدِمُ الأشقياء الفَجَرة.

٤ـ حدّثنا محمّدبن إبراهيم بن إسحاق، قال: حدّثنا أحمدبن محمّد الهمدانيّ قال: حدّثنا الحسن بن القاسم قراءةً، قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم المعلّى، قال: حدّثنا أبوعبدالله محمّد بن خالد، قال: حدّثنا عبدالله بن بكر المراديّ، عن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه [عن] عليّ بن الحسين، عن أبيه عليه السلام قال: بينا أميرالمؤمنين صلوات الله عليه ذات يوم جالس مع أصحابه يُعَبِّئُهم للحرب إذ أتاه شيخ عليه شحبة السفر، فقال: أين أميرالمؤمنين؟ فقيل: هو ذا. فسلّم عليه، ثمّ قال: ياأميرالمؤمنين إنّي أتيتك من ناحية الشّام وأنا شيخ كبير قد سمعت فيك من الفضل مالا اُحصي وإنّي أظنّك ستغتال، فعلّمني ممّا علّمك الله. قال: نعم ياشيخ، من اعتدل يوماه فهو مَغبون؛ ومن كانت الدّنيا

و بدخوئی، و رنج و آوارگی، در شتر داری است که صبح و شام نگون بختی آورد (بخاطر کم سود بودن نسبت بمخارجش و مرگ و میر زیادش) و خیری ندهد مگر از آن سوی که بد یمن‌تر است، مردمان بخت برگشتهٔ تبهکار از آن دست برندارند.

۴ـ عبدالله بن بَکر مُرادی گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدرش از جدّش از امام سجّاد از پدرش علیهم السّلام روایت نمود، که فرمود: در آن هنگام که امیرالمؤمنین علیه السلام تجهیزات ارتش خود را برای پیکاری فراهم می‌ساخت و مشغول صف‌بندی آنان بود یك روز با اصحاب خود نشسته بود پیر مردی که هاله‌ای از رنج سفر چهره‌اش را گرفته بود از راه رسید و گفت: امیرالمؤمنین کجاست؟ گفتند: او آنجاست. آنگاه بر آن بزرگوار سلام داد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من از جانب دمشق می‌آیم و پیری سالخورده‌ام، آوازهٔ فضل بیشمار تو را شنیده‌ام، و چنین می‌پندارم که تو را خواهند کُشت، پس بمن بیاموز از آنچه خدا بتو آموخته است. فرمود: آری ای پیر مرد هرکس دو روزش یکسان

همّته اشتدّت حسرته عند فراقها ؛ و من كان غده شرّ يومه فمحروم ؛ ومن لم يبال ما رزيء من آخرته إذا سلمت له دنياه، فهو هالك ؛ و من لم يتعاهد النّقص من نفسه غلب عليه الهوى ومن كان في نقص فالموت خيرٌ له ، ياشيخ ارض للنّاس ماترضى لنفسك و إيت إلى النّاس ما تحبُّ أن يؤتى إليك . ثمّ أقبل على أصحابه فقال : أيّها النّاس أما ترون إلى أهل الدّنيا يُمسون و يُصبحون على أحوال شتّى فبين صريع يتلوّى ، وبين عائد ومعود و آخَرُ بنفسه يجُودُ، وآخَرُ لا يُرجي و آخر مُسَجّى ، وطالبٍ الدّنيا

(بركمال خود چیزی نیفزوده) باشد مغبون گشته، و هرکس که قصدش از تلاش، دنیا باشد هنگام جدا شدن از آن افسوسش فراوان است، و آنکس که فردای او زیانبارتر از امروزش باشد بی بهره مانده است.

و انسانی که از کمبود توشهٔ آن سرایش باکی نداشته باشد در صورتی که به دنیایش آسیبی نرسد تباه شونده است، و شخصی که کاستی از نفس خود را اهمیّت ندهد، هوای نفس بر او چیره گردد.

و فردی که در سراشیبی سقوط نفس خویش واقع شود مرگ برایش بهتر (از زندگی) است.

ای پیر مرد برای مردم بپسند آنچه را برای خود می‌پسندی، و به مردم همان را روادار که دوست داری به تو رواداشته شود. آنگاه روی به اصحابش نمود و فرمود: مردم، مگر اهل دنیا را نمی‌نگرید، که با چه حالاتی مختلف و دگرگونیهائی صبح را به شام می‌برندو روز و شب را سپری می‌کنند؟ یکی بر زمین خورده، دست و پا میزند و دیگری بیمار، و آن دیگر به عیادتش میرود، و آن یك در حال جان دادن است، و از دیگری قطع امید شده، و بر تن کس دیگر کفن شده بر روی تابوت است (وه که چه غفلت زده است این بشر) او در جستجوی دنیا و مرگ در جستجوی اوست، و غافلی است که از او غفلت نشده، و بازماندگان هم بدنبال گذشتگان در حرکتند.

والموت يطلبه ، وغافل ليس بمغفول عنه ، وعلى أثر الماضي يصير الباقي . فقال له زيد بن صوحان العبديّ : يا أمير المؤمنين أيّ سلطان أغلب وأقوى ؟ قال : الهوى ؛ قال : فأيّ ذلّ أذلّ ؟ قال : الحرص على الدّنيا ؛ قال : فأيّ فقر أشدّ ؟ قال : الكفر بعد الإيمان ؛ قال : فأيّ دعوة أضلّ ؟ قال : الدّاعي بما لا يكون ؛ قال : فأيّ عمل أفضل ؟ قال : التقوى ؛ قال: فأيّ عمل أنجح ؟ قال : طلب ما عند الله ؛ قال : فأيّ صاحب شرّ ؟ قال : المزيّن لك معصية الله ؛ قال : فأيّ الخلق أشقى ؟ قال : من باع دينه بدنيا غيره ؛ قال : فأيّ الخلق أقوى ؟ قال : الحليم ؛ قال : فأيّ الخلق أشحّ ؟ قال: من أخذ المال من غير حلّه فجعله في غير حقّه

زید بن صوحان عبدی عرض کرد: ای امیرالمؤمنین:

ـ کدام قدرت سلطه‌گرتر و قوی‌تر است؟ فرمود: هوای نفس.

ـ کدام خواری ذلّت بارتر می‌باشد؟ فرمود: آزمندی بر دنیا.

ـ کدام تنگدستی دشوارتر است؟ فرمود: کفر وَرزیدن بعد از ایمان.

ـ کدام دعوت گمراه کننده‌تر است؟ فرمود: دعوت به آنچه که واقعیّت ندارد.

ـ کدام عمل برتر است؟ فرمود: پرهیزکاری.

ـ کدام عمل کامیاب کننده‌تر می‌باشد؟ فرمود: خواستن آنچه نزد خداست.

ـ پس چه کسی زیان بیشتری می‌رساند؟ فرمود: آنکه نافرمانی خدا را در نظرت آرایش دهد.

ـ کدام مخلوق بدبخت‌تر است؟ فرمود: آنکه دینش را به دنیای شخص دیگری بفروشد.

ـ کدامیك از آفریدگان نیرومندترند؟ فرمود: بردباران.

ـ کدامیك از مخلوقات بخیل‌تر است؟ فرمود: کسی که ثروتی را از غیر راه حلال بدست آورد و در غیر حق خودش مصرف نماید.

قال : فأيّ الناس أكيس ؟ قال : من أبصر رشده من غيّه فمال إلى رشده ؛ قال : فمن أحلم النّاس ؟ قال : الّذي لا يغضب ؛ قال : فأيّ الناس أثبت رأياً ؟ قال : من لم تغرّه الناس من نفسه ولم تغرّه الدّنيا بتشوّفها ؛ قال : فأيّ الناس أحمق ؟ قال : المغترّ بالدّنيا وهو يرى مافيها من تقلّب أحوالها ؛ قال : فأيّ النّاس أشدّ حسرة ؟ قال : الّذي حرم الدّنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين ؛ قال : فأيّ الخلق أعمى ؟ قال : الّذي عمل لغيرالله يطلب بعمله الثواب من عندالله عزّوجلّ ؛ قال : فأيّ القنوع أفضل ؟ قال : القانع بما أعطاه الله ؛ قال : فأيّ المصائب أشدّ ؟ قال : المصيبة بالدّين ؛ قال : فأيّ الأعمال أحبّ إلى الله عزّ و

ـ کدامیك از مردم زیرك‌ترند؟ فرمود: کسی که راه رشد و ترقّی و سود و زیان خود را شناسائی کند، و در آن راه گام بردارد.

ـ کدامیك از مردم صبورتر است؟ فرمود: آنکه خشمگین نگردد.

ـ کدامیك از مردم پایدارتر است؟ فرمود: شخصی که مردم او را با چاپلوسی و تعریفهای نابجای بخود مغرورش نسازند به آرایش دنیا خود را نبازد.

ـ کدامیك از مردم احمقند؟ فرمود: آنکس که فریفتهٔ دنیا گردد با وجودی که دگرگونیهای احوال را در آن مشاهده می‌نماید.

ـ افسوس کدامیك از مردم بیشتر است؟ فرمود: آنکه از دنیا و آخرت محروم گشته که او همان زیانکار آشکار است.

ـ کدامیك از آفریدگان کورند؟ فرمود: آنکه عملی برای غیر خدا انجام دهد و برای آن کار خود از سوی پروردگار پاداش خواهد.

ـ کدام قناعت بهتر است؟ فرمود: راضی و خرسند بودن به آنچه خدا داده است.

ـ کدام رنج و اندوه جانگزاتر است؟ فرمود: رنج و اندوهی که برای دین باشد.

ـ کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود: انتظار فرج (قائم آل محمّد

جلّ ؟ قال : انتظار الفرج . قال : فأيُّ النّاس خيرٌ عند الله عزّوجلّ ؟ قال : أخوفهم لله و أعملهم بالتقوى و أزهدهم في الدّنيا ؛ قال : فأيُّ الكلام أفضل عندالله عزّو جلّ ؟ قال : كثرة ذكره و التضرّع إليه و الدّعاء ؛ قال : فأيُّ القول أصدق ؟ قال : شهادة أن لااله إلّا الله ؛ قال : فأيُّ الأعمال أعظم عندالله عزّ وجلّ؟ قال : التسليم و الورع . قال : فأيُّ النّاس أصدق ؟ قال : من صدق في المواطن ؛ ثمّ أقبل عليه السّلام على الشيخ فقال : ياشيخ إنّ الله عزّوجَلّ خلق خلقاً ضيّق الدّنيا عليهم نظراً لهم فزهّدهم فيها وفي حُطامِها فرغبوا في دارالسّلام الّتي دعاهم إليها وصبروا على ضِيق المعيشة و صبروا على المكروه و اشتاقوا إلى ما عندالله من الكرامة وبذلوا أنفسهم ابتغاء رضوان الله وكانت خاتمة أعمالهم

عجّل الله تعالى فرجه) .

ـ کدامیك از مردم در درگاه الهی برتر است؟ فرمود: آنکس که خـدا ترسی و پرهیزکاری را بیشتر شیوهٔ خود ساخته، و در دنیا زاهدتر باشد.

ـ در نزد خدا کدام سخن با ارزش‌تر است؟ فرمود: زیادی یاد او، و زاری در پیشگاهش و دعا.

ـ کدام گفتار صحیح‌تر است، فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز خدا نیست.

ـ کدام عمل نزد خدا عظیم‌تر است؟ فرمود: گردن نهادن به اوامر و نواهی خدا و پارسائی.

ـ چه کسی از مردم راستگوتر است؟ فرمود: کسی که در زمانهای جنگ و میدان کارزار راستگو باشد. سپس آن بزرگوار روی به پیرمرد نموده، فرمود: خداوند عزّ و جلّ مخلوقاتی را آفرید که دنیا در نظرشان تنگ جلوه نمود، پس ایشان را در دنیا و مال آن گوشه‌گیر نمود، پس میل کردند به خانهٔ امنی که خدا ایشان را به سوی آن فراخوانده بود. و آنان بر تنگی و فشار زندگی صبر پیشه کردند، و با ناملایمات سازش کردند، و به کرامتی که نزد خداست اشتیاق

الشّهادة فلقوا الله وهو عنهم راض ، و علموا أنّ الموت سبيل من مضى ومن بقي ، فتزوّدوا لآخرتهم غير الذّهب و الفضّة ، ولبسوا الخشن ، وصبروا على الذّلّ ، و قدّموا الفضل ، و أحبّوا في الله ، وأبغضوا في الله عزّوجلّ ، اُولئك المصابيح في الدّنيا و أهل النعيم في الآخرة والسّلام .

فقال الشيخ : فأين أذهب وأدع الجنّة ـ وأنا أراها وأرى أهلها معك يا أمير المؤمنين ـ؟ جهّزني بقوّة أتقوّى بها على عدوّك فأعطاه أمير المؤمنين عليه السلام سلاحاً وحمله وكان في الحرب بين يدي أمير المؤمنين عليه السلام يضرب قدماً قدماً وأمير المؤمنين عليه السلام يعجب ممّا يصنع فلمّا اشتدّت الحرب أقدم فرسه حتّى قتل ـ رحمه الله عليه ـ وأتبعه رجل من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام

ورزیدند، و برای دستیابی به خوشنودی پروردگار جان باختند، و پایان اعمال ایشان شهادت بود، پس خداوند را ملاقات کردند در حالیکه از ایشان خرسند بود، و دانستند که مرگ راه گذشتگان و آیندگان است، لذا برای آن سرای خود چیزی غیر از طلا و نقره اندوختند، و لباس درشت پوشیدند، و برخواری صبر کردند، و فضیلت را مقدّم داشتند، و برای خدا دوستی کرده و یا دشمنی ورزیدند، اینان در دنیا چراغهایند و در آخرت اهل نعمات، والسّلام.

پیر مرد گفت: بهشت را بگذارم و بکجا روم؟ در حالیکه آن را می‌بینم، و اهل بهشت را مشاهده می کنم که با تو هستند، ای امیر مؤمنان! مرا به ساز و برگ نظامی مجهّز ساز تا با دشمنانت پیکار کنم. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام وی را مسلّح کرده و بر مرکبش سوار نمود و او عازم جنگ شد در میدان نبرد قدم بقدم پیشاپیش امیرالمؤمنین صفوف دشمن را می‌شکافت بگونه‌ای که آن بزرگوار از قدرت و چالاکی او شگفت زده بود، و چون آتش جنگ زبانه کشید اسب خود را به پیش تاخت تا به شهادت رسید ـ رحمة الله علیه ـ یکی از همراهان امیرالمؤمنین علیه السلام پی جوئی نمود، او را در خاك و خون غلطیده و شربت شهادت نوشیده دید، سپس اسبش را یافت و أسلحه‌اش را نیز که در زیر بازوی خود پنهان کرده بود پیدا

فوجده صريعاً و وجد دابّته ووجد سيفه في ذراعه ، فلمّا انقضت الحرب أتي أميرالمؤمنين عليه السلام بدابّته وسلاحه وصلّى عليه أمير المؤمنين عليه السلام فقال : هذاوالله السعيد حقّاًفترحّموا على أخيكم .

﴿ باب ﴾

✿(معنى الكنز الّذي كان تحتَ جِدارِالغلامين اليتيمين)✿

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، عن محمّد ابن أحمد ، قال : حدّثنا الحسن بن علي رفعه إلى عمرو بن جميع رفعه إلى علي عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : « وكان تَحْتَه كنزٌلهما » قال : كان ذلك الكنز لوحاً من ذهب فيه مكتوب «بسم الله[الرّحمن الرّحيم]لا إلهَ إلّا اللهُ ، محمّدٌ رَسُولُ الله ، عجبت لمن يعلم أنّ الموت حقّ كيف يفرح ؟! عجبت لمن يؤمن بالقدر كيف يحزن ؟! عجبتُ لمن يذكر النّار كيف يضحك ؟! عجبتُ لمن يرى الدّنيا وتصرّفَ أهلها حالاً بعد حال كيف يطمئنّ إليها ؟! .

نمود، و پس از پایان جنگ اسب و اسلحهٔ او را خدمت امیرالمؤمنین آورد، و آن بزرگوار برای او طلب رحمت نمود و فرمود: به خدا سوگند که او حقیقتاً کامیاب گشت، شما هم برای برادرتان از خدا درخواست رحمت نمائید.

(باب ۱۸۶ ـ معنی گنج زیر دیوار که از آن دو پسرک یتیم بود)

۱ـ عمروبن جمیع مرفوعاً از امیرالمؤمنین روایت نمود؛ در بارهٔ گنجی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید؛ «وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» و در زیر آن گنجی برای آنان بود ـ کهف : ۸۱) فرمود: آن گنج ورقی بود از طلا، که در آن نوشته شده بود: به نام خداوند (بخشندهٔ مهربان) نیست معبود بر حقّی جز الله، محمّد صلّی الله علیه و آله پیامبر خداست، در شگفتم از کسی که می‌داند مرگ حق است چگونه شادمان می گردد؟! عجب دارم از آنکس که ایمان به تقدیر دارد چگونه أندوهگین می‌شود؟ و در شگفتم از فردی که به یاد آتش جهنّم است چگونه می‌خندد؟! عجب دارم از شخصی که دنیا و دگرگونی ها ی آنرا نسبت به أهلش دیده و شاهد بوده است که چگونه آنان را از حالی به حال دیگر می کشاند، امّا به آن اعتماد می کند؟!

﴿ باب ﴾

✿(معنى المُسْتَضْعَف)✿

۱ ـ حدّثنا أبي ؛ ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمهما الله ـ قالا : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ ، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب قال : حدّثنا نضر بن شعيب، عن عَبدِالغفّارِ الجازي ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه ذكر أنّ المستضعفين ضروب يُخالف بعضهم بعضاً ، ومن لم يكن من أهل القبلة ناصباً فهو مستضعف .

۲ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، قال : حدّثنا محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن أبي المغرا حميد بن المثنّى العجليّ ، قال : حدّثني أبو حنيفة ـ رَجُلٌ من أصحابنا ـ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من عَرَفَ الاختلافَ فلَيْسَ بِمُسْتَضْعَف .

۳ ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر العلويّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ، عن أبيه ، عن حمدويه ، قال : حدّثنا محمّد بن عيسى ، عن يونس بن عبدالرّحمن ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : من عَرَفَ اختلافَ النّاس فليسَ بمستضعفٍ .

(باب ۱۸۷ ـ معنى مُسْتَضْعَف)

۱ـ عبدالغفّار جازى از امام صادق عليه السلام روايت نموده كه آنحضرت تذكّر داد كه «مستضعفين» چند قسمند و برخى مخالف برخى ديگرند، و هريك از اهل قبله كه ناصبى [دشمن اميرالمؤمنين عليه السلام] نباشد مستضعف (ناتوان شمرده شده) است.

۲ ـ أبو حنيفه شيعى كه يكى از اصحاب ما مى‌باشد از امام صادق عليه السلام روايت نموده كه فرمود: آنكس كه اختلاف را بفهمد «مُسْتَضْعَف» نيست. (چون در اين صورت يافتن مذهب حق بر او عقلاً و شرعاً واجب است).

۳ـ مانند خبر ۲ است كه ترجمه شد.

٤ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن‌بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا الحسين ابن‌الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضربن سويد؛ وفضالةبن أيّوب جميعاً، عن موسى بن بكر، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول‌الله عزّو جلّ: «إلّا المستضعفين من الرّجال والنساء و الولدان» فقال: هوالّذي لايستطيع الكفر فيكفر ولا يهتدي سبيل الإيمان فيؤمن، و الصبيان، ومن كان من الرّجال والنساء على مثل عقول الصّبيان مرفوع عنهم القلم.

٥ ـ حدّثنا أبي؛ ومحمّدبن الحسن‌بن أحمدبن الوليد ـ رحمهماالله ـ قالا: حدّثناسعد ابن عبدالله قال: حدّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى، عن الحسن‌بن عليّ الوشّاء، عن أحمدبن عائذ، عن أبي خديجة سالم‌بن مُكْرَم الجمّال، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزّوجلّ: «إلّا المستضعفينَ مِنَ الرّجال و النّساء و الولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلاً» فقال: لا يستطيعون حيلة إلى النصب فينصبون ولا يهتدون سبيل أهل الحقّ

٤ـ زراره گويد: از حضرت باقر عليه السلام در بارهٔ تفسير قول خداوند عَزَّ وَ جَلَّ «إلاّ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَالوِلْدانِ»(يعني مگر آن گروه از مردان و زنان و كودكان كه براستي ناتوان بودند)(فقير يا عاجز يا مريض بودند) (نساء: ٩٨) پرسيدم؛ فرمود: او كسي است كه توانائي كفر ورزيدن را ندارد تا كافر شود، و راهي به ايمان نيابد كه مؤمن گردد، و كودكان و نيز مردان و زناني كه عقلشان مانند كودك است، و قلم تكليف از آنان برداشته شده است.

٥ـ أبو خديجه گويد: امام صادق عليه السلام در تفسير فرمودهٔ خداي عزّ و جلّ «اِلاّ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَالوِلْدانِ لا يَسْتَطيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبيلاً» (مگر ناتوانان از مردان و زنان و كودكان كه نه چاره توانند انديشيد، و نه راه بجائي دارند ـ نساء ٤: ٩٨) فرمود: توانايي گماردن شخصي ديگر به جاي ائمّه عليهم السّلام و اظهار دشمني با ايشان را ندارند و براه اهل حقّ راهنمائي نمي‌گردند تا داخل در آن شوند، و آنان بسبب انجام اعمال حسنه، و دوري گزيدن از قوانين

فيدخلون فيه ، وهؤلاء يدخلون الجنّة بأعمال حسنة وباجتناب المحارم الّتي نهى الله عزّ وجلّ عنها ولا ينالون منازل الأبرار .

٦ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، قال : حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى ، قال : حدّثنا عليّ بن الحكم ، عن عبدالله بن جندب ، عن سفيان بن السّمط البَجَليّ قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : ماتقول في المُسْتَضْعَفِينَ؟ فقال لي - شبيهاً بالفزع - : وتركتم أحداً يكون مستضعفاً ؟! وأين المستضعفون؟ فوالله لقد مشى بأمركم هذا العواتق إلى العواتق في خُدورهنّ و تُحَدّث به السقايات بطرق المدينة .

٧ - حدّثنا أبي - رحمه الله - قال : حدّثنا أحمد بن إدريس ، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ ، قال : حدّثنا إبراهيم بن إسحاق ، عن عمر[و] بن إسحاق ، قال : سئل

ممنوعهٔ الهی که خدا نهی فرموده، وارد بهشت می‌شوند، امّا به مقام نیکوکاران نمی‌رسند.

۶- سفیان بجلیّ گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم؛ نظر شما در بارهٔ «مستضعفین» چیست؟ آن بزرگوار مانند شخصی هراسناك بمن فرمود: مگر شما مستضعفی باقی گذاردید؟ کجایند مستضعفان؟ به خدا قسم عقیدهٔ شما را دوشیزگان پشت پرده به یکدیگر رسانده‌اند، و زنان آبکش و سقّا در راهِ مدینه (در بارهٔ عقیدهٔ شما) گفتگو می کنند.

شرح: مولی صالح مازندرانی شارح کافی رحمه الله فرموده: شاید علّت اضطراب امام این بوده که سفیان از افرادی بود که (تقیّه را مراعات نمی‌کرده) أسرار أهل بیت را فاش می‌ساخته پس بر طریقِ إنکار فرموده است: «کسی را مستضعف باقی نگذاشتید» یعنی مستضعف شخصی است که عالم بحقّ و باطل نباشد و شما چنان امر ما را فاش ساخته‌اید که بگوش همه رسیده است.

۷- عمرو بن اسحاق گوید: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید؛ حدّ و مرز مستضعفی که خدا آنرا یاد فرموده چیست؟ فرمود: شخصی است که نتواند یك

أبوعبدالله عليه السلام: ماحدُّ المستضعف الّذي ذكره الله عزّوَجَلّ؟ قال: من لا يُحْسِنُ سورةً من القرآن وقد خلقه‌الله عزّوَجَلّ خلقة ماينبغي له أن لايحسن.

٨ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد، قال: حدّثنا الحسين‌بن الحسن بن أبان، عن الحسين‌بن سعيد، عن صفوان بن يحيى، عن حجربن زائدة، عن حُمران، قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول‌الله عزّوجلّ: «إلّا المستضعفين من الرّجال» قال: هم أهل الولاية. قلت: وأيُّ ولاية؟ فقال: أما إنّها ليست بولاية في‌الدّين ولكنّها الولاية في‌المناكَحَة والموارَثَة والمخالَطة وهم ليسوا بالمؤمنين ولا بِالكُفّار، وهم المُرجُون لأمر الله عزّ وَجَلّ.

٩ ـ حدّثنا المظفّربن جعفربن المظفّر العلويُّ ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا

سوره از قرآن را درست فرا گیرد، و خداوند او را بگونه‌ای آفریده است که استعداد خوب فرا گرفتن را ندارد.

٨ـ حُمران گوید: از امام صادق عليه السلام در بارهٔ فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «الاّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم، فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: چه نوع ولایتی؟ فرمود: بدرستی که آن ولایت در دین نیست، بلکه ولایت (و همبستگی) در زناشوئی و ارث و معاشرت است. این افراد نه مؤمنند و نه کافر، از آنانند کسانی که به امید خدا هستند (سرنوشتشان با خداست).

شرح: منظور ولایتِ ائمّهٔ حقّ نیست چون اگر این گونه بودند در زُمرهٔ مؤمنین قرار داشتند، بلکه مقصود آنستکه در مَرام خود متعصّب نیستند، و با شما نیز کینه توزی نمی‌نمایند، و برای شما ازدواج و آمیزش با ایشان جایز است، آنان از شما ارث برند و شما از ایشان، بنابر این سؤال کننده در بارهٔ حکم آنان پرسیده نه‌درموردوصفشان، یااینکه‌امام حکمشان را بیان نموده و سپس معرّفی کرده است که اینان مؤمن نیستند و کافر هم نیستند.

٩ـ سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم، تفسیر این فرمودهٔ

جعفر بن محمّد بن مسعود، عن أبيه، عن عليّ بن محمّد، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن عليّ، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعميّ، عن سليمان بن خالد، قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ: «إلّا المستضعفين من الرّجال و النّساء و الولدان ـ الآية ـ» قال: ياسليمان في هؤلاء المستضعفين من هو أثخن رقبة منك، المستضعفون قوم يصومون ويصلّون تعفّ بطونهم وفروجهم لايرون أنّ الحقّ في غيرنا، آخذين بأغصان الشّجرة فاُولئك عسى الله أن يعفو عنهم إذا كانوا آخذين بالأغصان، و إن لم يعرفوا اُولئك، فإن عفى عنهم فبرحمته، وإن عذّبهم فبضلالتهم عمّا عرّفهم.

۱۰ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ، عن عثمان بن عيسى، عن موسى بن بكر، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن المستضعفين فقال: البلهاء في خدرها، والخادم تقول لها صلّي فتصلّي

خدای عزّ و جلّ «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ ـ تا آخر آیه» (نسا ـ ۱۰۰) چیست؟ فرمود: ای سلیمان در میان آن مستضعفان افرادی هستند که قوی‌تر از تو می‌باشند، آنان گروهی هستند که روزه می‌گیرند، نماز می‌خوانند و شکم و عورت خود را از حرام حفظ می‌کنند، عقیده ندارند که حقّ در غیر ما باشد، و شاخه‌های درخت ولایت را گرفته‌اند، امید است خداوند از آن گروه در گذرد، هرگاه از شاخه‌های درخت (ولایت) دست برنداشته باشند، و اگرچه آن را نشناخته باشند، پس اگر خدا آنان را مشمول عفو خویش سازد، بدلیل رحمتش خواهد بود، و اگر عذابشان کند نیز به علّت انحرافشان است از آنچه به آنان شناسانده شده است.

۱۰ـ سلیمان بن خالد گوید: از امام باقر علیه السلام در بارهٔ «مُسْتَضْعَفِين» پرسیدم؛ فرمود: کودَن نهایند از کاهلی و تنبلی کردنشان، و خدمتگاری است که به او گفته می‌شود: نماز بخوان! می‌خواند، و درکی ندارد مگر همان چیز که به او گفته‌ای، ومأموری که جز آنچه به او گفته شود چیزی نمی‌داند و پیر مردان و

لاتدري إلّاما قلت لها ، و الجليب الّذي لايدري إلّا ما قلت له ، والكبير الفاني و الصّبيّ الصغير . هؤلاء المستضعفون . وأمّا رجل شديد العنق جدل‌خصم يتولّى الشّرى و البيع لا تستطيع أن تغبنه في شيء ، تقول : هذا مستضعف ؟ لا ولا كرامة ! .

١١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي الصّباح ، عن أبي‌جعفر عليه‌السلام أنّه قال في المستضعفين الّذين لا يجدون حيلة ولا يهتدون سبيلا : لا يستطيعون حيلة فيدخلوا في الكفر ولم يهتدوا فيدخلوا في الإيمان فليس هم من الكفر والإيمان في شيء .

کودکان، آنان «مُسْتَضْعَفانند»، و امّا آیا مرد گردن کلفت جنگجوی دشمن که معامله انجام می‌دهد، و نمی‌توانی در هیچ موقعیّتی او را فریب دهی، «مستضعف» است؟! خیر، و به این شرافت و بزرگواری نیست:

۱۱ـ ابوالصّباح گوید: حضرت باقر علیه‌السلام در مورد «مُسْتَضْعَفِین» که چاره‌ای ندارند و راه به جائی نمی‌برند فرمود: آنان قدرت تفکّر و چاره‌اندیشی ندارند، لذا در کفر وارد می‌شوند، و هدایت نمی‌شوند و همچنین بدون قصد در صف مؤمنان داخل می گردند، بدین جهت آنان نه به کفر پایبندند و نه به ایمان.

مترجم گوید: در تمام این روایات «مُسْتَضْعَفِین» (کسانی که ضعیف و خوار و زبون نگه داشته شده‌اند، نه آنانکه ضعیف باشند) را به دو گروه‌تقسیم کرده است:

۱ـ أشخاصی که اقدام کننده‌ای به عنوان یك عنصر در آنان وجود دارد ولی روشن بینی ندارند تا به آنان راه صحیح را بنمایاند وچاره‌ای بسازد.

۲ـ گروهی دیگر آنانند که‌تمام درهای آگاهی را بر آنان بسته‌اند، ولذا حقیقت بر ایشان پوشیده مانده و از دریافت آگاهی و روشنائی کاملاً محرومند، مستقیم و غیر مستقیم در برابرشان مانع نهاده شده، و چنانچه آزاد مردی بخواهد درهای آگاهی را به روی آنان بگشاید گرفتار ناهنجاریها و ناملایمات خواهد گردید.

﴿ باب ﴾

☼(معنى قول النبيّ صلّى الله عليه و آله: « دَخَلتُ الجَنّةَ فَرَأيتُ)☼
☼(أكثَرَ أهلِها البُلْه»)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا عبدالله‌بن جعفر الحميري، عن هارون ابن مسلم، عن مَسْعَدة بن صَدَقة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال النبيّ صلى الله عليه وآله: دخلت الجنّة فرأيت أكثر أهلها البله، قال: قلت: ما البُله؟ فقال: العاقل في الخير، الغافل عن الشرّ، الّذي يصوم في كلّ شهر ثلاثة أيّام.

﴿ باب ﴾

☼(معنى النّاكثين، والقاسطين، والمارقين)☼

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّدبن أبي‌القاسم ماجيلويه، عن محمّدبن عليّ الصيرفيّ، عن محمّدبن سِنان، عن المفضّل بن عمر، قال:

(باب ۱۸۸)

(معنى فرمايش پيغمبر صلى الله عليه وآله كه وارد بهشت گرديدم و ديدم بيشتر اهل آن بلهايند)

۱ـ سعدبن صدقه از حضرت صادق از پدرش از نياى بزرگوارش عليهم السّلام روايت نموده كه پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: وارد بهشت شدم و ديدم بيشتر اهل آن افرادى هستند كه به امور دنيا اهتمامى ندارند ولكن در أمر آخرت زيرَكند، عرض كردم: «بُله» (خوشخوى و نيك فطرت كه به دقايق امور كمتر مى‌رسد) يعنى چه؟ فرمود: آنكس كه در انجام نيكيها عاقل است و از بدى بى‌خبر (اصلاً انديشهٔ بد در سر نمى‌پرورد)، آنكه در هر ماه سه روز روزه مى گيرد.

(باب ۱۸۹ ـ معنى ناكثين، قاسطين، و مارقين)

۱ـ مفضّل بن عمر گويد: أبو عبداللّه عليه السلام در پايان حديثى طولانى فرمود:

قال أبوعبدالله عليه السلام في حديث طويل يقول في آخره : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لأمّ سلمة ـ رضى الله عنها ـ : يا أمّ سلمة اسمعي واشهدي هذا عليّ بن أبي‌طالب أخي في الدّنيا و أخي في الآخرة ؛ يا أمّ سلمة اسمعي واشهدي هذا عليّ بن أبي‌طالب وزيري في الدّنيا و وزيري في الآخرة ؛ يا أمّ سلمة اسمعي واشهدي هذا عليّ بن أبي‌طالب حامل لوائي في الدّنيا و حامل لواء الحمد غداً في الآخرة ؛ يا أمّ سلمة اسمعي واشهدي هذا عليّ بن أبي طالب وصيّي وخليفتي من بعدي وقاضي عداتي والذّائد عن حوضي ، يا أمّ سلمة اسمعي و اشهدي هذا عليّ بن أبي‌طالب سيّد المسلمين ، وإمام المتقين ، وقائد الغرّ المحجّلين ، وقاتل النا كثين و المارقين و القاسطين. قلت : يا رسول الله من النا كثون ؟ قال : الّذين يبايعونه بالمدينة وينكثونه بالبصرة . قلت : من القاسطون ؟ قال : معاوية وأصحابه من أهل الشام . [ثمّ]

که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به امّ سلمه ـ رضی الله عنها ـ فرمودند: ای امّ سلمه گفتار مرا بشنو و گواه من باش که این علیّ بن أبی طالب در دنیا و آخرت برادر من می‌باشد، ای امّ سلمه بشنو! شاهد باش که این علیّ بن أبی طالب در دنیا و عقبی قائم مقام من است، ای امّ سلمه از من بشنو، و گواهم باش که این علیّ بن أبی طالب پرچمدار من در دنیا، و حامل پرچم حمد است، فردا در عقبی، ای ام سلمه از من بشنو و گواهی ده که این علیّ بن أبی طالب وصیّ، و جانشینم بعد از من و در هَم کوبندهٔ دشمنانِ من، و حامیِ و حافظِ شَرَفِ حوض منست. ای امّ سَلَمه گفتار مرا بشنو و گواهم باش که این علیّ بن أبی طالب سالار مسلمانان، و امام تقوا پیشگان، و رهبر دست و رو سپیدان، و کشندهٔ «ناکثین» (پیمان شکن‌های جنگ جمل) و «مارقین» (خوارج نهروان که از مرز دین پافراتر نهادند) و «قاسطین» (بازگشتگان از حقّ در صفین) است.

امّ سلمه گوید: عرض کردم؛ ای پیامبر خدا «ناکثان» چه افرادی هستند؟ فرمود: آنان که در مدینه با وی بیعت نمایند، و در بصره آن را بشکنند، عرض کردم: «قاسطان» چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و همدستان او از مردم دمشق،

قلت: من المارقون؟ قال: أصحاب النهروان.

(باب)

(معنى قول النبيّ صلّى الله عليه وآله: «مَنْ بَشّرني بخروج «آذار» فَلَهُ الجَنّة»)

١ ـ حدَّثنا محمّد بن أحمد الشيبانيّ؛ وأحمد بن الحسن القطّان؛ والحسين بن إبراهيم ابن أحمد بن هشام المؤدّب؛ وعليّ بن عبدالله الورّاق؛ وعليّ بن أحمد بن موسى بن عمران الدقّاق، قالوا: حدَّثنا أبوالعبّاس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، قال: حدَّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب، قال: حدَّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، عن أبي الحسن العبديّ، عن سليمان بن مهران، عن سعيد بن جبير، عن ابن عبّاس، قال: كان النبيّ صلّى الله عليه وآله ذات يوم في مسجد «قُبا» وعنده نفر من أصحابه فقال: أوَّل من يدخل عليكم السّاعة رجل من أهل الجنّة، فلمّا سمعوا ذلك قام نفر منهم فخرجوا وكلّ واحد منهم يحبّ أن يعود ليكون أوَّل داخل فيستوجب الجنّة فعلم النبيّ صلّى الله عليه وآله ذلك منهم، فقال لمن بقي عنده من

بعد عرض كردم «مارقان» كيانند؟ فرمود: اشخاصي كه در نهروان صف آرائي نمايند.

(باب ١٩٠ ـ معني فرمايش پيغمبر «آنكس كه مژدۀ خارج شدن آذر را بدهد پاداشش بهشت خواهد بود»)

١ـ ابن عبّاس گويد: روزى پيغمبر صلّى الله عليه وآله به چند تن از اصحابشان كه در مسجد قبا در خدمت وى بودند فرمود: نخستين شخصي كه اكنون بر شما وارد شود مردى از اهل بهشت است، چون اين سخن را از آن بزرگوار شنيدند، گروهي از ايشان برخاسته و بيرون رفتند، و هريك از آنان قصد داشت كه سريعتر مراجعت نمايد تا خود نخستين وارد شونده باشد و در نتيجه بهشتي گردد، پيغمبر صلّى الله عليه وآله به نيّت آنان پي برد، و به باقي ماندۀ اصحابش كه نزد وى بودند فرمود: بزودى چند

أصحابه : إنّه سَيَدْخُلُ عليكم جماعةٌ يستبقون فمَن بَشَّرَني بخروج « آذارَ » فله الجَنّة . فعاد القوم ودخلوا ومعهم أبوذرّ ـ رضي‌الله عنه ـ فقال لهم : في أيّ شهر نحن من الشهور الرّوميّة؟ فقال أبوذرّ : قدخرج آذار يارسول‌الله . فقال عليه‌السلام : قد علمت ذلك يا أباذرّ ولكنّي أحببت أن يعلم قومي أنّك رجل من أهل‌الجنّة ، وكيف‌لايكون ذلك ؟ و أنت المطرود عن حرمي بعدي لمحبّتك لأهلِ بَيتي فتعيش وحدك وتموت وحدك و يسعد بك قوم يتولّون تجهيزك ودفنك ! اُولئك رفقائي في [الـ]جنّة الخلدالّتي وعدالمتّقون .

«باب»

☼(معنى قول‌النبى صلّى‌الله عليه و آله لعلى عليه‌السلام : « ياعلى)☼
☼(لك كنز فى‌الجنة و انت ذوقرنيها»)☼

١ ـ حدّثنا أبوعبدالله الحسين‌بن أحمدبن محمّدبن‌أحمد الاُشنانيّ الدارميّ الفقيه‌العدل

تن بر شما وارد مى‌شوند كه از جهت زودتر رسيدن در حال سبقت از يكديگرند، پس هر كدام از آنان كه مرا به خروج «آذر» مژده دهد اهل بهشت است. سپس آنانكه بيرون رفته بودند بازگشتند و أبوذر نيز همراهشان بود، آنگاه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به ايشان فرمود: ما اكنون در كدام يك از ماههاى رومى بسر مى‌بريم؟ أبوذر گفت: يا رسول اللّه آذر بپايان رسيده است. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى أباذرّ آن را مى‌دانستم وليكن دوست داشتم قوم من بفهمند كه تو مردى از اهل بهشت مى‌باشى، و چگونه چنان نباشد، حال آنكه پس از من بدليل علاقه‌ات به اهل بيتم تو را از حرم من دور گردانند، و تنها زندگى خواهى نمود، و تنها خواهى مرد، و قومى كه عهده‌دار مراسم كفن و دفنت بشوند بسبب تو سعادتمند گردند و در بهشت جاودانى كه به پرهيزگاران نويد داده شده همراه من خواهند بود.

(باب ١٩١ ـ معنى فرمايش پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به علىّ عليه‌السلام : يا علىّ براى تو گنجى)

(است در بهشت، و تو اختياردار كران تا كران بهشت مى‌باشى)

١ـ ابوالطفيل از اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت نموده كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

يبلخ ، قال : أخبرني جدّي ، قال : حدّثنا محمّد بن عمّار ، قال : حدّثنا موسى بن إسماعيل قال : حدّثنا حمّاد بن سلمة ، عن محمّد بن إسحاق ، عن محمّد بن إبراهيم التميمي ، عن سلمة ، عن أبي الطفيل ، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : يا عليّ إنّ لك كنزاً في الجنّة وأنت ذوقرنيها ولا تتبع النظرة بالنظرة في الصلاة فإنّ لك الاُولى و ليست لك الآخرة .

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رضي الله عنه ـ : معنى قوله صلى الله عليه وآله : « إنّ لك كنزاً في الجنّة » يعني مفتاح نعيمها ، وذلك أنّ الكنز في المتعارف لايكون إلّا المال من ذهب وفضّة ولا يكنز إلّا لخيفة الفقر ولا يصلحان إلّا للإنفاق في أوقات الافتقار إليهما ولا حاجة في الجنّة ولا فقر ولا فاقة لأنّها دار السلام من جميع ذلك و من الآفات كلّها و فيها ما تشتهي الأنفسُ و تلذّ الأعين فهذا الكنز هو المفتاح و ذلك أنّه عليه السلام قسيم الجنّة وإنّما صار عليه السلام قسيم الجنّة والنّار لأنّ قسمة الجنّة و النّار إنّما هي على الإيمان والكفر، وقد قال له النبيّ صلى الله عليه وآله : « ياعليّ حبّك إيمان وبغضك نفاق و كفر » فهو

فرمود: یا علیّ برای تو در بهشت گنجی است و تو مالك دو سوی آن هستی. در حال نماز نگاهی را به نگاه دیگر مپیوند، در اولی رخصت‌داری و در دومی نه.

مصنّف این کتاب ـ رضی الله عنه ـ گوید: معنی فرمایش پیغمبر صلى الله عليه وآله : (همانا برای تو گنجی است در بهشت) یعنی کلید نعمتهای بهشت در اختیار تواست،و آن بدین جهت است که گنج در نظر مردم فقط به اندوخته‌ای از طلا و نقره گفته می‌شود و انسان آن را ذخیره نمی‌سازد مگر از ترس تهیدستی، و به هیچ کار نیاید مگر برای داد و ستد در اوقاتی که نیاز به آن است، امّا در بهشت نه نیازی است و نه نیازمندی وجود دارد، زیرا بهشت خانهٔ أمن است از هر نیازی و آسیبی، و هر آنچه نفسها بخواهند و چشمها از دیدارش لذّت برند در آن موجود است، پس این گنج عبارت از کلید (بهشت) است. و آن بدین سبب است که علی عليه السلام بخشندهٔ بهشت است، و البتّه مقسّم بهشت و دوزخ بودن علیّ عليه السلام نیز به این علّت می‌باشد که ملاك ورود به هریك از آن دو مکان، ایمان و کفر است، وپیغمبر

عليه السلام بهذا الوجه قسيم الجنّة والنّار. وقد سمعت بعض المشايخ يذكر أنّ هذا الكنز هو ولده المحسن عليه السلام وهو السقط الّذي ألقته فاطمة عليها السلام لما ضغطت بين البابين و احتجّ في ذلك بما روي في السقط من أنّه يكون مُحبَنْطِئاً على باب الجنّة، فيقال له : ادخل الجنّة، فيقول : لا حتّى يدخل أبواي قبلي. وما روي أنّ الله تعالى كفّل سارة وإبراهيم أولاد المؤمنين يغذونهم بشجر في الجنّة لها أخلاف كأخلاف البقر، فإذا كان يوم القيامة اُلبسوا وطيّبوا. و اُهدوا إلى آبائهم فهم في الجنّة ملوك مع آبائهم. وأمّا قوله صلّى الله عليه وآله : «وأنت ذوقرنيها» فإنّ قرني الجنّة الحسن والحسين لما روي أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال : إنّ الله عزّوجلّ يزيّن بهما جنّته كما تزيّن المرأة بقرطيها، و في خبر آخر يزيّن

صلّى الله عليه وآله فرموده: «يا عليّ دوستي با تو ايمان، و كينه‌ورزى با تو نفاق و كفر است» و عليّ عليه السلام به همين جهت مقسّم بهشت و جهنّم مى‌باشد، و چنانكه يكى اساتيد مى‌فرمود: منظور از اين گنج فرزند آن بزرگوار محسن عليه السلام است كه چون حضرت فاطمه ـ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيهـا ـ بين دو در فشرده شد، او را سقط نمود، و دليل آورم به خبرى كه در بارهٔ اولاد سقط شده روايت گرديده كه خشمگين بر در بهشت مى‌ايستد، به او گفته مى‌شود: به بهشت وارد شو! مى‌گويد: داخل نمى‌گردم مگر آنكه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند، و طبق حديثى كه نقل شده: خداوند متعال حضرت ابراهيم و ساره را سرپرست اولاد مؤمنان نموده و آنان بوسيلهٔ درختى كه در بهشت است و داراى نوكى مانند نوك پستان گاو مى‌باشد تغذيه مى‌گردند، پس چون قيامت فرا رسد؛ لباسهاى زيبا بر آنان پوشانده شده و با عطريّات بهشتى خوشبو گشته، و به پدرانشان اهدا مى‌گردند، و از آن هنگام آنان با پدرانشان در بهشت فرمانروايند.

امّا فرمودهٔ آن بزرگوار صلّى الله عليه وآله و «تو مالك دو سوى ابتدا و انتهاى آن هستى» به اين معنى است كه حسن و حسين (عليهما السّلام) دو گلدسته و منارهٔ بهشتند، بدليل آن روايتى از رسولخدا صلّى الله عليه وآله كه فرموده است: براستيكه خداوند بوسيلهٔ آندو بهشت خود را آرايش مى‌دهد همچنانكه زنان با دو گوشواره كه بر

الله بهما عرشه ، وفي وجه آخر معنى قوله صلى الله عليه وآله : « وأنت ذوقرنيها» أي إنّك صاحب قرني الدّنيا وإنّك الحجّة على شرق الدّنيا وغربها وصاحب الأمر فيها والنهي فيها ، و كلّ ذي قرن في الشاهد إذا اُخذ بقرنه فقد اُخذ به ، وقد يعبّر عن الملك بالأخذ بالناصية كما قال عزّ وجلّ: « مامن دابّة إلّا هو آخذ بناصيتها » ومعناه على هذا : أنّه عليه السلام مالك حكم الدّنيا في إنصاف المظلومين والأخذ على أيدي الظالمين ، وفي إقامة الحدود إذا وجبت وتركها إذا لم تجب ، وفي الحلّ والعقد ، وفي النقض والإبرام ، وفي الحظر والإباحة ، و في الأخذ والإعطاء ، وفي الحبس والإطلاق ، وفي الترغيب والترهيب . وفي وجه آخر معناه

گوش مى‌آويزند خود را مى‌آرايند، و خبر ديگرى كه «خداوند بوسيلهٔ آندو عرش خود را مى‌آرايد». و با نگرشى ديگر، معنى فرمايش پيغمبر صلى الله عليه وآله «وَ اَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا» يعنى تو صاحب دو سوى دنيا هستى و بر خاور و باختر آن حجّتى، و صاحب امر و نهى درآن مى‌باشى، (يعنى شاخ شرق و غرب در يد تواست) و هر شاخدارى درهر زمانى اگرشاخ اورابگيرند، پس اورا گرفته‌اند، و گاهى به‌پادشاهى كه زمام امور كشور را بدست گرفته تعبير مى‌شود كه: موى پيشانى را گرفته، چنانچه خداوند فرمود: «مَامِنْ دَابَّةٍ اِلاّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» (هيچ جنبنده‌اى نيست مگر كه خدا گرفته است موى پيشانى او را ـ هود ۱۱ : ۵۶) (يعنى او قادر و مالك و غالب بر همه چيز است).

و بنابر اين معنايش اين است كه اميرالمؤمنين عليه السلام مالك حكومت دنياست در گرفتن داد ستمديدگان، و رسوا كردن بيدادگران، و بر پاداشتن حدود شرعى هرگاه واجب باشد و ترك آن در صورتى كه واجب نباشد، و در انعقاد پيمانها، و قراردادهاى بازرگانى، و سرو سامان دادن به كارها، و ابطال حكمى كه داده شده، و يا استوار كردن آن، و در بازداشتن از كارهائى كه در ترك آن ثواب و در انجامش عقاب مى‌باشد، و جايز ساختن بعضى از امور ممنوعه، و در گرفتن حقوق واجب از مسلمين و واگذاردن آن به نيازمندان، و در بازداشت نمودن

أنّه عليه السلام ذوقرني هذه الاُمّة كما كان ذوالقرنين لأهل وقته ، وذلك أنّ ذاالقرنين ضرب على قرنه الأيمن فغاب ثمّ حضر فضرب على قرنه الآخر . و تصديق ذلك قول الصادق عليه السلام : «إنّ ذاالقرنين لم يكن نبيّاً ولا ملكاً وإنّماكان عبداً أحبّ الله فأحبّه الله ونصح الله فنصحه الله وفيكم مثله» يعني بذلك أميرالمؤمنين عليه السلام . و هذه المعاني كلّها صحيحة يتناولها ظاهر قوله صلّى الله عليه وآله : «لك كنز في الجنّة وأنت ذوقرنيها» .

﴿ باب ﴾

☆(معنى العربيّة)☆

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن أبي‌القاسم ماجيلويه ، عن محمّدبن عليّ الكوفيّ ، عن محمّدبن سنان ، عن حنان بن سدير ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

مجرمین و رها ساختن آنان، و در ترغیب و ترساندن. و از دید دیگر معنایش این است که امیر مؤمنان علیه السلام صاحب دو قرن این امّت است، همچنانکه ذوالقرنین برای مردم زمان خودش بود، و آن بدین جهت بود که طرف راست سرش را ضربه‌ای زدند مدّتی از آنان دور گردید و سپس به میانشان بازگشت و به تبلیغات خود ادامه داد، و بر طرف دیگر سرش زدند، و فرمایش امام صادق علیه السلام این نظریه را تأیید می‌کند که فرمود: «ذوالقرنین نه پیغمبر بود و نه پادشاه، و جز این نیست که بنده‌ای خدا دوست بود و خدا هم او را دوست می‌داشت و از خداوند پند و اندرز خواست پروردگار او را پند داد، در میان شما هم مانند او هست» حضرت با جملهٔ اخیر امیر مؤمنان بودن علیّ علیه السلام را در نظر گرفته است. و تمامی این معناها درست می‌باشد و ظاهر فرمایش نبیّ اکرم صلّی الله علیه وآله «لَکَ کَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا» با تمامی آنها سازش دارد.

(باب ۱۹۲ ــ معنی «عربیّت»)

۱ـ حنان بن سدیر از پدرش از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: در

صَعَدَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله المنبرَ يَوْمَ فتحِ مَكَّةَ ثمّ قال : أيُّها النَّاسُ إنّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالى قد ذَهَبَ عَنْكُمْ بِنَخْوَةِ الجاهِلِيَّةِ وتفاخُرِها بآبائها ، ألا إنَّكُمْ مِنْ آدمَ وآدمُ مِنْ طِينٍ، وخَيْرُ عِبادِ اللهِ عِنْدَهُ أتْقاهُمْ ، إنّ العَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأبٍ والِدٍ ولكنّها لِسانٌ ناطِقٌ، فمن قَصُرَ بِهِ عَمَلُه لم يبلّغه رضوانَ اللهِ حَسَبُه، ألا إنّ كلّ دمٍ كانَ في الجاهليّة أو إحْنَةٍ ، فهو تَحْتَ قَدَمَيّ هاتَيْنِ إلى يَومِ القِيامَةِ .

﴿ باب ﴾

☆(معنى اللّئيم و الكريم)☆

۱ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ، قال : حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم ، عن محمّد بن عليّ الكوفيّ ، عن محمّد بن سنان ، عن المفضّل بن عمر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : وقع بين سلمان وبين رجل كلام فقال لسلمان : من أنت ؟ وما أنت ؟ فقال له سلمان : وأمّا أوّلي وأوّلُكَ فنطفةٌ قَذِرة ، وأمّا آخري وآخِرُكَ فجيفةٌ مُنْتِنَة ، فإذا كان يوم القيامة ووُضِعَت

روز فتح مكّه پيغمبر صلى الله عليه وآله به منبر رفت و فرمود: اى مردم همانا خداوند خودستايي جاهليّت، و بخود باليدن به سبب پدران را از بين برد، آگاه باشيد كه همهٔ شما از نژاد حضرت آدم هستند، و آدم از گل آفريده شده، و بهترين بندگان در درگاه خداوند، پرهيزكارترين آنان است، عرب بودن نژاد و تبار كسى نيست بلكه آن زبانى است براى گويائي، پس هركس كه به سبب آن عملش اندك باشد نژادش او را به بهشت خدا نمى‌رساند، آگاه باشيد هر خونى كه در جاهليّت ريخته شده يا كينه‌اى كه در آن زمان بوده، تا روز قيامت زير پا نهادم و ملغى ساختم (و ديگر كسى حق ندارد براى انتقام گرفتن آن اقدام نمايد).

(باب ۱۹۳ ـ معنى لئيم و كريم)

۱ـ مفضّل بن عمر گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: بين سلمان و مردى درگيرى لفظى پيش آمد، آن مرد به سلمان گفت: تو كيستى و چيستى؟ سلمان به او پاسخ داد: و امّا آغاز من و تو نطفه‌ايست گنديده و پايان من و تو هم مردار

الموازينُ فمن ثقل ميزانه فهوالكريم ومَن خَفّ ميزانه فهو اللّئيم .

﴿باب﴾

﴿معنى القانع والمُعْتَرّ﴾

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن العبّاس بن معروف ، عن عليّ بن مهزيار ، عن فضالة ، عن أبان‌بن عثمان ، عن عبدالرّحمن‌بن أبي‌عبدالله ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام في قول‌الله عزّوجلّ : « فإذا وَجَبَتْ جُنُوبُها » قال : إذا وقعت‌على‌الأرض‌فكلوا منها «وأطعِمُوا القانِعَ والمُعْتَرّ» قال : القانع : الّذي يرضى بما أعطيته ولايسخط ولا يكلح ولا يزبّد شدقه غضباً ، و المعترّ المارّ بك تطعمه .

٢ـ وبهذا الإسناد ، عن‌عليّ بن مهزيار ، عن‌الحسين‌بن سعيد ، عن‌صفوان ، عن سيف

بدبویی است پس هرگاه روز قیامت شود و میزان سنجش اعمال بر پاگردد، هرکس که کفّهٔ اعمال پسندیده‌اش سنگین باشد او بزرگوار است و کفّهٔ رفتار پسندیدهٔ هرکس که سبك باشد، او پست است.

﴿باب ۱۹۴ ـ معنی قانع و معتر﴾

۱ـ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله از امام صادق عليه‌السلام روایت کرد که در تفسیر فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «فاذا وَجَبَتْ جُنُوبُها» پس چون بیفتد برزمین پهلوهای شتران نحر گشته‌اند (کنایه از مرگ آنهاست) «فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا القانِعَ وَ المُعْتَرّ» (پس بخورید از گوشت آنها و بخورانید بینوایان قناعت کنندهٔ غیر سائل و بینوای سؤال کننده راـ حج ۲۲ : ۳۷)

فرمود: «قانع» کسی است که خرسند می‌شود به آنچه به او داده‌ای و از کمی آن روی درهم نکشد و خشمگین نگردد، و از غضب کف از گوشهٔ دهانش خارج نگردد، و «مُعْتَرّ» آنستکه بر تو بگذرد تا تو غذایش دهی.

۲ـ سیف تمّار گوید؛ امام صادق عليه‌السلام فرمود: زمانی سعید بن عبدالملك به

التمّار ، قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ سعيدبن عبدالملك قدم حاجّاً فلقي أبي عليه السلام قال : إنّي سقت هدياً فكيف أصنع ؟ فقال : أطعم أهلك ثلثاً ، وأطعم القانع ثلثاً ، وأطعم المسكين ثلثاً ، قلت : المسكين هوالسائل ؟ قال : نعم ، والقانع يقنع بما أرسلت إليه من البضعة فما فوقها ، والمعترّ يعتريك لايسألك .

٣ـ وقال النبيّ صلى الله عليه وآله : لاتجوز شهادة خائن ولاخائنة ولاذي حقدولاذي غمر على أخيه ولا ظنين في ولاء ولا قرابة ولا القانع مع أهل البيت لهم .

أمّا الخيانة فإنّها تدخل في أشياء كثيرة سوى الخيانة في المال ، منها : أن يؤتمن على فرج فلا يؤدّي فيها الأمانة . ومنها : أن يستودع سرّاً يكون إن أفشاه

حجّ آمده بود و با پدرم برخورد کرد و پرسید: قربانی‌ای آورده‌ام با آن چه کنم؟ پدرم فرمود: آن را سه قسمت کن یك سوم آن را به خانوادهٔ خودت، و یك سومش را به تهیدست قانع، و یك سوم دیگر آنرا به مسکین بده، من عرض کردم: «مسکین» سائل و درخواست کننده است؟ فرمود: بلی. و «قانع» کسی که به هر چه برایش فرستی بسنده می کند از پاره‌ای گوشت یا بیشتر، و «معتر» خودش را به تو می‌نماید بامید، ولی درخواستی از تو نمی کند.

٣ـ و رسولخدا فرمود: پذیرفته نمی‌شود گواهی شخص خیانتکار چه مرد باشد چه زن و همچنین کینه توز، و آنکس که با طَرَف سابقهٔ دشمنی دارد، و نیز آنکس که موردِ تهمت باشد از جهت خویشی و وابستگی (یعنی احتمال داده شود بسودِ خویش و قوم خود گواهی می‌دهد) و نه آنکه از دیگران باو سودی می‌رسد و جزء وابستگانِ آنکس است که بسودِ او گواهی می‌دهد.

مؤلّف گوید: امّا خیانت در غیرِ مال در اشیاء بسیاری وارد است، مثلاً آنکه شخصی را انسان بر ناموس خود امین بداند و او خیانت کند وامانت را درباره‌اش رعایت ننماید، دیگر اینکه رازی را به کسی بگویند و وی رازداری نکرده، راز-گوینده را در اثر آشکار کردن آن بهلاکت اندازد یا موجبِ سرافکندگی او گردد،

فیه عطب المستودع ، أوفیه شینه . ومنها : أن یؤتمن علی حکم بین اثنین أوفوقها فلا یعدل . ومنها : أن یغلّ من المغنم شیئاً ، و منها : أن یکتم شهادة . ومنها : أن یستشار فیشیر بخلاف الصواب تعمّداً وأشباه ذلك . والغَمْر : الشّحناء و العَداوة . و أمّا الظّنین في الولاء و القرابة فالّذي یتّهم بالدّعاوة إلی غیرأبیه ، أوالمتولّي [إلی]غیر موالیه ، وقد یکون أن یتّهم في شهادته لقریبه والظنین أیضاً المتّهم في دینه . و أمّا القانع مع أهل البیت لهم فالرّجل یکون مع قوم في حاشیتهم کالخادم لهم والتابع والأجیر و نحوه . و أصل القنوع الرّجل یکون مع الرّجل یطلب فضله ویسأله معروفه یقول فهذا یطلب معاشه من هؤلاء فلاتجوز شهادته لهم ، قال الله تعالی : «فکلوا منها و أطعموا القانع والمعترّ » :

و آنکه او را بر داوری میان دو تن یا بیشتر بگمارند واو بعدل رفتار نکند و حقّ را نگوید، و دیگر آنکه بیت‌المال را در اختیار او بگذارند و او خیانت کند و یا آنکس که شهادتی را کتمان کند، و یا با او مشورت کنند و او راه صواب و درست را بداند و از رويِ عمد بخلاف نظر دهد، و از این قبیل امور (که همگی خیانت محسوب می‌شود)، و «غمر» کینه‌ورزی و دشمنی است، و امّا ظنین در ولاء یعنی آنکه ناپاك زاده باشد یا وابسته بکسانی باشد که از آنها نیست، و ممکن است مراد کسی باشد که بسودِ وابستگان خود شهادت می‌دهد بدلیل وابستگیش، و یا آنکه در دیانتش مورد تهمت است،و قانع آنکس است که در وابستگی با قومی چنان خصوصی شده که از نزدیکان آنان بحساب می‌آید مانند خادم و مزدور و کلفت و نوکر (و از این جهت شهادت او بنفع آنان پذیرفته نیست) و اصل «قنوع» آن است که شخص با شخص دیگری باشد، و از او بخواهد که احسانش شامل حال وی گردد و با زبان از وی درخواست کند که از خیر خود بهره‌مندش سازد، بنابر این چون این شخص گذران زندگی خویشتن را از آنان می‌خواهد، جایز نیست که به نفعشان گواهي دهد، خداوند فرموده: «فَکُلوا مِنْها وَ أطعموا القانِعَ و الْمُعْتَرّ» ـ ترجمهٔ آن گذشت ـ حج : ۳۶)

فالقانع : الّذي يقنع بما تعطيه و يسأل ، والمعترّ الّذي يتعرّض ولايسأل ، ـ و يقال : من هذا القنوع : قنع يقنع قنوعاً ـ ، وأمّا القانع الرّاضي بما أعطاه الله عزّ وجلّ فليس من ذلك ـ يقال : منه قنعت أقنع قناعة . وهذا بكسر النون وذلك بفتحها ، و ذاك من القنوع وهذا من القناعة .

﴿ باب ﴾

(معنى قول ابراهيم : « بل فعله كبيرهم هذا فاسألوهم ان كانوا)
(ينطقون» ومعنى قوله «انّي سقيم» ومعنى قول يوسف عليه السّلام)
(حين أمر المُنادي أن يُنادي : « أيَّتُهَا العِيرُ إنّكم لَسارِقُونَ»)

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، عن محمّدبن أحمد ، عن أبي

بنابر این «قانع» کسی است که به آنچه به او داده می‌شود خرسند میگردد، و درخواست هم می‌نماید، و «مُعتَر» نیازمندی است که پیش می‌آید و به گوشه و کنایه درماندگی خود را آشکار می‌سازد ولی درخواست نمی‌کند، و گفته می‌شود: «قَنَعَ يَقْنَعُ قُنوعاً» (اظهار حاجت کردن بخواری) از همین «قُنُوع» گرفته شده، و قانعی که به آنچه خدا به او داده راضی است از آن باب نیست. (بلکه از «قَنِعَ يَقْنَعُ قَنَعاً» مثل «فَرِحَ يَفْرَحُ» اقتباس گردیده است). و نیز «قَنِعْتُ، اَقْنَعُ قَناعَةً» عین الفعلِ ماضیش کسره دارد ، وآن که مصدرش «قنوع» است عین الفعل ماضیش فتحه دارد (مثل مَنَعَ يَمْنَعُ) ، واشتقاق هریك از مصدری جداگانه است آن از «قنوع» است و این از «قناعت» .

(باب ۱۹۵ ـ معنی گفتهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام «بل فعله كبيرهم» و معنی)
(«انّي سقيم» و معنی قول حضرت یوسف علیه السلام «انّكم لسارقون»)

۱ـ صالح بن سعید به نقل از یکی از راویان از امام صادق علیه السلام روایت

---

(۱) در قاموس اللّغة آمده است که گویند: «نَسْأَلُ اللّهَ القَناعَةَ و نَعوذُ باللّهِ مِنَ القُنوعِ» از خداوند قناعت را مسئلت می‌نمایم و از قُنوع بد و پناه می‌برم.

إسحاق إبراهيم بن‌هاشم ، عن صالح‌بن‌سعيد ، عن رجل من أصحابنا ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ في قصّة إبراهيم عليه السلام : « قال بَل فَعَلَهُ كَبيرُهُم هذا فاسألوهم إن كانوا ينطقون » ؟ قال : مافعله كبيرهم وما كذب إبراهيم عليه السلام ، فقلت : فكيف ذاك ؟ قال : إنّما قال إبراهيم عليه السلام : « فاسألوهم إن كانوا ينطقون » إن نطقوا فكبيرهم فعل ، وإن‌لم ينطقوا فلم يفعل كبيرهم شيئاً فما نطقوا وما كذب إبراهيم عليه السلام . قلت : قوله عزّ وجلّ في يوسف : « أيّتها العير إنّكم لسارقون » ؟ قال : إنّهم سرقوا يوسف من أبيه ، ألا ترى أنّه قال لهم حين قال : « ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملك »

نمود که: از آنحضرت در بارهٔ تفسیر فرمایش خدای عزّ و جلّ در داستان ابراهیم عليه السلام «قالَ بَل فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هٰذا فَاسْأَلوهُمْ إن کانوا یَنْطِقونَ» (گفت بلکه در هم شکسته بتها را بزرگ ایشان که این بت باشد پس از ایشان بپرسید اگر هستند سخن گویان - انبیا ۶۴:۲۱) پرسیدم، فرمود: بزرگشان بتها را نشکسته، و ابراهیم عليه السلام نیز دروغ نگفته بود، عرض کردم: آن چگونه است؟ فرمود: جز این نیست که ابراهیم عليه السلام فرمود: «اگر بتها سخن می‌گویند این سؤال را از آنها بکنید» اگر سخن گفتند پس کار بت بزرگ می‌باشد، و اگر سخن نگفتند، پس بزرگشان کاری نکرده است، آنها سخن نگفتند، و ابراهیم هم دروغ نگفته است. (چون کلام به شرط محال تعلیق شده، موجبِ دروغ که مُنافی عِصمت است نیست،و خلاصهٔ معنی آیه این است که بتِ بزرگ ایشان را شکسته اگر بسخن آیند و پاسخ شما را بدهند، لیکن چون جواب گفتن ایشان محال است، پس اینکه بزرگ ایشان آنها را شکسته باشد نیز محال است، زیرا تعلیق امری بر محال،محال است، و طلب سؤال نیز مشروط بر گویائی ایشان است. منهج الصّادقین ۸۱:۶) .

راوی گوید: عرض کردم؛ فرمایش خدای عزّ و جلّ در ماجرای حضرت یوسف عليه السلام که فرمود: «ایَّتُهَا العیرُ اِنَّکُم لَسارِقونَ» (مُنادی اعلام کرد: ای کاروانیان هر آینه شما دزدها هستید - یوسف ۷۰:۱۲) چیست؟ فرمود: آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند نه پیمانه را، مگر نمی‌بینی که او به ایشان گفته است: «ماذا

ولم يقل : سرقتم صُواع المَلِكِ ؟ إنّما عنى سرقتم يوسف من أبيه . فقلت : قوله : « إنّي سقيم » ؟ قال : ماكان إبراهيم سقيماً وما كذب ، إنّما عنى سقيماً في دينه مرتاداً . وقد روي أنّه عنى بقوله : سقيم، أي سأسقم ، وكلّ ميّت سقيم . وقد قال الله عزّ و جلّ لنبيّه صلّى الله عليه وآله : « إنّك ميّت » ؟ بمعنى أنّك ستموت .

وقد روي أنّه عنى أنّي سقيم بما يفعَلُ بالحسين بن عليّ عليهما السلام .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الملك الكبير الّذي ذكره الله عزّوجلّ في كتابه العزيز)☼

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن الحسن بن موسى الخشّاب ، عن يزيد بن إسحاق ، عن عبّاس بن يزيد ، قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام ـ وكنت جالساً عنده

تَفْقِدونَ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ» (شما چه چیز را گم کرده‌اید؟ (کارگزاران یوسف) گفتند: ما پیمانهٔ ملك را که با آن غلّه را وزن کرده بود از دست داده‌ایم ـ یوسف ۷۱:۱۲) (صاع وزنی معیّن است) و نفرموده: «سَرَقْتُم» (شما پیمانهٔ شاه را دزدیده‌اید) قطعاً با جملهٔ «اِنکم لَسارِقُونَ» قصد کرده «شما یوسف را از پدرش دزدیده‌اید» .

سپس عرض کردم: قول ابراهیم علیه السلام «اِنّی سَقیمٌ» چیست؟ فرمود: ابراهیم بیمار نبود، و دروغ هم نگفته بود. قطعاً به این جمله اراده نموده که (در حال مهلت نظر و اکتساب معرفت) بیمار در دینش است و روایت شده که مقصودش از «اِنّی سَقیمٌ» یعنی در آینده بیمار خواهم شد و هر میّتی بیمار است، و خداوند عزّ و جلّ به پیغمبر خود فرموده است: «اِنَّکَ مَیِّتٌ» (یعنی بدرستیکه تو خواهی مرد ـ زمر ۳۱:۳۹).و روایت شده: مقصود حضرت ابراهیم از «اِنّی سَقِیمٌ» یعنی اندوهگین و غصّه دارم از مصائبی که بر حسین بن علیّ علیهما السلام وارد خواهد شد.

(باب ۱۹۶ ـ معنی مُلکِ کبیری که خداوند آن را در قرآن یاد کرده است)

۱ـ عبّاس بن یزید گوید: روزی در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم، به

ذات يوم ـ : أخبرني عن قول الله عزّ وجلّ : «وإذا رأيتَ ثمّ رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً» ؟ ما هذا الملك الّذي كبّره الله حتّى سمّاه كبيراً ؟ قال : فقال لي : إذا أدخل الله أهل الجنّة الجنّة أرسل رسولاً إلى وليّ من أوليائه فيجد الحجبة على بابه ، فيقول له : قِفْ حتّى نستأذن لك فما يصل إليه رسول ربّه إلّا بإذن، فهو قوله عزّ و جلّ : « و إذا رأيت ثمّ رأيت نعيماً وملكاً كبيراً» .

﴿باب﴾

☼(معنى الإزرام)☼

١ ـ أخبرني محمّد بن هارون الزّنجانيّ فيما كتب إليّ قال : حدّثنا عليّ بن عبد العزيز ، عن أبي عبيد القاسم بن سلّام ، قال : حدّثنا هُشَيْم ، قال : أخبرنا يونس ، عن الحسن أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله اُتي بالحسين بن عليّ عليهما السلام ، فوضع في حِجْره فَبالَ عليه

آنحضرت عرض کردم: مرا آگاه ساز از فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «و إذا رَأيْتَ ثَمَّ رَأيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً» (و گاهی که بنگری آنجا نعمتهائی وپادشاهیی بزرگی بینی ـ دهر ۲۰:۷۶) پادشاهی که خدا آنچنان بزرگ شمرده که «کبیرش» نامیده چیست؟ فرمود: چون خداوند اهل بهشت را وارد آنجا کند پیکی به نزد ولییّ از اولیاء خود فرستد، آن پیك مشاهده می‌کند دربانها در جلوی منزلِ اویند، پس به او چنین گویند: اینجا بایست تا ما برویم و برایت اجازهٔ ورود بگیریم، و پیك پروردگارش جز با اجازه نمی‌تواند خود را به او برساند، و این است معنی قول خداوند «و إذا رَأيْتَ ......».

(باب ۱۹۷ ـ معنی «ازرام»)

۱ـ خبر داد بما یونس از حسن بصری که وقتی حسین بن علیّ علیهما السّلام را خدمت پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله آوردند، او را در دامان خود نهاد و حسین بر دامان آنحضرت بول کرد، کسی طفل را گرفت تا از دامان رسولخدا صلّی الله علیه وآله دورش

فأُخِذ فقال : لاتُزرموا ابني ، ثمّ دعا بماء فصبّه عليه .

قال الأصمعيّ : الإزرام : القطع ، يقال للرّجل إذا قطع بوله : « قد أزرمت بولك وأزرمه غيره إذا قطعه ، وزرم البول نفسه إذا انقطع .

﴿ باب ﴾

﴿معنى الغُلول و السُّحت﴾

۱ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ ، عن محمّد بن الحسين ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن عمّار بن مروان ، قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الغلول ، فقال : كلّ شيء غُلّ من الإمام فهو سُحت ، وأكل مال اليتيم سُحت ، و السحت أنواع كثيرة منها ما أُصيب من أعمال الولاة الظّلمة ، و منها

سازد، فرمود: بول پسرم را قطع نکنید و او را نترسانید و سپس فرمود: مقداری آب آوردند و بر آن جا ریخت.

اصمعیّ گوید: «اِزرام» بمعنی بریدن است، هرگاه هنگام بول کردن، ادرارِ کسی قطع گردد به او گفته می‌شود: «قَدْ اَزْرَمْتَ بَوْلَکَ» ادرارت را بندآوردی هرگاه دیگری آن را قطع کرده باشد، گفته می‌شود: «اَزْرَمَهُ غَیْرُه»، وقتی بول تمام شود و قطع گردد، گفته می‌شود: «زَرِمَ الْبَوْلُ نَفْسُهُ».

(باب ۱۹۸ ـ معنی «غُلول» خیانت کردن در غنیمت و «سُحْت» رباخوارگی) *(و رشوه)*

۱ـ عمّاربن مروان گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم «غُلول» یعنی چه؟ فرمود: هر چیزی که در آن به امام خیانت شده باشد، آن «سُحْت» است، و خوردن مال یتیم «سُحت» است (حرام و کسبی که موجب ننگ و عار شود چون جاسوسی ورباخواری ورشوه...) و «سُحت» انواع فراوان دارد؛ از جمله مالی است که از کارگزاری والیانِ ستمکار بدست می‌آید، و دیگر دستمزد قاضیان و مزد

أُجور القضاة ، واُجور الفواجر ، و ثمن الخمر و النبيذ و المسكر ، و الرّبا بعد البيّنة . فأمّا الرّشوة ياعمّار في الأحكام فإنّ ذلك الكفر بالله العظيم ورسوله .

﴿باب﴾

☆(معنى قول النبيّ صلّى الله عليه و آله «أخذتموهنّ بأمانة الله)☆
☆(و استحللتم فروجهنّ بكلمات الله»)☆

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان ابن داود يرفع الحديث ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه و آله : «أخذتموهنّ بأمانة الله و استحللتم فروجهنّ بكلمات الله » فأمّا الأمانة فهي الّتي أخذ الله عزّ و جلّ على آدم حين زوَّجه حوّاءَ ، وأمّا الكلمات فهي الكلمات الّتي شرط الله عزّ وجلّ بها على آدم أن يعبده ولا يشرك به شيئاً ولا يزني ولا يتّخذ من دونه وليّاً .

زنان فاحشه، و بهای فروش شراب و بهایِ شراب خرما و جو و آبی که از چوب و غیره گیرند که مستی آورد، و رباخواری پس از اینکه بفهمد حرام است، ای عمّار! امّا رشوه گرفتن در داوریها همانا کفر ورزیدن به خدای بزرگ و پیامبر اوست.

(باب ۱۹۹ ــ معنی قول پیغمبر صلّی الله علیه و آله: زنان را بسبب امانت پروردگار)

(گرفته‌اید و عورتهای ایشان را به سببِ کلمات خدا حلال ساخته‌اید)

۱ـ سلیمان بن داود حدیثی را مرفوعاً نقل نموده، گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: «آنان را از خدا به امانت گرفته و فرجهای ایشان را به سببِ کلمات خدا حلال نموده‌اید» امّا امانت آن عهدی است که خداوند عزّ و جلّ بر آدم هنگامی که حوّا را به ازدواج او درآورد گرفت، وأمّا کلمات آنکه خداوند به آن شرط کرد بر آدم که وی را بپرستد و چیزی را به او شریك نسازد، و زنا نکند، و غیر از او ولیّ نگیرد.

﴿باب﴾

✿(معنى المبارك)✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب‌بن يزيد ، عن يحيى‌بن المبارك ، عن عبدالله‌بن جبلة ، عن رجل ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام في قول الله عزّ وجلّ : « وجَعَلَني مُباركاً أين ما كنت » قال : نفّاعاً .

﴿باب﴾

✿(معنى قول الصادق عليه‌السلام «التُرْتُرُ حُمْرانِ » ومعنى «المِطْمَر»)✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، قال : حدّثني محمّدبن الحسين بن أبي‌الخطّاب ، عن محمّدبن سنان ، عن حمزة ؛ ومحمّدابني حمران ، قالا : اجتمعنا عند أبي‌عبدالله عليه‌السلام في جماعة من أجلّة مواليه وفينا حمران بن أعين فخضنا في المناظرة وحُمران ساكت فقال له أبوعبدالله عليه‌السلام : مالك لاتتكلّم يا حُمران ، فقال : يا سيّدي

(باب ۲۰۰ ـ معنى مبارک)

۱ـ عبداللّه بن جَبَله از قول مردی از امام صادق عليه‌السلام روایت نموده در فرمودهٔ خداوند عزّ و جلّ «وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ» (و ساخت مرا با برکت و نفع هر کجا که باشم ـ مریم ۱۹:۳۲) فرمود: مبارك یعنی بسیار سودمند.

(باب ۲۰۱ ـ معنى فرمودهٔ امام صادق عليه‌السلام تُرْتُرْ حُمران، معنى مِطْمَر)

۱ـ حمزه و محمّد دو فرزند حُمران گفته‌اند: با گروهی ازبزرگان اصحاب امام صادق عليه‌السلام در محضر مقدّسش بودیم و حُمران بن أعْيَن هم در میان ما بود، ما سخت سرگرم مناظره و بحث بودیم و حُمران ساکت بود و هیچ نمی‌گفت، امام صادق عليه‌السلام به او فرمود: حُمران چه شده است که سخنی نمی‌گویی؟ عرض کرد: سرورم، من با خود عهد کرده‌ام در انجمنی که شما حضور داشته باشید سخن

آليتُ عَلى نفسي أنّي لا أتكلّم في مجلس تكون فيه . فقال أبوعبدالله عليه السلام : إنّي قد أذنت لك في الكلام فتكلّم . فقال حمران : أشهد أن لاإله إلّا الله وحده لا شريك له ، لم يتّخذ صاحبة ولا ولداً ، خارجٌ من الحدّين حدّ التّعطيل وحدّ التّشبيه ، وأنّ الحقّ القول بين القولين لاجبر ولا تفويض ، وأنّ محمّداً عبده ورسوله أرسله بالهدى و دين الحقّ ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون ، وأشهد أنّ الجنّة حقٌّ ، و أنّ النّار حقٌّ ، وأنّ البعث بعدالموت حقٌّ ، و أشهد أنّ عليّاً حجّة الله على خلقه لايسع النّاس جهله ، وأنّ حسناً بعده وأنّ الحسين من بعده ، ثمّ عليّ بن الحسين ، .ثمّ محمّدبن عليّ ، ثمّ أنت ياسيّدي من بعدهم . فقال أبو عبدالله عليه السلام : التّرّ تُرُّ حمران . ثمّ قال : ياحمران مُدّ المطمَر

نگویم (تا استفادهٔ بیشتری برم). امام صادق عليه السلام فرمود: من بتو اجازه می‌دهم که بگوئی، شروع کن (بگو)! آنگاه حُمران گفت: گواهی می‌دهم که نیست معبود بر حقّی جز خدا، او یگانه است و شریکی ندارد، نه همسری گرفته و نه فرزندی دارد، و از دو حدّ خارج است: یکی؛ نبودن، و دیگری شبیه بودن به موجودی، و در افعال بندگان سخن حقّ بین این دو گفته است (جبر و تفویض) نه جبر است و نه تفویض (یعنی اختیار است)، و گواهی می‌دهم که محمّد صلّی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست، که فرستاده است وی را همراه با هدایت (که قرآن، محض هدایت است) و به دین درست (که اسلام آئین حقّ است) تا آشکار سازد و غالب گرداند آئین خویش را بر همهٔ دینها، و احکام آنها را (پاره‌ای را از جهت اصل و پاره‌ای را از جهت کیفیّت) منسوخ سازد، هر چند مشرکان مایل نباشند،و گواهی می‌دهم که بهشت حقّ است و آتش جهنم حقّ، و بر انگیخته شدن پس از مرگ حقّ است، گواهی می‌دهم که یقیناً علیّ عليه السلام حجّت خداست بر مخلوقش، مردم نمی‌توانند آنرا نادیده بگیرند و پس از او حسن عليه السلام ، و بعد از او حسین عليه السلام سپس علیّ بن الحسین بعد محمّد بن علیّ، و بعد تو، ای سرور من پس از ایشان، وقتی سخنش به اینجا رسید حضرت صادق عليه السلام فرمود: مقیاس حقّ مقیاس حُمران است، آنگاه

بينك و بين العالم ، قلت : يا سيّدي وما المِطْمَر ؟ فقال : أنتم تسمّونه خيط البنّاء ، فمَن خالفك على هذا الأمر فهوزنديق . فقال حُمران : وإن كان عَلَويّاً فاطِميّاً ؟ فقال أبوعبدالله عليه السلام : وإن كان محمّديّاً عَلَويّاً فاطميّاً .

٢ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالله بن سِنان ، قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : ليس بينكم وبين من خالفكم إلّا المِطْمَر . قلت : وأيّ شيء المِطْمَر ؟ قال : الّذي تسمّونه التُّرّ ، فمن خالفكم وجازه فابْرؤوا منه وإن كان عَلَويّاً فاطميّاً

﴿باب﴾

﴿معنى الباغي والعادي﴾

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن البزنطيّ ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : « فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلاعادٍ » ؟

فرمود: ای حُمران «مِطْمَری» بین خودت و جهان کشیدی. گفتم: آقای من «مِطْمَر» چیست؟ فرمود: شما آن را (شاقول یا) ریسمان بنّایی می‌نامید، پس هر کس که تو را در این امر مخالفت نماید، بی دین است. حُمران گفت: و اگر چه نژاد او به حضرت علیّ عليه السلام و فاطمه سلام الله عَلَيها رسد؟ امام عليه السلام فرمود: و حتّی اگر تبارش محمّدیّ و علویّ و فاطميّ باشد.

۲ـ عبدالله بن سِنان گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: میان شما و کسی که مخالف شماست، چیزی نیست مگر «مِطمر»، عرض کردم: «مِطمر» چیست؟ فرمود: چیزی است که شما آنرا «تر» (ریسمانکار بَنّایان) می‌نامید، پس هر گاه کسی با شما مخالفت کند و از آن بگذرد (یعنی به چپ و یا راست میل کند)، از او بیزاری جوئید، هر چند تبارش علویّ و فاطمیّ باشد.

﴿باب ۲۰۲ ـ معنی باغی و عادی﴾

۱ـ بِزَنطیّ از شخصی که خود او را یاد کرده، از امام صادق عليه السلام روایت

قال : الباغي : الّذي يَخرج على الإمام ، و العادِي : الّذي يقطع الطريق ، لايَحِلُّ لهما الميتة .

وقد روي أنْ العادِي اللِّصُّ ، وَالباغي الّذي يَبغي الصّيد لايجوز لهما التقصير في السفر ولا أكل الميتة في حال الاضطرار .

﴿باب﴾

✿(معنى الاوقيّة و النشّ)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن أبيه عن ابن أبي عمير ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال : ماتزوّج رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله شيئاً من نسائه ولازوّج شيئاً من بناته على أكثر من اثنى عشر أوقيّة ونشّ . و الأوقيّة أربعون درهماً ، والنّشُّ عِشرون درهماً .

نموده كه در تفسيرِ فرمودهٔ خداوند عزّ و جلّ: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَاعَادٍ» (پس آنكس كه ناچار گشته، نه ستمگر باشد و نه تجاوز كار ـ بقره ۲:۱۶۸ و انعام ۶: ۱۴۶) فرمود: «باغي» (فاعل بَغْي بمعنى كسى كه از حقّ سرپيچى كند) يعنى شخصى كه عليه امام شورش نمايد، و «عادِي» (اسم فاعل از عدا بمعنى تندروى، تجاوز، ستمگرى) دزدِ ميان راه است كه در وقت اضطرار خوردنِ مردار بر او جايز نيست.

و روايت شده است«عادى» دزد است، و «باغى» شكارچى است كه خواندن نماز شكسته در سفر و همچنين خوردنِ گوشت مُردار در صورت ناچارى، بر آنان جايز نيست.

(باب ۲۰۳ ـ معنى اوقيّه و نَشّ)

۱ـ ابن ابى عمير از يكى روات ما از امام صادق عليه‌السلام روايت نموده كه فرمود: پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مهريّهٔ هيچيك از همسرانِ خود و همچنين مهريّهٔ هيچيك از دخترانش را بيش از دوازده «اوقيّه و نَشّ» تعيين نكرده‌و «أوقيّه» چهل درهم، و «نَشّ» بيست درهم است كه نصف اوقيّه مى‌باشد.

«باب»

«معنى قول الصّادق عليه السّلام «لايحرم من الرّضاع إلاّ ماكان مجبوراً»»

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن هلال، عن ابن سنان، عن حريز، عن فضيل بن يسار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لايحرم من الرّضاع إلاّ ماكان مجبوراً. قال: قلت: وما المجبور؟ قال: اُمّ مربّية، أو ظئر مستأجرة، أو خادم مشتراة. وماكان مثل ذلك موقوف عليه.

(باب ۲۰۴ ـ معنى فرمايش امام صادق عليه السلام: حرام نمى گردد)
(از جهت شيرخوارگى مگر آنچه مجبور است)

۱ـ فضيل بن يسار گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: حرمت نياورد هيچ شيرى جز آنچه «مجبور» باشد، گويد: پرسيدم: مجبور چيست؟ فرمود: مادر تربيت كننده (مادريكه بپرورد)، يا دايه‌اى كه اجير شده، يا كنيزى كه خريده شده باشد، و هرچه مانند آن باشد حكمش همانست.

شرح: كلمهٔ «مجبور» در كتاب من لايَحْضُرُه الفَقيه همينگونه ضبط شده و در روايت تهذيب با تاء تأنيث يعنى «مجبوره» آمده است و در پاره‌اى از نسخ «مَحبوره» با حاء بى‌نقطه، و در برخى «مخبوره» با خاء ذكر شده است، و ترجمهٔ فقيه گويد: صفت شير خواهد بود، و امّا در تهذيب به هر سه صورت ذكر شده صفت زن شير دهنده است، و نيز حصر را فقهاء اضافى دانسته‌اند و چنانچه زنى تبرّعاً طفلى را شير دهد و شرائط ديگر نيز موجود باشد گويند حرمت مى آورد.

﴿ باب ﴾

✿(معنى الإغناء و الإقناء)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن النوفلي ، عن السّكوني ، عن جعفربن محمّد [عن أبيه] عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : « وأنّه هُوَأغْنىٰ وأقْنىٰ » ؟ قال : أغنى كلّ إنسان بمعيشته ، و أرضاه بكسب يده .

﴿ باب ﴾

✿(توبة الله عزّوجلّ علىَ الخَلْق)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، قال : حدّثنا محمّد بن الحسين ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبيه ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : « ثمّ تاب عليهم » قال : هي الإقالة .

(باب ۲۰۵ ـ معنی اغنا واقنا)

۱ـ سکونی از امام صادق (از پدرش) از آبائش علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام در تفسیر آیهٔ « وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنىٰ وَ أَقْنىٰ» (وبدرستیکه او است که توانگر نماید و امکان دهد ـ نجم ۴۸:۵۳) فرمود: خدا بی‌نیاز گرداند هر انسانی را، از هرچه که وسیلهٔ معیشت اوست (خوردنی وآشامیدنی) واو را خرسند گرداند به آنچه که از راه کوشش و با سعی خویش (از راه حلال) بدست آورده است .

(باب ۲۰۶ ـ توبهٔ خدای عزّوجلّ بر خلق)

۱ـعلیّ بن عُقْبه از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت نموده که در مورد آیهٔ شریفهٔ «ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ» یعنی: خداوند گذشت از (لغزش) آنانکه دلهایشان از ثبات برایمان میل کرده بود، پس خدا بر آنان لطف نمود (توفیق توبه داد) (توبه ۱۱۸:۹) فرمود: مراد عفو کردن (چشم پوشی) گناه است .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الورقة والحبّة وظلمات الأرض والرّطب واليابس)☼

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبيّ، عن أبي بصير، قال: سألته عن قول الله عزّوجلّ: «وما تسقط من ورقة إلّا يعلمها ولا حبّة في ظلمات الأرض ولا رطب ولا يابس إلّا في كتاب مبين»؟ قال: فقال: الورقة السّقط، و الحبّة الولد، وظلمات الأرض الأرحام، والرّطب ما يحيى، واليابس ما يغيض. و كلّ ذلك في كتاب مبين.

﴿باب ۲۰۷ ـ معناى ورقه، حبّه، ظلمات ارض، رطب و يابس﴾

۱ـ أبو بصير گويد: از او (ظاهراً امام صادق عليه‌السلام) در بارهٔ فرمودهٔ خداوند: «وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها ولا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلَّا في كِتابٍ مُبِينٍ» (علم خداوند بجزئيات به حدّى است كه) هيچ برگى از درخت نيفتد مگر آنكه او آگاه است و هيچ دانه‌اى در تاريكى‌هاى زمين وجود ندارد و هيچ تر و خشكى نيست مگر آنكه ثبت است در كتاب روشن (كه عبارت از علم خداست) (انعام ۶:۵۹). فرمود: «وَرَقه» افتادن جنين ناقص از شكم (مادر)، و «حبّه» فرزند، و «ظلمات زمين» زهدان (شكم يا پرده‌اى كه جنين در آن است)، و «رطب» آنچه زنده مى‌شود، و «يابس» جنين ناقص الخلقه كه از شكم (مادر) افتد؛ و چيز كم، و تمامى اينها در كتاب آشكار (علم خدا، يا لوح محفوظ) هست.

﴿بـاب﴾

✿(معنی السّهم من المال یوصی به الرَّجل)✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن الحسين بن يزيد النّوفليّ ، عن إسماعيل بن مسلم السّكونيّ ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام أنّه سئل عن رجل يوصي بسهم من ماله . فقال : السّهم واحد من ثمانية لقول الله عزّ و جلّ : « إنّما الصّدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلّفة قلوبهم وفي الرّقاب و الغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل ».

٢ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفار ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أبيه ، عن صفوان بن يحيى ، قال : سألت الرّضا عليه‌السلام عن رجل يوصي بسهم من ماله ولا يدري السهم أيّ شيء هو ؟ فقال : ليس

(باب ۲۰۸ ـ معنی «سهم» از مالی که شخصی به آن وصیّت نماید)

۱ـ اسماعیل بن مسلم سکونی گوید: شخصی از امام صادق عليه‌السلام در این مورد که مردی وصیّت می کند سهمی از مالش به فلان مصرف برسد، پرسید: سهم چه مقدار است؟ فرمود: سهم از هشت تا یکی است، به دلیل فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «اِنَّمَا الصَّدقَاتُ لِلفقرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ والعَامِلِينَ عَلَيها وَالْمُؤلّفَةِ قلوبهِم، وَ فِي الرِّقَابِ وَالغَارِمينَ وَ في سَبِيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (جز این نیست که زکات واجب برای بینوایان، بیچارگان، و مأمورین جمع آوری زکات، و قومی که اسلام آورده باشند امّا در دلهایشان هنوز خالص و راسخ نشده‌اند؛ یا هرکس که به این وسیله بتوان دلش را به اسلام مایل کرد، و در آزاد کردن بردگان، و بدهکاران، و در راه خدا، و رهگذری که از مال خود دور مانده و چیزی نداشته باشد که به شهر خود برگردد ـ توبه ۶۰:۹).

۲ـ صفوان‌بن یحیی گوید: از حضرت رضا عليه‌السلام در این مورد که مردی وصیّت می کند به سهمی از مالش و نمی‌داند سهم چه مقدار است! پرسیدم؛ فرمود:

عندكم فيما بلغكم عن جعفر وأبي جعفر عليهما السلام فيها شيء ؟ فقلت له : جعلت فداك ما سمعنا أصحابنا يذكرون شيئاً في هذا عن آبائك عليهم السلام . فقال : السهم واحد من ثمانية . فقلت : جعلت فداك كيف صار واحداً من ثمانية ؟ فقال : أما تقرء كتاب الله عزّ و جلّ ؟ فقلت : جعلت فداك ، إنّي لأقرؤه ولكن لا أدري أين موضعه ، فقال : قول الله عزّ وَجَلّ . « إنمّا الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلّفة قلوبهم وفي الرّقاب و الغارمين وفي سبيل الله وابن السّبيل » ثمّ عقد بيده ثمانية ، قال : و كذلك قسّمها رسول الله صلى الله عليه وآله على ثمانية أسهم ، والسهم واحد من الثمانية .

وقد روي أنّ السهم واحد من ستّة وذلك على حسب مايفهم من مراد الموصي وعلى حسب مايعلم من سهام ماله [بينهم]

آیا در احادیثی که از امام صادق و امام باقر علیهما السّلام به شما رسیده در این مورد چیزی نیست؟ عرض کردم: فدایت گردم! از راویان حدیثمان در این مورد مطلبی از أجدادتان نشنیده‌ام که نقل کرده باشند، امام فرمود: سهم عبارت است از یك هشتم، عرض کردم: قربانت شوم! چگونه یك از هشت می‌باشد؟ فرمود: آیا قرآن را نخوانده‌ای؟ عرض کردم: فدایت گردم! خوانده‌ام، ولی نمی‌دانم در کجاست!؟ فرمود: قول خداوند عزّ و جلّ «اِنّما الصَّدَقاتُ لِلْفقراء ...» (که آیه و ترجمه‌اش در حدیث یك گذشت).

سپس حضرت انگشتان مبارك بعقد هشت گرفت و فرمود: و این چنین رسولخدا صلى الله عليه وآله آنرا بر هشت سهم تقسیم فرمود و سهم یکی از هشت قسمت است.

و روایت شده: سهم یك از شش است (یك ششم) و آن به اندازه‌ای است که از مراد وصیّت کننده فهمیده می‌شود، و بر حسب آنچه از سهام مالش میان ایشان فهمیده می گردد.

﴿باب﴾

☆(معنى الشيء من المال يوصي به الرّجل)☆

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، عن محمّد بن أحمد ، عن عليّ بن السنديّ ، عن محمّد بن عمرو بن سعيد ، عن جميل ، عن أبان بن تغلب ، عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما ، قال : قلت له : رجل أوصى بشيء من ماله ؟ فقال لي : في كتاب عليّ عليه‌السلام : الشيء من ماله واحد من ستّة .

﴿باب﴾

☆(معنى الجزء من المال يوصي به الرّجل)☆

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا أحمد ابن إدريس ، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ ، عن عليّ بن السنديّ ، عن محمّد بن عمرو بن سعيد ، عن جميل ، عن أبان بن تغلب ، عن أبي جعفر عليه‌السلام أنّه قال في الرّجل يوصي بجزء من ماله إنّ الجزء واحد من عشرة ، لأنّ الله عزّ و جلّ يقول : «ثمّ اجعل على كلّ جبل منهنّ جزءاً » وكانت الجبال عشرة والطير أربعة فجعل على

(باب ۲۰۹ ـ معنى «شيئ» از مال كه شخص به آن وصيّت كند)

۱ـ أبوحمزه گويد: به حضرت زين‌العابدين عليه‌السلام عرض كردم كه مردى وصيّت كرده «شيئ» از مالش به فلان مَصرف برسد، چه اندازه مى‌باشد؟ بمن فرمود: در كتاب علىّ عليه‌السلام نوشته شده است: شيئ از مال او شش يك مى‌باشد.

(باب ۲۱۰ ـ معنى «جزء» از مال كه مردى به آن وصيّت نمايد)

۱ـ أبان بن تَغلِب از امام باقر عليه‌السلام روايت نموده در مورد شخصى كه وصيّت كرده «جُزء» از مالش به مصرفى برسد، فرمود: «جزء» يك از ده تاست زيرا خداوند عزّ و جلّ فرموده: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً» (برگير چهارگونه از

كلّ جبل منهنّ جزءاً

و روي أنّ الجزء واحد من سبعة لقول الله عزّوجلّ : « لها سبعة أبواب لكلّ باب منهم جزء مقسوم » .

۲ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان الأحمر ، عن عبدالله بن سنان قال : سألت أباعبدالله عليه‌السلام عن امرأة أوصت بثلثها يقضي به دين ابن أخيها وجزء لفلان وفلانة فلم أعرف ذلك ؛ فقدمنا إلى ابن أبي ليلى . قال : فما قال لك ؟ قلت : قال : ليس لهما شيء . فقال : كذب والله ، لهما العُشْرُ من الثلث .

۳ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا أحمدبن إدريس ، عن محمّدبن أحمدبن يحيى بن عمران الأشعريّ ، قال : حدّثني أبوعبدالله الرّازيّ ، عن أحمدبن محمّدبن أبي نصر ، عن

پرنده را پس آموخته گردان آنها را بسوی خودت) سپس بگذار بر هر كوهی بخشی از آنها را (بقره ۲۶۲:۲) و كوهها ده تا بود و پرنده چهار تا پس بر هر كوهی جزئی از آنها را نهاد.

و روايت شده: «جزء» يك از هفت است به دليل قول خداوند: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» (كه در آن هفت در است، برای هر دسته از ايشان دَرِی جداگانه ـ حجر ۴۴:۱۵).

۲ـ عبدالله بن سِنان گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم؛ زنی وصيّت كرده كه با ثلث مالش بدهی پسر برادرش پرداخته شود، جزئی از مالش هم برای فلان مرد و فلان زن باشد، من نفهميدم آن چيست؟ نزد ابن ابی ليلی رفتيم و مسأله را مطرح كرديم، حضرت فرمود: او چه گفت؟ عرض كردم؛ گفت: آن مرد و زن حقّی ندارند حضرت فرمود: به خدا قسم دروغ گفته، آنان از ثلث، يك دهم می‌برند.

۳ـ حسين بن خالد گويد: از حضرت ابوالحسن امام كاظم عليهما السّلام در بارهٔ مردی كه وصيّت نموده «جزئی» از ثروتش به فلان مصرف برسد، پرسيدم؛

الحسين بن خالد ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سألته عن رجل أوصى بجزء من ماله . فقال : سبع ثلثه .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الكثير من المال)☼

١ ـ حدَّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال : حدَّثنا عليُّ بن الحسين السعدآباديُّ ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيِّ ، عن أبيه ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال في رجل نذر أن يتصدَّق بمال كثير ، فقال : الكثير ثمانون فمازاد لقول الله تبارك وتعالى : « لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ في مَواطِنَ كَثيرةٍ » ؟ و كانت ثمانين مَوْطِناً .

﴿ باب ﴾

☼(معنى القديم من المماليك)☼

١ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، عن محمّد بن أحمد ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن داود بن محمّد النّهديِّ ، عن بعض أصحابنا قال : دخل ابن أبي سعيد

فرمود: هفت یكِ ثلث میّت است.

(باب ۲۱۱ ـ معنى «کثیر» از مال)

۱ـ محمد بن أبی عمیر از یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام روایت نموده، در بارهٔ مردیکه نذر کرده است مال «کثیری» را خیرات کند، فرمود: «کثیر» هشتاد به بالا است، بدلیل قول خداوند تبارك و تعالی «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ في مَواطِنَ كَثيرةٍ» (همانا خداوند یاریتان کرد در جاهای فراوان ـ توبه ۲۵:۹) و آن هشتادجا بود.

(باب ۲۱۲ ـ معنى «قدیم» از بردگان)

۱ـ داود بن محمّد نهری از یك راوی نقل نموده که ابن ابی سعید مُکاری

المكاريّ على الرّضا صلوات الله عليه فقال له : أبلَغَالله منقَدرِكَ أن تدّعيَمَاادّعى أبوك ؟! فقال له : مالك أطفأ الله نورك وأدخل الفقر بيتك ؟ أما علمت أنّ الله تبارك و تعالى أوحى إلى عِمران عليه السلام أنّي واهب لك ذَكَراً فوهب له مَريَمَ ووهب لمريم عيسى فعيسى من مريم ومريم من عيسى ومريم وعيسى شيء واحد ، وأنا من أبي وأبي منّي وأنا وأبي شيء واحد فقال له : ابن أبي‌سعيد فأسألك عن مسألة ؟ فقال : لا أخالك تقبل منّي ولستَ من غنمي ولكن هَلمّها . فقال : رجل قال عند موته : كلّ مملوكٍ لي قديم فهو حرّ لوجه الله . فقال :

(نامش حسين و نام پدرش هاشم و واقفي مذهب مى‌باشند و هردو از بزرگان واقفه بوده‌اند كه [بنقل از نجاشىّ] حسين مورد اعتماد است ولى كشّي رواياتى در ذمّش آورده است) خدمت حضرت رضا عليه السلام آمد و (باكمال بى شرمى) گفت: آيا خدا مرتبه‌ات را به جائى رسانده كه ادّعائى را مى كنى كه پدرت مدّعى آن (امامت) بود؟ امام عليه السلام به او فرمود: تو را چه شده؟ خدا نورت (چراغ عمر و دلت) را خاموش سازد، و بينوائى را در خانه‌ات وارد كند! آيا نمى‌دانى كه خداوند به عِمران عليه السلام وحى‌نمود كه من تو را فرزند پسرى عطا خواهم كرد، بعد از آن مريم را به وى ارزانى داشت و عيسى را به مريم كرامت نمود، بنابر اين عيسى از مريم بود و مريم از عيسى، و آندو يك وجودند (و در يك درجه‌اند و ميان ايشان فرقى نباشد) بهمين ترتيب نيز من از پدرم مى‌باشم و پدرم از من است و هر دو يك چيز (و در يك مرتبه) هستيم؟!

آنگاه ابن أبى سعيد گفت: مى‌خواهم مسأله‌اى از تو بپرسم، حضرت به او فرمود: گمان ندارم پاسخ مرا قبول كنى، زيرا تو از افرادِ تحتِ سرپرستى من (و شيعهٔ من) نيستى، با وجود اين بپرس!

او گفت: مردى هنگام جان دادن چنين وصيّت نمود: هر چه بردهٔ زرخريد «قديمى» كه من دارم در راه خدا آزاد باشند، آيا بعد از مردن او كدام گروه از بردگان او آزاد مى‌شوند؟

نعم، إنّ الله تبارَكَ وتَعالىٰ يقولُ في كتابه : «حتّى عادَكالعُرْجُونِ القديم» . فما كان من مماليكه أتى له ستّة أشهر فهو قديمٌ حُرٌّ . قال : فخرج الرّجل فافتقر حتّى مات ولم يكن عنده مَبيتُ ليلةٍ ـ لعنه الله ـ .

﴿باب﴾

☼(معنى الحبيس)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن خالد البرقيّ ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عبد الرّحمن الجعفيّ ، قال : كنت أختلف إلى ابن أبي ليلى في مواريث وكان يدافعني فلمّا طالَ ذلك عليّ شكوته إلى جعفر ابن محمّد عليهما السلام فقال : أوماعلم أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمر بردّ الحبيس ، و إنفاذ المواريث ؟

فرمود: آری خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «حَتّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (تا وقتی که مانند چوب خوشهٔ خرما که کهنه باشد، گردد ـ یس ۳۶:۳۹).

(دو چوب خوشهٔ خرما در مدّت ششماه به شکل هلال میگردد).

مراد از «قدیم» شش ماه و بالاتر می‌باشد، پس هر برده‌ای که مدّت شش ماه در ملك او داخل گشته باشد، قدیم است، و آزاد می‌باشد، گوید: چون از نزد آنحضرت بیرون رفت (نابینا شد) و به فقر و فاقهٔ عجیبی گرفتار شد که از خوراك باندازهٔ گذران شبی را نمی‌توانست تهیّه نماید، و بهمان وضع بود تا مُرد.

(باب ۲۱۳ ـ معنی حبیس)

۱ـ عبدالرّحمن جُعفی گوید: در مورد ارثهایی به ابن‌ابی‌لیلی شکایت کرده بودم، و مدّتی رفت و آمد داشتم و او دست بدست می‌کرد و کارم را به تأخیر می‌انداخت، چون خیلی به طول أنجامید از او به امام صادق علیه السلام شکایت نمودم، فرمود: آیا او نمی‌داند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله دستور داد به بازگرداندن بازداشت

قال : فأتيته ففعل كماكان يفعل ، فقلت له : إنّي شكوتك إلى جعفر بن محمّد عليهما السلام فقال لي: كيت و كيت ، فحلّفني ابن أبي ليلى أنّه قال ذلك لك ، فحلفت له فقضى لي بذلك .

۲ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا أحمد بن إدريس ، قال : حدّثنا محمّد بن أحمد ، قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد الرّازي ، عن بكر بن صالح ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن عُيَيْنَة البَصريّ قال : كنت شاهداً عند ابن أبي لَيلى وقضى في رجل جعل لبعض قرابته غلّة دار ولم يوقّت لهم وقتاً فمات الرّجل فحضر ورثته ابن أبي ليلى وحضر قريبه الّذي جعل له الدّار ، فقال ابن أبي ليلى : أرى أن أدعها على ماتركها صاحبها . فقال له محمّد بن مسلم الثّقفيّ : أما إنّ عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه قضى في هذا المسجد بخلاف ماقضيتَ . قال : وماعلمك ؟ قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : قضى عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه بِرَدّ الحبيس وإنفاذ المواريث . فقال ابن أبي ليلى : هو عندك في كتاب ؟ قال : نعم . قال : فأرسل إليه

شده»، و اجرا کردن حکم خدا در آنچه از میّت بجای مانده؟ گوید: سپس نزد ابن أبي لَيلي آمدم و او آنچنان که شیوه‌اش بود داوری کرد، به او گفتم: من شکایت تو را به جعفر بن محمّد علیهما السّلام نمودم، و به من چنین و چنان فرمود. ابن أبي لَيلیٰ مرا سوگند داد که حتماً آنها را به تو فرموده است؛ من برایش قسم یاد کردم، پس بر طبق آن برایم حکم داد.

۲ـ ابن عیینة بصری گوید: من نزد ابن أبي ليلي (متوفّی ۱٤۸ در حکومت بني اميّه و بني عبّاس، قاضی کوفه بود، و قبل از ابوحنیفه به رأی فتوی می‌داد) شاهد بودم؛ در بارهٔ مردی که‌مال‌الاجاره‌ای‌را‌به‌یکی از خویشاوندانش داده و زمان مخصوصی را برایش معیّن نکرده بود، سپس آن شخص از دنیا رفت، بازماندگان آن مرد ازکسیکه مرد مال الاجاره را در اختیار او گذارده بود، نزد ابن أبی لیلی شکایت کردند، او گفت:نظر من اینست ؛ همانگونه که درهنگام زنده‌بودن صاحبش بوده باقی بماند، محمّد بن مسلم ثَقفیّ به او گفت: توجّه داشته باش که عليّ بن ابی طالب ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيه ـ در این مسجد بر خلاف حکم تو، داوری

فائتني به ، فقال محمّد بن مسلم : على أن لاتنظر من الكتاب إلّا في ذلك الحديث . قال : لك ذلك . قال : فأراه الحديث عن أبي جعفر عليه السلام في الكتاب فردّ قضيّته .

و« الحبيس» هو كلّ وقف إلى وقت غير معلوم هو مردود على الورثة .

«باب»

«معنى الصدود»

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن العبّاس بن معروف ، عن الحسين بن يزيد النّوفليّ ، عن اليعقوبيّ ، عن عيسى بن عبدالله الهاشميّ ، عن أبيه ، عن جدّه قال : قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله في قوله عزّ و جلّ : « ولمّا ضُرِبَ ابنُ مَريَمَ مَثَلاً إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّون » . قال : الصدود في العربيّة

نمود، گفت: تو در این مورد چه می‌دانی؟ پاسخ داد: شنیدم که امام باقر عليه السلام فرمود: علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیه حکم داد به باز گردانیدن در بند شده و روان کردن میراث‌ها. پس ابن أبی لیلی به او گفت: کتابی داری که در آن چنین مطلبی نوشته شده باشد؟ جواب داد: آری، گفت: بفرست آن را بیاورند تا من ببینم.

محمّد بن مسلم به او گفت: به شرط آنکه جز به آن حدیث بر جای دیگر کتاب نگاه نکنی! گفت: پذیرفتم. گوید: حدیث را از حضرت باقر عليه السلام در کتابی نشانش داد، پس حکم خود را پس گرفت. و «حبیس» هر بازداشت و توقیف شده‌ای است تا زمان غیر معلوم، که به ورثه بازگردانده شود (ظاهراً این بیان از مؤلّف است).

(باب ۲۱۴ ـ معنی صدود)

۱ـ عیسی بن عبدالله هاشمی از پدرش از جدّش روایت نموده گفت: پیغمبر اکرم صلّى الله عليه وآله در معنی فرمودهٔ خدای عزّوجلّ «وَلَمّا ضُرِبَ ابنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إذا

الضحك .

﴿باب﴾

✿(معنى التّتبير)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن محمّدبن خالد البرقيّ ، عمّن ذكره ، عن حفص بن غياث ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام في قوله عزّ وجلّ : « وكُلّاً تبّرْنا تتْبيراً » ؟ قال : يعني كسّرنا تكسيراً . قال : وهي بالنّبطيّة .

﴿باب﴾

✿(معنى الاحقاب)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب‌بن يزيد ، عن جعفربن محمّدبن عُقْبَة ، عمّن رواه ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام في قول الله عزّوجلّ : «لابثين فيها أحقاباً »؟ قال : الأحقاب ثمانية أحقاب ، والحُقبة : ثمانون سنة ، و السّنة ثلاثمائةوستّون يوماً ،

قَوْمُكَ مِنهُ يَصِدّونَ» (و چون زده شد به پسر مريم مَثَلى ، زود قوم تو (كفّار قريش از روى استهزاء) اظهار سرور كردند ـ زخرف ۵۷:۴۳) فرمود: «صُدود» در لغتِ عرب به معنى خنده است.

(باب ۲۱۵ ـ معنى تَتْبير)

۱ـ حفص بن غِياث گويد: امام صادق عليه‌السلام در بارهٔ قول خداوند «وَكُلّاً تَبَّرْنٰا تَتْبِيراً» (و همه را خرد و نيست كرديم نيست كردنى ـ فرقان ۲۵: ۴۱) فرمود: يعنى درهم كوبيديم درهم كوبيدنى، وفرمود: و آن از لغات نبطى هاست .

(باب ۲۱۶ ـ معنى «أحقاب» زمانهاى دراز پى در پى)

۱ـ جعفر بن محمّد بن عُقبه از شخصى از امام صادق عليه‌السلام روايت نموده كه در تفسير قول خداوند «لٰابِثِينَ فِيهٰا اَحْقٰاباً» (در آن سالهاى پى در پى درنگ نمائيد ـ نبأ ۷۸:۲۳) فرمود: هشت دورهٔ پى در پى طولانى است و «حُقْبه» هشتاد سال

واليوم كألف سنة ممّا تعدّون .

﴿ باب ﴾

☆(معنى المَشارق والمَغارب)☆

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ، قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصّفار ، عن العبّاس بن معروف ، عن الحجّال ، عن عبدالله بن أبي حمّاد يرفعه إلى أميرالمؤمنين عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: «ربّ المشارق والمغارب» ـ قال : لها ثلاثمائةوستّون مشرقاً ، وثلاث مائةوستّون مغرباً ، فيومها الّذي تشرق فيه لا تعود فيه إلّا من قابل ، و يومها الّذي تغرب فيه لاتعود فيه إلّا من قابل .

﴿ باب ﴾

☆(معنى العَضباء والجَذعاء)☆

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن عبدالله

است، و سال سیصد و شصت روز، و هر روزی مانند هزار سال است از آنچه که شما بشمار می آورید.

(باب ۲۱۷ ـ معنی مَشارق و مَغارِب)

۱ـ عبداللّه بن حمّاد مرفوعاً از امیرالمؤمنین عَلَیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر فرمودهٔ خداوند «رَبِّ المَشارِقِ وَ المَغارِبِ» (به خدای، مشرق‌ها و مغرب‌های عالم که ما قادریم ـ معارج :۴۰) فرمود: برای او سیصد و شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است، خورشید هر روز از یکی از آنها سر برمی‌دارد و پرتوافشانی می کند و دیگر به آن برنمی گردد مگر در سال آینده، و همچنین هر روز در افقی غروب می‌نماید که در آن برنمی گردد، جز سال آینده.

(باب ۲۱۸ ـ معنی عضباء و جدعاء)

۱ـ سکونیّ از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السّلام روایت نموده

ابن‌المغيرة، عن‌السكوني، عن أبي‌عبدالله جعفربن محمّد، عن‌أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يضحّى بالعرجاء بيّن عرجها، ولا بالعوراء بيّن عورها ولا بالعجفاء، ولا بالجرباء، ولا بالجدعاء، ولا بالعضباء و هي المكسورة القرن، و الجدعاء المقطوعة الأذن.

﴿باب﴾

✿(معنى الشّرقاء والخرقاء والمقابلة و المدابرة)✿

۱ ـ حدّثنا محمّدبن موسى‌بن المتوكّل قال: حدّثنا محمّدبن يحيى العطّار، عن محمّدبن أحمد، قال: حدّثني أبونصر البغداديّ، عن أحمدبن يحيى المقري؛ عن عبدالله بن موسى، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن شريح بن هانئ، عن عليّ عليه السلام قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله في الأضاحي أن نستشرف العين والأذن ونهانا عن الخرقاء و الشّرقاء و المقابلة والمدابرة. الخرقاء أن يكون في الأذن ثقب مستدير، والشّرقاء في الغنم المشقوقة الأذن باثنين حتّى ينفذ إلى الطرف، و المقابلة أن يقطع من مقدّم أذنها شيء يترك معلّقاً

كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: قربانى نكنيد حيوان لَنگى را كه لَنگيش آشكار باشد، و همچنين حيوان يك چشمى را كه كورى آن چشمش معلوم باشد، و حيوان لاغر و حيوان مبتلا به گرى و حيوان گوش بريده و حيوان شاخ شكسته را قربانى نكنيد. و «جَدعاء» حيوانى است كه گوشش بريده شده باشد.

(باب ۲۱۹ ـ معنى شَرقاء، خَرقاء، مُقابَله، مُدابَره)

۱ـ شريح بن هانئ از علىّ عليه السلام روايت نموده كه فرمود: پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله در مورد گوسفند قربانى بما دستور داد كه چشم و گوشش سالم و كامل باشد، و نهى فرمود ما را از «خَرقاء» و «شرقاء» و «مُقابَلة» و «مُدابَرَة». «خَرقاء» گوسفندى است كه لالهٔ گوش او دائره‌وار سوراخ شده، و گوسفند «شرقاء» آن است كه گوشش بصورت افقى بريده شده باشد كه به اين طرف و آن طرف سرش بيفتد، و «مقابَلة» آن است كه از لالهٔ گوشش مقدارى بريده شده و آويزان مانده و جدا

لايبين كأنّه زَنَمَة ، و يقالمثل ذلك من الإبل : «المُزَنَّم» ويُسَمّىذلك المعلّق « الرّعل» والمدابَرَة أن يفعَلَ ذلك بمؤخّر أُذن الشاة .

(باب)

(معنى الفرار الى الله عزّوجلّ)

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى عن محمّدبن سِنان ، عن أبي‌الجارود زيادبن المُنذِر ، عن أبي‌جعفر محمّدبن عليّ الباقر عليهما السلام في قول‌الله تبارك وتعالى : « فَفِرُّوا إلى‌الله إنّي لَكم‌مِنهُ نَذيرٌ مُبينٌ » قال : حِجّوا إلى‌الله .

(باب)

(معنى المَحصور و المَصدود)

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، قال : حدّثنا أيّوب بن نوح قال : حدّثنا محمّدبن أبي‌عمير ؛ وصفوان‌بن يحيى جميعاً رفعاه إلى أبي‌عبدالله عليه السلام أنّه قال :

نشود، مانند گوشت زائد و اگر شتری آنگونه شده باشد: «مُزَنَّم» و «مُعَلَّق» و «رَعل» نامیده می‌شود و «مُدابَرَه» آن است که قسمت نهائی گوش گوسفند شکافته شود و آن را آویزان گذارند.

(باب ۲۲۰ ـ معنی فرار به سوی خدا)

۱ـ ابو الجارود گوید: حضرت باقر عليه السلام در معنی آیهٔ «فَفِرُّوا اِلَی اللهِ اِنّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (پس بگریزید بسوی خدا بدرستیکه من برای شما از او بیم دهنده‌ای آشکارم ـ ذاریات ۵۱:۵۰) فرمود: زیارت حجّ به سوی خداست.

(مصحّح گوید: این بیان یکی از مِصداقهای متعدّد گریز بسوی خداست که با فهم راوی مناسب بوده است).

(باب ۲۲۱ ـ معنی محصور و مصدود)

۱ـ محمّد بن أبی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو مرفوعاً از امام صادق عليه السلام

المحصور غير المصدود، وقال: المحصور هو المريض، و المصدود هوالّذي يردّه المشركون كما ردّوا رسول الله صلّى الله عليه وآله ليس من مرض، و المصدود تحلّ له النساء والمحصور لاتحلّ له النساء.

«باب»

(معنى ماروي فيمن رَكِبَ زاملةً وسقط منها فمات أنه يدخل النّار)

۱ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من ركب زاملة ثمّ وقع منها فمات دخل النّار.

قال مصنّف هذا الكتاب: معنى ذلك أنّ النّاس كانوا يركبون الزّوامل فإذا أراد

روایت نموده‌اند که فرمود: «مَحصور» غیر از مصدود است و فرمود: «مَحصور» بیمار است و «مصدود» فردی است که مشرکین مانع او شده و او را از رفتن به خانهٔ خدا باز می‌دارند، چنانکه پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله را در حدیبیه بازگرداندند، و از جهتِ مرض نیست، و بر «مَصدود» زنها حلالند ولی بر محصور نه.

شرح: مراد از «محصور» کسی استکه بیماری و مانند آن وی را بعد از احرام از انجام و اتمام مراسم حجّ باز دارد که زنها بر او حلال نمی‌شوند، چون او هنوز مُحرم است و اوستکه خداوند در باره‌اش فرمود: «و أَتِمُّوا الحَجَّ وَالعُمْرَةَ لِلّهِ فَإِنْ أُحصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الهَدْيِ» (وحَجّ و عُمْرَه را برای خدا به پایان رسانید و اگر «محصور» شدید هر چه امکان دارد برای شما از «هدی»).

(باب ۲۲۲ ـ معنی روایتی که گوید: اگر شخصی بر مرکبی سوار شود که بار)
(بر پشت اوست، و از روی آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنّم می گردد)

۱ـ مفضّل بن عمر گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: هرکس سوار بر شتر باردار شود و از آن بیفتد و بر اثر آن بمیرد وارد دوزخ می گردد.

مصنّف این کتاب گوید: معنی فرمایش امام آن استکه شخص روی بار

أحدهم النزول وقع من زاملته من غير أن يتعلّق بشيء من الرّحل فنهوا عن ذلك لئلاّ يسقط أحدهم متعمّداً فيموت فيكون قاتل نفسه ويستوجب بذلك دخول النار. وليس هذا الحديث بنهي عن ركوب الزّوامل و إنّما هو نهي عن الوقوع منها من غير أن يتعلّق بالرّحل ، و الحديث الّذي روي «أنّ من ركب زاملة فليوص» فليس ذلك أيضاً بنهي عن ركوب الزّاملة ، إنّما هو الأمر بالوصيّة كما قيل : «من خرج في حجّ أو جهاد فليوص» وليس ذلك بنهي عن الحجّ والجهاد ، وماكان النّاس يركبون إلاّ الزّوامل وإنّما المحامل محدثة ، لم تعرف فيما مضى .

﴿ باب ﴾
✿(معنى العَجّ و الثَّجّ)✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن أحمد الشيبانيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله

شتر سوار شود و هنگام پائین آمدن بدون آنکه به دستاویزی تکیه کند خود را پرت کند، آن عمل ممنوع گردیده تا مبادا فردی از شما از روی عمد بیفتد و بر اثر آن بمیرد پس خود قاتل خویشتن گردد، و به سبب قتل نفس مستوجب ورود به جهنم گردد و این حدیث در صَدَدِ نَهی از سوار شدن بر شتر باردار نیست، و جز این نیست که نهی فرمود از فرو افکندن خود از پشت آن بدون آنکه به پالان یا زین آن بچسبد و حدیثی که می‌گوید: (هرکس سوار بر شتر باردار شود باید وصیّت کند) با این بیان نمی‌خواهد آنرا نهی کند بلکه امر به وصیّت کردن است، چنانکه گفته‌اند (هرکس به حجّ یا جهاد رود باید وصیّت نماید) روشن است که این نهی جهاد و حجّ نیست و در آن زمان مردم جز بر شتر باردار سوار نمی‌شدند، و هودجه مربوط به زمانهای بعد بوده و در گذشته معروف و شایع نبوده است.

(مرحوم مجلسیّ فرموده: ظاهراً مقصود شتران سرکشی باشند که هنوز رام نشده‌اند).

(باب ۲۲۳ ـ معنی عَجّ و ثَجّ)

۱ـ اسماعیل بن مسلم از امام صادق از پدرش از نیایش از علیّ علیهم السّلام

الكوفيّ ، قال : حدَّثنا موسى بن عمران النّخعيّ ، عن عمّه الحسين بن يزيد ، عن إسماعيل ابن مسلم ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن عليّ عليه السلام قال : نزل جبرئيل على النبيّ صلى الله عليه وآله فقال : يا محمّد مر أصحابك بالعجّ والثّجّ . فالعجّ رفع الأصوات بالتلبية ، والثّجّ نحر البدن .

﴿ باب ﴾

(معنى الدُّبّاء و المُزفّت و الحَنتَم والنقير)

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن الحسن ابن محبوب ، عن خالد بن جرير ، عن أبي الرّبيع الشاميّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سئل عن النرد والشطرنج ، قال : لاتقربهما . قلت : فالغناء ؟ قال : لاخير فيه لا تفعلوا . قلت : فالنبيذ ؟ قال: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن كلّ مسكر وكلّ مسكر حرام . قلت : فالظروف الّتي يصنع فيها ؟ قال : نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن الدبّاء والمزفّت والحنتم والنقير. قلت : وما

روايت نموده که فرمود: جبرئيل بر پيغمبر صلى الله عليه وآله نازل شد و گفت: ای محمّد به اصحابت دستور ده به «عجّ» و «ثجّ». «عجّ» بلند کردن آوازهاست به گفتن «لَبَّيْكَ اللّهم لَبَّيْكَ» و « ثَجّ » کشتن قربانی و نَحْر زير گلوی شتر قربانی است که به مکّهٔ معظّمه فرستند.

(باب ٢٢٤ ـ معنی دُبّاء، مزفّت، حَنْتَم، نقير)

١ـ أبوربيع شامیّ گويد: شخصی از امام صادق عليه السلام در بارهٔ «نرد» (بازی تخته نرد که اسباب آن شبيه شطرنج و مركّب از تخته و ٣٠ مهره و دو طاس می‌باشد) و «شطرنج» (بازی قِماری که به فارسی شَطْرنگ خوانند، و به معنی اندام چهارگانهٔ سپاه است يعنی فيل و اسب و عَرّاده و پياده) پرسيد، فرمود: به آنهانزديك‌نشو! عرض کردم: پس «سرود» (آواز طرب‌انگيز) چطور؟ فرمود: خوب نيست، أنجام ندهيد. عرض کردم: «نبيذ» چطور؟ فرمود: پيامبر خدا صلى الله عليه وآله نهی فرمود: از هر چيز مستی آور، و هر چيز مست کننده حرام است. گفتم: پس ظرفهايی که در آن ساخته می‌شود، چه؟ فرمود: پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله از «دُبّاء» و

ذاك ؟ قال: الدُّبّاء : القَرْع ، والمُزَفّت : الدّنان ، و الحَنْتَمُ: جرار الأُردن ويقال : إنّها الجرار الخضر ، والنقير: خشب كان أهل الجاهليّة ينقرونها حتّى يصير لها أجواف ينبذون فيها .

﴿ باب ﴾

✿(معنى الضّحك)✿

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالرّحمن بن الحجّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «فضحكت فبشّرناها بإسحاق» قال : حاضت .

﴿باب﴾

✿(معنى النافلة)✿

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا أحمدبن إدريس ، عن محمّدبن أحمدبن عيسى بن

«مزفّت» و «حَنْتَم» و «نَقير» نهى نموده است. عرض كردم: اينها چه باشند؟ فرمود: «دُبا» پوست كدو و «مُزَفّت» خمره است و «حَنتم» كوزهٔ سفالين كه گفته مى‌شود: سَبوى سبز رنگى است، و «نَقير» كندوست، چوبى كه مردم جاهليّت ميان آن را گود مى‌نمودند تا چند فرورفتگى در آن پيدا مى‌شد، و در آنها شراب مى‌ساختند (و شراب آن تند و تيز مى‌باشد).

(باب ۲۲۵ ـ معنى ضحک)

۱ـ عبدالرّحمن بن حجّاج گويد: امام صادق عليه السلام در تفسير فرمودهٔ خداى عزّوجلّ «فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحٰقَ» (پس در آن حال ساره را حيض آمد پس مژده داديم ما او را (بر زبان ملائكه) بوجود فرزندى بنام اسحق ـ هود ۱۱:۷۴) فرمود: يعنى از او خون حيض خارج شد.

(باب ۲۲۶ ـ معنى نافله)

۱ـ يحيى بن عِمران گويد: امام صادق عليه السلام در معناى فرمودهٔ خداى

محمد ... عن عليّ بن مهزيار، عن أحمد بن محمّد البزنطيّ، عن يحيى بن عمران، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله الله عزّوجلّ: «ووهبنا له إسحٰق ويعقوبَ نافِلَةً» قال: ولد الولد نافلة.

«باب»

«معنى القطّ»

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن سلمة بن الخطّاب، عن إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ، عن إبراهيم بن ميمون، عن مُصعب، عن سعد، عن الأصبغ، عن عليّ عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: «وقالوا ربّنا عجّل لنا قِطّنا قبل يوم الحساب»، قال: نصيبهم من العذاب.

عزّوجلّ: «وَ وَهَبْنا لَهُ اسْحٰق وَ يَعقُوبَ نافِلَة» (و بخشيديم ابراهيم را از ساره كه دختر عموى او بود پسرى بنام اسحاق، و نبيره‌اى به او داديم بنام يعقوب، در حاليكه او عطيه‌اى بود از جانب ما افزون بر خواسته‌اش ـ چون او پسرى از ماخواست و ما پسر و نبيره‌اى به او كرامت نموديم ـ انبيا ۷۱:۲۱) فرمود: فرزند فرزند «نافله» است (بجهت آنكه زياده است بر فرزند، زيرا نمازيكه بر فريضه زياده باشد را «نافله» مى‌گويند و غنيمت را «نَفل» مى‌گويند بجهت آنكه زيادتى است مخصوص به امّت مرحومه ـ مَنْهَجُ الصّادقين ۸۹:۶).

(باب ۲۲۷ ـ معنى «قِطّ»)

أصبغ گويد: علىّ عليه السلام در تفسير قول خداوند: «و قالوا رَبّنا عَجّل لَنا قِطّنا قَبلَ يَومِ الحِسابِ» (و اينها گفتند: پروردگارا در نصيب ما قبل از آنكه روز حساب فرا رسد تعجيل كن ـ ص ۱۵:۳۸) حضرت فرمود: مراد نصيبشان از عذاب است.

﴿ باب ﴾

☼(معني الكواشف والدّواعي والبغايا وذوات الأزواج)☼

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن داودبن إسحاق الحذّاء ، عن محمدبن الفيض قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن المتعة ، فقال : نعم ، إذاكانت عارفة . قلت : جعلت فداك فإن لم‌تكن عارفة ، قال : فاعرض عليها وقل لها فإن قبلت فتزوَّجها وإن أبت أن ترضى بقولك فدعها ، وإيّاكم والكواشف والدَّواعي و البغايا وذوات الأزواج . فقلت : ما الكواشف ؟ قال : اللّواتي يكاشفن و بيوتهنَّ معلومة و يؤتين . قلت : فالدَّواعي ؟ قال : اللّواتي يدعين إلى أنفسهنَّ وقد عرفن بالفساد . قلت : فالبغايا ؟ قال : المعروفات بالزّنا . قلت : فذوات الأزواج ؟ قال : المطلّقات على غير السُّنَّة .

(باب ۲۲۸ ـ معني کواشف، دواعي، بغايا، ذوات الازواج)

۱ـ محمّد بن فيض گويد: از امام صادق عليه السلام در مورد «مُتْعَه» (زني را به نکاح مُوَقّت در آوردن جهت انتفاع و لذّت بردن چند روزه) پرسيدم. فرمود: اشکالي ندارد اگر آن زن شناختي از ولايت ائمّه عليهم السّلام داشته باشد. گفتم: فدايت شوم اگر شناختي نداشت چطور؟ فرمود: مسأله (ولايت يا مُتعه) را بطور واضح بر او عرضه بدار اگر پذيرفت پس با او ازدواج کن و اگر به گفتهٔ تو راضي نشد با او کاري نداشته باش، و بر حذر باشيد از «کَواشِفْ، وَ دَواعِي و بَغايا، و ذواتِ الأزْواج» عرض کردم: «کواشف» کدامند؟ فرمود: زنهاي رسوائي که خانه‌هايشان را مي‌دانند و براي زنا به نزد آنها مي‌روند. گفتم: «دَواعِي» چه کسانيند؟ فرمود: زنهائي هستند که مردان را بخود فرا مي‌خوانند و به فساد معروفه‌اند. عرضه داشتم: پس «بَغايا» چه کساني هستند؟ فرمود: فاحشه‌هاي معروفه به زنادادن. پرسيدم: «ذَواتُ الأزْواج» کيانند؟ فرمود: زناني که بر غير شريعتِ مقدّس طلاق داده شده‌اند.

﴿ باب ﴾

☼(معنى الفقيه حقّاً)☼

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّدبن أبي‌القاسم، عن محمّدبن عليّ الكوفيّ، عن محمّدبن خالد، عن بعض رجاله، عن داود الرقّيّ، عن أبي حمزة الثّماليّ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أميرالمؤمنين عليه السلام: ألا اُخبركم بالفقيه حقّاً؟ قالوا: بلى ياأميرالمؤمنين قال: من لم يقنّط النّاس من رحمة الله، ولم يؤمنهم من عذاب الله، ولم يرخّص لهم في معاصي‌الله، ولم يترك القرآن رغبة عنه إلى غيره. ألا لاخير في علم ليس فيه تفهّم، ألا لاخير في قراءة ليس فيها تدبّر، ألا لاخير في عبادة ليس فيها تفقّه

﴿ باب ﴾

☼(معنى بلوغ الأشدّ والاستواء)☼

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّدبن يحيى، عن محمّدبن أحمد، عن أحمد

(باب ۲۲۹ ـ معنى فقيه حقيقى)

۱ـ ابو حمزهٔ ثمالى از حضرت باقر عليه السلام روايت نموده كه امير المؤمنين عليه السلام فرمود: آيا آگاه نسازم شما را از كسى كه حقيقتاً فقيه (آگاه بمسائل دين) است؟ گفتند: چرا (آرى) اى اميرالمؤمنين. فرمود: شخصى استكه مردم را از رحمت خدا نوميد نگرداند، و آنان را از عذاب او ايمن نسازد! و در نافرمانى از خدا برايشان تسهيل قائل نشود و به آنان اجازهٔ نافرمانى ندهد، و قرآن را به دليل علاقهٔ به چيزهاى ديگر ترك نگويد! آگاه باشيد در دانشى كه به ديگران انتقال پيدا نكند، خيرى نيست و بدانيد در قرائتى كه تدبّر و چاره‌انديشى در آن نباشد، و در عبادتى كه آگاهى و فهم و دانستن مسائل دين در آن نباشد، خيرى نيست.

(باب ۲۳۰ ـ معنى بلوغ اشدّ، و استوى)

۱ـ محمّد بن نعمان گويد: امام صادق عليه السلام در بارهٔ معنى آيهٔ شريفهٔ «وَلَمّا

ابن هلال، عن محمّد بن سِنان، عن محمّد بن عبدالله بن رِباط، عن محمّد بن النّعمان الأحول، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «ولمّا بلغ أشدّه و استوى آتيناه حكماً و علماً» قال: أشدّه ثمان عشرسنة، واستوى: التحي.

«باب»

«معنى الخريف»

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن الحسن بن عليّ الكوفيّ، عن العبّاس بن عامر، عن أحمد بن زرق، عن يحيى بن أبي العلاء، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إنّ عبداً يمكث في النّار سبعين خريفاً ـ والخريف سبعون سَنَةً ـ قال: ثمّ إنّه سأل الله عزّوجلّ بحقّ محمّد وأهل بيته لمّا رحمتني، قال: فأوحى الله عزّوجلّ إلى جبرئيل عليه السلام أن اهبط إلى عبدي فأخرجه. قال: يارَبّ كيف لي بالهُبوط في النّار؟ قال: إنّي قد أمرتها أن تكون عليك بَرداً وسلاماً. قال: يارَبّ فما علمي

بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ اسْتَوىٰ آتَيْناهُ حُكْماً و عِلْماً» (و موسى چون به غايت نيروى خود رسيد و كمال يافت او را حكمت و دانشى داديم ـ قصص ۲۸:۱۳) فرمود: «اَشُدَّه» رسيدن به غايتِ قوّت و كمالِ جوانى او يعنى هجده سال است، و «اسْتَوىٰ» يعنى چهره‌اش موى درآورد.

«باب ۲۳۱ ـ معنى خريف»

۱ـ جابر گويد: حضرت باقر عليه السلام فرمود: بنده‌اى در جهنّم هفتاد «خَرِيف» (فصل خزان) درنگ مى‌كند،ـو هر خريفى هفتاد سال است ـ سپس درخواست مى‌كند خدايا بحقّ محمّد و آل محمّد مرا مشمول رحمتِ خود فرما! امام فرمود: پروردگار به جبرئيل وحى نمايد كه فرود آى به سوى بنده‌ام، و او را از آنجا بيرون‌آور! جبرئيل عرض كند: اى پروردگار من چگونه خواهم توانست در آتش فرود آيم؟ خداوند فرمايد: من به آتش دستور داده‌ام كه بر تو سرد و سلامت باشد.

بموضعه ؟ قال : إنّه في جُبّ من سِجّين . قال : فهبط في النّار فوجده معقولاً على وجهه . قال : فأخرجه إلى الله عزّ و جلّ فقال : يا عبدي كم لَبِثْتَ تُناشِدُني في النّار ؟ قال : ما اُحصي يا رَبّ . قال : أما و عزّتي لولا ما سألتني به لأطَلْتُ هَوانَكَ في النّار ولٰكِنّه حَتَمٌ على نفسي أن لا يسألني عبدٌ بحقّ محمّد وأهل بيته إلّا غفرت له ما كان بيني و بينه ، وقد غفرت لك اليوم .

﴿ باب ﴾

✿(معنى الفَلَق)✿

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن أبي القاسم ، عن محمّد بن عليّ الكوفيّ ، عن عثمان بن عيسى ، عن معاوية بن وهب قال : كنّا عند أبي عبدالله عليه السلام فقرأ رجلٌ : « قل أعوذ بربّ الفلق » فقال الرّجلُ : وما الفلق ؟ قال : صَدعٌ في النّار فيه سبعون

جبرئيل گويد: خدايا من چگونه جاى او را بدانم؟ خداوند فرمايد: او در چاه بسيار عميق از سجّين (وادى در جهنّم) است.

امام افزود: كه جبرئيل در آتش دوزخ فرود آيد و او را بيابد به روافتاده در حالى كه بغل بسته شده است، پس او را بيرون آورد و به درگاه خدا برد، پس خدا از او پرسد: اى بندهٔ من چه مدّت در آتش ماندى و مرا سوگند دادى؟ گويد: پروردگارا نشمرده‌ام، خدا مى‌فرمايد: آگاه باش به عزّتم سوگند اگر درخواست نميكردى مرا «بحقِ محمّدٍ وَآلِ محمّدٍ» هنوز تو را در آتش باقى مى‌گذاردم، ولكن برخود لازم شمرده‌ام كه بنده‌اى نَخوانَد مرا بحقّ محمّد و اهلِ بيتِ او مگر آنچه (گناهان و خطاها) كه ميان من و او بوده بر او ببخشم، و امروز تو را بخشيدم.

(باب ۲۳۲ ـ معنى فلق)

۱ـ معاوية بن وهب گويد: در خدمت امام صادق عليه السلام بوديم مردى خواند «قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَق» (بگو پناه مى‌برم به پروردگار سپيده دم ـ فلق ۱:۱۱۳) و آن مرد

ألف دار، في كلّ دارٍ سبعون ألفَ بيتٍ، في كلّ بيتٍ سبعونَ ألفَ أسودٍ، في جوف كلّ أسود سبعون ألف جرّة سمّ، لابدّ لأهل النّار أن يمرّوا عليها.

﴿ باب ﴾

☆(معنى شرّ الحاسد اذا حسد)☆

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير رفعه في قول الله عزّوجلّ: «ومن شرّ حاسد إذا حسد» قال: أما رأيته إذا فتح عَيْنَيه وهو ينظر إليك هو ذاك.

﴿باب﴾

☆(معنى قول الصّادق عليه‌السّلام «الشّتاء ربيع المؤمن»)☆

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن إبراهيم بن إسحاق النّهاونديّ عن محمّد بن سليمان الدّيلميّ، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال: سمعته يقول: الشّتاء

پرسيد: «فَلَق» چيست؟ فرمود: درّه‌ايست در جهنّم كه در آن هفتاد هزار خانه است، در هر خانه‌اى هفتاد هزار مارِ سياه وجود دارد، در درون هر مارى هفتاد هزار كيسۀ بزرگ زهر به بزرگى خمره، و اهل جهنّم ناگزيرند كه از آن درّه بگذرند.

(باب ۲۳۳ ــ معنى «شر الحاسد اذا حسد»)

۱ـ ابن أبى عُمَير مرفوعاً نقل كرده در معنى فرمودۀ خداى عزّوجلّ «وَ مِنْ شرِّ حاسِدٍ إذا حَسَدَ» (و از شرّ «حسود» آنگاه كه رشك ورزد ـ فَلَق :٦) فرمود: مگر نديده‌اى كه «حسود» چگونه دو چشم خود را مى‌گشايد و به سوى تو خيره مى‌شود آن وقت در حال رشك ورزيدن است، و اينست معنى اظهار حسد كردن.

(باب ۲۳۴ ــ معنى فرمايش امام صادق عليه‌السلام: زمستان بهار مؤمن است)

۱ـ محمّد ديلمىّ از پدرش نقل كرده كه گفت: شنيدم امام صادق عليه‌السلام

ربيع المؤمن يطول فيه ليله فيستعين به على قيامه ويقصر فيه نهاره فيستعين به على صيامه.

﴿باب﴾

☆(معنى ربيع القرآن)☆

۱ - حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل - رحمه الله - قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السّعدآباديّ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النّضر الخزّاز، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لِكلّ شيءٍ رَبيعٌ وَ رَبيعُ القرآنِ شهرُ رَمضان.

﴿باب﴾

☆(معنى الأفق المبين)☆

۱ - حدّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا موسى بن جعفر البغداديّ، عن محمّد بن جمهور، عن عبدالله بن عبدالرّحمن، عن محمّد بن أبي حمزة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من قال في كلّ يومٍ من شعبان سبعين مرّة: «أستغفر الله الّذي لا

فرمود: زمستان، بهار (کار) مؤمن است، زيرا شبهای زمستان بلند است و از طول شب جهت بپاخواستن (در نماز و دعا) کمك می‌گيرد و روزهای کوتاهش او را به گرفتن روزه مدد می‌نمايد.

(باب ۲۳۵ - معنى بهار قرآن)

۱- جابر گويد: امام باقر عليه السلام فرمود: هر چيزی بهاری دارد، و بهار قرآن ماه رمضان است.

(باب ۲۳۶ - معنى افق مبين)

۱- محمّد بن أبی حمزه گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار گويد: «أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الّذي لا اِلٰهَ إلاّ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ، الحَيُّ القَيُّومُ وَ

إله إلّا هو الرّحمن الرّحيم، الحيّ القيوم وأتوب إليه» كُتِبَ في الأفق المبين. قال: قلت: وما الأفق المبين؟ قال: قاع بين يدي العرش، فيه أنهار تطّرد فيه من القدحان عدد النّجوم.

(باب)

(معنى الأفق من النّاس)

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ الكوفيّ، عن الحسن بن عليّ بن يوسف، عن سيف بن عميرة، عن سعيد بن الوليد، قال: دخلنا مع أبان بن تغلب على أبي عبدالله عليه السلام، فقال أبو عبدالله عليه السلام: لأن أُطعِمَ مُسلِماً حتّى يَشبَعَ أحبُّ إليّ من أن أُطعِمَ أُفُقاً من النّاس. قلت: كم الأفق؟ قال: مائة ألف.

(باب)

(معنى الأسودين)

١ ـ أخبرنا أبوالحسن أحمد بن محمّد بن أحمد بن غالب، قال: حدّثنا أبوالفضل

أتُوبُ إليه» (طلب آمرزش دارم از خدائيكه نيست معبود بر حقّي جز او، بخشاينده و مهربان، زندهٔ پاينده است و بسوى او بازگشته‌ام) در اُفُق مُبين نوشته مى‌شود. گويد: پرسيدم «اُفُق مُبين» چيست؟ فرمود: جلگه ايست مقابلِ عَرش كه در آن نهرهائى است و به اندازهٔ ستارگان در آنها جام ريخته شده است.

(باب ۲۳۷ ـ معنى افق از مردم)

۱ـ سعيد بن وليد گويد: بهمراه أبان بن تَغلِب خدمت امام صادق عليه السلام شرفياب شديم، حضرت فرمود: اگر فرد مسلمانى را شكمى سير غذا دهم نزد من خوشتر از آنستكه اُفُقى از مردم (غير مسلمان) را سير كنم، عرض كردم: «اُفُق» چه اندازه مى‌باشد؟ فرمود: يكصد هزار تن، بلكه بيشتر.

(باب ۲۳۸ ـ معنى اسودين)

۱ـ ابوهريره گويد: پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله به كشتن دو سياه در حال نماز

يعقوب بن يوسف ، قال : حدّثنا عبدالرّحمن ، قال : حدّثنا مُعاذبن هشام ، قال : حدّثني أبي ، عن مَعْمَرٍ ، عن يحيى بن أبي كثير ، عن ضَمْضَم ، عن أبي هريرة أنّ النّبيّ ﷺ أمر بقتل الأسودين في الصلاة . قال : مَعْمَرٌ : قُلتُ ليحيى : وما معنى الأسودين ؟ قال : الحيّة والعقرب .

«باب»

(معنى تمام النّعمة)

۱ ـ حدّثنا أبونصر محمّد بن أحمد بن تميم السَّرْخَسِيّ الفقيه بها قال : حدّثنا أبولبيد محمّد بن إدريس الشاميّ ، قال : حدّثنا محمّد بن مهاجر البغداديّ ، قال : حدّثنا إسماعيل بن إبراهيم ، قال : حدّثني الحريريّ ، عن أبي الورد بن تمامة ، عن اللّجلاج ، عن مُعاذبن جَبَل ، قال كنت مع النبيّ ﷺ فمرّ برجل يدعو وهو يقول : «اللّهمّ إنّي أسألك الصبر» فقال له النبيّ ﷺ : سألت البلاء فاسئل الله العافية . ومرّ ﷺ برجل وهو يقول : « اللّهمّ إنّي أسألك تمام النّعمة » . فقال : ابن آدم وهل تدري ما تمام النّعمة ؟ الخلاص من النّار ودخول الجنّة . ومرّ ﷺ برجل وهو يدعو ويقول : «ياذاالجَلالِ والإكرام» فقال

دستور داده، مَعْمر گويد: به يحيى گفتم: معنى دو سياه چيست؟ گفت: مار و كژدم.

(باب ۲۳۹ ـ معنى تمام نعمت)

۱ـ مُعاذبن جَبَل گفت: با پيغمبر ﷺ به جائى مى‌رفتم به مردى برخورديم كه دعا مى‌خواند و مى گفت: «پروردگارا از تو مى‌خواهم صبرم دهى!» پيغمبر به او فرمود: بلا (آزمايش به نعمت يا به مِحنت) درخواست نمودى پس عافيت را از خدا بخواه. به شخص ديگرى رسيد كه مى‌گفت: «خدايا از تو مى‌خواهم نعمت خود را بر من تمام كنى» حضرت فرمود: اى پسر آدم! آيا مى‌دانى تمام نعمت چيست؟ معنى آن رهائى از آتش دوزخ و وارد شدن به بهشت است، و به مرد ديگرى رسيد و او در دعايش چنين مى گفت: «اى صاحب شوكت

له : قد استجيب لك فسل .

﴿ باب ﴾

☆(معنى مطلوبات النّاس)☆

١ ـ حدّثنا أحمدبن الحسن القطّان ، قال : حدّثنا الحسن‌بن عليّ بن الحسين السّكريّ ، قال : حدّثنا محمّدبن زكريّا الجَوْهريّ ، قال : حدّثنا جعفربن محمّدبن عُمارة ، عن أبيه ، قال : قال‌الصادق جعفربن محمّد عليهما السلام : مطلوبات النّاس في الدّنيا الفانية أربعة : الغنى والدّعة وقلّة الاهتمام و العزّ . فأمّا الغنى فموجود في‌القناعة فمن طلبه في كثرة المال لَمْ يجده ؛ وأمّا الدّعة فموجودة في خِفّة الحمل فمن طلبها في ثقله لم يجدها ، و أمّا قلّة الاهتمام فموجودة في قلّة الشّغل فمن طلبها مع كثرته لم يجدها ، فأمّا العزُّ فموجود في خدمة الخالق فمن طلبه في خدمة المخلوق لم يجده .

و بزرگواری!» به او فرمود: دعایت به هدف اجابت مقرون است پس بخواه (آنچه مایلی)!.

(باب ۲۴۰ ــ خواسته‌های مردم)

۱ـ محمّد بن عُماره به نقل از پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خواسته‌های مردم در این دنیای فانی چهار چیز است: بی‌نیازی، و آسایش، و کمتر اندوهگین بودن، و گرامی شدن. امّا بی‌نیازی در قناعت (راضی شدن به اندك چیز) است و هرکس آن را در زیادی ثروت بجوید به آن نخواهد رسید، و امّا رفاه و آسایش زندگی در سبکباری است و هرکس به زیر بار گران رود روی آسایش را نخواهد دید، و امّا کمتر اندوهگین بودن در کم شغلی است و هرکس آن را در داشتن کارِ زیاد بجوید، نخواهد یافت، و امّا عزّت در فرمانبرداری از آفریدگار است و هر شخصی آن را در فرمانبری از مخلوق بجوید به آن نخواهد رسید.

«باب»

«معنى قول الناقوس»

۱ ـ حدّثنا صالح بن عيسى العجليّ، قال: حدّثنا أبوبكر محمّد بن محمّد بن عليّ الفقيه، قال: حدّثنا أبو نصر الشعرانيّ في مسجد حميد قال: حدّثنا سلمة بن صالح الوضّاح عن أبيه، عن أبي إسرائيل، عن أبي إسحاق الهمدانيّ، عن عاصم بن ضمرة، عن الحارث الأعور، قال: بينا أنا أسير مع أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام في الحيرة إذا نحن بديرانيّ يضرب بالناقوس، قال: فقال عليّ بن أبي طالب عليه السلام: ياحارث أتدري مايقول هذا الناقوس؟ قلت: الله ورسوله وابن عمّ رسوله أعلم. قال: إنّه يضرب مثل الدّنيا و خرابها ويقول: «لا إله إلّا الله حقّاً حقّاً، صدقاً صدقاً، إنّ الدّنيا قد غرّتنا و شغلتنا و استهوتنا واستغوتنا، يا ابن الدّنيا مَهلاً مَهلاً، يا ابن الدّنيا دقّاً دقّاً، يا ابن الدّنيا جمعاً جمعاً، تفني الدّنيا قرناً قرناً، ما من يوم يمضي عنّا إلّا وَهَنَ مِنّا رُكناً، قد ضيّعنا

«باب ۲۴۱ ـ معنى آهنگ ناقوس»

۱ـ حارث أعور گويد: در اثنائيكه همراه با اميرالمؤمنين در شهر حيره (در كنارِ فرات واقع شده) مى‌رفتيم (قدم مى‌زديم) به دير نصرانيى رسيديم كه ناقوس (زنگ بزرگى كه در كليسا نصب مى‌كنند) را مى‌نواخت، گويد: علىّ بن ابى طالب عليه السلام فرمود: اى حارث، آيا مى‌دانى اين ناقوس چه مى‌گويد؟ گفتم: خدا و پيامبر او و پسر عموى پيامبرش داناترند. فرمود: آن مَثَل دنيا و ويرانى آن را مى‌زند و چنين مى‌گويد: در حقيقت و بدون ترديد (اعلام مى‌دارم) نيست معبود بر حقّى مگر «اللّه»، براستى دنيا ما را فريب داد، و سرگرم نمود و دل ما را ربود، و گمراهمان كرد، اى فرزند دنيا؛ آرام باش، آرام! اى پسر دنيا بكوب، بكوب! اى پسر دنيا مال فراهم آر و انباشته كن، سرانجام دنيا دوره‌اى پس از دورهٔ ديگر تباه مى‌گردد، روزى از عمرمان نگذرد كه عضو مهمّى از (اعضاى) ما سست

داراً تبقى ، و استوطنّا داراً تفنى ، لسنا ندري ما فرّطنا فيها إلّا لوقد متنا ، قال الحارث : ياأميرالمؤمنين النّصارى يعلمونَ ذلكَ ؟ قال : لوعَلِموا ذلكَ لما اتّخذوا المسيحَ إلهاً من دون الله عزّوجلّ ، قال : فذهبت إلى الدّيرانيّ فقلت له : بحقّ المسيح عليك لما ضربت بالنّاقوس على الجهة الّتي تضربها . قال : فأخذ يضرب و أنا أقول حرفاً حرفاً حتّى بلغ إلى قوله إلّا لوقد متنا . فقال : بحقّ نبيّكم مَنْ أخبرك بهذا ؟ قلت : قال الرّجل الّذي كان معي أمس ، قال : وهل بينه وبين النّبيّ من قرابة ؟ قلت : هو ابن عمّه ، قال : بحقّ نبيّكم أسمع هذا من نبيّكم ؟ قال : قلت : نعم . فأسلم ، ثمّ قال لي : والله إنّي وجدت في التوراة أنّه يكون في آخر الأنبياء نبيّ وهو يفسّر مايقول النّاقوس .

نگردد. تباه نمودیم خانهٔ پاینده را، و اقامتگاه گرفتیم خانهٔ ناپایدار را، و نمی‌دانیم که چه سهل انگاری و اسرافی در آن نمودیم مگر آنوقت که بمیریم.

حارث عرض کرد: ای امیرالمؤمنین آیا مسیحیان خود نوای ناقوس را می‌دانند؟ فرمود: اگر می‌دانستند مسیح را در برابر پروردگار پرستش نمی‌کردند. گوید: من نزد راهب صومعه نشین رفتم و گفتم: تو را بحقّ حضرت مسیح چنان که ناقوس را می‌نواختی باردیگر بنواز! گوید: او ناقوس را بصدا در آورد و من کلمه به کلمه گفتم تا رسید به جملهٔ آخر، راهب روی بمن نموده گفت: به حقّ پیامبرتان سوگندت می‌دهم که بگوئی چه کسی تو را چنین خبر داده؟ گفتم: آن مردی که دیروز همراه من بود. گفت: آیا میان او و پیغمبر خویشاوندی هست؟ گفتم: پسر عموی اوست. گفت: آیا به حقّ پیامبرتان این جملات را از او شنیده است؟ گوید: گفتم: بلی، آنگاه مسلمان شد و سپس بمن گفت: به خدا قسم من در تورات خوانده‌ام که در پایان سلسلهٔ پیامبران پیغمبری خواهد بود که آنچه ناقوس گوید، توضیح دهد.

«باب»

(معنى قول الأنبياء عليهم السّلام اذا قيل لهم يوم القيامة : «ماذا أُجِبْتُمْ قالوا : لاعِلمَ لنا »)

١ ـ حدّثنا أحمدبن محمّدبن عبدالرّحمن المُقري ، قال : حدّثنا أبوعمرو محمّد بن جعفر المقري الجرجانيّ قال : حدّثنا أبوبكر محمّد بن الحسن الموصليّ ببغداد ، قال : حدّثنا محمّدبن عاصم الطريفيّ ، قال : حدّثنا أبو زيد عيّاش بن يزيد بن الحسن بن عليّ الكحّال مولى زيدبن عليّ قال : حدّثني أبي ، يزيد بن الحسن ، قال: حدّثني موسى بن جعفر عليهما السلام قال : قال الصادق عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : « يوم يجمع الله الرّسل فيقول ماذا أُجبتم قالُوا لا عِلمَ لَنا » قال : يقولون : لاعلم لنا بسواك .

قال : وقال الصادق عليه السلام : القرآن كلّه تقريع وباطنه تقريب .

(باب ٢٤٢ ـ معنى گفتهٔ پیامبران علیهم السّلام هنگامی که روز قیامت به ایشان گفته شود: «ماذا اُجِبْتُم» گویند: «لا عِلْمَ لَنا»)

١ـ أبو زيد عيّاش گويد: پدرم يزيد بن حسن بمن گفت: حضرت موسى بن جعفرٍ عَلَيهِمَا السّلام برايم روايت نمود: امام صادق عليه السلام در تفسير فرمودهٔ خداى عزّوجلّ «يَومَ يَجمَعُ اللهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ماذا اُجِبْتُمْ قالُوا: لاعِلْمَ لَنا» (يادكن روزى را كه خدا فراهم آورد پيغمبران خود را، پس به آنان گويد: هنگاميكه شما قوم خود را به توحيد دعوت نموديد، از طرف اُمّت چه پاسخى به شما داده شد؟ ايشان گويند: هيچ دانشى نيست ما را به چيزى مگر آنكه تو آن را مى‌دانى ـ مائده ١٠٨:٥) فرمود: انبياء پاسخ مى‌دهند كه ما آگاهى(از غير تو)نداريم (يعنى جز آنچه تو خود آگاهى چيزى نمى‌دانيم و همهٔ علم ما از جانب توست) امام كاظم عليه السلام فرمود: حضرت صادق عليه السلام افزود: كه قرآن تمامش تقريع (بيانات و حوادث كوبنده؛ و بيدار كننده كه عظمتش بيش از درك عمومى است) و باطنش تقريب (نزديك گردانيدن) مى‌باشد.

قال مصنّف هذاالكتاب : يعني بذلك أنّه من وراء آيات التوبيخ و الوعيد آيات الرّحمة والغفران .

﴿ باب ﴾

☆(معنى الأخلّاء الثلاثة لِلْمرء المسلم)☆

۱ ـ حدّثنا محمّدبن عليّ ماجيلويه ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عمّي محمّدبن أبي القاسم ، قال : حدّثناهارون بن مسلم ، عن مَسْعَدَة بن زياد ، عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال عليّ عليه السلام : إنّ للمرء المسلم ثلاثة أخلاّء فخليل يقول

مصنّف اين كتاب گويد: مقصود امام عليه السلام از آن جمله اين است كه: پس از آيات تهديد و نكوهش و بيم دادن، آيه‌هاى رحمت و بخشايش هم دارد.

شرح: بنابر فرمودهٔ مُصَحِّح (مَتن عَرَبى در پاورقى) ظاهر روايت بلكه صريح آن اين استكه تمام قرآن ظاهرش كوبنده، و باطنش نزديك گرداننده است، نه آنكه بعضى آيات آن تقريع و بعضى ديگر تقريب باشد.

و شايد مراد آن است كه ظاهر بسيارى از آيات عتاب و سرزنش مى‌باشد ولكن هدف آن بيدار سازى بى‌خبران، و باز گردانيدن تبه‌كاران است. پس باطن اين خطاب كه مشتمل بر وعيد و توبيخ است همان رحمت و رأفت و سوق دادن مردم به سوى خوشبختى، و نزديك ساختن آنان به هدف آفرينش مى‌باشد، پس فرمودهٔ امام عليه السلام «القرآن كلّه ...» از باب تغليب است.

و تناسب اين جمله با قبلش در اينست كه چون سؤالى كه مى‌بايست از اُمّت بشود از پيغمبران شده، خود نوعى سرزنش و نكوهش است لذا امام عليه السلام فرمود: «القرآن كلّه تقريع ...».

(باب ۲۴۳ ـ معنى اين جمله: مرد مسلمان سه دوست دارد)

۱ـ مَسْعَدَة بن زياد گويد: امام صادق از پدرش از اجداد بزرگوارش عَلَيْهِمُ السَّلامُ روايت نموده كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: همانا براى مرد مسلمان سه

له : «أنا معك حيّاً و ميّتاً » وهو عمله ؛ وخليل يقول له : « أنا معك حتّى تموت » وهو ماله ، فإذا مات صار للورثة ؛ وخليل يقول له : « أنا معك إلى باب قبرك ثمّ اُخلّيك » وهو ولده .

﴿ باب ﴾

٭(معنى القَرين الّذي يُدفَنُ مَعَ الإنسان وهو حي والانسان ميّت)٭

١ ـ حدَّثنا أبو أحمد الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكريّ ، قال : حدَّثنا أبوبكر محمّد بن الحسن بن دريد ، قال : أخبرنا أبوحاتم ، عن العتبيّ يعني محمّد بن عبدالله ، عن أبيه ؛ وأخبرنا محمّد بن عبدالله بن شبيب البصريّ . قال : حدَّثنا زكريّا بن يحيى المنقريّ ، قال : حدَّثنا العلاء بن فضيل ، عن أبيه ، عن جدّه ، قال : قال قيس بن عاصم : وفدتُ مع جماعة من بني تميم إلى النبيّ صلّى الله عليه وآله فدخلت عليه وعنده الصّلصال بن الدَّلَهْمَس ، فقلت : يا نبيّ الله عظنا موعظة ننتفع بها ، فإنّا قوم نعير بالبَرِيّة . فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله : ياقيس

دوست است، يك دوست به او مى گويد: «من در زندگى و مرگ با تو هستم» و آن عمل وى مى‌باشد.

دوست ديگر مى گويد: «من با تو هستم تا وقتى كه جان دهى» اين مال اوست و آنگاه كه بميرد براى بازماندگان باقى مى ماند.

دوست سوم مى گويد: «من با تو تالب گور همراه مى‌باشم آنگاه رهايت خواهم كرد» و آن فرزندان اويند.

(باب ۲۴۴)

(معنى همدمى كه با بشر به گور سپرده مى‌شود، واو زنده است و انسان مرده)

۱ـ قيس بن عاصم گويد: با چندتن از طايفهٔ بنى تميم خدمت پيغمبر اكرم صلّى الله عليه وآله شرفياب شديم، هنگاميكه به محضر آن بزرگوار رسيدم صَلْصال بن دَلَهْمَس نيز همانجا بود. عرض كردم: يا رسول الله پند سودمندى بما بده تا از آن بهره‌مند

إنَّ مع العزِّ ذُلّاً ، وإنَّ مع الحياة موتاً ، وإنَّ مع الدُّنيا آخرة ، وإنَّ لكلِّ شيءٍ حسيباً وعلى كلِّ شيءٍ رقيباً ، وإنَّ لكلِّ حسنةٍ ثواباً ،ولكلِّ سيّئةٍ عقاباً ، ولكلِّ أجلٍ كتاباً ، وإنّه لابدَّ لك يا قيس من قرين يدفن معك و هو حيٌّ و تدفن معه و أنت ميّت فان كان كريماً أكرمك و إن كان لئيماً أسلمك . ثمّ لايحشر إلّا معك ، ولا تُبعَثُ إلّا معه ، ولا تسأل إلّا عنه ، ولاتجعله إلّا صالحاً فإنّه إن صلح آنست به وإن فسد لاتستوحش إلّا منه وهو فعلك ، فقلت: يانبيّ الله أحبُّ أن يكون هذا الكلام في أبيات شعر نفخر به على من يلقينا من العرب وندّخره فأمر النّبيُّ ﷺ من يأتيه بحسّان . قال : فأقبلت أُفكّر فيما أشبه هذه

گرديم، زيرا ما گروهي بيابانگرد هستيم (و نمی‌توانيم زياد خدمت برسيم)، فرمود: ای قيس بدرستيكه با هر عزّت خواريی می‌باشد، و زندگی را مرگ بهمراه است، و بدنبال اين سرای عاريت منزل جاويد ديگری! براستی برای هر چيز حسابرس و نگهبانی است، هر عمل نيكی را پاداشی، هر كردار بدی را كيفری، و هر چيزی را پايانی است! ای قيس! ناگزير بايستی مونسی با تو بگور آيد كه او زنده است در حاليكه تو مرده‌ای، و هر دو با هم در يك قبر خواهيد بود، هرگاه بزرگوار باشد گراميت خواهد داشت، و اگر پست و فرومايه باشد تو را فرو گذارد و بفريادت نرسد، سپس با تو همنشين گردد، و برانگيخته نخواهد گشت مگر همراه با تو، و تو هم جز با او سراز گور بر نداری تا بسوی محشر شتابی، و جز از ناحيهٔ او بازپرسی نشوی. بنابر اين، همنشين خود را غير از كردار شايسته بر مگزين! زيرا عمل نيك مايهٔ آرامش تو خواهد بود، كه اگر زشت باشد جز آن از هيچ چيز ديگر در هراس نباشی، و آن همدم، همان كردار تو در جهان است.

عرض كردم: ای پيامبر خدا دوست دارم اين گفتار گرانمايهٔ شما در چند سطر به نظم درآيد كه ما بدان بر ساير عرب بباليم، و آن را حفظ نمائيم، و در محفظهٔ سينه‌مان ذخيره سازيم. پيغمبر ﷺ به شخصی فرمود: تا حسّان بن ثابت را بياورد، گويد: من می‌انديشيدم كه اشعاری بسرايم كه مضمونش اين پند

العظة من الشعر فاستتبّ لي القول قبل مجيء حسّان فقلت: يا رسول‌الله قد حضرتني أبيات أحسبها توافق ما تريد [فقال النبي ﷺ: قل ياقيس] فقلت:

تَخَيَّرْ قَرِيناً مِنْ فِعالِكَ إنّما * قَرِينُ الفَتى في القَبْرِ ما كانَ يَفْعَلُ ١

وَلابُدَّ بعدَ المَوْتِ مِنْ أنْ تُعِدَّهُ * لِيَوْمِ يُنادَى المَرْءُ فيهِ فَيَقْبَلُ ٢

فإنْ كُنتَ مَشغُولاً بِشَيءٍ فَلاتَكُنْ * بِغَيرِ الَّذي يَرضَى بهِ اللهُ تَشْغَلُ ٣

فَلَنْ يَصْحَبُ الإنسانَ مِن بَعدِ مَوتِهِ * وَمِنْ قَبْلِهِ إلّا الّذي كانَ يَعْمَلُ ٤

ألا إنّما الإنسانُ ضَيفٌ لِأهْلِهِ * يُقيمُ قَليلاً بَيْنَهُمْ ثُمّ يَرْحَلُ ٥

گرانمایه باشد، و قبل از آمدن حسّان موفّق گشتم چند سطر شعر بسرایم، عرضه داشتم: ای پیامبر خدا اشعاری به ذهنم رسید که به عقیدهٔ من موافق خواستهٔ شما است [رسول خدا ﷺ فرمود: بگو ای قیس] پس گفتم:

۱ـ از کردار خویش همدمی برای خودت برگزین زیرا جز این نیست که همنشین مرد در گورش فقط اعمالش خواهد بود.

۲ـ چون بعد از مرگ کاری از شخص ساخته نیست ناگزیر باید پیش از فرا رسیدن آن خود را مهیّا سازد برای آنروز (روز حساب) که فرا خوانده می‌شود، و به سوی دادگاه عدلِ الهی روی می‌آورد.

۳ـ پس اگر به چیزی دلبستگی پیدا کرده‌ای نباید جز آنچه مایهٔ خوشنودی خداست باشد.

٤ـ زیرا انسان را پس از مرگ و قبل از آن هرگز مأنوس نباشد مگر با کردار خویش.

۵ـ و آگاه باش که انسان نزد زن و فرزندش مهمان است و پس از اندك زمانی که بماند به سرای جاودان خواهد رفت.

تذکّر: از این عبارت چنین برمی‌آید که اشعار فوق از قیس است ولی محدّث قمّی رحمة الله علیه فرموده: صلصال ... حاضر بود و آنرا بنظم در آورد (منازل الآخره:٤۲).

﴿باب﴾

☼(معنی عقولِ النّساء وجَمال الرّجال)☼

١ ـ حدّثنا محمّدبن عمر بن محمّدبن سالم بن البُراء الجِعابيّ الحافظ البَغداديّ ، قال : حدّثني أحمدبن عبيدالله الثقفيّ أبوالعبّاس قال : حدّثنا عيسى بن محمّد الكاتب ، قال : حدّثني المدائنيّ ، عن غياث بن إبراهيم ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم السلام قال : قال عليُّ بن أبي طالب صلوات الله عليه : عقول النّساء في جمالهنّ ، وجمال الرّجال في عقولهم .

﴿ باب ﴾

☼(معنی قول سلمان ـ رضي الله عنه ـ لما قال رسول الله صَلّی الله علیه و آله)☼
☼(: أيّكم يصوم الدّهر ؟ وأيّكم يُحْيِي اللّيلَ ؟ وأيّكم يَختمُ القرآن)☼
☼(في كُلِّ يوم ؟ فقال في كلّ ذلك : أنَا)☼

١ ـ حدّثنا أحمدبن محمّدبن يحيى العطّار ـ رضي الله عنه ـ قال حدّثنا أبي ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن نوح بن شعيب العفرقوفيّ ، عن شعيب ، عن أبي بصير ، قال : سمعت الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام يحدّث ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله

(باب ۲۴۵ ـ معنای خِرَد زنان و زیبائی مردان)

۱ـ غِیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خِرَد زنان در زیبائی آنان، و زیبائی مردان در خردهایشان قرار دارد.

(باب ۲۴۶ ـ معنی گفتهٔ سلمان ـ خدا از او خشنود باد ـ هنگامیکه پیغمبر)
(صلّی الله علیه و آله فرمود: چه شخصی از شما همهٔ عمر روزه‌دار است و کدامیک از شما)
(همهٔ شبها را به بیداری می‌گذراند و چه کسی از شما هر شب قرآن را)
(ختم می‌نماید؟ و او در آن جا گفت: من)

۱ـ ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم

صلى الله عليه وآله يوماً لأصحابه : أيكم يصوم الدهر ؟ فقال سلمان ـ رحمة الله عليه ـ : أنا يارسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : فأيكم يحيي الليل ؟ قال سلمان : أنا يارسول الله . قال : فأيكم يختم القرآن في كل يوم ؟ فقال سلمان : أنا يارسول الله ؛ فغضب بعض أصحابه فقال : يارسول الله إن سلمان رجل من الفرس يريد أن يفتخر علينا ! قلت : أيكم يصوم الدهر؟ قال : أنا ، وهو أكثر أيامه يأكل ، وقلت : أيكم يحيي الليل ؟ فقال : أنا ، وهو أكثر ليله نائم ، وقلت : أيكم يختم القرآن في كل يوم ؟ فقال : أنا ، وهو أكثر أيامه صامت ! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : مه يافلان أنى لك بمثل لقمان الحكيم ! سله فإنه ينبئك . فقال الرجل لسلمان : ياعبدالله أليس زعمت أنك تصوم الدهر ؟ فقال ، نعم . فقال : رأيتك في أكثر نهارك تأكل ؟ فقال : ليس حيث تذهب إني أصوم الثلاثة في الشهر وقال الله عزوجل :

السّلام روایت کرده فرمود: روزی پیامبر به یاران خود چنین فرمود: کدامیك از شما همهٔ عمر روزه‌دار هستید؟ سلمان ـ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ـ گفت: یا رسول الله من. سپس پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: چه شخصی از شما تمامی شبها شب زنده‌دار است؟ سلمان جواب داد: ای پیغمبر خدا من. فرمود: کدامیك از شما هر روز همهٔ قرآن را از آغاز تا پایان می‌خواند؟ سلمان گفت: یا رسول الله من. یکی از اصحاب آنحضرت با لحنی خشن گفت: ای رسول خدا سلمان مردی فارسی زبان است و قصد دارد بر ما عربها ببالد، در جوابِ سؤالتان که کدامیك از شما تمامی عمرش روزه دار است؟ گفت: من، با این که بیشتر روزها غذا می‌خورد، و فرمودید کدامیك از شما همه شب برای عبادت بیدار می‌ماند، گفت: من، در صورتیکه بیشتر شبها خواب است و فرمودید: چه کسی از شما هر روز یك قرآن می‌خواند، گفت: من، با اینکه بیشتر روزش خاموش است. پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: خاموش باش ای مرد! تو را چه با همانند لقمان حکیم؟ از خودش بپرس تا آگاهت سازد، آن مرد به سلمان گفت: ای بندهٔ خدا، تو نگفتی همه روز روزه‌داری؟ جواب داد: آری. گفت: ولی من تو را دیده‌ام که بیشتر روزها غذا می‌خوری! پاسخ داد: چنان

«من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» و أصل شعبان بشهر رمضان فذلك صوم الدّهر. فقال: أليس زعمتَ أنّك تُحيي اللّيل؟ فقال: نعم. فقال: إنّك أكثر ليلك نائم. فقال: ليس حيث تذهب، و لكنّي سَمِعْتُ حبيبي رسول‌الله ﷺ يقول: «من باتَ على طُهرٍ فكأنّما أحيا اللّيل» فأنا أبيت على طُهر. فقال: أليس زعمت أنّك تختمُ القرآن في كلّ يوم؟ قال: نعم، قال: فأنت أكثر أيّامك صامت، فقال: ليس حيثُ تذهب، و لكنّي سمعتُ حبيبي رسول الله ﷺ يقول لعليّ عليه السلام: «يا أباالحسن مَثَلُكَ في اُمّتي مَثَلُ قل هوالله أحد فمن قرأها مرّة فقد قرأ ثلث القرآن ومن قرأها مرّتين فقد قرأ ثلثي القرآن و من قرأها ثلاثاً فقد ختم القرآن، فمن أحبّك بلسانه فقد كمل له ثلث الإيمان، ومن أحبّك بلسانه وقلبه فقد كمل له ثلثا الإيمان، ومن أحبّك بلسانه وقلبه ونصرك بيده فقد استكمل

نیست که تو گمان بردی من در هر ماه سه روز روزه می‌گیرم و خدای عزّوجلّ فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها» (شخصی که عمل نیکی انجام دهد ده برابر آن ثواب خواهد داشت ـ انعام ۱۶۰:۶) و روزهٔ ماه شعبان را به ماه رمضان پیوند می‌کنم و این روزهٔ همهٔ عمر می‌شود. گفت: تو خیال نکردی که همهٔ شب بیداری؟ فرمود: بلی، افزود: (ولی) بیشتر شبها در خوابی! سلمان در جوابش گفت: چنان نیست که تو پنداشته‌ای، من از دوستم پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: هرکس با وضو بخوابد چنان است که همهٔ شب را شبِ زنده‌دار بوده و من همواره با وضو می‌خوابم.

گفت: آیا گمان نبردی هر روز همهٔ قرآن را می‌خوانی؟ فرمود: آری. گفت: امّا بیشتر روز را خاموشی! سلمان گفت: چنان نیست که تو فهمیده‌ای، من از دوستم رسولخدا ﷺ شنیدم که به علیّ عليه السلام فرمود: «یا أباالحسن مثل تو در اُمّتم همانند «قل هوالله» است که هرکس آن را یکبار بخواند یك سوم قرآن را خوانده، و هرکس دو بار بخواند، دو سوم قرآن را تلاوت کرده، هرکس سه مرتبه بخواند همهٔ قرآن را خوانده است. (ای علیّ) آنکس که تو را به زبانش دوست

الإيمان. والّذي بعثني بالحقّ ياعليّ لو أحبّك أهل الأرض كمحبّة أهل السّماء لك لما عذّب أحدٌ بالنّار، وأنا أقرأ قل هوالله أحد في كلّ يوم ثلاث مرّات. فقام فكأنّه قد اُلقم حجراً.

﴿ باب ﴾
☼(معنى المنتقِمة من البقاع)☼

١ ـ حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن تاتانة ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن جعفر بن سلمة الأهوازيّ، عن إبراهيم بن محمّد الثقفيّ، قال: حدّثني أبوالحسين عليّ بن معلّى الأسديّ قال: اُنبئتُ عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: إنّ لله عزّ و جلّ بقاعاً تسمّى «المنتقِمة» فإذا أعطى الله عبداً مالاً لم يخرج حقّ الله

بدارد يك سوم ايمان، و آنكه با زبان و دلش به تو مهر ورزد دو سوم ايمان را دارد، و كسى كه نه تنها به زبان و دل علاقمند باشد بلكه با دست خويش ياريت دهد ايمانش كامل است، اى على قسم به آنكه مرا به حقّ فرستاده اگر تمامى اهل زمين تو را دوست داشته باشند، چنانكه اهل آسمان تو را دوست مى‌دارند، خدا هيچ فردى را در جهنّم عذاب نمى كند» و من هر روز سه بار «قل هواللّه احد» را مى‌خوانم. آن مرد معترض همچون كسى كه سنگ در دهانش نهاده باشند (و نتواند حرف بزند) از جا برخاست.

(باب ۲۴۷ ـ معنى اين جمله كه بعضى از قطعه‌هاى زمين انتقام گيرنده‌اند)

۱ـ أبوالحسين اسدى گويد: شخصى از قول امام صادق عليه السلام نقل مى كرد كه فرمود: براستى خداوند در زمين گودالهايى دارد بنام «منتقمه» (كيفر دهنده) و چون خداوند به بنده‌اى ثروتى عطا فرمايد و او آنرا در راه حقّ خرج نكند خداوند او را بر قطعه‌اى از آن زمين‌هاى كيفر دهنده چيره و مسلّط سازد پس خودش آن مال را در آنجا تلف كند و پس از مرگ آن زمين را كه مالش در آنجا هدر رفته

عزّوجلّ منه سلّطه الله على بُقْعَةٍ من تلك البِقاع فأتلف ذلك المال فيها ثمّ مات و تَرَكها .

﴿ باب ﴾

☆(معنى القول الصالح و العمل الصالح)☆

١ـ حدّثنا محمّدبن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آباديّ ، قال : حدّثنا أحمدبن أبي‌عبدالله البرقيّ ، عن أبيه ، عن محمّدبن زياد ، عن أبان ؛ و غيره ، عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام قال : من ختم صيامه بقول صالح و عمل صالح تقبّل الله عزّوجلّ منه صيامه . فقيل له : يا ابن رسول‌الله ما القول الصّالح ؟ قال : شهادة أن لاإله إلّا الله ، والعمل الصّالح إخراج الفطرة .

﴿ باب ﴾

☆(معنى ماروي أن من أحبّ لقاء الله تعالى أحبّ‌الله تعالى لِقاءَه)☆
☆(ومن أبغض لقاءالله أبغض الله عزّوجلّ لقاءَه)☆

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن

برای دیگران باقی می گذارد.

(باب ۲۴۸ ـ معنی گفتار شایسته و کردار نیک)

۱ـ أبان و شخص دیگری از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: کسی که روزهٔ خود را با گفتاری شایسته و کرداری نیك بپایان برد خداوند روزه‌اش را از او بپذیرد. شخصی به آنحضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا گفتار شایسته چیست؟ فرمود: گواهی دادن به اینکه «نیست معبود بر حقّی جز اللّه» و عمل صالح، دادن (زکوة) فطره است.

(باب ۲۴۹ ـ معنای روایتی که فرماید: شخصی که دیدار خدا را دوست داشته)

(باشد خداوند تعالی هم دیدار او را دوست دارد، و هر کس مشتاق)

(«لقاءالله» نباشد خدا هم دیدار او را دوست ندارد)

۱ـ عبدالصّمد بن بشیر از یکی از یاران خود نقل کرده که گفت: به امام

الحسن الصفّار، عن العباس بن معروف، عن عليّ بن مهزيار، عن القاسم بن محمّد، عن عبدالصمد بن بشير، عن بعض أصحابه، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال: قلت له: أصلحك الله من أحبّ لقاء الله أحبّ الله لقاءه ومن أبغض لقاء الله أبغض الله لقاءه؟ قال: نعم. فقلت: فوالله إنّا لنكره الموت. فقال: ليس ذلك حيث تذهب، إنّما ذلك عند المعاينة إذا رأى ما يحبّ فليس شيء أحبّ إليه من أن يتقدّم والله يحبّ لقاءه وهو يحبّ لقاء الله حينئذ، وإذا رأى ما يكره فليس شيء أبغض إليه من لقاء الله والله عزّوجلّ يبغض لقاءه.

۲ـ وبهذا الإسناد، عن عليّ بن مهزيار، عن فضالة بن أيّوب، عن معاوية بن وهب، عن يحيى بن سابور، قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام في الميّت تدمع عينه عند الموت. فقال: ذاك عند معاينة رسول‌الله صلى الله عليه وآله فيرى ما يسرّه [وما يحبّه]. قال: ثمّ قال: أما ترى الرّجل

صادق عليه السلام عرضه داشتم: خدا توفیقت دهد، آیا چنین استکه هر فردی ملاقات با خدا را دوست بدارد خدا هم ملاقات با او را دوست می‌دارد، و هرکس که دیدار خدا را دوست نداشته باشد خدا هم میل به دیدار او ندارد؟ فرمود: آری، گفتم: به خدا قَسَم ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: آن چنان نیست که تو گمان برده‌ای، قطعاً هنگام رو در رو شدن با مرگ اگر با صحنه‌ای مقابل گردد و آنرا آنچنان دوست بدارد که چیزی برایش محبوب‌تر از آن نباشد بگونه‌ای که خود استقبال نماید پس خداوند هم لقای او را دوست می‌دارد، و او در این هنگام دوست خواهد داشت لقای پروردگار را و اگر آن هنگام صحنه‌ای را بیند که او را خوش نیاید پس چیزی برایش دشمن‌تر از مرگ نخواهد بود و خداوند هم دیدار او را دوست نمی‌دارد.

۲ـ یحیی‌بن سابور گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام دربارهٔ شخصی که هنگام جاندادن چشمانش گریان است، فرمود: آن حالت هنگامی پدید آید که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله مقابل او قرار گرفته است، پس آنچه را شادمانش می‌سازد می‌بیند و آن را دوست دارد (و اشك شوق می‌ریزد)، سپس فرمود: مگر ندیده‌ای شخص هنگامیکه با موضوعی مواجه می‌گردد که خوشحالش می‌سازد و (بشدّت) آنرا

يرى مايسره ومايحبّ فتدمع عينه ويضحك؟.

﴿باب﴾
✿(معنى ماروي أنّ الصّلاة حُجزة اللّه في الأرض)✿

١ ـ حدّثني محمّد بن عليّ ماجيلويه ـ رضي الله عنه ـ عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، عن يونس بن ظبيان، قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: اعلم أنّ الصلاة حُجزة الله في الأرض، فمن أحبّ أن يعلم ماأدرك من نفع صلاته فلينظر فإن كانت صلاته حجزته عن الفواحش والمنكر فإنّما أدرك من نفعها بقدر ما احتجز، ومن أحبّ أن يعلم ماله عندالله فليعلم مالله عنده ومن خلا بعمل فلينظر فيه فإن كان حسناً جميلاً فليمض عليه وإن كان سيّئاً قبيحاً فليجتنبه فإنّ الله عزّوجلّ أولى بالوفاء والزّيادة، ومن عمل سيّئة في السرّ فليعمل حسنة في السرّ

دوست دارد، از چشمانش اشك مى‌ريزد در حاليكه لبانش خندان است.

(باب ٢٥٠ ـ معنى آنچه روايت شده: نماز حجزهٔ خدا در زمين است)

١ـ يونس بن ظَبيان گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: توجّه داشته باش نماز حجزهٔ (حائل ميان دو چيز، منع كننده و بازدارنده) خداست در زمين، پس هر كس كه ميل دارد بداند از نماز چه نفعي برده است؟ بايد در خود بنگرد، اگر نمازش او را از انجام اعمال زشت و نواهي الهي و كردار ناپسند، بازداشته باشد، پس بهمان اندازه كه جلوى او را گرفته از نمازش بهره‌مند شده،و هر كس كه مي‌خواهد بداند ارزشش نزد خدا چقدر است بايد ببيند كه خدا نزد وى تا چه اندازه ارزشمند است! و آنكس كه قدرت انجام كارى را پيدا كرد، بايد دقّت كند كه اگر خوب و پسنديده است آن را انجام دهد و اگر عمل زشت و ناپسندي است از آن اجتناب ورزد، چون خدا سزاوارتر است به وفا و زياده دادن و هركس كه عمل زشتي را در نهاني انجام دهد، بايد يك عمل نيك نيز پنهاني انجام دهد، و آنكس كه آشكارا

ومن عمل سيّئة في العلانية فليعمل حسنة في العلانية .

❊(بـاب)❊

❊(معنى الحاقن و الحاقب و الحاذق)❊

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن يحيى ابن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار ، قال : سمعت أباعبدالله عليه‌السلام يقول: لاصلاة لحاقن ولا لحاقب ولا لحاذق . والحاقن الّذي به البول ، والحاقب الّذي به الغائط ، والحاذق الّذي به ضغطة الخفّ .

❊(باب)❊

❊(معنى المجنون)❊

۱ ـ حدّثنا محمّدبن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا عبدالعزيزبن يحيى البصريّ الجلوديّ بالبصرة قال : أخبرنا أبوعبدالله محمّدبن زكريّا الجوهريّ ، قال : حدّثنا جعفربن محمّدبن عمارة ، عن أبيه ، عن جابربن يزيد الجعفيّ ،

مرتکب کار زشتی شود باید حسنه‌ای آشکارا انجام دهد.

❊(باب ۲۵۱ ـ معنی حاقن و حاقب و حاذق)❊

۱ـ اسحاق بن عمّار گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسیکه از فشار بول در زحمت باشد و همچنین کسیکه نیاز شدید به قضای حاجت دارد، و آنکس که کفش به پایش تنگ است نمازش (مورد قبول) نیست. «حاقِن» کسی است که از فشار بول در زحمت باشد و همینطور «حاقِب» کسی است که نیاز به تخلّی دارد، و «حاذِق» آنکس است که کفش وی پایش را می‌فشرد.

❊(باب ۲۵۲ ـ معنی مجنون)❊

۱ـ جابربن یزید جعفی از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود: شنیدم

عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما السلام قال: سمعت جابر بن عبدالله الأنصاريّ يقول: مرّ رسول الله صلّى الله عليه وآله برجل مَصْروع وقد اجتمع عليه النّاس ينظرون إليه فقال صلّى الله عليه وآله: على ما اجتمع هؤلاء؟ فقيل له: على مجنون يصرع فنظر إليه. فقال: ما هذا بمجنون، ألا اُخبركم بالمجنون حقّ المجنون؟ قالوا: بلى يارسول الله. قال: إنّ المجنون حَقّ المجنون المتبختر في مشيته، الناظر في عطفيه، المحرّك جنبيه بمنكبيه، فذاك المجنون وهذا المبتلى.

۲ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن

جابربن عبدالله انصاری می‌گفت: پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله در گذرگاهی به مردی که مبتلا به بیماری صرع بود (بیماری عصبی که در انسان باعث تشنّج و فقد شعور می‌گردد و غالباً با حالت تشنج احساس درد و سستی در اعضای بدن شروع می‌شود و مریض ناگهان بر زمین می‌افتد و دندانها را بهم فشار می‌دهد و چهره‌اش کبود و گاهی بدنش مانند چوب می‌شود و این حالت چند دقیقه طول می‌کشد سپس شروع به تنفس می‌کند و انقباضاتی در عَضُلات چهره‌اش پیدا می‌شود و آنگاه به حالت ضعف و سستی بخواب می‌رود ـ فرهنگ عمید ص ۶۹۲) و مردم اطراف او را گرفته بودند و به او می‌نگریستند، رسولخدا صلّی الله علیه وآله پرسید، اینجا چه خبر است و اینان برای چه گرد آمده‌اند؟ گفتند: دیوانه‌ایست از پا درآمده. رسولخدا صلّی الله علیه وآله فرمود: این شخص دیوانه نیست بلکه دردمندی است مبتلا. آیا مایلید شما را آگاه کنم از دیوانهٔ واقعی؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله، حضرت فرمود: دیوانهٔ واقعی آنکس است که از خودپسندی و بالیدن برخود روی زمین، با ناز و تکبّر گام بر می‌دارد و باگوشهٔ چشم به چپ و راست خود می‌نگرد، و پهلوی را با شانه به این سو و آن سو می‌برد[و با آنکه گنهکار است آرزوی بهشت دارد و از زبان او کسی آسوده نیست و به نیکیش امید نمی‌رود ـ خصال باب سته]، چنین شخصی دیوانه است، ولیکن این مرد دیوانه نیست بلکه مبتلاست.

۲ـ حمزة بن حمران گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: براستی آدمی که به

الحسن الصفّار، قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن أبي عمير، عن حمزة بن حمران قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: إنّ من أجاب في كلّ ما يُسأل عنه لمجنون.

(باب)
(معنى الحمية)

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ـ رضي الله عنه ـ، عن أحمد ابن محمّد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن عبدالله بن أحمد، عن إسماعيل، عن الخراسانيّ ـ يعني الرّضا عليه السلام ـ قال: ليس الحِميّة من الشيء تركه، إنّما الحِميّة من الشّيء الإقلال منه.

(باب)
(معنى «دبقا»)

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد، عن إبراهيم ابن إسحاق، عن عبدالله بن أحمد، عن عليّ بن جعفر بن الزُّبير، عن جعفر بن إسماعيل، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته كم يحمي المريض؟ فقال: دبقاً. فلم أدرِ كم

هر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید، دیوانه است.

(باب ۲۵۳ ـ معنی پرهیز غذایی)

۱ـ شخصی بنام اسماعیل از قول خراسانی ـ مقصودش امام هشتم حضرت رضا علیه السلام است ـ فرمود: پرهیز، ترك خوردن چیزی (خوراکی) بطور کلّی نیست، بلکه پرهیز، کم بکار بردن است.

(باب ۲۵۴ ـ معنی دبقاً)

۱ـ جعفربن اسماعیل از شخصی روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم بیمار چند روز باید پرهیز کند؟ فرمود: «دبقاً». من نفهمیدم «دبقاً» چند روز است، از آنجناب سؤال کردم، فرمود: ده روز و در حدیث دیگر: یازده

دبقاً فسألته فقال: عشرة أيّام. وفي حديث آخر: أحد عشر دبقاً و «دبق صباح» بكلام الرّومي أعني أحد عشر صباحاً.

(باب)
(معنى الخائف)

١ - أبي - رحمه الله - قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن عليّ ابن محمّد القاساني، عمّن ذكره، عن عبدالله بن القاسم الجعفيّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: الخائف من لم يدع له الرّهبة لساناً ينطق به.

(باب)
(معنى الكفو)

١ - أبي - رحمه الله - قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثني إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مرّار، عن يونس بن عبدالرّحمن، قال: حدّثني جماعة من أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الكفو أن يكون عفيفاً وعنده يسار.

روز و «دبق» بمعنی بامداد است، به لفظ رومی یعنی یازده بامداد.

(باب ۲۵۵ - معنی خائف)

۱- عبدالله جُعفیّ گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «خائف» کسی است که ترس و پارسائی، زبانی برایش نگذاشته که با آن سخن بگوید.

(باب ۲۵۶ - معنی کُفْو)

۱- یونس بن عبدالرّحمن گوید: چند تن از روات از حضرت صادق علیه السلام روایت نمودند که فرمود: «کفو» (همانند و همتا) کسی است که پاکدامن بوده، و (انسان) نزد او گشایش و راحتی و کامیابی داشته باشد.

باب

(معنى المسلم والمؤمن والمهاجر والعَرَبي والمولىٰ)

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن أبيه ، عن محمّدبن أبي‌عمير ، عن بعض أصحابه ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام أنّه قال : المسلم من سلم النّاس من يده و لسانه ، والمؤمن من ائتمنه النّاس على أموالهم وأنفسهم .

۲ ـ وروي في حديث آخر أنَّ المؤمن من أمن جاره بَوائقه .

۳ ـ وروي أنَّ الصادق عليه‌السلام قال : من ولد في الإسلام فهوعَرَبي ، و من دخل فيه بعد ما كبرفهو مهاجر ، ومَن سبي واُعتق فهو مولى ومولى القوم من أنفسهم .

باب

(معنى العقل)

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، عن محمّدبن أحمدبن يحيى ،

(باب ۲۵۷ ـ معنى مسلم و مؤمن و مهاجر و عربی و مولی)

۱ـ محمّد بن أبي عُمَير با يك واسطه از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: «مسلمان» كسى است كه مردم از دست و زبان او آسوده باشند و «مؤمن» كسى است كه مردم وى را بر اموال و جانهاى خود امين بدانند.

۲ـ و در حديث ديگرى روايت شده: مؤمن كسى است كه همسايه‌اش از اذيّت و آزار او آسوده باشد.

۳ـ و روايت شده از حضرت صادق عليه‌السلام كه هركس در اسلام تولّد يافته «عربى» است، و شخصى كه در پيرى آن را بپذيرد «مهاجر» است، و آنكس كه به بردگى درآيد و آزاد گردد «مَولى» است و مولا و سرپرست هر طايفه‌اى از خودشان مى‌باشد.

(باب ۲۵۸ ـ معنى عقل)

۱ـ محمّد بن عبدالجبّار از بعض روات مرفوعاً تا امام صادق عليه‌السلام روايت

عن محمّد بن عبدالجبّار، عن بعض أصحابنا رفعه إلی أبي‌عبدالله عليه السلام قال: قلت له: «ما العقل؟» قال: ماعُبِدَبه الرّحمن واكتُسِبَ به الجنان. قال: قلت: فالّذي كان في معاوية؟ قال: تلك النّكراء، تلك الشّيطنة، و هي شبيهة بالعقل وليست بعقل. و سئل الحسن ابن عليّ عليهما السلام فقيل له: ما العقل؟ فقال: التجرّع للغصّة حتّی تنال الفرصة.

«باب»

٭ (معنی اتّقاء الله حقّ تقاته) ٭

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن النّضر، عن أبي‌الحسين، عن أبي‌بصير، قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ: «اتّقوا الله حقّ تقاته» قال: يُطاعُ فلايُعصیٰ ويُذْكَرُ فلايُنسیٰ، ويُشْكَرُ فلا يُكفَر.

نموده گفت: به آنحضرت عرض کردم: «عقل» چیست؟ فرمود: چیزی است که بوسیلهٔ آن خدای بخشنده پرستش شود، و بهشت بدست آید، آن شخص گفت: عرضه داشتم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ است آن رندی و بداندیشی است، همانند خرد است ولی خرد نیست. و از امام مجتبی علیه السّلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آنکه همواره در اندوه بسر بری تا فرصتی یابی.

(باب ۲۵۹ ـ معنی پرهیز کردن از خدا با حقیقت تقوی)

۱ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیهٔ شریفهٔ «اتَّقُوااللّهَ حَقَّ تُقاتِه» (از مخالفت با خدا بترسید چنانچه سزاوار ترسیدن از اوست ـ آل عمران ۳: ۱۰۲) فرمود: یعنی همواره مطیع اوامر الهی بودن‌وهرگز گناه نکردن، پیوسته بیاد خدا بودن و هیچگاه اورا فراموش نکردن، همهٔ نعمتهای خدای را سپاسگزار بودن وهرگز ناسپاسی نکردن.

﴿باب﴾

☼(معنى العبادة)☼

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد ، عن أبيه ، عمّن ذكره ، عن خيثمة بن عبدالرَّحمن الجعفيّ قال : سأل عيسى بن عبدالله القمّيّ أباعبدالله عليه السلام وأنا حاضر فقال : ماالعبادة ؟ قال : حُسن النيّة بالطاعة من الوجه الّذي يُطاع الله منه .

﴿باب﴾

☼(معنى السّائبة)☼

١ ـ حدَّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال : حدَّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن محبوب ، عن خالد بن جرير ، عن أبي الرَّبيع الشاميّ ، قال : سئل أبوعبدالله عليه السلام عن السائبة فقال : الرَّجل يعتق غلامه ويقول : اذهب حيث شئت ليس لي من ميراثك شيءٌ وليس عليَّ من جريرتك شيء [قال] ويشهد شاهدين .

(باب ٢٦٠ ـ معني پرستش)

١ـ عبدالرّحمن جُعفيّ گويد: من حاضر بودم كه عيسى بن عبدالله قمّيّ از امام صادق عليه السلام سؤال كرد: عبادت چيست؟ فرمود: حُسْنِ نيّت داشتن در اطاعت، آنگونه كه خدا فرمانبرداري شود.

(باب ٢٦١ ـ معني سائبه)

١ـ ابوالرّبيع شامي گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدند: «سائبه» چيست؟ فرمود: مردى بردۀ خود را آزاد مى‌نمايد و به او مى‌گويد: هر كجا كه خواستى برو، و من در اموال به جاى مانده پس از مرگت حقّى ندارم، و همچنين بر جرائمى كه از تو سر زند مسئوليّتى ندارم [فرمود:] و دو نفر را هم شاهد بگيرد.

﴿باب﴾

﴿ معنى الكبر ﴾

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن محمّدبن عليّ الكوفيّ ، عن عليّ بن النعمان ، عن‌عبدالله بن طلحة ، عن‌أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لن يدخل الجنّة عبد في قلبه مثقال حبّة من خَرْدلٍ من كِبر ، ولا يدخل النّار عبد في قلبه مثقال حبّة من خردل من إيمان . قلت : جعلت فداك إنّ الرّجل ليلبس الثّوب أو يركب الدّابّة فيكاد يعرف منه الكبر . قال : ليس بذاك إنّما الكبر إنكار الحق ، والإيمان الإقرار بالحقّ .

٢ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن إبراهيم‌بن هاشم ، عن إسماعيل بن مرّار ، عن يونس بن عبدالرّحمن عن أبي‌أيّوب الخزّاز ، عن محمّدبن مسلم ، عن أحدهما ـ يعني أباجعفر وأباعبدالله عليهما‌السلام ـ قال : لا يدخل الجنّة من كان في قلبه مثقال حبّة من خَرْدَلٍ مِن كِبر . قال : قلت : إنّا

(باب ٢٦٢ ـ معنى كِبْر)

١ـ عبدالله بن طلحه گويد: امام صادق عليه‌السلام روايت كرد كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هرگز به بهشت وارد نخواهد شد شخصى كه به اندازهٔ خَردلى (اسپندان) از خود نمائى در دل داشته باشد، و به جهنّم نرود شخصى كه به اندازهٔ وزن خَرْدَلى ايمان در قلبش باشد. عرض كردم: فدايت گردم: گاهى انسان لباسى بتن مى‌كند، بر مركب سوار مى‌شود و با خود احساس بزرگى مى‌كند. آيا مى‌فرمائيد اين از جهت فخر فروشى است؟ فرمود: نه، اينها خودنمائى نيست بلكه «كبر» منكر شدن حقّ، و ايمان، اعتراف به حقّ است.

٢ـ محمّد بن مسلم از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام روايت نموده كه فرمود: داخل بهشت نخواهد شد كسى كه در دلش به اندازهٔ دانه‌اى خردل غرور

تلبس الثوب الحسن فيدخلنا العُجب ؟ فقال : إنّما ذلك فيما بينه و بين الله عزّ و جلّ .

٣ ـ حدّثنا محمّدبن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآباديّ ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن ابن فضّال ، عن عبدالله‌بن مسكان ، عن يزيدبن فرقد ، عمّن سمع أباعبدالله عليه السلام يقول : لا يدخل الجنّة من في قلبه مثقال حبّة من خَردلٍ من كبر ولا يدخل النّار من في‌قلبه مثقال حَبّة من‌خردل من‌إيمان . قال : فاسترجعتُ ، فقال : مالك تسترجع ؟ فقلت : لما أسمع منك ، فقال : ليس‌حيث تذهب إنّما أعني‌الجحود إنّما هوالجحود .

٤ ـ وبهذا الإسناد ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أيّوب بن حرّ ، عن

داشته باشد، راوی گويد: گفتم: پس اگر ما لباس زيبائی می‌پوشيم، خود بزرگ بينی در ما پيدا می‌شود؟ فرمود: همانا آن در بين او و خداست.

٣ـ يزيد بن فَرْقَد از شخصی روايت نموده، گفت: شنيدم كه امام صادق عليه السلام فرمود: داخل بهشت نخواهد شد شخصی كه در دلش به اندازهٔ وزن دانه‌ای از خردل خود بزرگ‌بينی باشد، و وارد جهنّم نميگردد كسی كه در دلش به اندازه وزن دانهٔ خردلی از ايمان باشد، راوی گويد: شروع نمودم به گفتن «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» (براستی ما ملك خداييم و قطعاً بسوی او بازخواهيم گشت ـ بقره:١٥٦) (اين‌جمله در عربی مرادف است با (وای بحال من) كه در فارسی گفته می‌شود) فرمود: چرا كلمهٔ استرجاع را گفتی؟ عرض كردم: جهت فرمايشی كه از حضرتت شنيدم. فرمود: آنچنان كه تو گمان بردی نيست مقصودم منكر گشتن فهميدن چيزی است و آن جز انكار نخواهد بود (يعنی غرض از تكبّر، انكار خدا و گردنكشی در برابر قادر متعال است).

٤ـ عبدالأعلی گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: «كِبر» عبارت از اين استكه آدمی باديدهٔ حقارت به مردم بنگرد و حقّ را خوار و ناچيز شمرد و آنرا بر وَفق

عبدالأعلى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الكبر أن يغمص النّاس ويسفه الحق.

٥ - أبي - رحمه الله - قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن سيف، عن عبدالأعلى بن أعين قال: قال أبوعبدالله عن آبائه عليهم السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ أعظم الكبر غمص الخلق وسفه الحقّ. قلت: وما غمص الخلق وسفه الحقّ؟ قال: يجهل الحقّ ويطعن على أهله ومن فعل ذلك فقد نازع الله عزّوجلّ رداءه.

٦ - حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ الكوفيّ، عن ابن بقّاح، عن سيف بن عميرة، عن عبدالملك، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من دخل مكّة مبرّءاً عن الكبر غفر ذنبه. قلت: وما الكبر؟ قال: غمص الخلق وسفه الحقّ. قلت: وكيف ذاك؟ قال: يجهل الحقّ ويطعن على أهله.

قال مصنّف هذا الكتاب - رضي الله عنه -: في كتاب الخليل بن أحمد يقول: فلان

واقع نبینند.

۵ـ عبدالأعلی بن أعین گوید: امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بزرگترین تکبّر، خوار شمردن آفریدگان و سبك پنداشتن حقّ است. عرض کردم: کوچك شمردن مخلوق و ناچیز شمردن حق چیست؟ فرمود: در برابر حق خود را به نادانی بزنند و به اهل حقّ طعنه زنند، و هرکس که چنین نماید با مقام کبریایی خدای عزّوجلّ به ستیز برخاسته است.

۶ـ عبدالملك گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که وارد مکّه شود و از «کبر» بیزار باشد، گناهش آمرزیده گردد: عرض کردم: «کبر» چیست؟ فرمود: کوچك شمردن مردم، و خوار کردن حقّ. گفتم: آن چگونه است؟ فرمود: نادانی در برابر حقّ و سرکوب کردن اهل حقّ.

مصنّف این کتاب ـ رضي اللّه ـ عنه گوید: خلیل بن احمد در کتاب خود

غَمَصَ النّاسَ وغَمِصَ النعمةَ إذا تهاوَنَ بها وبحقوقهم ، ويقال: إنّه لَمَغْمُوصٌ عليه في دينه أي مَطعون عليه ، وقد غَمَصَ النعمةَ والعافيةَ إذا لم يشكرها . وقال أبوعبيد في قوله عليه السلام : «سَفِهَ الْحَقَّ» أن يرى الحقّ سَفهاً وجَهلاً وقال الله تبارك وتعالى : « ومن يَرْغَبُ عن ملّةِ إبراهيمَ إلّا من سَفِهَ نَفْسَه » . وقال بعض المفسّرين: « إلّا مَن سَفِهَ نَفْسَه » يقول سفهها . وأمّا قوله : « غَمَصَ النّاس » فإنّه الاحتقار لهم و الازدراء بهم وما أشبه ذلك . قال : و فيه لغة اُخرى في غير هذا الحديث . وغَمَصَ بالصّاد غير معجمة و هو بمعنى غَمِطَ ، والغمص في العين ، والقطعة منه غمصة ، والغُمَيصاء : كَوكَبٌ ، والغمص في المعاء : غلظة وتقطيع ووجع .

گفته: «فلانٌ غَمِصَ النّاسَ وَ غَمِصَ النّعْمَةَ» در موردی گفته می‌شود که کسی نعمت و حقوق مردم را خوار و کوچك شمرد، و گفته می‌شود: «إنَّهُ لَمَغْمُوصٌ عَلَيهِ في دِينِهِ» یعنی: (طعنه و سرزنش شده بر دینش) «وَقَدْ غَمَصَ النّعْمَةَ وَالعافِيَةَ» در موردی بکار می‌رود که کسی شکر نعمت و تندرستی را انجام ندهد. ابو عُبَید در فرمودهٔ امام «سَفِهَ الحَقّ» گفته است: آن هنگامی است که حقّ را با بی اهمیّتی و نادانی می‌نگرد، و خداوند تبارك و تعالى فرموده: «وَ مَنْ يَرغَبُ عَن مِلّةِ ابراهِيمَ إلاّ مَنْ سَفِهَ نفسه» (کیست که از آئین و راه و روش ابراهیم روی گرداند جز آدمی که خود را سبك گیرد؟ ـ بقره:۱۳۰) .

و یکی از مفسّرین گفته است: «الاّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» یعنی او سبکی و بی مقداری خود را بیان می کند.

و اما فرمایش امام «غَمَصَ النّاس»: کوچك شمردن و بی ارزش دانستن آنان و مانند آن و افزوده که در آن لغت دیگری هم هست در غیر این حدیث و «غَمَصَ» به معنی «غَمِطَ» یعنی: خوار داشتن کسی و شکر نعمت را بجا نیاوردن و «غَمَص» در چشم است، و پارهٔ آن را «غمصه» گویند،و «غمیصاً» نام ستاره‌ایست، و «غَمَص» در روده‌ها غلظلت و سفتی و پارگی و درد است.

﴿ باب ﴾

☼(معنى التزكية الّتي نهى [الله] عنها)☼

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج قال : سألت أبا عبدالله عليه‌السلام عن قول‌الله عزّوجلّ : « فلا تزكّوا أنفسكم هوأعلم بمن اتّقى » قال : قول‌الإنسان : « صلّيت البارحة » و « صُمتُ أمْسِ » ونحو هذا . ثمّ قال عليه‌السلام : إنّ قوماً كانوا يُصبحون فيقولون : صلّينا البارحة ، وصمنا أمسِ ، فقال عليّ عليه‌السلام : لكنّي أنام اللّيل و النّهار ولو أجد بينهما شيئاً لنمته .

﴿ باب ﴾

☼(معنى العُجب الّذي يفسد العمل)☼

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن‌بن أحمدبن الوليد ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن‌الحسن

(باب ۲۶۳ ـ معنى تزكيه‌اى كه خدا آن را نهى فرموده است)

۱ـ جميل بن دُرّاج گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم كه: تفسير فرمودهٔ خداوند عزّوجلّ «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ» (پس خودستائى نكنيد؛ خدا داناتر است به آنكس كه پرهيزكار گردد و در عمل اخلاص داشته باشد ـ نجم۵۳: ۳۲) چيست؟ فرمود: آن استكه انسان بگويد: ديشب نماز شب خواندم، و ديروز روزه‌دار بودم، و مانند اينها،بعد امام عليه‌السلام فرمود: گروهى هستند كه چون صبح بيرون آيند، مى‌گويند: ديشب نماز خوانديم و ديروز روزه گرفتيم. پس حضرت علىّ عليه‌السلام فرمود: لكن منَ شب و روز مى‌خوابم و اگر ميان روز و شب زمانى مى‌يافتم، در آن هم مى‌خوابيدم.

(باب ۲۶۴ ـ معنى عجبى كه كردار را تباه مى‌سازد)

۱ـ علىّ بن سُوَيد گويد: از حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام راجع به

الصفّار ، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب ، عن علي بن أسباط ، عن أحمد بن عمر الحلال عن علي بن سويد المديني ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : سألته عن العجب الّذي يفسد العمل ، فقال : العُجب درجات ، منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسناً فيعجبه ويحسب أنّه يحسن صُنعاً ، ومنها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على الله تبارك و تعالى ولله

خودبینی و تکبّر که کردار را تباه می‌سازد پرسیدم، فرمود: خودپسندی مراتبی دارد و یکی از آنها این استکه رفتار بد و نادرست خودپسند در نظرش خوب و پسندیده و زیبا جلوه می‌کند، و او را چنان خوش می‌آید که گمان می‌کند کار شایسته‌ای انجام می‌دهد، و مورد دیگر اینکه؛ بنده به پروردگارش ایمان آورد و بر خدای عزّوجلّ منّت گذارد، در صورتی که خدا را بر او منّت است (که او را به ایمان راهنمائیش نموده است).

شرح: در این حدیث امام علیه السلام به سه آیهٔ شریفهٔ قرآن که در سورهٔ فاطر (۸:۳۵) و کهف (۱۰۴:۱۸) و حُجرات (۱۷:۴۹) می‌باشد، اشاره فرموده است.

«عُجب» عبارتست از بخود بالیدن، و مرد مُعجِب، آدم خودپسندی را گویند که هر عملی (چه زشت و چه زیبا) که از او سرزند پسندیده پندارد و برخود ببالد، و «عُجب» در عبادت، افتخار شخص به سبب انجام عمل صالح و یا گردنکشی و اظهار خوشحالي (ازعمل خود) و به رخ کشیدن آنست، و یا اینکه خودش را از این حدّ که کوتاهی نموده باشد، خارج ببیند، و این عُجبی است که فاسد کنندهٔ عبادت است، زیرا او پرده‌ای میان دل و خدا آویخته که مانع از دیدن نیکی و احسان و نعمت و فضل و توفیق و یاری پروردگار می‌گردد، و امّا «کبر» آن استکه شخص خود را بدلیل عمل، یا نژاد، یا دانش یا نیرو، یا زیبائی و یا سایر چیزهایش بالاتر از دیگری بداند و برای خود مرتبه‌ای قائل باشد و برای غیر خودش مرتبهٔ دیگر، و خویشتن را بالاتر از وی بداند و بر او گردنکشی و سرافرازی نماید.

«عُجب» میان انسان و پروردگارش می‌باشد، و وجودِ شخصی دیگر و

تعالی علیه فیه المنّ.

۲ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن بعض أصحابه رفعه إلى أبي‌عبدالله عليه السلام قال : من لايعرف لأحد الفضل فهو المعجبُ برأيه .

«باب»

«معنى الحسد»

۱ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله‌عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن العبّاس بن معروف ، عن سعدان بن مسلم ، عن أبي‌بصير ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن الحسد فقال : لحم ودم يَدور في النّاس حتّى إذا انتهى إلينا يَئِس وهو الشيطان .

ملاحظه برتری بر او لازم نیست، و «کبر» میان انسان است و همجنسانش، که خویشتن را بهتر از آنان بداند. و مادامی که این صفت در باطن او مضمر است «کبر» نامیده می‌شود، و هر وقت اظهار برتری بر غیر نمود آن را تکبّر نامند).

۲ـ احمدبن محمّد بنقل از یکی از یارانش که مرفوعاً از امام صادق عليه السلام روایت نموده، گوید: آنحضرت فرمود: تعجّب کننده به رأی خود آدمی استکه برای هیچکس فضیلتی قائل نباشد.

(باب ۲۶۵ ـ معنی حسد)

۱ـ ابو بصیر گوید: شخصی از امام صادق عليه السلام در مورد «حسد» پرسید، فرمود: گوشت و خونی استکه در کالبد همهٔ مردم دور می‌زند، تا اینکه به ما منتهی می‌شود، نزد ما نومید می گردد، و آن شیطان است.

﴿ باب ﴾

✿(معنى الفقر)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن بعض أصحابنا بلغ به‌سعدبن طَريف ، عن الأصبغ بن نباتة ، عن‌الحارث الأعور ، قال : كان فيما سأل عنه عليٌ بن أبي‌طالب ابنه الحسن عليهما‌السلام أنّه قال له : ماالفقر ؟ قال : الحرص والشَّرَه.

﴿باب﴾

✿(معنى البُخل والشُحّ)✿

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن‌القاسم بن محمّد الإصبهانيّ ، عن سليمان بن داود المِنْقَريّ ، عن الفضيل‌بن عياض ، قال : قال أبوعبدالله عليه‌السلام : أتدري من الشّحيح ؟ فقلت : هو البخيل ؟ فقال : الشّحيح أشدٌ من‌البخيل إنّ البخيل يبخل بما في يديه وإنّ الشّحيح يشحّ بما في أيدي الناس وعلى ماني يديه حتّى لا يرى في أيدي

(باب ۲٦٦ ـ معنى فقر)

١ـ حارث أعور گوید: از جمله پرسشهائی که امیرالمؤمنین از فرزند خود امام حسن علیهما السّلام نمود، این بود که فقر چیست؟ و وی پاسخ داد: آز، و شدّت تمایل به چیزی.

(باب ۲٦٧ ـ معنی بُخل و شُحّ)

١ـ فضیل بن عیاض گوید: امام صادق علیه‌السلام (از من) پرسید: آیا می‌دانی شحیح (تنگ نظر) کیست؟ عرض کردم: شخص بخیل، فرمود: تنگ نظری «شحیح» بیشتر از بخیل می‌باشد، زیرا «بخیل» شخصی را گویند که از بخشیدن آنچه خودش دارد، خودداری می‌کند و «شحیح» کسی است که حرص و لئامت دارد، هم نسبت به دارائی خودش و هم نسبت به آنچه مردم دارند، و علاوه بر آن

النّاس شيئاً إلّا تمنّى أن يكون له بالحلّ و الحرام ، ولا يَشبع ولا يَقنع بما رزقه الله تعالى .

٢ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا أحمدبن إدريس ، عن أحمدبن محمّد ، عن أبيه ، عن النضربن سويد ، عن عبدالأعلى الأرّجانيّ ، عن عبدالأعلى بن أعين ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : إنّ البخيل من كسب مالاً من غير حلّه وأنفقه في غير حقّه .

٣ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه ـ رضي الله عنه ـ ، عن أبيه ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن بعض أصحابنا بلغ به سعدبن طريف ، عن الأصبغ بن نباتة ، عن الحارث الأعور ، قال : فيما سأل عليّ صلوات‌الله عليه ابنه الحسن عليه‌السلام أن قال له : ما الشّحّ ؟ فقال : أن ترى ما في يدك شرفاً وما أنفقت تلفاً .

٤ ـ حدّثنا محمّدبن عليّ ماجيلويه ، عن عمّه محمّدبن أبي القاسم ، عن محمّدبن عليّ الكوفيّ ، عن أبي‌جميلة ، عن جابر ، عن أبي‌جعفر عليه‌السلام قال : قال رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ليس البخيل من يؤدّي ـ أوالّذي يؤدّي ـ الزّكاة المفروضة من ماله ويعطي البائنة في قومه ،

چنان اسير حرص و آز مى‌باشد كه هر چيزى را در اختيار مردم ببيند دلش مى‌خواهد جزء اموال او باشد، چه از راه حلال و چه از راه حرام بدست آورد و به آنچه خدا نصيبش نموده سير و قانع نمى‌گردد.

٢ـ عبدالأعلى بن أعين گويد: حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: خسيس فردى است كه مالى را هم از راه نامشروع تهيّه كند، و هم در راه غير مشروع خرج نمايد.

٣ـ حارث أعور گويد: اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ضمن پرسش مسائلى از پسرش امام حسن عليه‌السلام از وى پرسيد: «شحّ» چگونه حالتى است؟ پاسخ داد: آن استكه شخص از آنچه در اختيار دارد احساس شرف كند، و آنچه را در راه خدا بخشيده به اعتقاد خود هَدَر رفته پندارد.

٤ـ جابر از قول حضرت باقر عليه‌السلام گويد: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «بخيل» كسى نيست كه زكات واجب از مال خود را بدهد، و هرگاه حادثه‌اى پيش

و إنّما البخيل حقّ البخيل الّذي يمنع الزكاة المفروضة من ماله و يمنع النائبة في قومه و هو فيما سوى ذلك يبذّر .

٥ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن محمّد ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز ، عن زرارة ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّما الشحيح من منع حقّ الله و أنفق في غير حقّ الله عزّ وجلّ .

٦ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي الجهم ، عن موسى بن بكر عن أحمد بن سليمان ، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام قال : البخيل من بخل بما افترض الله عليه .

٧ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال ، عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : البخيل من بخل بالسّلام .

٨ ـ حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الرّحمن المقري ، قال : حدّثنا أبو الحسن عليّ بن الحسن بن بندار بن المثنّى التميمي الطبريّ ، قال : حدّثنا أبو نصر محمّد بن الحجّاج

آید در قوم خود عطا و بخشش نماید، بلکه بخیل به معنی واقعی شخصی است که زکات واجب از مالش را نپردازد، و شریك پیش آمدهای قوم خود نباشد؛ در میان آنان دست بخشش نداشته باشد، امّا در کارهای دیگر زیاده روی و اسراف نماید.

۵ـ زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به راستی «شحیح» کسی است که حقّ خدای را از مال خود ندهد و آن را در غیر راه‌حقّ خرج نماید.

۶ـ احمد بن سلیمان گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «بخیل» شخصی استکه با سرسختی از پرداختن آنچه که خدا بروی واجب نموده است خودداری کند.

۷ـ معاویة بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «بخیل» کسی استکه از سَلام دادن به دیگری خودداری کند.

۸ـ عبدالله بن علیّ بن حسین از پدرش از جدّش علیهم السّلام روایت

المقري الرّقيّ ، قال : حدّثنا أحمد بن العلاء بن هلال ، قال : حدّثنا أبوزكريّا ، قال : حدّثنا سليمان بن بلال ، عن عمارة بن غزيّة ، عن عبدالله بن عليّ بن الحسين ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : البخيل حقّاً من ذكرت عنده فلم يصلّ عليّ .

﴿باب﴾

۞(معنى سوء الحساب)۞

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن أبيه ، عن محمّدبن يحيى ، عن حمّادبن عثمان ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام أنّه قال لرجل : يافلان مالك و لأخيك ؟ قال : جعلت فداك كان‌لي‌عليه شيء فاستقصيت في حقّي ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : أخبرني عن‌قول‌الله عزّوجلّ : « ويخافون سُوءَالحساب » أتريهم خافوا أن يجور عليهم أو يظلمهم ؟ لا ، ولكنّهم خافوا الاستقصاء والمداقّة .

نموده، که پیامبر خدا فرمود: کسی که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد، بخیل واقعی است.

(باب ۲۶۸ ـ معنی سوء الحساب)

۱ـ حمّادبن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السلام از مردی پرسید: فلانی! میان تو و برادر دینیت چه ماجرایی بود؟ عرض کرد: قربانت گردم چیزی از او طلب داشتم، تا آخرین ریال حقّم را از او گرفتم. امام علیه السلام به او فرمود: مرا آگاه ساز از فرمایش خداوند عزّوجلّ: «وَ یَخافُونَ سُوءَ الحِسابِ» (و از سختی جزای حسابرسی می‌ترسند ـ رعد ۲۱:۱۳) آیا بگمان تو ترسشان از این است که به آنان ستم گردد یا برخلاف عدالت با آنان رفتار شود!؟ (نه) بلکه ایشان می‌ترسند که در حسابشان خرده گیری و نهایت دقّت و موشکافی انجام شود.

باب

(معنى السّفه)

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا الحميريّ، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن بعض أصحابنا بلغ به سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباتة، عن الحارث الأعور الهمْداني، قال: قال عليّ للحسن ابنه عليهما‌السلام في مسائله الّتي سأله عنها: يا بنيّ ما السّفه؟ فقال: اتّباع الدّناة ومصاحبة الغواة.

باب

(معنى قول النّبيّ صلّى الله عليه وآله «نعم العبد الحجامة»)

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن أبي عبدالله باسناده رفعه قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: نعم العبد الحجامة ـ يعني العادة ـ تجلو البصر وتذهب بالدّاء.

(باب ۲۶۹ ـ معنى سفاهت)

حارث أعور هَمْدانى گويد: حضرت علىّ عليه‌السلام در ضمن مسائلى كه از فرزندش امام حسن عليه‌السلام پرسيد، اين بود كه پسرم سَفاهت (نادانى) چيست؟ پاسخ داد: پيروى از مردم فرومايه و همنشينى با گمراهان.

(باب ۲۷۰)

(معنى فرمايش پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله: كه «حجامت» چه خوب شيوه‌اى است)

۱ـ احمدبن أبى عبدالله به‌سند خود مرفوعاً روايت نموده كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: چه خوب شيوه‌ايست «حجامت» كردن. (كه آن عمل) ديده را روشن نمايد و درد را ريشه‌كن سازد.

﴿باب﴾

☼(معنى الحجامة النّافعة والمغيثة والمنقذة)☼

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله رفعه إلى أبي‌عبدالله جعفربن محمّد ، عن أبيه عليهما السلام قال : احتجم النبيُّ صلى الله عليه وآله في رأسه و بين كتفيه و في قفاه ثلاثاً ، سمّى واحدة «النّافعة » والاُخرى « المغيثة» والثالثة «المنقذة» .

۲ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن الحسن بن عليّ ، عن أحمدبن عائذ ، عن ابن سلمة ـ وهو أبوخديجة واسمه سالم بن مكرم ـ عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال : الحجامة على الرأس على شِبر من طرف الأنف وفِتر بين الحاجبين ، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يسمّيها بالمنقذة . وفي حديث آخر قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحتجم على رأسه و يسمّيها المغيثة أو المنقذة .

☼(باب ـ ۲۷۱)☼

(معنى حجامت باسود و یاور و نجات دهنده)

۱ـ احمدبن أبی عبدالله مرفوعاً تا امام جعفربن محمّد علیهما السّلام از پدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله در سر، و میان دو شانه، و در پشت، هر سه جا «حجامت» کرده و یکی را سودمند، دیگری را فریادرس، و سومی را نجات بخش نامیده است.

۲ـ سالم بن مکرم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: محلّ حجامت در سر یك وجب از نوك بینی بالاترست و به اندازهٔ میان سر انگشت بزرگ (شصت) و سر انگشت سبّابه (انگشت شهادت وقتی از هم بگشاید) بالای دو ابرو، و پیامبر خدا آن را نجات بخش می‌نامید.

و در حدیث دیگر است که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله در سر «حجامت» می‌کرد، و آن را فریادرس یا رهائی بخش، می‌نامید.

﴿باب﴾

✿(معنى الأحداث في الوضوء)✿

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن عيسى، عن منصور بن حازم، عن إبراهيم ابن معرض، قال: قلت لأبي جعفر عليه‌السلام: إنّ أهل الكوفة يروون، عن عليّ عليه‌السلام أنّه كان بالكوفة فبال حتّى رَغا، ثمّ توضّأ ثمّ مسح على نعليه ثمّ قال: هذا وضوء من لم يحدث. فقال: نعم، قد فعل ذلك. قال: فأيّ حدث أحدث من البول؟ فقال: إنّما يعني بذلك التعدّي في الوضوء أن يزيد على حدّ الوضوء.

(باب ۲۷۲ ـ معنی احداث وضو)

۱ـ ابراهیم بن معرض گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: مردم کوفه از حضرت علیّ علیه‌السلام چنین روایت می‌نمایند؛ هنگامی که آنحضرت در کوفه بود، بول کرد تا کف نمود، بعد وضو گرفت، و به روی کفشهایش مسح کشید، و سپس فرمود: این است وضوی کسی که حدثی انجام ندهد. در پاسخ فرمود: آری، امیرالمؤمنین چنان کرده است. راوی گفت: پس چه حَدَثی شکننده‌تر از وضوست از بول کردن؟ فرمود: همانا مقصود حضرت از جملهٔ اخیر، تجاوز و زیاده روی است در وضو گرفتن به اینکه زائد بر حدّ وضو کاری انجام دهد.

شرح: این خبر بر تقیّه حمل شده به مِصباح‌الفقیه هَمَدانی مراجعه شود.

«باب»

«معنى قول عليّ بن الحسين عليهما السّلام «ويل لِمَنْ غَلَبَتْ آحاده أعشاره»»

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدَّثنا سعدبن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال: كان عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما يقول: ويل لمن غلبت آحاده أعشاره. فقلت له: و كيف هذا؛ فقال: أما سمعت الله عزَّوجلَّ يقول: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن جاء بالسيّئة فلا يجزى إلّا مثلها» فالحَسَنَةُ الواحِدَةُ إذا عَمِلَها كُتِبَتْ لَهُ عَشْراً، والسَّيِّئَةُ الواحدةُ إذا عَمِلها كُتِبَتْ لَه واحِدَةً فنعوذ بالله ممّن يرتكب في يوم واحد عشر سيّئات ولا تكون له حسنة واحدة فتغلب حسناته سيّئاته.

(باب ۲۷۳ ـ معنى فرمودهٔ حضرت زين العابدين «ع»: واى بر آنكس كه يكى‌هاى او از دههايش فزونى گيرد)

۱ـ هشام بن سالم گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت علىّ بن الحسين ـ صلوات الله عليهما ـ مى‌فرمود: واى بر آنكس كه يكيهايش بر دههايش فزونى كند. به آن بزرگوار عرض نمودم: و آن چگونه است؟ فرمود: آيا نشنيده‌اى خداى عزّوجلّ فرموده: «مَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى اِلّامِثْلَها» (هركس عمل نيكى بجاآورد به او ده برابر اجر و ثواب داده شود و هركس كردار زشتى نمايد جزا داده نشود مگر به قدر خود آن ـ انعام:۱۶۰).

بنابر اين هركس كه يك حسنه انجام دهد در نامهٔ عملش ده برابر آن اجر و ثواب نوشته گردد، و هرگاه كسى سيّئه‌اى مرتكب شود جزا داده نشود مگر بقدر خود آن، پس پناه مى‌بريم بخدا از شخصى كه در يك روز ده گناه انجام دهد، و يك حسنه نداشته باشد پس گناهان او بر ثوابهايش غالب آيد.

﴿باب﴾

۞(معنى الصّاع والمُدّوالفرق بين صاع الماء ومدّه وبين)۞
۞(صاع الطعام ومدّه)۞

١ ـ أبي ومحمّدبن الحسن ـ رحمهما الله ـ قالا : حدّثنا أحمدبن إدريس ؛ ومحمّدبن يحيى العطّار ، عن محمّدبن أحمد ، عن عليّ بن محمّد ، عن رجل ، عن سليمان بن حفص المروزيّ قال: قال أبوالحسن عليه السلام : الغسل صاع من ماء والوضوء مدّ من ماء وصاع النبيّ صلى الله عليه وآله خمسة أمداد والمدّ وزن مائتي وثمانين درهماً والدّرهم وزن ستّة دوانيق و الدانق ستّة حبّات و الحبّة وزن حبّتي شعير من أوساط الحبّ لامن صغاره ولامن كباره .

٢ ـ وبهذا الإسناد ، عن محمّدبن أحمد ، عن جعفربن إبراهيم بن محمّدالهمدانيّ ـ قال : وكان معنا حاجاً ـ قال : كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام على يدأبي : جعلت فداك إنّ أصحابنا اختلفوا في الصّاع ، بعضهم يقول : الفطرة بصاع المدينة ، وبعضهم يقول : بصاع

(باب ٢٧٤)
(معنى «صاع» و «مد» وتفاوت ميان يک صاع آب ويک مد آن وهمچنين در ۞(طعام)

١ـ سليمان مروزى گويد: حضرت كاظم عليه السلام فرمود: براى غسل يك «صاع» آب، و براى وضو يك «مدّ» آب بس است، و «صاع» پيغمبر پنج «مدّ» بود، و وزن هر مدّ دويست و هشتاد درهم است، و وزن هر درهم، شش دانگ، دانگ مساوى است با شش حبّه، و حبّه به اندازهٔ وزن دودانهٔ جو، از دانه‌هاى متوسّط كه نه كوچك باشد و نه بزرگ، مى‌باشد.

٢ ـ محمّد بن احمد گويد: جعفر بن ابراهيم همدانى ـ كه در زيارت حجّ همسفر ما بود ـ گفت: به دستخطّ پدرم نامه‌اى به حضرت رضا عليه السلام ارسال داشتم، بدين مضمون: فدايت گردم؛ ياران ما در بارهٔ «صاع» اختلاف كرده‌اند، بعضى گويند: فطره را بايد به «صاع مدينه» پرداخت كرد، و بعض ديگر گويند: به «صاع

العراق. فكتب إليّ: الصاع ستّة أرطال بالمدنيّ وتسعة أرطال بالعراقيّ. قال: وأخبرني فقال: إنّه بالوزن يكون ألفاً ومائة وسبعين وزناً.

٣ـ وبهذا الإسناد، عن محمّدبن أحمد، عن محمّدبن عبدالجبّار، عن أبي القاسم الكوفيّ أنّه جاء بمدّ و ذكر أنّ ابن أبي عمير أعطاه ذلك المدّ وقال: أعطانيه فلان رجل من أصحاب أبي عبدالله عليه السلام وقال: أعطانيه أبوعبدالله عليه السلام و قال: هذا مدّ النبيّ صلى الله عليه وآله فعيّرناه، فوجدناه أربعة أمداد وهو قفيز وربع بقفيزنا هذا.

(باب)

(معنى النامصة والمنتمصة و الواشرة والمستوشرة و) (الواصلة والمستوصلة والواشمة والمستوشمة)

١ـ حدّثنا أحمدبن محمّدبن الهيثم العجليّ ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا أحمدبن يحيى بن زكريّا القطّان، قال: حدّثنا بكربن عبداللهبن حبيب، قال: حدّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، عن عليّ بن غراب، قال: حدّثني خير الجعافر جعفربن محمّد، عن أبيه محمّدبن

عراق» باید ادا نمود! در پاسخم، مرقوم فرمود: «صاع» به وزن مردم مدینه شش رِطل و به وزن عراق نه رِطل است. سپس او پرسید: وزن آنرا معیّن فرمائید! فرمود: وزنش دو هزار و صدوهفتاد است (که تقریباً سه کیلوگرم می‌باشد).

۳ـ محمّد بن عبدالجبّار گوید: ابوالقاسم کوفی «مدّی» آورد و گفت: این «مدّ» را ابن ابی عُمَیر به من داده و گفته است: آن را از فلان شخص از اصحاب امام صادق علیه السلام گرفته، و او چنین گفته: که حضرت ابو عبداللّه آنرا بمن داده و فرموده است: این «مدّ» پیغمبر صلى الله عليه وآله است، ما آن را وزن و مقایسه کردیم چهار «مدّ» بود که مطابق یك قفیز و یك چهارم قفیز ما در اینجاست.

(باب ۲۷۵)

(معنی نامصه، منتمصه، واشره، مستوشره، واصله، مستوصله، واشمه، ومستوشمه)

۱ـ علیّ بن غراب گوید: نیکوترین جَعافر (بهترین کسی که نامش جعفر

عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليّ، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: لعن رسول الله صلى الله عليه وآله النّامصة و المنتمصة والواشرة والمستوشرة والواصلة والمستوصلة والواشمة و المستوشمة.

قال عليّ بن غراب: النّامصة الّتي تنتف الشعر من الوجه، و المنتمصة الّتي يفعل ذلك بها، والواشرة الّتي تشر أسنان المرأة وتفلّجها وتحدّدها، و المستوشرة الّتي يفعل ذلك بها، والواصلة الّتي تصل شعر المرأة بشعر امرأة غيرها، والمستوصلة الّتي يفعل ذلك بها، والواشمة الّتي تشم وشماً في يد المرأة أو في شيء من بدنها وهو أن تغرز يديها، أو ظهر كفّها أو شيئاً من بدنها بإبرة حتّى تؤثّر فيه ثمّ تحشوه بالكحل أو بالنّورة فيخضرّ، والمستوشمة الّتي يفعل ذلك بها.

است) جعفر بن محمّد، به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش تا علیّ بن أبی‌طالب علیهم‌السّلام، برایم چنین نقل کرد که: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله هشت طایفه از زنان را لعن کرده است. که آنها عبارتند از: «نامِصَه و مُنْتَمِصَه و واشِرَه و مُسْتَوْشِرَه و واصِلَه و مُسْتَوْصِلَه و واشِمَه و مُسْتَوْشِمَه».

علیُّ بن غُراب گوید: «نامِصه» زنی استکه موهای صورت را بند می‌اندازد، و «مُنتَمِصه» زنی استکه موی صورتش کِنده می‌شود. «واشره» زنی استکه دندانهای زن دیگر را می‌برد و آنرا نصف کرده و تیز می‌نماید، و «مستوشره» زنی استکه این عمل روی او انجام می‌گیرد، و «واصله» آن زن را گویند که موی زنی را به موی زن دیگر پیوند دهد، و «مستوصله» کسی استکه موی زن دیگر به موی او پیوند گردیده، و «واشمه» کسی را گویند که نگار و خال در دست یا جای دیگر از بدن زنان بکوبد، و آن بدین گونه است که ابتدا کف یا پشت دستها یا جایی دیگر از بدن زنی را سوزن می‌زند بگونه‌ای که جا باز کند و بعد با سرمه یا آهك پر می‌کند و در نتیجه سبز رنگ می‌شود، و «مستوشمه» زنی است که خالکوبی می‌شود.

﴿باب﴾

✿(معنى آخر للواصلة والمستوصلة)✿

١ ـ حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب، قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن إبراهيم بن زياد الكرخيّ قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: لعن رسول الله صلى الله عليه وآله الواصلة والمستوصلة يعني الزّانية والقوّادة.

﴿باب﴾

✿(معنى اطابة الكلام، واطعام الطعام، وافشاء السّلام، وإدامة الصيام)✿
✿(والصّلاة بالليل والناس نيام)✿

١ ـ حدّثني أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن الصّادق جعفر بن محمّد، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ في الجنّة غُرَفاً يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها يسكنها من اُمّتي

(باب ٢٧٦ ـ معنى ديگرى از واصله و مستوصله)

١ـ ابراهيم كرخى گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السلام مى‌فرمود: پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله لعنت كرده است زن «واصله و مستوصله» يعنى: زنادهنده و زنى كه اين رابطه را تدارك ببيند.

(باب ٢٧٧ ـ معنى اطابة كلام، اطعام طعام، افشاى سلام، ادامة صيام)

(صلاة در ليل، مردم درخواب)

١ـ ابو بصير گويد: امام صادق عليه السلام از پدران خود از حضرت عليّ (عليهم‌السّلام) چنين روايت نمود كه پيامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: در بهشت اطاقهايى است كه ظاهرش باطن آن بوده، و درونش از بيرون آن ديده مى‌شود و

من أطاب الكلام ، وأطعم الطعام ، و أفشا السلام ، و أدام الصّيام ، وصلّى باللّيل والناس نيام ؛ فقال عليّ عليه السلام : يارسول الله ومن يطيق هذا من اُمّتك ؟ فقال صلى الله عليه وآله : يا عليّ أو ماتدري ماإطابة الكلام ، من قال إذا أصبح وأمسى : « سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر » ـ عشر مرّات ـ ؛ وإطعام الطعام نفقة الرّجل على عياله ؛ وأمّا إدامة الصيام فهو أن يصوم الرّجل شهر رمضان وثلاثة أيّام في كلّ شهر يكتب له صوم الدّهر ؛ و أمّا الصّلاة باللّيل والنّاس نيام فمن صلّى المغرب وصلاة العشاء الآخرة وصلاة الغداة في المسجد في جماعة فكأنّما أحيا اللّيل كلّه ؛ و إفشاء السلام أن لا يبخل بالسلام على أحد من المسلمين .

اقامتگاه فردی از اُمّت من است که دارای این خویها باشد: کلامش نیکوست، و مردم (گرسنه) را اطعام کند، سلام کند و پیوسته روزه‌دار باشد، و در شب وقتی چشمان مردم در خواب رفته است، او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و بخواندن نماز مشغول گردد. علیّ علیه السلام عرض کرد: ای رسولخدا! از اُمّت شما چه کسی توان این کار را خواهد داشت! فرمود: یا علیّ؛ آیا میدانی «اطابهٔ کلام» (سخن نیکو) چیست؟ کسی که هر صبح و هر شب ده مرتبه بگوید: «سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَ لاإلهَ إلاّ اللهُ وَاللهُ أكبَرُ» (نیکو کلام می‌باشد). «اِطعام الطّعام» (دادن غذا) خرجي دادن مرد است به خانوادهٔ خویش، و امّا «ادامهٔ روزه» آن استکه انسان در طولِ ماه رمضان، و در هر ماه، سه روز روزه بگیرد، که ثواب روزهٔ تمامی عمر بر او نوشته می‌شود. «والصّلاة بِاللّیل» یعنی اداي نماز در شب، و هنگامی که مردم در خوابند، پس شخصی که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند، همانند کسی است که تمامی شب را بیدار مانده باشد، و «اِفشای سلام» آن استکه از سلام دادن به هیچیك از مسلمانان بخل نکند.

﴿ باب ﴾

﴿معنی الزّهد﴾

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النّوفليّ ، عن السّكونيّ ، عن أبي‌عبدالله علیه السلام قال: قيل لأمير المؤمنين علیه السلام : ما الزّهد في الدّنيا ؟ قال : تنكّب حرامها .

۲ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن محمّد بن سنان ، عن مالك بن عطيّة الأحمسيّ ، عن معروف بن خرّبوذ ، عن أبي الطفيل ، قال : سمعت أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : الزّهد في الدّنيا قصر الأمل . وشكر كلّ نعمة والورع عمّا حرّم الله عليك .

۳ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، قال : حدّثني الجهم بن الحكم ، عن إسماعيل بن مسلم ، قال : قال أبوعبدالله علیه السلام : ليس الزّهد في الدّنيا بإضاعة المال ولا بتحريم الحلال بل الزّهد في الدّنيا أن لاتكون بما في يدك أوثق منك بما في يدالله عزّ وجلّ .

(باب ۲۷۸ ـ معنی زهد)

۱ـ سکونیّ گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: «زهد» در دنیا چیست؟ فرمود: دوری گزیدن و کناره گیری از حرام آن (دنیا).

۲ـ أبوالطّفیل گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «زهد» در دنیا، کوتاه کردن آرزو و سپاس هر نعمت، و خودداری از هرآنچه که خدا آن را بر تو ممنوع ساخته، می‌باشد.

۳ـ اسماعیل بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زهد در دنیا، به رها کردن مال، و حرام نمودن حلال نیست، بلکه آن استکه به آنچه در دست خودت می‌باشد بیشتر از آنچه در اختیار خداست اطمینان نداشته باشی.

٤ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقريّ، عن عليّ بن هاشم البريد، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام أنّ رجلاً سأله عن الزّهد فقال: الزّهد عشرة أشياء فأعلى درجات الزّهد أدنى درجات الورع، وأعلى درجات الورع أدنى درجات اليقين وأعلى درجات اليقين أدنى درجات الرّضا. ألا وإنّ الزّهد في آية من كتاب الله عزّ و جلّ: «لكيلا تأسوا على مافاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم».

٥ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عليّ بن حديد، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال عيسى ابن مريم عليه السلام في خطبة قام بها في بني إسرائيل: أصبحت فيكم وإدامي الجوع، و طعامي ما تنبت الأرض للوحوش والأنعام، وسراجي القمر، وفراشي التراب، ووسادتي الحَجَر، ليس لي بيت

٤ـ عليّ بن هاشم بن بريد به نقل از پدرش گويد: مردى ازحضرت باقر عليه السلام در بارهٔ «زهد» پرسيد، فرمود: «زهد» ده قسمت دارد؛ بالاترين درجه‌هاى زهد، كمترين درجهٔ پرهيزكارى است، و بالاترين مرتبهٔ ورع، پائين‌ترين مرتبهٔ يقين است، و بالاترين مرتبهٔ يقين، كمترين درجهٔ رضا است، و راستى كه حقيقت زهد در يك آيه از قرآن بيان شده: «لِكَيْلا تَأْسَوا عَلى ما فاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتيكُمْ» (افسوس نخوريد بر آنچه از دست شما رفته، و شادمان نگرديد از آنچه كه بدستتان رسيده ـ حديد ۵۷:۲۳).

۵ـ عليّ بن حَديد با يك واسطه از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود: عيسى بن مريم در ضمن سخنانى كه براى بنى اسرائيل ايراد نمود، فرمود: در ميان شما زندگى منْ اين گونه استكه قاتِقَم (چيزى كه همراه با نان بخورند) گرسنگى است (وقتى گرسنه شدم نان را بدون خورش با اشتها مى‌خورم)، و خوراكى من علفهائى است كه در بيابان براى حيوانات وحشى روئيده مى‌شود، و روشنى مهتاب در شب چراغم، و خاك زمين بسترم، و سنگ بيابان بالشم مى‌باشند، نه خانه‌اى دارم كه ويران گردد، و نه اندوخته‌اى كه تلف گردد، و نه فرزندى كه

يخرب ولا مال يتلَف ولا ولد يموت ولا امرأة تحزن ؛ أصبحتُ وليس لي شيء، وأمسيتُ وليس لي شيء ، وأنا أغنى ولد آدم .

(باب)

(معنى الورع من النّاس)

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ ، عن سليمان بن داود المِنقَريّ ، عن فُضَيل بن عَياض ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : قلت له : من الوَرِع من النّاس ؟ فقال : الّذي يتورّع من محارم الله ويجتنب هؤلاء ، وإذا لم يتّق الشّبهات وقع في الحرام وهو لا يعرفه ، وإذا رأى المنكر فلم ينكره وهو يقوى عليه فقد

بمیرد، و نه همسری دارم که اندوهگین شود، بامدادم را آغاز می‌کنم در حالی که هیچ چیزی ندارم، و شبم را به روز می‌رسانم در حالی که هیچ چیز ندارم، و با اینحال احساس می‌کنم که بی‌نیازترین افراد بشر هستم.

تذکّر: در ارشاد القلوب دیلمیّ باب ۴۸ صفحهٔ ۲۲۰ چنین آمده: عیسی بن مریم می‌فرمود: خدمتگزار من دستهای من است و مرکب سواری من دو پای من است، و فرش من زمین می‌باشد، و گرم شدن من در زمستان بوسیلهٔ آفتاب است.

(باب ۲۷۹ ـ مرد باورع کیست)

۱ـ فضیل بن عیاض گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: انسان باورع کیست؟ فرمود: آنکس که از محرّمات الهی دوری گزینند، و از شبهات و آمیزش با مخالفان ما اجتناب ورزد. و هرگاه کسی از امور مشتبه پرهیز نکند نادانسته و ناخودآگاه گرفتار حرام گردد، و چون کار زشتی را ببیند در حالی که توانائی جلوگیری از آن را داشته باشد، اقدام نکند، به این معنی است که مایل است از خداوند نافرمانی شود، و کسی که دوست دارد فرمان خدا برده نشود آشکارا به دشمنی خدا برخاسته، و شخصی که پایدار ماندن ستمکاران را دوست داشته باشد،

أحبّ أن يعصى الله ، ومن أحبّ أن يعصى الله فقد بارزالله بالعداوة ، ومن أحبّ بقاء الظالمين فقد أحبّ أن يُعصَى الله ، إنّ الله تبارك و تعالى حمد نفسه على [إ] هلاك الظَلَمة فقال : « فقطع دابر القوم الّذين ظلموا والحمد لله ربّ العالمين » .

﴿ باب ﴾

☆(معنى حسن الخلق وحدّه)☆

١ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض أصحابنا قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : ماحدّ حُسن الخلق ؟ قال : تلين جانبك وتطيب كلامك و تلقي أخاك ببِشرٍ حسن .

﴿باب﴾

☆(معنى الخلاق و الخلق)☆

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ،

قطعاً مي‌خواهد معصيت خدا رايج باشد، و خداوند تبارك و تعالي بر هلاك نمودن ستم پيشگان خود را ستوده، و فرمود: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (پس بريده شد دنبالهٔ آن گروه كه ستم كردند «برخود»، و شكر و سپاس، مخصوص خداوند، پروردگار جهانيان است در هلاك نمودن ظالمان ـ انعام ٦: ٤٥).

(باب ۲۸۰ ـ معنى خوشخوئى و حدّ آن)

١ـ حسن بن محبوب از يكى از راويان نقل نموده كه گفت: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: تعريف حدّ و مرز اخلاق خوب چيست؟ فرمود: اخلاق خوب آنست كه وقت راه رفتن پهلوهاى خود را نجنبانى، فروتن و خوش گفتار باشى، و با برادر (دينى و نوعى) خود با خوشروئى ديدار كنى.

(باب ۲۸۱ ـ معنى خلاق و خلق)

١ـ احمد بن ابى عبدالله از يكى از راويان حديث بدون ذكر نام امام عليه السلام

عن بعض أصحابنا رفعه قال: قال لقمان لابنه: يابُنَيّ صاحب مائة ولا تعاد واحداً؛ يابُنَيّ إنّما هو خلاقك و خلقك، فخلاقك دينك وخلقك بينك وبين الناس فلا تتبغّض إليهم وتعلّم محاسن الأخلاق. يابني كن عبداً للأخيار ولا تكن ولداً للأشرار؛ يابُنَيّ أدّ الأمانة تسلم لك دنياك وآخرتك، وكن أميناً تكن غنيّاً.

﴿ باب ﴾

✿(معني الشكاية من المرض)✿

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن بعض أصحابه، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال: ليست الشكاية أن يقول الرّجل: مرضت البارحة أو وعكت البارحة، ولكنّ الشكاية أن يقول: بليت بما لم يبتل به أحد.

نقل كرده كه لقمان به فرزندش گفت: پسرم! صد تن را ياربگير و يكى را دشمن مگير! فرزندم جز آن نيست كه دوستى، نصيب و بهره‌اى است از خير (كه براى تو تقدير شده) پس آن را سرمايهٔ سعادت و دينت قرار بده (نه آرزوهاى زودگذر دنيا)، و خويت رابطهٔ ميان تو و مردم است پس با ايشان دشمن مباش و هر خوى نيك را بياموز!

پسرم! بردهٔ خوبان باش، و فرزند تبهكاران مباش! فرزندم امانتى كه بتو سپرده شود به صاحبش بازگردان تا دنيا و آخرتت سالم بماند، و أمين باش تا بى نياز باشى!

(باب ۲۸۲ ـ معني شكايت از بيماري)

۱ـ حمّاد بن عيسى با يك واسطه از امام صادق عليه السلام روايت نموده كه آنحضرت فرمود: شكايت آن نيست كه شخص بگويد: ديشب بيمار شدم يا از شدّت مرض و رنج درد زيادى كشيدم، ولكن شكايت آن استكه (از باب مثال) بگويد: به درد يا مشكلى دچار گشته‌ام كه ديگرى به آن مبتلا نگرديده است.

«باب»

«(معنى قول العالم عليه السّلام : «من دخل الحمّام فليُرَ عليه أثره»)»

۱ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام إلى رجل قد خرج من الحمّام مخضوب اليدين فقال له أبو عبدالله عليه السلام : أيسرُّك أن يكون الله عزَّ وجلَّ خلق يديك هكذا ؟ قال : لا والله ، وإنّما فعلت ذلك لأنّه بلغني عنكم أنّه من دخل الحمّام فلير عليه أثره يعني الحِنّاء . فقال : ليس حيث ذهبت ، إنّما معنى ذلك : إذا خرج أحدكم من الحمّام وقد سلم فليصلّ ركعتين شكراً .

قال سعد : وأخبرني أحمد بن أبي عبدالله ورواه نوح بن شعيب رفعه قال : فليحمد الله عزَّ وجلَّ .

(باب ۲۸۳ ـ معنى فرمايش عالم «امام صادق عليه السلام»: «شخصى كه به گرمابه رفته بايد اثرش بر او نمودار باشد»)

۱ـ احمدبن أبي عبداللّهِ از پدرش مرفوعاً روايت نموده كه گفت: امام صادق عليه السلام مردى را ديد كه از گرمابه بيرون آمده، و دو دست خود را به خضاب رنگين ساخته بود. حضرت به او فرمود: چنانچه خداوند دستانت را به اين رنگ مى‌آفريد، خوشحال بودى؟ گفت: به خدا قسم، نه! و اين كار را فقط بدانجهت كردم كه حديثى از شما به من رسيد كه مضمونش اين است: (شخصى كه به گرمابه رود بايد اثرش بر او هويدا باشد، يعنى حِنّابسته باشد).

حضرت فرمود: چنان نيست كه تو پنداشته‌اى، بلكه معنى آن اين استكه هرگاه يكى از شما با تندرستى از حمّام بيرون آيد، بايد به شكرانهٔ آن نعمت دو ركعت نماز (شكر) بخواند.

و نوح بن شعيب مرفوعاً روايت نموده كه (امام جواد عليه السلام) فرمود: بايد خدا را سپاس گويد.

﴿باب﴾

✿(معنى قول النّبيّ صلّى‌الله عليه و آله : « الفِرار من)✿
✿(الطاعون كالفرار من الزحف»)✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن فضالة، عن أبان الأحمر قال: سأل بعض أصحابنا أباالحسن عليه‌السلام عن الطّاعون يقع في بلدة وأنا فيها أتحوّل عنها؟ قال: نعم. قال: ففي القرية وأنا فيها أتحوّل عنها؟ قال: نعم. قال: ففي الدّار وأنا فيها أتحوّل عنها؟ قال: نعم. قلت: وإنّا نتحدّث أنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال: الفرار من الطّاعون كالفرار من الزّحف. قال: إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله إنّما قال هذا في قوم كانوا يكونون في الثغور في نحو العدوّ فيقع الطاعون فيخلون أماكنهم ويفرّون منها فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ذلك فيهم.

(باب ۲۸۴ ـ معنى فرمايش پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرار از طاعون همچون گريز)
(از لشكرى استكه براى جهاد به طرف دشمن در حركت است)

۱ـ أبان (بن عثمان) الأحمر گويد: يكي از اصحاب ما از موسى بن جعفر عليهماالسّلام پرسيد: من در شهرى هستم و بيمارى طاعون (بيمارى مُسْرى خطرناكي كه اين بيمارى در تاريخ از كشتار آن داستانها نقل شده است، مثلاً در اوائل قرن ١٤ اين بيمارى در اروپا ۲۵ ميليون نفر را هلاك كرد) در آنجا شايع است، آيا از آن شهر بروم؟ فرمود: بلى. عرض كردم: حديثى به ما رسيده كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: گريز از طاعون مانند گريز از اردوى جهادگران مى‌باشد، فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اين سخن را در بارهٔ گروهى فرموده است كه مرزنشين هستند و در برابر دشمن قرار دارند، طاعون به آنجا مى‌آيد و آنان سرزمينهاى خودشان را خالى مى‌كنند و از آنجا مى‌گريزند پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آن سخن را در حقّ ايشان فرمود.

وروي أنّه إذا وقع الطّاعون في أهل مسجد فليس لهم أن يفرّوا منه إلى غيره .

﴿ باب ﴾

﴿معنى قول العالم عليه السّلام «عورة المؤمن على المؤمن حرام»﴾

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن محمّد بن سنان ، عن الحسين بن مختار ، عن زيد الشحّام ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام في قوله : « عورة المؤمن على المؤمن حرام » قال : ليس هو أن ينكشف و يرى منه شيئاً إنّما هو أن يروي عليه .

۲ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال : قال له : عورة المؤمن على المؤمن حرام ؟ قال : نعم . قلت : يعني سِفلَيه ؟ قال : ليس هو حيث

و روایت شده اگر در بین مردمی که در مسجد هستند طاعون پیدا شود حقّ ندارند از آن مسجد بگریزند و به مسجد دیگر بروند. (شاید مقصود این باشد که مکان دیگری آلوده نگردد).

(باب ۲۸۵)

(معنی فرمایش عالم «امام صادق علیه‌السلام»: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)

۱ـ زید شحّام از امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ فرمودهٔ آن بزرگوار: «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است» روایت نموده که فرمود: مقصود آن نیست که مؤمن برهنه باشد، و مؤمن دیگر، جزئی از بدن وی را ببیند، بلکه مقصود آن استکه به زیان او داستانی بگوید.

۲ـ عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: آیا دیدن عورت مؤمن بر مؤمن دیگر حرام است؟ فرمود: بلی، گفتم: مقصود شما دو موضع جلو و دنبال پائین تنهٔ اوست؟ فرمود: نه، چنان نیست که تو فهمیده‌ای بلکه منظور از آن

تذهب إنّما هو إذاعة سرّه.

٣ - أبي - رحمه‌الله - قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمدبن أبي‌عبدالله، عن أبيه، عن محمّدبن سنان: عن حذيفة بن منصور قال: قلت لأبي‌عبدالله عليه‌السلام: شيء يقوله النّاس: «عورة المؤمن على المؤمن حرام» قال: ليس حيث تذهب، إنّما عورة المؤمن أن يراه يتكلّم بكلام يعاب عليه فيحفظه عليه‌ليعيّره به يوماً إذا غضب.

﴿ باب ﴾

﴿معني السّخاء وحدّه﴾

١ - أبي - رحمه‌الله - قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمد بن محمّد، عن‌الحسن بن محبوب، عن بعض أصحابنا، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال: قلت له: ماحدّ السخاء؟ قال: تخرج من مالك الحقّ الّذي أوجبه الله عليك فتضعه في موضعه.

وحدّثنا محمّد بن الحسن‌بن أحمدبن الوليد -رضي‌الله عنه- عن‌محمّدبن الحسن‌الصفّار،

فقط آشكار نمودن راز او مى‌باشد (كه عورت باطنى اوست).

٣- حذيفة بن منصور گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: مردم (اهل تسنّن) چنين جمله‌اى را مى گويند: (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)، فرمود: چنان نيست كه تو گمان مى كنى، بلكه عورت مؤمن اين استكه او را به دقّت زير نظر بگيرد تا اگر سخنى بگويد كه بتوان عيبى بر او گرفت، در خاطرش نگهدارد و مطلبى بسازد تا هرگاه خشمگين شود او را به آن سرزنش كند.

(باب ٢٨٦ - معنى سخاوت و اندازهٔ آن)

١- حسن بن محبوب به نقل از يكى از روات گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: حدّ «سخاوت» (بخشندگى) چيست؟ فرمود: حدّش آنستكه از مال خود، آن حقّى را كه خدا بر تو واجب نموده بيرون سازى و در جائيكه خدا خواسته مالت را خرج كنى.

و علىّ بن عقبه نيز از امام صادق عليه‌السلام مانند آن را روايت نموده است.

عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن ابن‌فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام مثله .

٢ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّادبن عيسى ، عن حريز بن عبدالله ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : السخيّ الكريم ، الّذي يُنفق مالَه في حقّ .

٣ ـ حدّثنا محمّدبن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآباديّ ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن أبيه ، عن أحمدبن النّضر ، عن عليّ بن عوف الأزديّ قال : قال أبوعبدالله عليه‌السلام : السخاء أن تسخو نفس العبد عن الحرام أن تطلبه فإذا ظفر بالحلال طابت نفسه أن ينفقه في طاعة الله عزّوجلّ .

٤ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن ابن فضّال ، عن رجل ، عن حفص بن غياث ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : قال رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : السخاء شجرة في الجنّة أصلها و هي مظلّة على الدّنيا ، من تعلّق بغصن منها اجترّه إلى الجنّة .



﴿باب﴾
☆(معنى السّماحة)☆

١ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، قال : حدّثنا

٢ـ حريز بن عبداللّه گويد: حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: سخاوتمندِ بزرگوار شخصي استكه مال خويشتن را در راه حقّ انفاق كند.

٣ـ سخاوت، آنستكه نفس بنده از طلب حرام باز ماند و خودداری كند، و چون به حلال رسيد نفس او رام باشد به انفاق در اطاعت از خداوند.

٤ـ حفص بن غياث گويد: امام صادق عليه‌السلام روايت نمود كه پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «سخاوت» درختی است كه ريشهٔ آن در بهشت است و شاخه‌هايش بر دنيا سايه افكنده، اينك هر انسانی به شاخه‌ای از شاخه‌های آن خود را بياويزد او را به بهشت خواهد برد.

(باب ٢٨٧ ـ معنی سماحة)

١ـ حارث أعْوَر گويد: اميرالمؤمنين به فرزند خود امام حسن عليهما السّلام

بعض أصحابنا بلغ به سعد بن طريف ، عن الأصبغ بن نباتة ، عن الحارث الأعور ، قال : قال أميرالمؤمنين للحسن ابنه عليهما السلام في بعض ماسأله عنه : يابنيّ ماالسّماحة ؟ قال : البذل في العسر واليسر .

﴿ باب ﴾

﴿معنى الجواد ﴾

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي الجهم ، عن موسى‌بن بكر ، عن أحمدبن مسلم ، قال : سأل رجل أباالحسن عليه السلام وهو في الطواف فقال له : أخبرني عن الجواد . فقال : إنّ لكلامك وجهين ، فإن كنتَ تسأل عن المخلوق فإنّ الجواد : الّذي يؤدّي ماافترض الله عليه . و إن كنتَ تسأل عن الخالق فهوالجواد إن أعطى‌وهوالجواد إن منع لأنّه إن أعطاك أعطاك‌ماليس‌لك وإن منعك منعك ماليس لك .

فرمود: پسرم! «سَماحة» (بزرگواری و بخشش و جوانمردی) چیست؟ پاسخ داد: اینکه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختی، بخشنده باشد.

(باب ۲۸۸ ـ معنی جواد)

۱ـ احمد بن مسلم گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در حالِ طوافِ کعبه بود که مردی از آنحضرت پرسید: «جواد» (بخشنده) چه کسی است؟ فرمود: سخن تو دو روی دارد اگر از انسانِ بخشنده می‌پرسی، شخصی استکه آنچه پروردگار بر او واجب کرده، بپردازد، و اگر دربارهٔ آفریننده (خدا) سؤال می‌کنی؛ او در هر حال بخشنده است، چه عطا کند و چه از دادن آن خودداری کند! زیرا اگر به تو عطایی کند آنچه از تو نبوده، به تو لطف فرموده، و اگر جلوگیری نماید باز آنچه را از تو نبوده به تو نداده است.

﴿باب﴾

❊(معنى المروءة)❊

١ ـ حدَّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ، قال : حدَّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، قال : حدَّثنا أحمدبن أبي‌عبدالله ، قال : حدَّثنا عبدالرَّحمن بن العبّاس بن الفضل بن العبّاس ابن ربيعة بن الحارث بن عبدالمطّلب ، عن صباح بن خاقان ، عن عمروبن عثمان التيميِّ القاضي ، قال : خرج أميرالمؤمنين صلوات الله عليه على أصحابه وهم يتذاكرون المروءة . فقال : أين أنتم من كتاب الله ؟ قالوا : يا أميرالمؤمنين في أيِّ موضع ؟ فقال : في قوله عزَّ و جلَّ : « إنَّ الله يأمر بالعدل والإحسان » فالعدل الإنصاف ، والإحسان التفضّل .

٢ ـ قال عبد الرَّحمن بن العبّاس ـ و رفعه ـ قال : سأل معاوية الحسن بن عليٍّ عليهما السلام عن المروءة فقال : شحُّ الرَّجل على دينه ، وإصلاحه ماله ، و قيامه بالحقوق . فقال معاوية : أحسنت يا أبا محمّد أحسنت يا أبا محمّد . قال : فكان معاوية يقول بعد ذلك : و ددت

❊(باب ۲۸۹ ـ معنى مروّت)❊

۱ـ عَمروبن عثمان تَيْمي قاضي گويد: جمعي از ياران اميرالمؤمنين عليه السلام در موضوع مروّت (مردانگي، جوانمردى، نرم‌دلى) با هم به گفتگو پرداخته بودند كه حضرت تشريف آورد: فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته‌ايد؟ عرضه داشتند: يا اميرالمؤمنين! در كجاست؟ فرمود: در قول خداى عزّوجلّ «اِنّ اللّهَ يَأمُرُ بِالعَدْلِ وَالإِحْسانِ» (خداوند به شما دستور مى‌دهد عدل و احسان را شيوهٔ خود سازيد ـ نحل ۹۰:۱۶) پس عدل همان انصاف و رعايت حقّ، و احسان بخشش و تفضّل از حقّ خويش مى‌باشد.

۲ـ عبدالرّحمن بن عبّاس ـ مرفوعاً ـ نقل نموده كه معاويه از امام حسن ـ عليه السلام پرسيد: «مروّت» (جوانمردى) چيست؟ فرمود: آنستكه مرد بر حفظ دينش حريص باشد، و مال خود را اصلاح و نيكو سازد، و حقوق ديگران را رعايت نمايد. معاويه دو بار گفت: آفرين بر تو اى أبا محمّد!

أنّ يزيد قالها و إنّه كان أعور .

٣ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن خالد عن إسماعيل‌بن مهران ، عن أيمن‌بن محرز ، عن معاوية‌بن وهب ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال: كان الحسن بن عليّ عليهما السلام في نفر من أصحابه عند معاوية فقال له : يا أبا محمّد أخبرني عن المروءة فقال : حفظ الرّجل دينه ، وقيامه في إصلاح ضيعته ، وحسن منازعته ، و إفشاء السلام ، ولين الكلام ، والكفّ ، والتحبّب إلى النّاس .

٤ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمدبن محمّد ، عن بعض أصحابنا رفعه إلى سعدبن طريف ، عن الأصبغ بن نباتة ، عن الحارث الأعور ، قال : قال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه للحسن ابنه عليه السلام : يابنيّ ما المروءة ؟ فقال : العفاف وإصلاح المال .

٥ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن حفص الجوهريّ و لقبه القرشيّ عن رجل من الكوفيّين من أصحابنا يقال‌له : إبراهيم قال : سئل الحسن عليه السلام عن المروءة

راوی گوید: معاویه بعد از آن بارها می‌گفت: دوست داشتم یزید این جواب را بگوید، اگر چه یك چشم او کور باشد.

۳ـ معاویة بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی حسن بن علیّ علیهما السّلام با چند تن از یارانش نزد معاویه بودند، معاویه از آنحضرت پرسید: ای أبا محمّد مرا آگاه ساز که «مروّت» چیست؟ فرمود: مروّت آن استکه مرد دین خود را حفظ نماید، و حرفه و پیشهٔ خود را نیکو گرداند، و همچنین نیك رفتاری در حال کشمکش و ستیز، و سلام دادن و بانرمی سخن گفتن، و خویشتنداری، و دوستی مردم، می‌باشد.

۴ـ حارثِ أعور گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: پسرم! مروّت چیست؟ پاسخ داد: پارسائی، و اصلاح مال.

۵ـ علیّ بن حفص جوهری به نقل از مردی از اهل کوفه بنام ابراهیم که از راویان حدیث بود، گفت که: از امام حسن علیه السلام پرسیده شد: جوانمردی چیست؟ فرمود: پارسائی در دین، محاسبهٔ دقیق در زندگی، و شکیبائی در گرفتاریها و

فقال : العفاف في الدّين ، وحسن التقدير في المعيشة ، والصبر على النّائبة .

٦ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن إسماعيل بن مهران ، عن صالح بن سعيد ، عن أبان بن تغلب ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : المروءة استصلاح المال .

٧ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن عيسى ، عن عبدالله بن عمر بن حمّاد الأنصاري رفعه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : تعاهد الرّجل ضيعته من المروءة .

٨ ـ وبهذا الإسناد ، عن أحمد بن محمّد ، عن الهيثم بن عبدالله النهدي ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المروءة مروءتان : مروءة الحضر ، ومروءة السفر . فأمّا مروءة الحضر فتلاوة القرآن ، وحضور المساجد ، وصحبة أهل الخير ، والنظر في الفقه . وأمّا مروءة السفر فبذل الزّاد ، والمزاح في غير ما يسخط الله ، وقلّة الخلاف على من صحبك ، وترك الرّواية عليهم إذا أنت فارقتهم .

مصائب.

۶ـ ابان بن تَغْلِب گويد: امام باقر عليه السلام روايت نمود که پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: جوانمردى، بدست آوردن ثروت از راه صحيح است.

۷ـ عبدالله انصارىّ مرفوعاً از امام صادق عليه السلام روايت نموده که فرموده: رسيدگى مرد به کسب و مزرعه از جوانمردى او است.

۸ـ عبدالله نَهدى گويد: پدرم گفت: که امام صادق عليه السلام فرموده: «مروّت و جوانمردى» دو قسم است؛ جوانمردى در وطن (اقامتگاه)، و جوانمردى در سفر، که مردانگى در وطن، خواندنِ قرآن و حضورِ در مساجد، و همنشينى با نيکوکاران و نظر دقيق در مسائل شرعى و احکام دينى است.

اما جوانمردى در سفر آنست که: از توشه‌اى که همراه دارد به همسفران ببخشد، و شوخى نمودن به آنچه مورد خشم خدا نباشد، و کمتر مخالفت کردن با همراهان و رفتار نکردن بر خلاف ميل آنان، و پس از جدائى (بازگشت) در بارهٔ همسفران سخنى که به زيان ايشان باشد، نگفتن!.

۹ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن محمّد بن خالد البرقيّ ، عن أبي‌قتادة القمّي رفعه إلى أبي‌عبدالله عليه‌السلام أنّه قال : ما المروءة ؟ فقلنا: لانعلم . قال : المروءة أن يضع الرّجل خوانه بفناء داره ، و المروءة مروءتان ـ فذكر نحو الحديث الّذي تقدّم ـ .

«باب»

«معنى سُبحَة الحديث والتحريف»

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ عن السكونيّ ، عن أبي‌عبدالله ، عن آبائه عليهم‌السلام قال : قال رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : إنّ أحبّ السبحة إلى الله عزّوجلّ سبحة الحديث ، وأبغض الكلام إلى الله عزّوجلّ التحريف . قيل: يا رسول‌الله وما سُبحة الحديث ؟ قال : الرّجل يسمع حرص الدّنيا و باطلها فيغتمّ عند

۹ـ ابو قَتادهٔ قمّی مرفوعاً تا امام صادق علیه‌السلام از آنحضرت روایت نموده که از ما پرسید: مردانگی چیست؟ عرض کردیم نمی‌دانیم، فرمود: جوانمردی آن استکه مرد سفرهٔ خود را بر آستانهٔ خانه‌اش بگستراند (تا در دسترس همه باشد) و مردانگی بر دو گونه است. آنگاه همانند حدیث قبل را بیان نمود.

(باب ۲۹۰ ـ معنی «سُبْحَةالحدیث» و تحریف)

۱ـ سکونیّ گوید: امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام، روایت نموده که پیغمر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: محبوب‌ترین ذکر (تسبیح) در پیشگاه خداوند «سُبْحَةالحدیث» است، و ناپسندترین سخن در نظر پروردگار تحریف می‌باشد. شخصی عرض کرد: یا رسول اللّه «سُبْحَةالحدیث» چیست؟ فرمود: آنستکه انسان اُخبارِ حرصِ دنیا و آلایشِ باطل آن را می‌شنود، اندوهگین می‌گردد، سپس به یاد خدا می‌افتد (و خدا را تنزیه و تقدیس می‌کند)، و أمّا «تحریف» مانند گفتار آنمردی است که می‌گوید: من و هر چه که دارم همه از

ذلك فيذكرالله عزّ وَجلّ ، و أمّا التحريف فكقول الرّجل : إنّي لمجهود و مالي وما عندي .

﴿باب﴾

☆(معنى ظهر القرآن و بطنه)☆

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله عن محمّدبن خالد الأشعريّ ، عن إبراهيم بن محمّد الأشعريّ ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن أبي خالد القمّاط ، عن حُمران بن أعين ، قال : سألت أباجعفر عليه‌السلام عن ظهر القرآن و بطنه . فقال : ظهره الّذين نزل فيهم القرآن ، وبطنه الّذين عملوا بمثل أعمالهم يجري فيهم مانزل في اُولئك .

نتیجهٔ کوشش و تلاشِ خودم می‌باشد.

(باب ۲۹۱ ـ معنی ظَهرِ قرآن و بَطنِ آن)

۱ـ حُمران بنْ أعْيَن گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: معنی ظَهر قرآن و بَطنِ آن چیست؟ فرمود: ظَهر (لفظ قرآن خلاف تأویل، آنچه از تو غائب باشد) پشت‌آن‌کسانی هستند که قرآن در عهد ایشان نازل گردیده، و بَطن (درون) آن اشخاص هستند که بعد از نزول قرآن بدنیا آمده‌اند و همانند گروه اوّل به آن عمل می‌کنند و هر چه در بارهٔ آنان نازل شده در بارهٔ اینها هم جاری می‌شود.

شرح: البتّه معنی «ظَهْر و بَطْن» قرآن منحصر در این موردی که در خبر ذکر شده نیست، زیرا اخبار فراوانی داریم که دلالت دارند براینکه قرآن معانی پردامنه‌ای دارد بر حسب فهم افراد و درجات ایمان و شناخت، و در بعضی از آنها فرموده‌اند که بطن آنهم بطنی دارد تا هفت یا هفتاد.

ظاهراً مراد از بَطن در این خبر «تأویل» است و مراد از ظَهْر نیز «تنزیل» است و همچنین مراد از باطن در اخبار دیگر «تأویل» است و در بعضی اخبار به

﴿باب﴾
☼(معنى الفقر الّذي هو الموت الأحمر)☼

۱ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، عن صفوان بن يحيى، عن ذريح بن يزيد المحاربي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الفقر الموت الأحمر فقيل: الفقر من الدّنانير و الدّراهم؟ قال: لا ولكن من الدّين.

﴿باب﴾
☼(معنى الحديث الّذي روى أنّه اذا مُنِعَتِ الزّكاة ساءت)☼
☼(حال الفقير والغنى)☼

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن

این مطلب تصریح شده که عیّاشی و دیگران روایت کرده‌اند، و معنی «تأویل»؟ آنستکه بعضی افراد معنی عامی که از آیه فهمیده می‌شود اراده گردد نه همه، و آن از چیزهائی استکه از فهم‌های ساده پوشیده است بنابر این با اخباری که فرموده: قرآن دارای بطنی است و برای بطن آنهم بطنی است منافات ندارد (اقتباس از پاورقی متن عربی).

(باب ۲۹۲ ـ معنی فقری که مرگ سرخ است)

۱ـ ذریح محاربی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: تنگدستی همان مرگ خونین است. شخصی به آنحضرت عرضه داشت: مقصود از تهیدست بودن نداشتن پول طلا و نقره است؟ فرمود: نه، بلکه ندانستن وفقرِ دینی است (که مسائل و معارف دینی را نیاموخته باشد، و صفات پسندیده را از ناپسند نشناسد).

(باب ۲۹۳ ـ معنی حدیثی که وارد شده: «هرگاه زکات داده نشود)
(فقیر و غنی هر دو بدحالند)

۱ـ احمد بن محمّد بن خالد از شخصیکه برای او گفته مرفوعاً روایت نموده،

الحسن الصفّار، عن أحمدبن محمّدبن خالد، عن بعض من رواه يرفعه قال: إذا مُنِعَتِ الزّكاة ساءت حال الفقير والغنيّ. قلت: هذا الفقير تسوء حاله لما منع من حقّه، فكيف تسوء حال الغنيّ؟ قال: الغنيّ المانع للزّكاة تسوء حاله في الآخرة.

﴿باب﴾

✿(معنى ماروى أن مَن رضي مِن الله عزّوجلّ باليسير من الرّزق)✿
✿(رضي الله تعالى عنه باليسير من العمل)✿

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمدبن أبي عبدالله، عن أبيه عن محمّدبن عمر، عن أبيه، عن النصربن قابوس، قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن معنى الحديث «من رضي من الله تعالى باليسير من الرّزق رضي الله تعالى عنه باليسير من العمل» قال: يطيعه في بعض ويعصيه في بعض.

نقل کرده: «هرگاه زکات داده نشود حال فقیر و غنی هر دو بد خواهد بود» عرض کردم: دلیل آنکه تهیدست حالش بد می‌شود، اینست که حقّش به او نرسیده، ولی حال ثروتمند چگونه تباه گردیده است؟ فرمود: شخصی که زکات ندهد در آن سرای بد حال است.

(باب ۲۹۴ ـ معنی آنچه روایت شده: «هر کس که از خداوند به روزی کم)
(خشنود گردد، خدا نیز به کردار اندک او خشنود گردد»)

۱ـ نصربن قابوس گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی این حدیث چیست که فرموده: «هرکس به روزی اندکی راضی باشد خداوند تعالی به کردار کوچکی از او خشنود گردد»؟ پاسخ داد: یعنی در بعضی چیزها خدا را اطاعت کند و در بعضی دیگر نافرمانی نماید.

«باب»

☆(معنى التوكّل علي اللّه عزّ وجلّ والصبر والقناعة و الرضا)☆
☆(والزهد والاخلاص و اليقين)☆

١ - حدّثنا أبي - رحمه‌الله - قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمدبن أبي‌عبدالله، عن أبيه في حديث مرفوع إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: جاء جبرئيل عليه‌السلام إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: يارسول الله إنّ الله تبارك وتعالى أرسلني إليك بهديّة لم يعطها أحداً قبلك، قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: قلت: وماهي؟ قال: الصبر وأحسن منه، قلت: وماهو؟ قال: الرّضا و أحسن منه، قلت: وماهو؟ قال: الزّهد وأحسن منه، قلت: وما هو؟ قال: الإخلاص و أحسن منه، قلت: وماهو؟ قال: اليقين وأحسن منه، قلت: وماهو ياجبرئيل؟ قال: إنّ مدرجة ذلك التوكّل على الله عزّوجلّ، فقلت: وما التوكّل على الله عزّوجلّ؟ فقال: العلم بأنّ المخلوق لايضرّ ولا ينفع ولا يعطي ولا يمنع، واستعمال اليأس من الخلق، فإذا كان

(باب ۲۹۵)

(معنی توكّل برخدای عزّوجلّ، و صبر، و قناعت و رضا، و زهد، واخلاص، و یقین)

۱ـ احمدبن أبی عبدالله از پدرش مرفوعاً تا پیغمبر صلّى الله عليه وآله روايت نموده كه جبرئيل خدمت رسولخدا صلّى الله عليه وآله آمد، و عرض كرد: خداوند تبارك و تعالى مرا فرستاده كه هديه‌ای به تو تقديم نمايم كه به احدی قبل از تو داده نشده، پيغمبر اكرم صلّى الله عليه وآله فرمود: من پرسيدم: آن چيست؟ گفت: «صبر» (شكيبائی، بردباری) و بهتر از آن، گفتم: بهتر از صبر چيست؟ گفت: رضا (خوشنودی) و بهتر از آن، پرسيدم: بهتر از رضا چيست؟ جواب داد: «زهد» و بهتر از آن، گفتم: بهتر از زهد چيست؟ گفت: «اخلاص» و نيكوتر از آن، گفتم: نيكوتر از اخلاص چيست؟ پاسخ گفت: «يقين» و پسنديده‌تر از آن، پرسيدم: ای جبرئيل آن چيست؟ گفت: نردبان رسيدن به آن، و آن «توكّل» برخدای عزّوجل است. گفتم: «توكّل» بر خدای عزّوجلّ چيست؟ گفت: آنكه بدانی مخلوق زيان نمی‌زند، و سود

العبد كذلك لم يعمل لأحد سوى الله ولم يرج ولم يخف سوى الله ولم يطمع في أحد سوى الله فهذا هو التوكّل ، قال : قلت : ياجبرئيل فما تفسير الصبر ؟ قال : تصبر في الضرّاء كما تصبر في السرّاء ، وفي الفاقة كما تصبر في الغناء ، وفي البلاء كما تصبر في العافية ، فلا يشكو حاله عند المخلوق بما يصيبه من البلاء ، قلت : وما تفسير القناعة ؟ قال : يقنع بما يصيب من الدّنيا ، يقنع بالقليل ويشكر اليسير . قلت : فما تفسير الرّضا ؟ قال : الرّاضي لايسخط على سيّده أصاب من الدّنيا أولم يصب ، ولايرضى لنفسه باليسير من العمل . قلت: ياجبرئيل فما تفسير الزّهد ؟ قال : الزّاهد يحبّ من يحبّ خالقه ويبغض من يبغض خالقه

نمی‌رساند، و بخشش نمی‌کند، و باز نمی‌دارد، و ناامیدی از مخلوق را شیوهٔ خودسازی، پس هرگاه بنده چنین باشد به کسی جز خدا تکیه نکند، و نمی‌ترسد جز از خدا، و به کسی غیر از خدا طمع نمی‌بندد پس اینست توکّل (کار خود را بخدا واگذاشتن و بامید خدا بودن).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: گفتم ای جبرئیل توضیح بده که «صبر» چیست؟ گفت: آن استکه انسان در سختی شکیبائی نماید آنطور که در رفاه و شادمانی و نیکوئی است، و در نیازمندی، چنانکه در بی‌نیازی است، و در بلا و بیماری، آنگونه که در عافیت و تندرستی است در همهٔ این حوال بردباری را شیوهٔ خود سازد، و از گرفتاریهائی که به او می‌رسد نزد مخلوق شکایت ننماید، گفتم: تفسیر «قناعت» چیست؟ گفت: راضی و خرسند باشد به آنچه از دنیا به وی می‌رسد، راضی باشد به کم، از اندك نعمتی که به او می‌رسد (خدای را) سپاس گوید. گفتم: پس توضیح «رضا» چیست؟ فرمود: انسان خرسند، اگر روزگار او را در فشار قرار بدهد یا ندهد بر مولای خود خشم نمی‌کند، و به کردار کم از خودش خوشنود نمی‌گردد. گفتم: ای جبرئیل! تفسیر «زهد» چیست؟ پاسخ داد: زاهد دوست می‌دارد آنچه را آفریدگارش دوست دارد، و دشمن می‌دارد هر چه را خالقش دشمن دارد، و از حلال دنیا دوری می‌کند، و به حرام آن التفاتی ندارد، زیرا

ويتحرّج من حلال الدّنيا ، ولا يلتفت إلى حرامها فإنّ حلالها حساب و حرامها عقاب ويرحم جميع المسلمين كما يرحم نفسه ، ويتحرّج من الكلام كما يتحرّج من الميتة الّتي قد اشتدّ نتنها ، ويتحرّج عن حطام الدّنيا وزينتها كما يتجنّب النّار أن تغشاه ، و أن يقصر أمله ، و كان بين عينيه أجله ؛ قلت : ياجبرئيل فما تفسير الإخلاص ؟ قال : المخلص الّذي لا يسأل النّاس شيئاً حتّى يجد ، وإذا وجد رضي ، وإذا بقي عنده شيء أعطاه في الله، فإنّ من لم يسأل المخلوق فقد أقرّ لله عزّوجلّ بالعبوديّة و إذا وجد فرضي فهو عن الله راض والله تبارك وتعالى عنه راض ، وإذا أعطى لله عزّوجلّ فهو على حدّ الثّقة بربّه عزّ وجلّ ؛ قلت : فما تفسير اليقين ؟ قال : الموقن يعمل لله كأنّه يراه فإن لم يكن يرى الله فإنّ الله يراه وأن يعلم يقيناً أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه و أنّ ما أخطأه لم يكن ليصيبه

حلالش حساب دارد و حرامش کیفر، و به همهٔ مسلمانان چنان مهربان است که نسبت به خود، و از سخن گفتن چنان پرهیز می‌نماید که از مرداری که سخت متعفّن شده، و از مال دنیا و آرایش آن دوری می‌نماید همچون پرهیز از آتشی که می‌خواهد او را فراگیرد، وآرزویش را کوتاه می‌سازد، و اجلش را میان دو چشم خود می‌بیند. گفتم: ای جبرئیل! توضیح «اخلاص» چیست؟ گفت: مخلص (کسی که کار بی‌ریا انجام دهد) کسی استکه از مردم چیزی نخواهد تا خود بیابد، و اگر یافت، خرسند گردد، و هرگاه نزد او چیزی باقی ماند، آن را در راه خدا می‌بخشد، بدرستیکه، هرکس از مخلوق درخواست نکند، اعتراف به پرستش خدا نموده، و چون یافت و راضی شد پس او از خدا راضی است و خداوند تبارك و تعالی هم از او خشنود است و چون برای رضای خدا بخشش کرد به حدّ اعتماد به پروردگار خود رسیده است. گفتم: پس تفسیر «یقین» چیست؟ پاسخ داد: شخصی که به سر حدّ یقین رسید، عملش را چنان برای خدا انجام دهد که گویا او را می‌بیند چون (یقین دارد) اگر او خدا را به چشم نمی‌بیند، امّا خدا شاهد وی می‌باشد، و به یقین می‌داند هر آنچه از غم و شادی و غیره، به او رسد البتّه به او خواهد رسید و از او نمی‌گذرد، و آنچه هم از وی ردّ شده حتماً به او نخواهد رسید، و هیچ کدام خطا نبوده بلکه از

وهذا كلّه أغصان التوكّل ومدرجة الزّهد .

﴿ باب ﴾

٭(معنى ماروى أنّ الصدقة لاتحلّ لغنيٍّ ولا لذي مِرّة سَوي ولا)٭
٭(لمحترف ولا لقوى)٭

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لاتحلّ الصدقة لغنيّ ولا لذي مِرّة سويّ ولا لمحترف ولا لقويّ . قلنا : وما معنى هذا ؟ قال : لايحِلّ له أن يأخذها وهو يقدر على أن يكفّ نفسه عنها .

٢ ـ وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام أنّه قال : [قد] قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ الصّدقة لا تَحِلّ لغنيٍّ ـ ولم يقل : ولا لذي مِرّة سويّ ـ .

روی حساب می‌باشد و صلاحش در آن بوده و همهٔ اینها از شاخه‌های توکّل و نردبان رسیدن به بام «زهد» است.

٭(باب ۲۹۶ ـ معنی روایتی که می‌فرماید: برای چند گروه دریافت صدقه حلال نیست:

٭(ثروتمند و آدم جوان و سالم و کسی که پیشه‌ای دارد، و شخص نیرومند)٭

۱ـ زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: برای ثروتمند و شخصی که اندامی استوار و توانا و بی‌عیب و درد دارد، و آدمی که پیشه‌ای دارد، و فرد نیرومند گرفتن صدقه حلال نیست. عرض کردیم: معنای این (قوی) چیست؟ فرمود: در صورتی که می‌تواند خود را از گرفتن صدقه باز دارد، برایش حلال نیست آنرا بگیرد.

۲ـ و در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام روایت نموده که پیغمبر خدا ـ صلى الله عليه وآله فرمود: گرفتن صدقه (زکات) برای شخص ثروتمند حلال نیست ـ و نفرمود: برای آدم نیرومندی که اندامش استوار است جایز نیست.

﴿ باب ﴾

☼(معنى قول النبيّ صلّى الله عليه وآله «كلّ محاسب معذب»)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : كلّ محاسب معذّب . فقال له قائل : يارسول الله فأين قول الله عزّوجلّ : « فسوف يحاسب حساباً يسيراً » ؟ قال : ذلك العرض يعني التصفّح .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الطّين الّذي حرّم [الله] أكله)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، قال : حدّثني أحمد بن أبي عبدالله ، قال : حدّثني المعاذي ، عن معمر ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : قلت له : ما يروي النّاس في الطّين وكراهته ؟ قال : إنّما ذاك المبلول وذاك المدر .

(باب ۲۹۷ ـ معنى فرمودهٔ پیغمبر «ص»: هر حساب شونده‌ای در رنج است)

۱ـ ابوالجارود گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: هر حساب شونده‌ای در رنج و عذاب است، شخصي به آنحضرت عرض کرد: یا رسول الله! پس فرمودهٔ خدای عزوجل «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِساباً يَسِيراً» (پس زود رسیدگی شود حسابرسی آسانی ـ انشقاق ۸٤:۷) چه می‌شود؟ فرمود: آن بمعني اینست: نامه را در مقابل گرفتن و صفحه صفحهٔ آنرا نگریستن.

(باب ۲۹۸ ـ معنی «گِلی» که خداوند خوردن آن را منع کرده است)

۱ـ معمر گوید: به حضرت موسی بن جعفر عليهما السّلام عرض کردم: اهل تسنّن روایتي در بارهٔ «گِل»، و مکروه بودن آن نقل می کنند، فرمود: آن فقط در خاك تر می‌باشد و آن لجن است.

۲ ـ وروي أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله نهى عن أكل المدر. حدّثني بذلك محمّد بن الحسن، ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن أبي عبدالله.

«باب»

(معنى ماروى «ايّاكم و المطلّقات ثلاثاً في مجلس واحد) (فانهنّ ذوات أزواج»)

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا الحسين بن أحمد المالكيّ، قال: حدّثنا عبدالله بن طاووس سنة إحدى وأربعين و مائتين قال: قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السلام: إنّ لي ابن أخ زوّجته ابنتي وهو يشرب الشراب و يكثر ذكر الطلاق. فقال: إذا كان من

۲ـ و روایت شده: که پیغمبر صلّی الله علیه وآله از خوردن کلوخ نهی کرد. این حدیث را استادم محمّد بن حسن ـ رضی‌الله‌عنه ـ از محمّد بن حسن صفّار از احمد بن أبی عبدالله برایم نقل کرد.

شرح: مرحوم مجلسیّ رضوان الله تعالی علیه بیان مفصّلی در این مورد دارد، و فرموده که ظاهر خبر اینست که حرمت «طین» مخصوص است به گل تر نه کلوخ خشك چنانچه صدوق رحمه الله از ظاهرش فهمیده، و کسی صریحاً چنین نگفته و چه بسا مقصود این استکه حرمت تنها در گل تر و کلوخ خشك تنها است نه آنچه در شیره مستهلك شود، یا بر میوه و خوراکیهای دیگر نشیند. و حَصر اضافی است نسبت به آنچه گفتیم که در پاورقی متن عربی هم توضیح خوبی آورده است.

(باب ۲۹۹ ـ معنی روایتی که گوید: از ازدواج با زنانی که در یک مجلس) *(سه طلاقه شده‌اند خودداری کنید، زیرا آنان زنان شوهر دارند)*

۱ـ حسین بن احمد مالکی گوید: در سال ۲۴۱ عبدالله بن طاوس برایم نقل کرد که: به امام هشتم حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: برادرزاده‌ای دارم که دخترم را به او تزویج نموده‌ام و او پیوسته میگساری می‌کند و همواره از طلاق

إخوانك فلا شيء عليه و إن كان من هؤلاء فأبنها منه . ـ فإنّه عنى الفراق ـ قال : قلت : جعلت فداك أليس روي عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : إيّاكم والمطلّقات ثلاثاً في مجلس واحد فإنّهنّ ذوات أزواج ؛ فقال : ذاك من إخوانكم لا من هؤلاء لأنّه من دان بدين قوم لزمته أحكامهم .

﴿ باب ﴾

(معنى ثقل الرّحم)

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب ، عن ابن أسباط ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : صلة الرّحم تزيد في العمر ؛

سخن مى‌گويد (و چه بسا در يك مجلس چندين بار به دخترم مى‌گويد: طلاقت دادم!).

فرمود: اگر برادر زاده‌ات از شيعيان است پيوند همسرى دخترت با او برقرار مى‌باشد. و اگر از سنّى‌هاست دخترت را از حَبالۀ همسرى او بيرون آور كه او قصد طلاق وى را داشته است.

عرض كردم: فدايت گردم! مگر چنين نيست كه: از قول حضرت صادق عليه السلام روايت شده: از ازدواج با زنانى كه در يك مجلس سه طلاقه شده‌اند، خوددارى كنيد، زيرا آنان زنان شوهر دارند! فرمود: بلى، آن حديث مخصوص شيعيان است نه اهل سنّت، زيرا شخصى كه به آئين ديگران در آيد، ناگزير است كه تابع مقرّرات آنان باشد.

شرح: از اين خبر يك قاعدۀ فقهى فهميده مى‌شود و آن الزامى كردن غير امامى است به احكامى كه خود مدّعى است.

(باب ۳۰۰ ـ معنى گران شدن خويشاوندى)

۱ـ أبو بصير گويد: امام صادق عليه السلام روايت نمود كه پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله

وصدقة السرّ تطفىء غضب الرّب ؛ وإنّ قطيعة الرّحم و اليمين الكاذبة لَتذران الدّيار بَلاقِعَ مِن أهلها وتثقّلانِ الرّحم.وإنّ تثقّل الرّحم انقطاع النّسل .

﴿ باب ﴾

☆(معنى القاتل الّذي لا يموت)☆

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمّدبن أبي‌عمير ، عن منصوربن يونس ، عن أبي حمزة الثماليّ ، عن عليّ بن الحسين عليهما‌السلام قال : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لايغرّنّكم رَحْبُ الذّراعين بالدّم فإنّ له عندالله قاتلاً لايموت.قالوا : يارسول‌الله[و]ما قاتلاً لايموتُ ؟ قال : فقال : النّار .

﴿ باب ﴾

☆(معنى قول النّبيّ صلّى الله عليه وآله : « لعن الله من أحْدَث)☆
☆(حَدَثاً أو آوى مُحْدِثاً »)☆

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن إبراهيم‌بن مهزيار ،

فرمود: صلهٔ رحم بر طول عمر مى‌أفزايد، و صدقهٔ پنهانى خشم خدا را فرو مى‌نشاند و براستى كه قطع رحم، و سوگند دروغ، مردم را از سرزمينهاى سر سبز و خرّمشان آواره ساخته (و آنجارا) به صورت كوير خشكى درآورد و خويشاوندى را مشكل سازد، و آن مايهٔ بريده شدن نسل و دودمان مى گردد.

(باب ۳۰۱ ـ معنى قاتلى كه نمى‌ميرد)

۱ـ أبو حمزهٔ ثمالى از امام زين‌العابدين عليه‌السلام روايت نموده كه رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: گول نزند شما را نيرومندى دستها(ى سفّاك) به خون ، زيرا براى آن نزد خدا قاتلى هست كه مرگ ندارد، گفتند: يا رسول الله! قاتلى كه مرگ ندارد كيست؟ فرمود: آتش دوزخ.

(باب ۳۰۲ ـ معنى فرمودهٔ پيغمبر «ص»: خدا لعنت كند قاتل را)

۱ـ جميل بن درّاج گويد: شنيدم كه امام صادق عليه‌السلام مى‌فرمود: خدا لعنت

عن أخيه عليّ ، عن الحسين بن سعيد ، عن صفوان بن يحيى ، عن جميل بن درّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : لعن رسول الله صلى الله عليه وآله من أحدث في المدينة حدثاً أو آوى محدثاً . قلت : وماذلك الحدث ؟ قال : القتل .

٢ ـ حدّثنا أبو نصر محمّدبن أحمدبن تميم السرْخَسيّ الفقيه بسَرْخَس ، قال : حدّثنا أبو لبيد محمّدبن إدريس الشاميّ ، قال : حدّثنا إسحاق بن إسرائيل ، قال : حدّثنا سيف بن هارون البرجيّ ، عن عمرو بن قيس الملائيّ ، عن اُميّة بن يزيد القرشيّ ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أحدث حَدَثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين لا يقبل منه عَدلٌ ولا صَرفٌ يوم القيامة . فقيل : يارسول الله ماالحَدَث ؟ قال : من قتل نفساً بغير نفس،أو مَثَّل مُثْلَةً بغير قَوَدٍ أو ابتدع بِدعة بغير سُنّة،أو انتهب نُهبَةً ذاتِ شرف . قال : فقيل : ماالعَدل يارسول الله ؟ قال : الفِدية . قال : فقيل : ماالصرف يارسول الله ؟ قال التوبة .

کند شخصی را که درمدینه حادثهٔ تازه ای پدید آورد ، یا حادثه آفرینی را پناه دهد ! گفتم : آن پدیده چیست ؟ فرمود: قتل .

۲ـ امیّة بن یزید قرشی گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: هرکس چیزی جدید، ایجاد کند (بدعت گزار) یا بدعت گزاری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم بر او باد، و روز قیامت بازگشت و انصرافی از او پذیرفته نگردد، عرض شد: ای رسول خدا «حدث» چیست؟ فرمود: اینکه کسی بدون آنکه حقّ قصاص داشته باشد، انسانی را بکشد، و یا بدون داشتن حق قصاص، بدن کسی را قطعه قطعه کند یا بدعتی پدید آورد، بدون آنکه دلیلی از سنّت داشته باشد، یا آبروی مرد شرافتمندی را ببرد.

گوید؛ عرض شد: یا رسول اللّه! پس عدل چیست؟ فرمود: فدیه (تاوان)، گوید: شخص دیگری پرسید: ای رسولخدا! «صرف» چیست؟ فرمود: توبه.

﴿ باب ﴾

☼(معنى التَعرُّب بَعْدَالهِجْرَةِ)☼

۲ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا أحمدبن إدريس ، عن محمّدبن أحمد ، عن محمّد ابن الحسين ، عن ابن‌سنان ، عن حذيفة بن منصور ، قال : سمعت أباعبدالله عليه‌السلام يقول : المتعرِّب بعدالهجرة التارك لهذا الأمر بعد معرفته .

﴿ باب ﴾

☼(معنى ساعة الغفلة)☼

۱ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن‌عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن‌خالد ،

(باب ۳۰۳ ـ معنى تَعرُّب بَعْدَالهِجْرَة)

۱ـ حذيفة بن منصور گويد: شنيدم امام صادق عليه‌السلام مى‌فرمود: اعرابى شوندهٔ پس از هجرت، ترك كنندهٔ ولايت و عدم تبعيّت از امام، پس از شناسائى اوست.

شرح: در زمان پيغمبر صلّى‌الله‌عليه‌وآله اشخاص باديه‌نشين و يا شهرنشينى كه از مبادى دين آگاهى نداشتند، جهت رسيدن به خدمت پيغمبر اكرم صلّى‌الله‌عليه‌وآله محلّ خود را ترك مى‌نمودند و به مركز اسلام مى‌آمدند، بازگشت آنان به محلّ قبلى خود و يا به بلادِ كفرى كه در آنجا، از اظهارِ اسلام و يادگيريِ احكام، ممنوع و معذور باشند، و اقامت در آنجا قبل از يادگرفتن آنچه بايد بفهمند با حالت نخستين از جهالت و نادانى، و بى اعتنائى به ديانت را «تَعرُّب بَعْدَ الهِجْرَة» گويند.(شخصى راكه پس از پذيرفتن اسلام و مهاجرت به بلاد اسلام بارديگر از محيط مسلمانان بيرون آيد و به جوامع كفر و ضلالت بپيوندد مُتَعَرِّب بعد الهِجْره گويند).

(باب ۳۰۴ ـ معنى ساعت غفلت)

۱ـ عاصم كوزىّ گويد: امام صادق از پدر بزرگوار خود عليهما السّلام

عن سليمان بن سماعة ، عن عمّه عاصم الكوزيّ ، عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليهما السلام قال : قال النبيّ صلّى الله عليه وآله : تَنَفَّلوا في ساعة الغفلة ولو بركعتين خفيفتين فإنّهما تورثان دار الكرامة . قيل : يارسول الله ومتى ساعة الغفلة ؟ قال : ما بين المغرب والعشاء .

باب

(معنى الإمَّعَة)

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه بإسناده يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال لرجل من أصحابه : لا تكوننّ إمّعة تقول : أنا مع النّاس وأنا كواحد من النّاس .

روایت نموده که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله فرمود: در ساعت غفلت نافله بخوانید، اگر چه دو رکعت سبك و کوتاه باشد، زیرا همان دو رکعت انسان را مستحقّ بهشت می‌گرداند. عرض شد: یا رسول الله! ساعت غفلت چه وقت است؟ فرمود: میان نماز مغرب و عشا .

(باب ۳۰۵ ـ معنی إمَّعَه)

۱ـ احمد بن أبي عبدالله از پدرش به اسناد خود که تا امام صادق علیه السلام رسانده، نقل نموده که آنحضرت به یکی از صحابهٔ خود فرمود: از افراد إمَّعَه‌گو (مُخفّف آنَامَعَهُ) مباشید که می‌گوید: «من با مردم هستم و من مانند یکی از مردم می‌باشم» هرطور که دیگران بشوند،من هم‌خواهم شد، (پس خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو!).

﴿بـاب﴾

۞(معنى الخبر الّذي روي عن الصّادق عليه السّلام انّه قال :)۞
۞(اسكنوا ماسكنت السّماء والأرض)۞

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا أحمد بن إدريس ، قال : حدّثنا سهل بن زياد ، قال : حدّثني عليّ بن الرّيّان ، قال : حدّثنا عبيدالله بن عبدالله الدّهقان الواسطيّ عن الحسين بن خالد الكوفيّ ، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال : قلت : جعلت فداك حديث كان يرويه عبدالله بن بكير ، عن عبيد بن زرارة . قال : فقال لي : وما هو؟ قال: قلت : روي عن عبيد بن زرارة أنّه لقي أبا عبدالله عليه السلام في السّنة الّتي خرج فيها إبراهيم بن عبدالله ابن الحسن فقال له : جعلت فداك إنّ هذا قد ألّف الكلام وسارع النّاس إليه فما الّذي تأمر به ؟ قال : فقال : اتّقوا الله واسكنوا ماسكنت السّماء والأرض . قال : و كان عبدالله ابن بكير يقول : و الله لئن كان عبيد بن زرارة صادقاً فما من خروج وما من قائم . قال :

(باب ۳۰۶ ـ معنى خبرى كه از امام صادق «ع» رسيده و فرموده: «تا آسمان)
(و زمين آرامند شما نيز آرامش را از دست ندهيد)

۱ـ حسين بن خالد كوفى گويد: به حضرت رضا عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! عبداللّه بن بكير حديثى را از عبيدبن زراره روايت مى كرد، گويد: حضرت از من سؤال كرد: چه حديثى؟ عرض كردم: ابن بكير از عبيدبن زراره نقل كرد: در سال ۱۴۵ كه ابراهيم بن عبداللّه بن الحسن (معروف به قتيل باخمرى كه در همانسال بر منصور دوانيقى) خروج كرده بود، خدمت امام صادق عليه السلام رسيده، به آن بزرگوار عرض كرد: قربانت گردم! ابراهيم با سخنانى كه بهم بافته، مردم را بسوى خود دعوت نموده و مردم ناآگاه هم دسته دسته به او گرويدند، اينك، در مورد همكارى با او چه دستورى مى‌فرمائيد؟ فرمود: از خدا بترسيد، و تا آسمان و زمين آرامش دارند شما نيز آرام باشيد! و عبداللّه بن بكير سپس اضافه كرد: به خدا قسم هرگاه عبيدبن زراره در نقل اين حديث اشتباه نكرده باشد و آنرا درست

فقال لي أبوالحسن عليه السلام: الحديث على مارواه عبيد و ليس على ما تأوّله عبدالله بن بكير إنّما عنى أبوعبدالله عليه السلام بقوله: «ماسكنت السماء» من النداء باسم صاحبك و«ماسكنت الأرض» من الخسف بالجيش.

«باب»

«معنى قول أميرالمؤمنين عليه السّلام «ليجتمع في قلبك»»
«الافتقار إلى النّاس والاستغناء عنهم»»

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن عليّ ابن معبد، قال: أخبرني أحمد بن عمر، عن يحيى بن عمران، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أميرالمؤمنين عليه السلام يقول: ليجتمع في قلبك الافتقار إلى النّاس والاستغناء عنهم يكون افتقارك إليهم في لين كلامك وحسن بشرك ويكون استغناؤك عنهم في نزاهة عرضك وبقاء عزّك.

نقل کرده باشد دیگر نه از شورش علیه ستمگران خبری خواهد بود، و نه قیامی بپاخواهد خاست. حضرت رضا علیه السلام بمن فرمود: حدیث همانگونه است که عبید نقل کرده، امّا ابن بکیر بد فهمیده است. مقصود حضرت صادق علیه السلام آن بوده که: (تا هنگامی که آسمان) به نام امام زمان فریاد برنیاورده (یعنی صیحهٔ آسمانی بگوش شما نرسیده) و تا زمین آرام است (و لشکر سفیانی در خود فرو نبرده) از هرگونه اقدامی خودداری نمائید.

«(باب ۳۰۷ ـ معنی فرمایش امیرالمؤمنین «ع»: نیاز و بی‌نیازی)»
«(از مردم را در دلت فراهم آور)»

۱ ـ یحیی بن عِمران گوید: امـام صادق علیه السّلام روایت کـرده است کـه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: باید دو چیز را در دلت جمع کنی: یکی نیاز بمردم، و دیگری، بی‌نیازی از ایشان را، نیازت به آنان، در نرمی گفتار و خوشروئی و خوش برخوردی با مردم باشد، و بی‌نیازیت از آنان در حفظ آبرویت، و نگهداری عزّت و شرفت باشد.

«باب»

(معنی الخبر الّذی روی عن النّبیّ صلّی الله علیه وآله أنّه قال: ما) (بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنّة، و منبری علی ترعة) (من ترع الجنّة)

۱ ـ حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآباديّ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مابين قبري و منبري روضة من رياض الجنّة و منبري على تُرعَةٍ من تُرَع الجنّة لأنّ قبر فاطمة صلوات الله عليها بين قبره ومنبره و قبرها روضة من رياض الجنّة وإليه تُرعَة من تُرَع الجنّة.

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رضي الله عنه ـ: روي هذا الحديث هكذا و أوردته لمافيه من ذكر المعنى، و الصّحيح عندي في موضع قبر فاطمة عليها السلام ما حدّثنا به

(باب ۳۰۸ ـ معنی خبری كه از پیغمبر صلى الله عليه وآله رسیده كه فرموده: «میان قبر) (من و منبرم بوستانی است از بوستانهای بهشت، و منبر من بر جای) (بلندی از مرغزارهای بهشت است)

۱ـ ابن أبی عمیر با یك واسطه از قول امام صادق عليه السلام روایت نموده كه: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: در میان آرامگـاه من و منبرم بوستانی از بوستانهای بهشت است و منبر من به روی سبزه‌زاری كه در مكان مرتفعی از بهشت می‌باشد، قرار دارد. زیرا آرامگاه وقبر حضرت فاطمه سلام‌الله علیها میان قبر رسولخدا و منبر او قرار دارد و قبر او بوستانی از بوستانهای بهشت است، و چمنزاری از چمنزارهای بهشت به آن منتهی می گردد.

مصنّف این كتاب ـ رضي‌الله‌عنه ـ گوید: این حدیث چنین روایت گردیده، ومن هم بدینجهت آن را نقل كردم كه ذكر معنی، جمله در آن بود. ولی به عقیدهٔ

أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثني محمّدبن يحيى العطّار ، قال : حدّثني سهل‌بن زياد الآدميّ ، عن أحمدبن محمّدبن أبي‌نصرالبزنطيّ ، قال : قال : سألت أبا الحسن عليّ‌بن موسى الرّضا عليهما السلام عن قبر فاطمة صلوات الله عليها فقال : دُفِنَتْ في بيتها فلمّا زادت بنو اُميّة في المسجد صارت في المسجد .

« باب »

(معنى قول اميرالمؤمنين عليه السّلام : « لايأبى الكرامة إلّا حمار »)

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن موسى بن القاسم ، عن عليّ بن أسباط ، عن الحسن‌بن الجهم ، قال : قال أبوالحسن عليه السلام: كان أميرالمؤمنين صلوات الله عليه يقول : لايأبى الكرامة إلّا حِمار . قلت : مامعنى ذلك ؟ قال: التّوسعة في المجلس، والطيب يعرض عليه .

من در جایگاه قبر حضرت فاطمه علیها السّلام صحیح این روایت است که پدرم رحمه الله برایم بازگو نمود:

محمّد بن یحیی عطار، برایم گفت سهل بن زیاد آدمی از احمدبن محمّد ابن ابی نصر بزنطی برایم نقل کرد: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم قبر مطهر حضرت فاطمه صلوات الله علیها کجاست؟ فرمود: آنحضرت در خانهٔ خود به خاك سپرده شده، و آنگاه که بنی امیّه مسجد پیغمبر را توسعه دادند مرقد حضرت فاطمه در مسجد واقع شد.

(باب ۳۰۹ ـ معنی فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که: بجز الاغ، ردّ احسان نمی‌کند)

۱ـ حسن بن جهم گوید: حضرت رضا علیه السلام روایت نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: جز دراز گوش موجود دیگری ردّ احسان نمی‌کند. عرض کردم: مقصود چیست؟ فرمود: یعنی برای نشستن او جا باز کنند، و بوی خوشی به او عرضه شود (و او امتناع کند).

٢ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن عليّ بن الجهم، قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: لا يأبى الكرامة إلّا الحمار، قلت: أيّ شيء الكرامة؟ قال: مثل الطيب وما يكرم به الرّجلُ الرّجلَ.

٣ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن عليّ ابن ميسرة، عن أبي زيد المكّيّ قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: لا يأبى الكرامة إلّا حمار يعني بذلك الطيب والوسادة.

٤ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا الحميريّ، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الرّجل يردّ الطيب، قال: لا ينبغي له أن يردّ الكرامة.



٢ـ عليّ بن جهم گويد: شنيدم امام موسى كاظم عليه السلام فرمود: غير از الاغ موجود ديگرى از احترام و احسان سرباز نمى‌زند، عرض كردم: كرامت چيست؟ فرمود: مانند تقديم بوى خوش و گراميداشتى كه شخصى نسبت به كس ديگر انجام مى دهد.

٣ـ ابوزيد مكّى گويد: شنيدم حضرت رضا عليه السلام فرمود: از گراميداشت ابا ندارد، مگر الاغ. كه بوى خوش و متّكا را قصد فرموده است.

٤ـ سماعة‌بن مهران گويد: از امام صادق عليه السلام در بارهٔ مردى كه بوى خوش به او تقديم مى‌شود و او نمى‌پذيرد، پرسيدم. فرمود: برايش شايسته نيست كه احسان را ردّ كند.

﴿ باب ﴾

✿(معنى قول جبرئيل عليه السّلام لادم صلّى الله عليه « حيّاك)✿ ✿(الله و بيّاك »)✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عمّي محمّد بن أبي القاسم ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن ابن أبي نصر ، عن أبان ، عن عبدالرّحمن بن سيابة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لقد طاف آدم عليه السلام بالبيت مائة علم ماينظر إلى حوّاء ولقد بكى على الجنّة حتّى صار على خدّيه مثل النهرين العجّاجين ، العظيمين من الدّموع ، ثمّ أتاه جبرئيل عليه السلام فقال : حيّاك الله وبيّاك ؛ فلمّا أن قال له : « حيّاك الله » تبلّج وجهه فرحاً و علم أنّ الله قد رضي عنه ، قال : « وبيّاك » فضحك ـ و « بيّاك » أضحكك ـ قال : ولقد قام على باب الكعبة [و] ثيابه جلود الإبل والبقر ، فقال : اللّهمّ أقلني عثرتي و اغفرلي ذنبي وأعدني إلى الدّار الّتي أخرجتني منها ، فقال الله عزّوجلّ : قد أقلتك عثرتك

(باب ۳۱۰)

(معنى قول جبرئيل عليه السلام به حضرت آدم صلّى الله عليه «حيّاك الله و بيّاك»)

۱ـ عبدالرّحمن بن سَيابه گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: حضرت آدم يكصد سال به دور خانهٔ كعبه طواف كرد، و نگاه به حوّا نمی‌نمود، و از فراق بهشت آنقدر گريست كه بر دوگونهٔ مباركش اثری مانند دو نهر بزرگ نمودار شد، آنگاه جبرئيل نزد وی آمد، و گفت: «حيّاك اللّه و بيّاك» (خدا تو را زنده بدارد، و خندان گرداند) پس چون به او گفت: «حيّاك اللّه» اثر شادمانی بر چهره‌اش نقش بست و دانست كه خدا از او خشنود گرديده، و چون به او گفت: «بيّاك» خنديد ـ گويد: و بر در خانهٔ كعبه ايستاد در حاليكه لباسهايی از پوست شتر و گاو بر تن داشت و گفت: «اللّهم اَقِلْني عَثْرَتي وَ اغْفِرْلي ذَنْبي وَاَعِدْني اِلَى الدّارِ الّتي اَخْرَجْتَني مِنْها» (بارالها لغزشم را عفوكن، و گناهم را بيامرز و مرا به جائی كه از آن راندی، برگردان) خدای عزّوجلّ فرمود: لغزش تو را بخشيدم، و گناهت را آمرزيدم، و

وغفرت لك ذنبك وسأعيدك إلى الدّار الّتي أخرجتك منها.

﴿ باب ﴾

❊(معنى الذنوب التي تغير النعم والتي تورث الندم والتي تنزل النقم والتي تدفع القسم)❊
❊(والتي تهتك العصم ومعنى الذنوب التي تنزل البلاء والتي تديل الاعداء والتي تعجل)❊
❊(الفناء والتي تقطع الرجاء و التي تظلم الهواء والتي تكشف الغطاء و التي ترد الدعاء)❊
❊(والتي تحبس غيث السماء)❊

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن المعلّى بن محمّد، قال: حدّثنا العبّاس بن العلاء، عن مجاهد، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال: الذّنوب الّتي تغيّر النّعم: البغي، و الذّنوب الّتي تورث الندم: القتل، والذّنوب الّتي تنزل النقم:

بزودی تو را بازمی‌گردانم به آنجا که از آن بیرون راندمت (بهشت).

(باب ۳۱۱ ـ معنی آثار گناه: ۱ ـ گناهانی که نعمت را دگرگون سازند.)
(۲ ـ گناهانی که پشیمانی آورند. ۳ ـ گناهانی که نقمت فرو)
(آورند. ۴ ـ گناهانی که قسمت را دفع کنند. ۵ ـ گناهانی که پرده‌های)
(عصمت را بدرند. ۶ ـ گناهانی که بلا نازل سازند. ۷ ـ گناهانی که بر)
(اثر آن دشمنان بر انسان چیره شوند. ۸ ـ گناهانی که نابودی را)
(سرعت بخشند. ۹ ـ گناهانی که امید را قطع نمایند. ۱۰ ـ گناهانی که)
(هوا را تاریک سازند. ۱۱ ـ گناهانی که پرده دری کنند. ۱۲ ـ گناهانی)
(که دعا را بازگردانند ۱۳ ـ گناهانی که ریزش باران را از آسمان باز)
(دارند)

۱ـ مجاهد به نقل از پدرش گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: (از جمله) گناهانی که نعمت را دگرگون می‌سازند: انواع «بغی» (ستم و تعدّی، نافرمانی و برگشت از حقّ و سرباز زدن از اطاعت امام، تجاوز از حد، ودروغ گفتن) است، و از جمله گناهانی که موجب پشیمانیست کشتن انسان می‌باشد، و آن گناهانی که بلا را فرود آرند (انواع و اقسام) ستم است، ویکی از آنها که پرده‌درند، باده

الظلم ، والذّنوب الّتي تهتك العصم ـ وهي الستور ـ : شرب الخمر ، و الّتي تحبس الرزق : الزنا ، والّتي تعجّل الفناء : قطيعة الرّحم ، و الّتي تردّ الدّعاء و تظلم الهواء : عقوق الوالدين .

۲ ـ حدّثنا أحمدبن الحسن القطّان ، قال : حدّثنا أحمدبن يحيى بن زكريّا القطّان قال : حدّثنا بكربن عبدالله بن حبيب ، قال : حدّثنا تميم بن بهلول ، عن أبيه ، عن عبدالله ابن الفضيل ، عن أبيه ، قال : سمعت أباخالد الكابليّ يقول : سمعت زين العابدين عليّ بن الحسين عليه السلام يقول : الذّنوب الّتي تغيّر النّعم : البغي على الناس ، والزّوال عن العادة في الخير ، واصطناع المعروف ، و كفران النّعم ، وترك الشكر . قال الله عزّوجلّ : « إنّ الله لا يغيّر ما بقوم حتّى يغيّروا مابأنفسهم » و الذّنوب الّتي تورث النّدم : قتل النفس الّتي حرّم الله . قال الله تعالى : « ولا تقتلوا النفس الّتي حرّم الله » و قال عزّ و جلّ في قصّة قابيل حين قتل أخاه هابيل فعجز عن دفنه فسوّلت له نفسه قتل أخيه فقتله

ـگساری می‌باشد، و (از جملهٔ) آنها که روزی را ببندند زنا است، و آن که مرگ را زود رساند، قطع رحم، و آن که دعا را باز گرداند و فضا را تیره سازد، ناسپاسی از پدرو مادر است.

۲ـ ابو خالد کابلی گوید: شنیدم که‌امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود: گناهانی که نعمت را تغییر می‌دهند عبارتند از: ظلم و تعدّی بر مردم، و ترک عمل خیری که به آن عادت شده، و ترک أمر به نیکیها، و کفران نعمت، و ترک شکر، این‌ها همان است که خدا در باره‌اش فرمود: «انّ اللّه لایغیّر ما بقوم حتّیٰ یغیّروا ما بانفسهم» (خداوند وضع هیچ گروهی را دگرگون نمی‌سازد جز آنکه خودشان حالات روحی خود را دگرگون سازند ـ رعد ۱۲:۱۳) .

و آن گناهانی که موجب پشیمانی می‌گردد، کشتن فردی استکه خداوند منع کرده و فرموده است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» (و نفسی را که خدا حرام کرده است، نکشید ـ اسری ۳۲:۱۷).

و خداوند در داستان قابیل فرموده: وی چون هابیل را کشت و از دفن او

«فأصبح من النّادمين» . و ترك صلة القرابة حتّى يستغنوا ، و ترك الصلاة حتّى يخرج وقتها ، و ترك الوصيّة وردّ المظالم ، و منع الزّكاة حتّى يحضر الموت و ينغلق اللّسان . والذّنوب الّتي تنزل النقم : عصيان العارف بالبغي و التطاول على النّاس و الاستهزاء بهم والسخريّة منهم . و الذّنوب الّتي تدفع القسم : إظهار الافتقار ، والنوم عن العتمة ، و عن صلاة الغداة ، واستحقار النعم ، و شكوى المعبود عزّ و جلّ ؛ والذّنوب الّتي تهتك العِصَم : شرب الخمر ، واللّعب بالقمار ، وتعاطي ما يضحك النّاس من اللّغو والمزاح ، و ذكر عيوب النّاس ، و مجالسة أهل الرّيب . والذّنوب الّتي تنزل البلاء : ترك إغاثة الملهوف ، و ترك

عاجز شد، نفس سرکش او قتل برادرش را درنظر وی خوب جلوه داد: «فاصبح من النّادمين» (پس گشت از پشيمانان ـ مائده ۳٤:۵). و (از ديگر گناهان) ترك پيوند خويشاوندی آنقدر که از او چشم بپوشند (مثل آنکه چنين خويشاوندی نداشته‌اند)، و ترك نماز تا وقت آن بگذرد، و ترك وصيّت و ندادن ردّ مظالم، و منع زکات تا هنگامی که مرگ فرا رسد و زبان از گفتار باز ماند.

و گناهانی که موجب نزول انتقام و خشم الهی است: نافرمانی کردن شخص عارف است ، يعنی: با آنکه شناخت دارد سر به طغيان برداشته و بر مردم گردن فرازی کند و بعضی از آنان را مورد استهزا و نيشخند قرار دهد.

و گناهانی که باعث می‌گردد بهرهٔ الهی از انسان دور گردد: اظهار نيازمندی نمودن، و خوابيدن در ثلث اوّل شب (وقت نماز عشا) و در وقت نماز صبح،و نعمت را خوار شمردن وگله از معبود بزرگوار نمودن است.

و گناهانی که پرده‌های عصمت را پاره می‌کند عبارتند از: نوشيدن هر نوع از مشروبات مست کننده،قمار بازی، و انجام کارهای مضحك، و آنچه موجب خنده‌های بيجا است از لغوگويی و شوخی، عيبجوئی مردم،بازگو کردن آن،،و همنشينی با کافران و آدمهای بی‌بند و بار و شکّاك.

و گناهانی که بلا نازل می کنند: ترك فرياد رسی مظلوم و ياری ندادن او، و رها ساختن امر بمعروف و نهی از منکر است.

معاونة المظلوم، وتضييع الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. و الذّنوب الّتي تديل الأعداء: المجاهرة بالظلم، وإعلان الفجور، وإباحة المحظور، وعصيان الأخيار، و الانطباع للأشـرار؛ والذّنوب الّتي تعجّل الفناء: قطيعة الرّحم، و اليمين الفاجرة، والأقوال الكاذبة، والزّنا، وسدّ طرق المسلمين، وادّعاء الإمامة بغير حقّ، و الذّنوب الّتي تقطع الرّجاء: اليأس من روح‌الله، والقنوط من رحمةالله، والثقة بغيرالله، والتكذيب بوعدالله عزّوجلّ؛ والذّنوب الّتي تظلم الهواء: السحر، و الكهانة، والإيمان‌بالنجوم، والتكذيب بالقدر، و عقوق الوالدين. والذّنوب الّتي‌تكشف الغطاء: الاسـتدانة بغير

و گناهانی که دولت (ثروت و قدرت و حکومت) را از انسان می‌گیرد و به دشمنان می‌دهد، ستم آشکارا، و علنی شدن گناه و سرپیچی از حق، و مباح شمردن آنچه حرام شمرده شده است، و نافرمانی از نیکان و سرفرود آوردن در برابر ستمگران، می‌باشد.

و گناهانی که به کشیده شدن انسان به سوی فنا و نیستی سرعت می‌بخشد، قطع رحم، سوگند دروغ، و دروغگوئی، زنا، و بستن راه مسلمانان، و ناروا ادّعای امامت کردن است.

و گناهانی که امید را بدل به نومیدی می‌کند: مأیوس شدن از رحمت خدا، و ناامیدی از مهر پروردگار و اعتماد کردن به غیر خدا، و دروغ پنداشتن نوید خدای عزّوجلّ، می‌باشند.

و گناهانی که هوا را تیره و تار می‌گرداند: جادوگری، خبر غیب گفتن و فال زدن، و ایمان داشتن به ستاره و تکذیب تقدیر الهی، و نافرمانی و آزردن پدر و مادر است.

و گناهانی که پرده‌ها را کنار می‌زند: وام خواستن بدون آنکه قصد باز پرداخت آن را داشته باشد، و زیاده روی در بیهوده خرج کردن، و برای خانواده و فرزند و خویشاوند خرج نکردن، و بد اخلاقی، و کم صبری، و دلتنگی و بی‌قرار

نيّة الأداء ، والإسراف في النفقة على الباطل ، و البخل على الأهل والولد وذوي الأرحام وسوء الخلق ، و قلّة الصّبر ، واستعمال الضجر ، و الكسل ، و الاستهانة بأهل الدّين والذّنوب الّتي تردّ الدّعاء : سوء النيّة ، وخبث السريرة ، والنفاق مع الإخوان ، و ترك التصديق بالإجابة ، وتأخير الصلوات المفروضات حتّى تذهب أوقاتها ، وترك التقرّب إلى الله عزّ وجلّ بالبرّ والصدقة ، واستعمال البذاء و الفحش في القول . والذّنوب الّتي تحبس غيث السماء : جور الحكّام في القضاء ، و شهادة الزّور ، و كتمان الشهادة ، و منع الزّكاة و القرض والماعون ، وفساوة القلوب على أهل الفقر والفاقة ، و ظلم اليتيم والأرملة ، و انتهار السائل وردّه باللّيل .

بودن از غم، و کاهلی نمودن، و سبك شمردن مؤمنان است.

و گناهانی که دعا را باز می گرداند: نيّت بد داشتن، و پلیدی باطن، و دورویی با برادران دینی، و ترك تصدیق به اجابت دعا و تأخیر نمازهای واجب تا وقت بگذرد، و ترك تقرّب جستن بخدا به وسیلهٔ نیکی و خیرات، و بد دهنی و گفتن سخن زشت، هستند.

و گناهانی که مانع آمدن باران می گردد، بیدادگری حاکمان است در داوری، و گواهی دادن به دروغ و باطل، و پنهان داشتن شهادت، و ندادن زکات و باز پس ندادن قرض و سایر مایحتاج (چون تبر و تیشه و آلات کار) و سخت شدن دلها بر بینوایان و نیازمندان و ستم نمودن به یتیمان و بیوه زنان، و تشر زدن بر درخواست کننده، و مأوی ندادن و رد کردن او در شب هنگام.

* * *

﴿ باب ﴾

✿(معنى العُرس والخُرس والعِذار والوِكار و الرِّكاز)✿

١ ـ حدَّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدَّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن محمّد بن يحيى العطّار، قال: حدَّثني محمّد بن أحمد، قال: حدَّثني أبو عبدالله الرازيّ، عن سجّادة، عن موسى بن بكر، قال: قال أبو الحسن الأوّل عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا وليمة إلّا في خمس في عُرسٍ، أو خُرسٍ، أو عِذارٍ، أو وِكارٍ، أو رِكازٍ. فأمّا العُرس فالتزويج، و الخُرس النفاس بالولد، و العِذار الختان، و الوِكار الّذي يشتري الدّار، و الرِّكاز الرّجل يقدم من مكّة.

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رضي الله عنه ـ سمعت: بعض أهل اللّغة يقول في معنى الوكار: يقال للطعام الّذي يدعا إليه النّاس عند بناء الدّار أو شرائها: « الوكيرة » والوكار منه، والطعام الّذي يتّخذ للقدوم من السّفر يقال له: « النّقيعة» ويقال له: «الوكار» أيضاً. والرِّكاز الغنيمة كأنّه يريد أنّ في اتّخاذ الطعام للقدوم من مكّة غنيمةً لصاحبه من الثواب

(باب ۳۱۲ ـ معنی ولیمه دادن در عروسی، و در جشن تولّد، و ختنه‌سوران)

(و برای ساختن خانه یا خرید آن، و غنیمت)

۱ـ موسی بن بکر گوید: امام کاظم علیه السلام روایت نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: مهمانی دادن، فقط در پنج مورد شایسته است: در جشن عروسی، و در شادی تولّد نوزاد، و در ختنه‌سوران، و در خرید منزل، و در بازگشت از سفر حج.

گردآورندهٔ این کتاب ـ رضی الله عنه ـ گوید: از یك لغت شناس شنیدم که گفت: به ولیمه‌ای که در هنگام اتمام بنای ساختمان، یا پس از خرید آن، مردم را به صرف آن دعوت می‌کنند «وکیره» گویند، و «وکار» که در روایت گفته شده ریشه‌اش از همانست، به غذائی که برای رسیدن مسافر بنام «نقیعه» تهیّه می‌شود، نیز «وکار» گفته می‌شود، و «رکاز» (مال پنهان کرده در زمین و آنچه از معدن

الجزيل ومنه قول النبيّ صلى الله عليه وآله : « الصوم في الشتاء الغنيمة الباردة » وقال أهل العراق : الرِّكاز : المعادن كلّها ، وقال أهل الحجاز : الرِّكاز : المال المدفون خاصّة ممّا كنزه بنو آدم قبل الإسلام . كذلك ذكره أبوعبيد، ولا قوّة إلّا بالله . أخبرنا بذلك أبوالحسين محمّد بن هارون الزنجانيّ فيما كتب إليّ عن عليّ بن عبدالعزيز ، عن أبي عبيد القاسم بن سلام .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الكَلالة)☼

١ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمّد ابن أبي عمير ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الكَلالة مالم يكن والدٌ ولا وَلَد .

فراهم آيد) غنيمت است، و اين كه در روايت بجاى «نقيعه» «ركاز» گفته شده، بدين مناسبت است كه گوئى تهيّهٔ غذا براى شخصى كه از مكّه آمده غنيمتي است براى صاحب آن كه همان پاداش فراوان باشد، و فرمايش پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله نيز بهمين معنا است، آنجا كه مى‌فرمايد: (روزه گرفتن در زمستان غنيمت سرما است) و اهل عراق گويند: «ركاز» به همهٔ معادن گفته مى‌شود، و اهل حجاز گفته‌اند: «ركاز» اختصاص دارد به مال پنهان شده در زمين كه انسانهاى پيش از اسلام دفن كرده‌اند، ابو عبيده هم چنين گفته است: «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ»(نيست هيچ تحول و قدرتى مگر به (ارادهٔ) خدا).

آنچه را گفتيم ابوالحسين محمّد بن هارون زنجانىّ در نامه‌اى، از علىّ بن عبدالعزيز از أبى عبيده قاسم بن سلام به من خبر داد.

(باب ۳۱۳ ـ معنى كلاله)

۱ـ محمّد بن أبى عمير با يك واسطه از حضرت صادق عليه السلام روايت نموده كه آنحضرت فرمود: «كَلالَه» كسى است كه از دنيا برود، در حاليكه پدر و پسر از

﴿باب﴾

۞(معنى الحَميل)۞

۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، عن محمّدبن الحسين ، عن صفوان ابن‌يحيى ، عن عبد الرَّحمن بن الحجّاج ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال : سألته عن الحميل فقال : وأيُّ شيء الحَميل ، فقلت : المرأة تسبى من أرضها معها الولد الصغير فتقول هوابني والرَّجل يسبى و يلقي أخاه فيقول هو أخي ليس لهما بيّنة إلّا قولهما . قال : فما يقول فيه الناس عندكم ؟ قلت : لا يورّثونهم إذا لم‌يكن لهما على ولادتهما بيّنة إنّما كانت ولادة في‌الشرك . فقال : سبحان‌الله إذا جاءت بابنها أوابنتها لم تزل مقرّة به و إذا عرف

خود باقی نگذارد.

(باب ۳۱۴ ـ معنی حمیل)

۱ـ عبدالرّحمن بن حجّاج گوید: از امام صادق عليه‌السلام در بارهٔ «حمیل» (کودکی را که از سرزمین کفّار برداشته و در ملك اسلام به فرزندی در آورده باشند، غلام و کنیز که برای فروش به شهر برند) پرسیدم، فرمود: «حمیل» چیست؟ عرض کردم: زنی از سرزمین خود اسیر می‌شود و فرزند کوچکش نیز همراه وی می‌باشد، و می گوید: این پسرم است، و مردی به اسارت در می‌آید و به برادر خود برخورد می کند، و می گوید: این برادر من می‌باشد، و جز گفتهٔ آن زن و مرد گواه دیگری وجود ندارد.

فرمود: اهل تسنّن که نزد شمایند، در این مورد چه نظری دارند؟ عرض کردم: تا هنگامیکه بر ولادت آن دو گواهی نباشد (که علقهٔ برادری یا فرزندی دارند) به آنان ارث نمی‌دهند، زیرا در شرك زاده شده‌اند.

حضرت با تعجّب فرمود: «سُبْحانَ اللّٰهِ»! هرگاه آن زن پسر یا دخترش را با خود آورده و پیوسته اعتراف به آن نموده و آن مرد نیز برادر خود را شناخت و ادّعای هر دوی آنان هم صحیح بود آن دو همواره اقرار دارند به آن، پس بعضی از

أخاه وكان ذلك في صحّة منهما لم يزالوا مقرّين بذلك ورث بعضهم بعضاً.

أخبرني أبوالحسين محمّد بن هارون الزّنجانيّ، قال: حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز، عن أبي‌عبيدقال: في حديث النّبيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله في قوم يخرجون من النّار فينبتون كما تنبت الحبّة في حميل السيل.

قال الأصمعيّ: الحميل ماحمله السيل من كلّ شيء وكلّ محمولفهو حميل كما يقال للمقتول: «قتيل» ومنه قوله عمر في الحميل: «لايورّث إلّا ببيّنة» وسمّي حميلاً لأنّه حمل من بلاده صغيراً ولم يولد في الإسلام. قال الاصمعيّ وأمّا الحبّة فكلّ نبت له حبّ فاسم الحبّ منه الحبّة. وقال الفرّاء: الحبّة بزور البقل. وقال أبوعبيد: و في الحميل تفسير آخر وهو أجود من هذا يقال: إنّماسمّي الحميل لأنّه مجهول النسب وهو أن يقول

بعض دیگر ارث می‌برند.

ابوالحسین محمّد بن هارون زنجانی بمن چنین گفت که: علیّ بن عبدالعزیز از ابوعبید نقل کرده، گفت: در حدیثی از پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شده در بارهٔ گروهی که از جهنّم بیرون شوند، می‌رویند، چنانکه دانه می‌روید در «حمیل السّیل» (آنچه سیل با خود آورده است).

اصمعی گوید: «حمیل» هر چیزی استکه سیل می‌آورد و هر حمل شده‌ای «حمیل» است، چنانکه به «مقتول» (کشته شده) گفته می‌شود: «قَتیل» و گفتهٔ عمر در مورد «حمیل» نیز بهمین معنی است، آنجا که می‌گوید: «لایورّث الا ببیّنة» و او بدین جهت «حمیل» نامیده شده که در کودکی از شهر و سرزمین خودش آورده شده و در بلاد اسلام زاده نشده است.

اصمعی گوید و امّا «حبة» هر گیاهی که دانه‌دار باشد، «حب» نامیده می‌شود و ریشهٔ «حبّه» هم از «حبّ» است، و فراء گفته: «حبّه» تخم (دانه‌ای که برای کاشت نگاهدارند) سبزیجات است. و أبوعبید چنین گفته: که «حمیل» تفسیر دیگری هم دارد، که قابل قبول‌تر است، می گوید: بدین سبب «حمیل» گفته شده که نژادش معلوم نیست، و آن این است که مرد وقتی می گوید: این برادر یا

الرّجل:هذا أخي أوأبي أوابني فلا يصدّق إلّا ببيّنة لأنّه يريد بذلك أن يدفع ميراث مولاه الّذي أعتقه و لهذا قيل للدّعي: «حميل» قال الكميت يعاتب قُضاعة في تحوّلهم إلى اليمن :

عَلٰى مَ نَزَلْتُمْ مِنْ غَيْرِ فَقْرٍ * وَلاٰ ضَرّاءَ مَنْزِلَةَ الحَمِيلِ

«باب»

(معنى قول الصّادق عليه‌السّلام : « لاجَلَبَ ولاجَنَبَ) (ولاشِغار في الاسلام»)

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن محمّدبن الحسين بن أبي الخطّاب ، عن جعفربن رشيد ، عن غياث ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه‌السلام يقول : لاجَلَبَ ولا جَنَبَ ولا شِغار في الإسلام ، قال : الجَلَبَ الّذي يجلِب مع الخيل يركض معها ،

پدر یا پسر من است، پس قول او پذیرفته نشود مگر با دلیل، چون او با آن ادّعا می‌خواهد میراث مولایش را که او را آزاد ساخته باز دارد. و به زنازاده هم حمیل گفته شده: کمیت (شاعر) وقتی قضاعه‌رادراینکه‌به یمن رفته‌اند نکوهش نموده، گوید:

عَلٰى مَ نَزَلْتُمْ مِنْ غَيْرِ فَقْرٍ وَلاٰضَرّاءَ مَنْزِلَةَ الْحَمِيلِ

بی آنکه تنگدست شده باشید، یا حادثه‌ای شما را مجبور کرده باشد چرا مانند بی‌کسان بدینجا آمده‌اید.

(باب ۳۱۵)

(معنی فرمایش امام صادق «ع» که: در اسلام جلب و جنب و شغار ممنوع است)

۱ـ غیاث گوید: شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «جلب و جنب و شغار» در اسلام نیست، فرمود: «جلب» هی کردن اسب و پای زدن به او، برانگیختن اسب برای تاختن است، و «جنب» اسبی را گویند که در کنار اسب سواری

والجَنَبُ الّذي يقوم في أعراض الخيل فيصيح بها ، والشِغار كان يزوّج الرّجل في الجاهليّة ابنته بأُخته ،

قال محمّد بن عليّ مصنّف هذا الكتاب ، يعني أنّه كان الرّجل في الجاهليّة يزوّج ابنته من رجل على أن يكون مَهرها أن يزوّجه ذلك الرّجل اُختَه .

(هنگام سوار شدن) به عنوان یدك باشد، و فریاد زدن بر آن، و «شِغار» آن استکه در جاهلیّت مردی دختر خود را در برابر خواهر دیگری تزویج می‌نمود.

محمّدبن علیّ مصنّف این کتاب گوید: مقصود آن استکه در دوران جاهلیّت مردی دختر خود را همسر دیگری می‌ساخت و مهرش را چنین قرار می‌داد که آن مرد خواهر خود را بهمسری او درآورد.

شرح: «جَلَب» در دو بابِ فقه هست: یکی در زکات، گیرندهٔ صدقه در میانِ قوم نیاید، بلکه مستقرّ شود در مکانی، و کسی را فرستد که صدقات را بگیرد و نزدِ او آورد. و آن کار نهی شده و دستور داده شده صدقات مردم بر سرآبها یعنی محلّ آب برداری از چشمه یا چاه و محلّ سکونتشان گرفته شود.

و دیگر در مسابقات اسب دوانی، بانگ زدن بر اسب و هِیْ کردن و آزار دادن اسب می‌باشد در وقت دوانیدن تا سرعت گیرد، که از این کار هم نهی شده است.

و «جَنَب» در مسابقهٔ اسب‌دوانی، اینست که شخص اسبی را بهمراه اسب خود یدك بکشد که اگر اسب او سستی کند، بر آن سوار شود، و «جنب» در زکات، یعنی شخص در نقاط دوری از محلّ سکونت مردمی که صدقه می‌پردازند، اطراق کند، بعد دستور دهد اموال را نزد او ببرند، که این کار هم نهی شده است. گفته شده: «جنب» آنستکه صاحب مال، مال خود را به جای دوری ببرد که عامل ناچار باشد برای گرفتن و مطالبهٔ آن راه دوری را طی کند.

و «شِغار» ازدواج معروفی بود در زمان جاهلی که زنان و دختران به جای

﴿ باب ﴾

☼(معنی النهي عن البدل في النكاح)☼

١ ـ حدّثنا أبوأحمد القاسم بن محمّد بن أحمد بن عبدويه السرّاج الزاهد الهمداني بهمدان، قال: حدّثنا أبوعمرو أحمد بن الحسين بن عمرون، قال: حدّثنا إبراهيم بن أحمد بن تعيس البغداديّ، قال: حدّثنا ابن الحمّانيّ، قال: حدّثنا عبدالسلام، عن إسحاق بن عبدالله ابن أبي فروة، عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن أبي هريرة قال: كان البدل في الجاهليّة أن يقول الرّجل للرّجل: بادلني بامرأتك و اُبادلك بامرأتي تنزل لي عن امرأتك فأنزل لك عن امرأتي فأنزل الله عزّ و جلّ: «ولا أن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أزْواجٍ وَلَوْ

کابین زن دیگر واقع می‌شدند، یعنی مردی به مرد دیگر می‌گفت: خواهرت یا دخترت یا زنی را که اختیاردار آن هستی، به همسری من درآور، تامن‌نیز خواهرم یا دخترم یا زنی را که اختیاردار آن می‌باشم، به ازدواج تو در آورم و در میان آنان کابین نبود، بلکه عورت هر یک در برابر عورت دیگری واقع می‌گشت وزَن مانند متاع و کالا مبادله و خرید و فروش می‌شد، و فقط رضایت آن دو مرد موثّر بود، نه زنان، که به آن «شغار» می‌گفتند، زیرا از میان آنان مَهریّه حذف شده بود. و از «شَغَرَالکلبُ» گرفته شده که شخص در وقت بول کردن یکی از دو پای خود را بلند می‌نماید و اِدرار می‌کند، و گفته شده: «شغر» به معنی دوری است و نیز به معنی اتّساع و فراخ شدن (نهایه ـ مأخوذ از پاورقی متن عربی).

(باب ۳۱۶ ـ معنی نهی از بدل در زناشوئی)

۱ـ ابوهریره گوید: در زمان جاهلیّت مرسوم بود که زنان را مبادله می‌نمودند، به اینگونه که مردی به مردِ دیگر می‌گفت: عِوَض کن همسرِخودرابا همسرمن‌ومن‌درعوض همسرم را به تو می‌دهم، و تو از زنت به نفع من کنار برو تا من نیز از زنم به نفع تو کنار روم، خداوند عزّوجلّ این آیه را فرستاد «وَلا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْواجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ» (و حلال نیست آنکه بدل کنی بدیشان از زنان

أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ » قال : فدخل عُيَيْنَةُ بنُ حِصن على النَّبيِّ ﷺ و عنده عائشة فدخل بغير إذن فقال له النَّبيُّ ﷺ : فأيْنَ الإستيذان ؟ قال : ما استأذنت على رجلٍ مِن مُضَر مُنْذُ أدركتُ ، ثمَّ قال : من هذه الحُمَيراء إلى جَنْبِكَ ؟ فقال رسول الله ﷺ : هذه عائشة أُمُّ المؤمنين، قال عُيَيْنَةَ : أفلا أنزِل لكَ عن أحسن الخَلقِ وتنزِلُ عَنها ؟ فقال رسول الله ﷺ : إنَّ الله عزَّ وجلَّ قد حَرَّم ذلكَ عَلَيَّ، فلمّا خرج قالت له عائشة : من هٰذا يا رسول الله ؟ قال: هذا أحمق مُطاع ، وإنّه على ما ترين سيّد قومه .

دیگر، و اگر چه شگفت آرد ترا زیبایی ایشان ـ أحزاب ۵۲:۳۳) ـ

گوید: روزی عیینة بن حصین (أبومالك فرازی) به مدینه آمده بود، بدون کسب اجازه و کوفتن درب، ناگهان وارد حجرهٔ پیامبر اکرم ﷺ شد، در حالیکه عایشه نزد آنحضرت بود. پیغمبر برآشفت و فرمود: چرا بی کسب اجازه وارد اطاق شدی؟!

ابومالك گفت: من تا کنون برای ورود به هیچ خانه‌ای از طایفه «مُضَر» اجازه نگرفته‌ام، و سپس گفت: این بانوی گلگونه کیست که در کنارت نشسته است؟ فرمود: عایشه زن من است. عُیینه گفت: آیا میل داری به نفع تو از زیباترین زنان (کنایه از همسر خودش) پیاده شوم، تو نیز از این زن پیاده شوی (یعنی آنان را با یکدیگر عوض کنیم)؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمود: خداوند این سنّت زشت جاهلیّت را بر من حرام کرده است. و چون بیرون رفت، عایشه پرسید: او چه کسی بود؟ پیغمبر فرمود: «او احمقی است که فرمانروا و مهتر قبیلهٔ خود می‌باشد، با این بی عقلی و نادانیش که شاهد بودی!».

﴿باب﴾

﴿معنى الاقيال العَباهلة ، ومعنى التيعة ، و التيمة ، و السيوب ،﴾
﴿والخلاط ، والوراط ، والشناق ، والشغار ، والاجباء﴾

۱ ـ حدَّثنا أبوالحسين محمّد بن هارون الزنجانيّ ، قال : حدَّثنا عليُّ بن عبدالعزيز عن أبي‌عبيدالقاسم بن سلّام بإسناد متّصل إلى النّبيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله أنّه كتب لوائل بن الحجر الحضرميّ ولقومه «من محمّد رسول الله إلى الأقيال العباهلة من أهل حضرموت بإقام الصلاة وإيتاء الزّكاة ، و على التيعة شاة ، والتيمة لصاحبها ، وفي السيوب الخمس ، لاخِلاط ، و لاوِراط ، ولاشِناق ، ولاشِغار ، ومن أجبى فقد أربى ، و كلُّ مسكر حرام» .

(باب ۳۱۷ ـ معنى اقيال عباهلة، و معنى تيعه، و تيمه، و سيوب، و خلاط و وراط)
(و شناق، و شغار، و اجباء)

۱ـ قاسم بن سلّام به سندی که تا پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پیوسته است، گفت که: رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به وائل بن حُجر حَضْرَمی و قبیله‌اش چنین نگاشت: «نوشته‌ایست از: محمّد، فرستادهٔ خدا به سوی ملوك و زمامدارانی که همواره بر سریر حکومت برقرارند از اهالی حضرموت، که موظّفند به خواندن نماز، و دادن زکات، اوّلین نصاب گوسفند (چهل گوسفند) یك گوسفند، و گوسفندان زائد بر چهل رأس، از آنِ مالکش می‌باشد، و از معادن (که استخراج شود) یك پنجم ثابت است، و جایز نیست «خلاط» (آمیزش نر با ماده) و «وراط» (فریفتن مصدّق با بدر کردن گوسفند از میان گوسفندان، پراکنده کردن گله را یا پنهان کردن مواشی خود، در میان مواشی دیگران یا مخفی کردن در کوه و صحرا، تا صدقه گیرنده مطلع نشود) و نه «شِناق» (گرفتن زکات چیزی از میانِ دو نِصاب) و نه (ازدواج به مبادله) یعنی دو شخص دختر یا خواهر یکدیگر را بدون مهریّه

قال أبوعبيد: الأقيال ملوك باليمن دون الملك الأعظم واحدهم «قيل» يكون ملكاً على قومه؛ و العَباهِلة الّذين قد اُقِرّوا على مُلكِهِم لا يُزالونَ عنه، و كلّ مهمل فهو مُعَبهَل وقال تأبّط شرّاً:

مَتىٰ تَبغِني مادُمتُ حَيّاً مُسَلّماً * تَجِدْني مَعَ المُستَرعِلِ المُتَعَبهِلِ

فالمسترعِلِ الّذي يخرج في الرَّعيل وهي الجماعة من الخيل و غيرها؛ و المتعبهَل الّذي لا يُمنع من أدنى شيء. قال الرّاجز يذكر الإبل أنّها قد اُرسلت على الماء ترده كيف شاءت:

* عَباهِل عَبهَلَها الوُرّاد *

بهمسری درآورند، و هرکس کِشت را قبل از رسیدن بفروشد ربا خورده است، و هر نوع مست کننده‌ای حرام است».

ابو عبید گوید: «أقیال» پادشاهانی بودند در یمن، که مرتبه‌شان پائین‌تر از پادشاه بزرگ بود و به تک‌تک آنان «قیل» گفته می‌شد، که او مهتر و پادشاه قبیلهٔ خود بود.

«عباهله» (ملوك حِمْیرند) که پیوسته بـر اورنگ سلطنت تکیه دارند و (در اسلام هم بر ملك خود گذاشته شدند) و هر بیکار و سرخود رها شده‌ای را که منع نشود از هرکاری که ارادهٔ اوست، «معبهل» گویند و ثابت بن جابر ملقب به تأبط شرا گفته است:

مَتىٰ تَبغِنی مادُمْتُ حَیّاً مُسلماً تَجِدْني مَعَ المُسْتَرعِل المُتَعَبْهِل

«مسرعل» گله بان یا صاحب آن که همراه گلهٔ اسب و یا شتران آید، یعنی پیش رو گله، و «متعبهل» آنستکه از کوچکترین چیزی منع نمی‌گردد.

«راجز» شتری را یاد می‌کند که رها شده تا برود و آب بیاشامد و به حال خود است که بهرجائی برود، «عَباهِل عَبْهَلَها الوَرّاد» یعنی شتر را رها کرد که هر طور بخواهد بر آبخورگاه آید.

يعني الإبل اُرسِلت على الماء ترده كيف شاءت ؛ و «التِيعَة » الأربعون من الغنم و « التِيمَة » يقال: إنّها الشاة الزّائدة على الأربعين حتّى تبلغ الفريضة الأُخرى ، و يقال : إنّها شاة تكون لصاحبها في منزله يحتلبها وليست بسائمة وهي الغنم الرّبائب الّتي يروى فيها عن إبراهيم أنّه قال : ليس في الرّبائب صدقة . قال أبوعبيدوربّما احتاج صاحبها إلى لحمها فيذبحها فيقال عند ذلك : «قدأتام الرّجل وأتامت المرأة » قال الحطيئة يمدح آل لأي :

فما تتام جارة آل لأي * ولكن يضمنون لها قِراها

يقول : لاتحتاج إلى أن تذبح تِيمَتها . قال : و «السيوب» الرّكاز . ولا أراه اُخذ إلّا من السيب وهو العطيّة . تقول : «من سيب الله وعطائه » . فأمّا قوله : « لاخِلاط ولاوِراط »

«تیعه» چهل رأس از گوسفند است، و «تیمه» گوسفندان زائد بر چهل رأس تا به نصاب دوم زکات، را گویند. و گفته شده: گوسفند شیرده خانگی است که «بیابان چر» نیست و گوسفند خانگی استکه جهت شیر و بره نگهداری می‌شود، و از ابراهیم در این مورد روایت شده که فرمود: ربائب زکات واجب نیست.

أبوعبید می‌گوید: چه بسا صاحب آن نیاز به گوشتش پیدا می‌کند و آن را می‌کشد، و در آن هنگام گفته می‌شود: مرد ذبح کرد گوسفند شیرده را، و زن دو گانه زائید).

حطیئة، خاندان لای را چنین ستوده است:

فَمَا تَتَامُ جَارَةُ آلِ لَأْيٍ وَلٰكِنْ يضمَنـون لَها قِراهـا

میگوید: نیازی نیست که گوسفند شیردهٔ خانگی خود را بکشی.

أبوعبید گوید: «سیوب» مال پنهان کرده در زمین است و به نظرم حتماً از «سیب» که عطاو بخشش می‌باشد، اقتباس شده، و گفته می‌شود: «از بخششهای الهی و عطای اوست».

امّا فرمایش رسولخدا (ص) «لاخلاط» و «لاوراط»، گفته شده: «خلاط»

فإنّه يقال : إنّ الخلاط إذاكان بين الخليطين عشرون ومائة شاة لأحدهما ثمانون وللآخر أربعون فإذا جاء المصدّق وأخذ منها شاتين ردّ صاحب الثمانين على صاحب الأربعين ثلث شاة فتكون عليه شاة وثلث شاة وعلى الآخر ثلثا شاة و إن أخذ المصدّق من العشرين و المائة شاة واحدة ردّ صاحب الثمانين على صاحب الأربعين ثلث شاة فيكون عليه ثلثا شاة وعلى الآخر ثلث شاة وهذا قوله : «لاخِلاط» ؛ و «الوِراط» الخديعة والغشّ ويقال: إنّ قوله : «لاخِلاط ولاوِراط » كقوله : «لايُجْمَع بين متفرّقٍ ولايفرّق بين مجتمع » .

قال مصنّف هذا الكتاب - رضي الله عنه - و هذا أصحّ و الأوّل ليس بشيء ؛ و

مخلوط شدن چهارپایان است، یعنی: هرگاه دو نفر گوسفند خود را با هم مخلوط کرده‌اند و مجموعاً یکصدو بیست گوسفند شده که یکی از آنها مالك هشتاد رأس، و دیگری مالك چهل رأس می‌باشد، و هرگاه که گیرندهٔ زکات آمد و دو گوسفند از آن گلّه برداشت آنکه هشتاد رأس داردبه آنکه چهل رأس دارد، قیمت یك سوم گوسفند را بپردازد بنابر این بر او یك گوسفند و یك سوم گوسفند واجب است و بر دیگری دو سوم گوسفند. و اگر گیرندهٔ زکات از مجموع یکصد و بیست، یك گوسفند برداشت، مالك هشتاد رأس، باید یك سوم یك گوسفند را به مالك چهل رأس بپردازد، پس بر صاحب هشتاد رأس دو سوم یك گوسفند، و بر صاحب چهل رأس یك سوم یك گوسفند لازم است و این است آنچه در اسلام ممنوع شده، می‌فرماید: که «لاخلاط».

و «وراط» (فریفتن) یعنی: چیز کم بها را در چیز گرانبها مخلوط نمودن و گول زدن مشتری است، و گفته‌اند: فرمایش آنحضرت «لاخلاط و لاوراط» همانند قول کسی است که گفته باشد: (جمع نمی‌گردد میان پراکنده شده و پراکندگی پیدا نمی‌شود در میان جمع شده).

مصنّف این کتاب - رضی الله عنه - گوید: قول اخیر صحیح‌تر می‌باشد و معنی اوّل چندان قابل اهمیّت نیست. و اما فرموده‌اش «لاشناق» «شنق» فاصلهٔ

قوله : «لاشِناقَ» فإنّ الشَّنَق هو مابين الفريضتين وهو مازاد من الإبل من الخمس إلى العشر، ومازاد على العشر إلى خمس عشرة يقول : «لا يؤخذ من ذلك شيء» وكذلك جميع الأشناق . قال الأخطل يمدح رجلاً :

قَرِمٌ تُعَلَّقَ أشناقُ الدِّيات به * إذاالمِئونَ اُمِرَّتْ فوقَه حَمَلاً

وأمّا قوله : «ولا شِغار» فإنّه كان الرّجل في الجاهليّة يخطب إلى الرّجل ابنته أو اُخته ويمهرها أن يزوّجه أيضاً ابنته أو اُخته فلا يكون مَهر سوى ذلك فنهي عنه . وقوله : «ومن أجْبىٰ فقد أرْبىٰ» فالإجْباءُ بيعُ الحرث قبل أن يبدو صلاحه .

بين دو نصاب از زكات شتر، فاصلهٔ پنج تا ده، و آنچه افزون برده است تا پانزده از شتر، مي‌گويد: «از آن چيزى گرفته نمی‌شود» و فاصلهٔ تمامي نصابها اينچنين است. اخطل در ستايش مردى گفته است:

قَرِمٌ تُعَلَّقَ اشناقُ الدِّيات به   اذا المِئونَ اُمِرَّتْ فَوقَه حَمَلاً

و اما فرمودهٔ رسولخدا (ص): «ولا شغار» يك زناشوئى تعويضى در زمان جاهليت بوده، بدين گونه كه: مردى به خواستگارى دختر و يا خواهر شخص ديگرى مى‌رفت و كابين او را بر اين قرار مى‌داد كه دختر يا خواهر خود را نيز به او بدهد و مهريه‌اى جز اين مهريه در كار نبود، كه حضرت از آن نهى فرموده است.

و فرموده‌اش: «وَمَنْ أَجْبىٰ فَقَدْ أَرْبىٰ» «اجبلو» فروختن زراعت است قبل از آنكه محصول آن آشكار گردد، و به ثمر نشيند.

((باب))

☼(معنى المُحاقلة و المزابَنة والعَرايا والمخابرة والمخاضرة و)☼
☼(المنابذة والملامسة و بيع الحصاة وغير ذلك من المناهي)☼

أخبرني أبوالحسين محمّدبن هارون الزّنجانيّ ، قال : حدّثنا عليُّ بن عبد العزيز ، عن أبي‌عبيد القاسم بن سلاّم بأسانيد متّصلة إلى النبيّ صلّى الله عليه وآله في أخبار متفرّقة أنّه نهى عن المحاقلة والمزابنة ؛ فالمحاقلة بيع الزّرع و هو في سنبله بالبرّ و هو مأخوذ من الحقل ، والحقل هوالّذي تسمّيه أهل العراق : «القراح» ويقال في مثل : « لاتنبت البقلة إلّا الحقلة» والمزابنة بيع التمر في رؤوس النّخل بالتمر ؛ و رخّص النبيّ صلّى الله عليه وآله في العَرايا واحدها

(باب ۳۱۸ ـ معنی «محاقله، مزابنه، عرایا، مخابره، مخاضره، منابذه)
(ملامسه، و بیع الحَصاة و قسمتی از مناهی دیگر)

۱ـ ابوعبید؛ قاسم بن سلاّم به چند سند پیوسته تا پیامبر گرامی صلّی الله علیه وآله ، در ضمن چند خبر پراکنده روایت نموده که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله نهی فرمود: از «محاقله و مزابنه»، «محاقله» معاملهٔ سَلَف و پیش فروش کردن زراعت است و آن در هنگامی که تازه خوشه بسته و دِرو نشده در مقابل گندم، می‌باشد. و از «حقل» (زِرعی که ساق آن ضخیم نشده) اقتباس گردیده، و آن زمینی استکه آمادهٔ کشاورزی شده و مردمِ عِراق آن را «قراح» می‌نامند (لسان العرب «۱۱:۱۶۰» اقوالی در بارهٔ محاقله نقل کرده است).

و در مثل گفته شده: (سبزی را نمی‌رویاند، مگر زمین سادهٔ قابل کِشت و آب صاف)، و نهی فرموده از بیع «مزابنه» و آن خرید و فروش رُطَبِ نارس و از آفت نرسته ایست که هنوز بر شاخهٔ درخت خرماست؛ در مقابل خرمای چیده شده و حاضر و پیغمبر صلّی الله علیه وآله در اینگونه فروش نسبت به بیع «عَرایا» اجازه داده، لفظ «عرایا» جمع است و واحد آن «عَریه» است و آن درخت خرمائی است که وقتی

عريّة وهي النّخلة يعريها صاحبها رجلاً محتاجاً ؛ والإعراء أن يجعل له ثمرة عامها يقول : رخّص لربّ النخل أن يبتاع من تلك النّخلة من المعرا بتمر لموضع حاجته ؛ قال : وكان النبيّ ﷺ إذا بعث الخرّاص قال : خفّفوا في الخرص فإنّ في المال العريّة و الوصيّة .

قال : و نهى ﷺ عن المخابرة ، وهي المزارعة بالنّصف والثلث والرّبع و أقلّ من ذلك وأكثر وهو الخبر أيضاً وكان أبوعبيد يقول : لهذا سمّي الأكّار الخبير لأنّه يخبر الأرض والمخابرة : المواكرة ، والخبرة : الفعل ، والخبير : الرّجل ، ولهذا سمّي الأكّار لأنّه يؤاكر الأرض أي يشقّها .

ونهى ﷺ عن المخاضرة وهو أن تباع الثّمار قبل أن يبدو صلاحها وهي خضر بعد ،

میوهٔ نخلها به معرض فروش گذاشته می‌شود، صاحبش آن را کنار می‌گذارد و به نیازمندی می‌دهد. «اعراء» درخت خرمائی استکه ثمرهٔ یك سالش را به محتاجی واگذار می‌کنند (لسان‌العرب ۴۹:۱۵) افزوده است: به صاحب نخل رخصت داده شده که اگر نیاز پیدا کرد بقدر برآورده شدن حاجتش از آن را به خرمای موجود بخرد، و گوید: پیغمبر ﷺ هرگاه شخصی را برای تخمین زدن می‌فرستاد به او می‌فرمود: در تخمین خود کم نگذارید زیرا در نخلستان، درخت بی‌بار، و باران خورده، و بهم نزدیك و درهم پیچیده شده، وجود دارد. و پیغمبر اکرم ﷺ نهی فرمود: از «مخابره» و آن قرارداد مزارعه است بر نصف و مانند آن، مثل یك سوم و یك چهارم، یا کمتر و یا بیشتر، که این نیز خبر است، و أبو عبیده می‌گوید: بهمین جهت کشاورز «خبیر» نامیده شده، زیرا او زمین را می‌شکافد و از آن آگاه است و مخابره همان «مؤاکره» (زراعت کردن بر سهم معلوم) می‌باشد، و «خبره» آگاهی به چیزی، و «خبیر» شخص بسیار آگاه و عالم است، و بهمین جهت او را «اکار» نامند، چون زمین را می‌شکافد و گود می‌کند.

و رسولخدا ﷺ نهی فرمود: از «مخاضره» یعنی: خرید و فروش میوه‌های سبز نارس بر درخت را، که تازه از شکوفه در آمده، چون هنوز سبز

ويدخل في المخاضرة أيضاً بيع الرّطاب والبقول وأشباههما. ونهى عن بيع التمرّ قبل أن يزهو،و زهوه أن يحمرّ أو يصفرّ. وفي حديث آخر: نهى عن بيعه قبل أن يُشَقِّحَ. و يقال: «يشقّح» والتشقيح هو الزّهو أيضاً وهو معنى قوله: «حتّى تأمن العاهة» والعاهة الآفة تصيبه.

ونهى ﷺ عن المنابذة والملامسة وبيع الحصاة. ففي كلّ واحدة منها قولان، أمّا المنابذة فيقال: إنّها أن يقول الرّجل لصاحبه: انبذ إليّ الثّوب أوغيره من المتاع أو أنبذه إليك وقد وجب البيع بكذا و كذا. ويقال: إنّما هو أن يقول الرّجل: إذا نبذت الحصاة فقد وجب البيع وهو معنى قوله أنّه نهى عن بيع الحصاة. والمُلامَسة أن تقول: إذالمست

است و معلوم نیست از آفات مخصوصی، سالم در آید یا نه (یا چه مقدارش سالم و چه مقدارش ضایع شود)؟ و خرید و فروش خرما و سبزیجات هم داخل در حکم «مخاضره» است.

و ایشان نهی فرمود: از خرید و فروش خرما قبل از آنکه غوره‌ای رنگین شود و غوره‌اش سرخ یا زرد رنگ و رسیده شود، و در حدیث دیگری وارد شده که پیغمبر ﷺ نهی کرد: از فروش خرما قبل از آنکه غورهٔ خرما رنگ گیرد و سرخ و زرد شود، و در حدیث دیگر است که نهی شده از فروختن آن پیش از آنکه غورهٔ خرما رنگ گیرد و سرخ شود. و گفته می‌شود: «یشقح» و «تشقیح» همان غنچه کردن و رنگ بستن می‌باشد، این است معنی «حتی تأمن العاهة» (تا از آفتها ایمن گردد) «عاهه» آفتهائی استکه به آن می‌رسد.

و همچنین نهی فرمود از: «منابذه و ملامسه و بیع الحصاة» در هر کدام از این سه معامله دو قول می‌باشد؛ امّا «منابذه» (از نبذ به معنای انداختن و پرت کردن چیزی است) آن استکه مردی به شخص دیگر می‌گوید: «لباس یا جنس دیگر را به طرف من پرتاب کن، یا من آنرا به سوی تو پرتاب می‌کنم» و بر اساس این عمل، به فلان بها،معامله لازم و ثابت خواهد گردید، و گفته می‌شود: «بیع حصاة»

ثوبي أولمست ثوبك فقد وجب البيع بكذا وكذا . و يقال : بل هو أن يلمس المتاع من وراء الثوب ولا ينظر إليه فيقع البيع على ذلك وهذه بيوع كان أهل الجاهليّة يتبايعونها فنهى رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله عنها لانّها غَرَر كلّها .

ونهى صلّی‌الله‌علیه‌وآله عن المجر وهو أن يباع البعير أوغيره بما في بطن النّاقة . و يقال : منه أمجرت في البيع إمجاراً .

آنستكه يكي از مُتَعامِلَيْن بگويد: «هرگاه اين ريگهايي را كه در دست دارم پرتاب كردم معامله لازم مي‌شود». و اين معناى نهي از «بيع حصاة» است.

و امّا «ملامِسَه» آنست كه بگويي: هرگاه من دست بلباسم كشيدم (يا به لباس تو) بيع لازم گشته، بمبلغ و مدّتي كه ذكر شد.

و پاره‌اي گفته‌اند كه: متاع را با حاجبي از پارچه دست بسايد نه آنكه ببيند (بلكه لمس كند). و اين نوع معاملات، همگي معاملات زمانِ جاهليّت بوده است، كه در زمان اسلام عمل مي‌كردند، و رسولخدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله از آن نهي فرمود.

مترجم گويد: «بيع الحصاة» به چند گونه تفسير شده كه همگي در ابهام كمّيت و كيفيّت قيمت و متاع مشترکند، و آنچه در اينجا بيان شده: معنى «منابذه» است، و «بيع‌الحصاة» يا خريد و فروش بوسيلهٔ سنگريزه‌ها، چند نوع تفسير دارد كه ما از كتاب جاهليّت و اسلام (صفحهٔ ٦٩٦) ذيلاً نقل مي‌كنيم: ۱ـ زميني را بدون تعيين مساحت از يكديگر مي‌خريدند و تعيين مقدار آنرا بدين ترتيب قرار مي‌دادند كه خريدار سنگي را با قوّت هر چه تمامتر به انتهاى زميني پرتاب كند، و هر كجا كه سنگ از حركت باز ايستد، تا آنجا ملك خريدار باشد!.

۲ـ گوسفند يا متاع ديگر را بدين ترتيب مي‌خريدند كه: خريدار يا فروشنده (طبق قرار معيّن) مشتي سنگريزه را از زمين بردارد، سپس به تعداد آنها هر چند تا كه باشد، دِرهم يا دِينار به فروشنده پرداخت شود.

۳ـ خريدار به فروشنده مبلغ پنجاه درهم در مقابل (مثلاً) تخم مرغ مي‌داد، امّا تَعداد تخم‌مرغي را كه بايد تحويل بگيرد، بدين ترتيب معلوم كرده و قرار

ونهى صلى الله عليه وآله عن الملاقيح والمضامين ، فالملاقيح مافي البطون وهي الأجنّة والواحدة منها « ملقوحة » وأمّا المضامين فممّا في أصلاب الفحول وكانوا يبيعون الجنين في بطن النّاقة ومايضرب الفحل في عامه أوفي أعوام .

ونهى صلى الله عليه وآله عن بيع حَبَل الحَبَلَة . فمعناه ولد ذلك الجنين الّذي في بطن الناقة ، و

می گذاشتند که: خریدار مشت خود را از سنگریزه پر کند و آنرا بشمارد، هر چند عدد که شد همانقدر تخم‌مرغ بگیرد، و تفسیرهای مشابه دیگر،و خرید و فروش «مُلامِسه» این بود که: صاحبان کالا، پارچه‌ای را برروی جنس خود می کشیدند و به مشتریها می گفتند: هر چه را تو از پشت پارچه دست گذاشتی، معامله به فلان قیمت قطعی شده است (و اگر خریدار بعد از آنکه جنس را می‌دید، نمی‌پسندید، حقّ فسخ و پس دادن نداشت).

و نهی کرد ایشان را از «مجر» یعنی: فروختن و مورد معامله قرار دادن کرهٔ شتر که در شکم مادر است و هنوز زائیده نشده و نر و ماده بودن آن معلوم نیست، چه بصورت اینکه آنرا قیمت قرار دهند یا متاع، (رسولخدا صلى الله عليه وآله آنرا نهی فرمود).

و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله نهی فرمود از «ملاقیح» جمع «ملقوحه» و «مضامین» (جمع مضمونه)، «ملقوحه» به آن نطفه یا جنین اطلاق می‌شود که بر اثر جفت گیری تازه به رحم حیوان ماده منتقل گردیده و آبستن شده است.

و امّا «مضامین»به فروش نطفه‌هائی که هنوز در پشت حیوان نر است و به حیوان ماده منتقل نشده، گفته شده، و مردم جاهلیّت جنین را در شکم شتر ماده، خرید و فروش می کردند (بیع ملقوحه)، و آنچه را که معمولاً حیوان نر در یك سال یا چند سال می‌تواند نطفه تلقیح کند را قبل از جفتگیری با همهٔ ابهامش می خریدند.

و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله نهی فرمود از «حَبلِ الحَبَلَة» (معامله بر روی نوزاد

قال غيره : هو نتاج النتاج وذلك غرر .

وقال ﷺ : ليس مِنّا من لم يتغنّ بالقرآن . ومعناه : ليس منّا من لم يستغن به ولا يذهب به إلى الصوت وقد روي أنّ من قرأ القرآن فهو غنى لافقر بعده . وروي أنّ من أُعطي القرآن فظنّ أنّ أحداً أُعطي أكثر ممّا أُعطي فقد عظّم صغيراً وصغّر كبيراً ، فلا ينبغي لحامل القرآن أن يرى أنّ أحداً من أهل الأرض أغنى منه ولو ملك الدّنيا برحبها . و لوكان كما يقوله قوم أنّه الترجيع بالقراءة وحسن الصوت لكانت العقوبة قد عظمت في ترك ذلك أن يكون من لم يرجّع صوته بالقراءة فليس من النّبي ﷺ حين قال : «ليس منّا من لم يتغنّ بالقرآن» .

آن جنین که هنوز در شکم ماده شتر می‌باشد؛ نه خودِ آن جنین) و غیر ابو عبید گفته است «حبل‌الحبله» فرزندِ فرزندِ آن جنینِ داخلِ شکم می‌باشد و آن غَرَر و فریفتن است (چون معلوم نیست آن جنین نر است یا ماده، زنده بدنیا خواهد آمد یا مرده، و بر فرض که زنده متولّد شود آن اندازه عمر خواهد کرد که به مرحلهٔ تولید برسد یا نه!).

و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از ما نیست کسی که تغنّی نکند به قرآن، و معنایش این است از مانیست شخصی که با استعانتِ بقرآن بی‌نیازی نجوید، و مبادا بپندارد که منظور از «تغنّی» آواز (طرب‌انگیز) است و مؤیّد این معنا حدیثی است که روایت شده؛ هرکس که قرآن بخواند بی‌نیاز می‌شود، و از آن پس بینوا نمی‌گردد. همچنین روایت شده بهرکس که قرآن داده شود، و بپندارد که خدا به دیگری سرمایه‌ای فراوان‌تر از آنچه به او داده عطا کرده، تحقیقاً کوچك را بزرگ شمرده و بزرگ را کوچك. بنابر این برای شخصی که قرآن را فرا گرفته شایسته نیست هیچ فردی از مردم روی زمین را بی‌نیازتر از خود پندارد؛ گرچه (بفرض محال) دیگری سراسر پهنهٔ گیتی را در اختیار داشته باشد.

و اگر چه باز هم به فرض محال معنی «لَمْ یَتَغَنَّ» در این حدیث، چنانکه

وقال صلى الله عليه وآله: إنّي قد نهيت عن القراءة في الرُّكوع والسجود فأمّا الرُّكوع فعظّموا الله فيه، وأمّا السّجود فأكثروا فيه من الدُّعاء فإنّه قمِنٌ أن يُستجاب لكم؛ قوله صلى الله عليه وآله «قَمِنٌ» كقولك «جَديرٌ وحَرِيٌ» أن يُستجاب لكم.

گروهی گفته‌اند: خواندن قرآن بغنا و با چرخاندن آواز در حنجره و آواز خوش باشد، باید کیفر بسیار سنگینی در ترك آن در نظر گرفته شده باشد برای شخصی که در وقتِ خواندنِ قرآن صدایش را در حنجره نچرخاند، زیرا در حدیث گفته شده شخصی که چنان نخواند از امّت پیغمبر نخواهد بود (پس باید هرکس که قرآن را بغنا می‌خواند هیچگاه ترك غنا نکند چون از زمرهٔ امّت خارج می‌شود).

شرح: «این حدیث از طریق اهل تسنّن وارد شده و در سُنَن دارمی ج ۴۷۱:۲ از طریق سعدبن ابی وقّاص و در ص ۴۷۲ از ابو هریره، و غیر او تحت عنوان باب التغنّي بالقرآن آورده شده است. ولی از طریق ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله روایت شده آنحضرت از خواندن قرآن با چنین کیفیّتی نهی نموده‌اند، از جمله امام صادق علیه السلام فرمود: که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: قرآن را با لحن‌ها و آوازهای عرب بخوانید و از لحن بدکاران و لحنِ اهلِ گناهان کبیره دوری کنید، زیرا پس از من اشخاصی می‌آیند که قرآن را چون خوانندگی و نوحه خوانی و رهبان مآبی در حنجره بچرخانند و از گلوگاه آنان نمی‌گذرد، دلشان وارونه می‌باشد، و دل هر که از آنان خوشش آید نیز وارونه است-اصول کافی ۶۱٤:۲».

و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: من از خواندنِ قرآن در حال رکوع و سجود ممنوع شده‌ام، امّا شما در رکوع خدا را به بزرگی یاد کنید (سُبْحَانَ رَبِّيَ العَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ بگوئید) و امّا در سجده دعا زیاد بخوانید که سزاوار است برای شما مستجاب گردد.

فرموده‌اش «قَمِنٌ» مثل آنستکه می گوئی «جَدِيرٌ وحَرِيٌّ» سزاوار و شایسته

وقال ﷺ: استعيذوا بالله من طبع يهدي إلى طبع. والطبع الدّنس و العيب، و كلّ شين في دين أودنيا فهوطبع.

واختصم رجلان إلى النّبيّ ﷺ في مواريث وأشياء قددرست، فقال النبي ﷺ: لعلّ بعضكم أن يكون ألحن بحجّته من بعض فمن قضيتُ له بشيءٍ من حقّ أخيه فإنّما أقطع له قطعة من النّار. فقال له كلٌّ واحد من الرّجلين: يارسول‌الله حقّي هذا لصاحبي فقال: ولكن اذهبا فتوخّيا ثمّ استهما، ثمّ ليحلّل كلٌّ واحد منكما صاحبه. فقوله: «لعلّ بعضكم أن يكون ألحن بحجّته من بعض» يعني أفطن لها وأجدل، واللّحَن الفطنة -بفتح الحاء- واللّحْن -بجزم الحاء-: الخطأ؛ وقوله: «استهما» أي اقترعا، وهذا حجّة

است اینکه دعای شما به اجابت رسد.

و پیغمبر ﷺ فرمود: پناه ببرید بخدا از «طبع» (هرگناه و زشتی و عیبی، «طبع» زشت خوی ناکس طبیعت که شرم ندارد از زشتی) که به زشتی و گناه دیگری می‌کشاند «طبع» آلودگی و عیب و زشتی است، و هر عیبی که در دین یا دنیا باشد به آن «طبع» گفته می‌شود.

و دو مرد در مورد چیزهای بجامانده به عنوان ارث و چیزهای کهنهٔ دیگر خدمت پیغمبر اکرم ﷺ شکایتی عرضه داشتند، پیغمبر فرمود: شاید یکی از شما بازبانتر از دیگری باشد و زیرکتر و بتواند دلیل خود را بفهماند و من بر طبق ظاهر حکم می‌نمایم، و اگر من به نفع یکی حکمی صادر نمودم و مقداری از حقّ برادرش به او تعلّق گرفت من برای او تکه‌ای از آتش جهنم را جدا ساخته‌ام و به او داده‌ام. آنگاه هر یك از آن دو مرد به آنحضرت عرض کردند: یا رسول اللّه حقّ من از آن رفیقم باشد، پیغمبر فرمود: برادری نمائید و با دقّت سهم‌بندی کنید و همدیگر را خوشنود گردانید، و قرعه‌کشی نمائید و بعداً هریك از شما از دیگری حلالیّت بطلبید.

شرح: «امّا فرمودهٔ آنحضرت شاید یکی از شما الحن باشد به حجّتش از

لمن قال بالقرعة في الأحكام؛ وقوله: «اذهبا فتوخّيا» يقول: توخّيا الحقّ فكأنّه قد أمر الخصمين بالصّلح.

ونهى ﷺ عن تقصيص القبور وهو التجصيص وذلك أنّ الجصّ يقال له: «القصّة» يقال منه قصصت القبور والبيوت إذا جصّصتها.

ونهى ﷺ عن قيلٍ وقالٍ وكثرةِ السؤالِ وإضاعةِ المالِ، ونهى عن عقوقِ الاُمّهات ووأد البَنات ومَنْعٍ [و] هاتِ. يقال: إنّ قولَهُ: «إضاعةُ المال» يَكونُ في وَجهَين: أمّا أحدهما وهو الأصل فما اُنفق في معاصي الله عزّ وجلّ من قليل أو كثير وهو السرف الّذي عابه الله تعالى ونهى عنه. والوجه الآخر: دفع المال إلى ربّه وليس له بموضع. قال الله عزّ وجلّ: «وابتلوا اليتامى حتّى إذا بلغوا النكاح فإن آنستم منهم رشداً ـ وهو العقل ـ

دیگری، یعنی زیرک‌تر و جدل کننده‌تر».

و این دلیل است برای شخصی که قائل است قرعه را در احکام هم نافذ، و در داوریها جایز می‌داند. واینکه حضرت فرمود: «اِذْهَبا فَتَوَخَّیا» می گوید: «تَوَخَّیا الحَقّ» گویا دو طرف دعوارا امر بصلح و سازش فرموده.

ونهی فرمود از: گچ اندودی گورها، و آن گچ کاری روی آن است و بدینجهت می‌باشد که بدان «قصّه» گفته می‌شود، و از این قبیل است که گویند «قَصِصَتِ القُبُورُ والبُیُوتُ» وقتی گور یا خانه را گچ کاری کنند.

و نهی فرمود از بگو مگو و زیادی پرسش، و تباه ساختن مال.

و نهی فرمود: از فراهم آوردن سبب نارضائی مادران، و زنده بگور کردن دختران نوزاد. و منع فرمود: از دریغ کردن از دادن حقّ زنان.

گویند: فرمایش پیغمبر (ضایع کردن مال) بر دو گونه می‌باشد: یکی از آنها که معنی اصلی آن است مالی است که در نافرمانی خدا انفاق می‌شود از کم و زیاد و آن همان زیاده روی استکه خداوند آن را نکوهیده و از آن نهی فرموده، و وجه دیگر دادن مال است به صاحبش که رُشدندارد و خدای عزّوجلّ فرموده «وَابْتَلُوا

فادفعوا إليهم أموالهم » وقد قيل : إنّ الرُّشد صلاح في الدّين وحفظ المال . وأمّا كثرة السؤال فإنّه نهى عن مسألة الناس أموالهم وقد يكون أيضاً من السؤال عن الأمور وكثرة البحث عنها كما قال عزّ وجلّ : «لا تسألوا عن أشياء إن تبدلكم تسؤكم» ؛ وأمّا وأد البنات فإنّهم كانوا يدفنون بناتهم أحياءً ولهذا كانوا يسمّون القبر «صهراً» ؛ وأمّا قوله : «نهى عن قيل وقال» القال : مصدر ، ألا ترى أنّه يقول : «عن قيل وقال» فكأنّه قال : عن قيل وقول ، يقال على هذا : قلت قولاً وقيلاً وقالاً . و في حرف عبدالله «ذلك عيسى ابن مريم قال الحقّ» وهو من هذا فكأنّه قال : قول الحقّ .

الْيَتامىٰ حَتّىٰ إذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإنْ آنَسْتُمْ مِنهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إلَيْهِمْ أمْوالَهُمْ»، مراد از رشد عقل است (و یتیمان را بیازمائید تا هنگامی که بسنّ زناشوئی برسند، پس اگر از آنان خردمندی دریافتید اموالشان را به خودشان بپردازید ـ نسا ٤ : ٥) .

همچنین گفته شده:«رُشد»، داشتن صلاحیّت دینی و نگهداری مال است (برعکس سفه).

امّا زیادی سؤال، پس نهی فرموده از درخواست کردن مال ازمردم، وگاهی شامل سؤال از امور و زیاد بحث کردن در بارهٔ آن هم می‌شود چنانکه خدای عزّ و جلّ فرموده «لا تَسألُوا عَنْ أشْياءَ إنْ تُبْدَلَكُمْ تَسُؤْكُمْ» (از چیزهائی که اگر فاش شود شما را ناراحت می‌سازد جویا نشوید ـ مائده ۱۰۱:۵) .

امّا زنده بگور کردن نوزاد دختر، چون آنها دختران خود را زنده بگور می‌نمودند، و بهمین جهت گور را «داماد» می‌نامیدند.

و امّا قول او (قیل و قال) «قال» بمعنی مَصدر است (نه فعل ماضی) مگر نشنیدی شخصی می گوید: «عَن قيلٍ و قالٍ» («عَنْ» حرف جرّ است و برسرِ فعل در نمی‌آید) چنان استکه گفته از «قیل و قولٍ»، و بنابر همین جهت گفته می‌شود: «قلت قیلًا و قالاً» و در سخن (یعنی قراءت) عبدالله بن مسعود (منظور آیهٔ «ذٰلکَ عیسی بن مریم قالَ الحقّ» (در قرآن سورهٔ مریم ۳۳:۱۹ که قول الحقّ) قراءت

ونهى صلى الله عليه وآله عن التبقّر في الأهل والمال. قال الأصمعيّ: أصل التبقّر التوسّع والتفتّح، ومنه يقال: «بَقَرْتَ بَطْنَهُ» إنّما هو شققته وفتحته. و سمّي أبوجعفر «الباقر» لأنّه بقر العلم أي شقّه وفتحه.

ونهى صلى الله عليه وآله أن يُدَبِّح الرجل في الصلاة كما يدبّح الحمار، ومعناه أن يُطأطِئ الرّجل رأسه في الرّكوع حتّى يكون أخفض من ظهره. وكان صلى الله عليه وآله إذا ركع لم يصوّب رأسه ولم يقنعه. معناه أنّه لم يرفعه حتّى يكون أعلى من جسده ولكن بين ذلك، و «الإقناع» رفع الرّأس وإشخاصه، قال الله تعالى: «مُهطعين مقنعي رؤسهم» و الّذي يستحبّ من هذا أن يستوي ظهر الرّجل ورأسه في الرّكوع لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان

دیگران است آنهم از همین قبیل است و همچنان استکه گفته باشد «قول‌الحقّ».

و پیغمبر اکرم (ص) نهی فرمود: از «تَبَقّر» تفتیش نمودن و پی بردن به امور خانواده و مال.

اصمعی گوید: معنی اصلی «تبقّر» گشاده و فراخ گردانیدن است و به همین جهت گفته می‌شود: «بَقَرْتَ بَطْنَه» شکافت وپاره‌کردی‌شکم او را، و امام پنجم ابو جعفر علیه السّلام «باقر» نامیده شده، چون آن بزرگوار علم را شکافت و راه آن را گشود.

و پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله نهی کرد از بزیر افکندن سر در حال رکوع چنانکه الاغ سرش را پائین می‌اندازد، و معنایش آن استکه فرو اندازد سر خود را در هنگام رکوع بگونه‌ای که سرش پائین‌تر از پشتش قرار گیرد. وشیوهٔ پیغمبرخدا صلى الله عليه وآله آن بود که وقتی به رکوع می‌رفت سر خود را زیر نمی‌داشت و یا سر را بر نمی‌داشت یا به جانبی التفات نمی کرد. معنایش این استکه سر را آنقدر بلند نگه نمی‌داشت تا بالاتر از تنش باشد ولکن میانه نگه می‌داشت، و «اقناع» عبارت است از بلند کردن و کشیدن سر، خداوند فرموده: «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ» (شتاب زدگانی که گردنها را صاف کشیده‌اند و سرهای خویش را بالا نگهداشته‌اند ـ ابراهیم ۱۴:۴۴) و مستحبّ است در این مورد که پشت نماز گزار با سرش در حال

إذا ركع لوصبّ على ظهره ماء لاستقرّ . وقال الصادق عليه السلام : لاصلاة لمن لم يقم صلبه في ركوعه وسجوده .

ونهى صلى الله عليه وآله عن اختناث الأسقية . ومعنى الاختناث أن يثني أفواهها ثمّ يشرب منها ، وأصل الاختناث التكسّر ومن هذا سمّي المخنّث لتكسّره ، وبه سميت المرأة خنثى .

ومعنى الحديث في النهي عن اختناث الاسقية يفسّر على وجهين : أحدهما أنّه يخاف أن يكون فيه دابّة ، و الّذي دار عليه معنى الحديث أنّه صلى الله عليه وآله نهى عن أن يشرب من أفواهها .

ونهى صلى الله عليه وآله عن الجَداد باللّيل يعني جَداد النّخل ، والجَداد الصِرام و إنّما نهى

ركوع برابر باشد، زيرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله در حال ركوع چنان بود كه اگر آبى به پشت مباركش ريخته مى‌شد برقرار مى‌ماند و روان نمى گرديد، و امام صادق عليه السلام فرمود: كسى كه در حالِ ركوع و سجود مهره‌هاي كمرش راست نباشد نماز او درست نيست.

و پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله نهى فرمود: از برگرداندن سر مَشك و آب خوردن از آن، و معنى «اختناث» آن استكه لبهٔ آن را دولا كند بعد از آن بياشامد، و معناى اصلي «اختناث» در هم شكستن است و از همين جهت مرد شبيه بزن را «مخنّث» گويند، بخاطر شكسته و دو تا شدن او، و به همين جهت زن خنثى (آنكه علامت زن و مرد هر دو را داشته باشد) ناميده شده است.

و معنى حديث در نهى از نوشيدن آب از لب مَشك بر دو گونه تفسير و توجيه شده: يكى آنكه ترس از جانورى است كه شايد در آن باشد، و ديگر اينكه؛ بدين معنى استكه: پيغمبر صلى الله عليه وآله نهى كرده از آشاميدن از دهانهٔ مشكها و مانند آن و آلودن آن بالَبانِ خود، و اينكه أصلاً اينكار خوب نيست.

و پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله نهى فرمود از چيدن خوشهٔ خرما از درخت در شب، و «جداد» هنگام رسيدنِ خرما است و جز اين نيست كه نهى از چنين كارى در

عنه باللّيل لأنّ المساكين لايحضرونه .

وقال ﷺ : لا تعضية في ميراث. ومعناه أن يموت الرّجلُ ويدَع شيئاً أن قُسِمَ بين ورثته إذا أراد بعضُهم القسمةَ كان في ذلك ضرر عليهم أوعلى بعضهم . يقول : فلا يُقسم ذلك . وتلك التعضية وهي التفريق و هي مأخوذ من الاعضاء . يقال : عضيّت اللّحم إذا فرّقته وقال الله عزّوجلّ : «الّذين جعلوا القرآن عِضين » أي آمنوا ببعضه و كفروا ببعضه وهذا من التعضية أيضاً أنّهم فرّقوه . والشيء الّذي لايحتمل القسمة مثل الحبّة من الجوهر لأنّها إن فرّقت لم يُنتَفع بها و كذلك الحمام إذا قُسم و كذلك الطيلسان من الثياب وما أشبه ذلك من الأشياء وهذا باب جسيم من الحكم يدخل فيه الحديث الآخر «لاضرر و لاضرار في الإسلام » فإن أراد بعض الورثة قسمة ذلك لم يجب إليه و لكنّه

شب بدين جهت استكه بينوايان حاضر نيستند تا از آن بهره‌مند گردند، پيغمبر اكرم ﷺ فرمود (بعضى مواقع) آنچه از مرده بجاى مانده نبايد تكه و تقسيم گردد، و معنايش اينست كه شخصى مى‌ميرد و مالى بر جاى مى‌گذارد كه بايد بين بازماندگانش تقسيم شود، هرگاه يكى از آنها بخواهد آنرا جدا جدا كند چنانكه در آن بر بقيّهٔ ورثه يا بر بعضى ايشان زيانى وارد گردد فرموده: نبايد او آن را قسمت نمايد.

و اين «تعضيه» عبارت است از پراكنده نمودن و از اعضا گرفته شده گفته مى‌شود «عَضَيْتُ‌اللّحم» وقتى گوشت را قطعه‌قطعه كند، و خداوند فرموده «الّذين جَعلواالقرانَ عِضينَ» (آنانكه گردانيدند قرآن را بخشهائى ـحجر ۹۱:۱۵) يعنى به قسمتى از آن ايمان آوردند و به پارهٔ ديگر آن كافر شدند، و اين نيز از تعضيه است زيرا ايشان جدا ساختند آن را. و آنچه قسمت پذير نباشد مانند پاره‌اى از يك گوهر، چون اگر شكسته شود از قيمت افتاده و منفعتى از آن برده نمى‌شود (مانند انگشترى)، و همچنين گرمابه وقتى تقسيم شود، و همچنين چادر، يا عباى وشِنِلى كه خواصّ بر دوش مى‌أندازند از لباسها و مانند آن از چيزهاى ديگر، و اين بخش داورى احكام فراوانى دارد كه داخل در حديث ديگر است كه فرموده «زيان ديدن

يباع ثمّ يقسم ثمنه بينهم.

ونهى ﷺ عن لبستين: اشتمال الصمّاء، وأن يحتبي الرّجل بثوب ليس بين فرجه وبين السماء شيء. قال الأصمعيّ: اشتمال الصمّاء عند العرب ان يشتمل الرّجل بثوبه فيجلّل به جسده كلّه، ولا يرفع منه جانباً فيخرج منه يده؛ وأمّا الفقهاء فإنّهم يقولون: هو أن يشتمل الرّجل بثوب واحد ليس عليه غيره، ثمّ يرفعه من أحد جانبيه فيضعه على منكبه يبدو منه فرجه. وقال الصادق صلوات الله عليه: التحاف الصمّاء هو أن يدخل الرّجل رداءه تحت إبطه ثمّ يجعل طرفيه على منكب واحد و هذا هو التأويل الصّحيح دون ماخالفه.

و زيان رساندن در اسلام نيست» پس اگر بعضى ورثه بخواهند آن را قسمت كنند پذيرفته نمى‌شود و نمى‌توانند ولكن آن ميراث فروخته مى‌شود آنگاه بهاى آن ميان ورثه تقسيم مى گردد.

و پيغمبر اكرم ﷺ از دو نوع پوشش نهى نمود يكى «اشتمال الصّمّاء» و ديگر آنكه مرد لباسى بپوشد كه ته باز باشد و روى عورتش پوشيده نباشد، اصمعى گويد: «اشتمال الصّمّاء» در عُرفِ عَرب آنستكه مرد لباس خود را به بر كند كه تمام بدنش به آن پوشانده شود، و هيچ گوشهٔ آن آستين مانندى نداشته باشد كه دست خود را از آن بيرون آورد و اما فقهاءگويند «اشتمال الصّمّاء» آن استكه مرد فقطّ يك لباس به بر كند و غير آن چيزى ديگر به تن نداشته باشد، بعد آن را از يك گوشه‌اش بلند كند وآنگاه‌بردوش خود بيندازد و از آنجهت عورتش پديدار شود، و امام صادق صلوات اللّه عليه فرمود: جامه به خود پيچيدن «صمّاء» آن استكه مرد رداء خود را زير بغل خود گيرد بعد دو سوى آن را جمع كند و بر روى يك دوش خود بيندازد، و اين تأويل درست مى‌باشد نه آنچه مخالف آن است.

شرح: «رداء پارچهٔ گشادى بود كه بر شانه مى‌انداختند، و دوخته و آستين‌دار نبوده، و پوشيدن به اين صورت پس و پيش را نمى‌پوشانيد».

ونهى صلى الله عليه وآله عن ذبائح الجنّ و ذبائح الجنّ أن يشتري الدّار أو يستخرج العينُ أوما أشبه ذلك فيذبح له ذبيحة للطّيرة . قال أبوعبيد : معناه أنّهم كانوا يتطيّرون إلى هذا الفعل مخافة إن لم يذبحوا أو يطعموا أن يصيبهم فيها شيء من الجنّ فأبطل النبيّ صلى الله عليه وآله هذا ونهى عنه .

وقال صلى الله عليه وآله : لا يوردنّ ذوعاهة على مصحّ . يعني الرّجل يصيب إبله الجَرَب أو الدّاء فقال : لايوردنّها على مُصِحّ وهو الّذي إبله وماشيته صحاح بريئة من العاهة . قال أبوعبيد : وجهه عندي ـ والله أعلم ـ أنّه خاف أن ينزل بهذه الصّحاح من الله عزّ وَجَلّ مانزَل بتلك فيظنّ المُصِحّ أنّ تلك أعدتها فيأثم في ذلك .

و نهى فرمود: «از ذبايح جنّ» و قربانى پرى اين بود كه وقتى شخصى خانه‌اى مى‌خريد يا گنج طلائى در مى‌آورد يا چشمه و چاه آبى استخراج مى‌كرد، يا آنچه مانند اينها بود، براى رفع بد شگومى آن حيوان سر مى‌بريدند.

أبو عبيده گفته: ايشان نگران بودند؛ و فال بد مى‌زدند؛ و مى‌ترسيدند اگر قربانى نكنند؛ يا ندهند پريان زيانى در آن چيز به ايشان وارد سازند، و پيغمبر اين نگرانى را بيهوده شمرد، و از آن نهى فرمود.

و فرمود: «حيوانى را كه آفتى دارد نزدِ حيوانى كه تندرست است نبريد» يعنى مردى كه شترش دچار بيمارىِ گرى، يا مرضِ ديگر شده، آن را داخل گلۀ شترها و حيوانات تندرستى كه آن آفت را ندارند نكند.

ابو عبيده گفته: جهتش در نظر من ـ واللّه أعلم ـ اين استكه ترس دارد خدا شتران تندرست را هم دردمند سازد، و صاحبش گمان برد كه از بيمار به آن سرايت كرده، و در آن گمان گناهكار شود.

و رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: شير را در پستانِ شتر و گوسفند نگاه نداريد كه در آن جمع گردد (براى فروش)هركس حيوان ماده‌ايرا كه ندوشيده‌اند تا شير در پستانش جمع شود بخردو بعد از دوشيدن بفهمد (كه براى پربهايى اينكار را

وقال رسول‌الله ﷺ : لا تصرّوا الإبل والغنم . من اشترى مصرّاة فهو بآخر النظرين ، إن‌شاء ردّها و ردّمعها صاعاًمن تمر . المصرّاة يعني الناقة أوالبقرة أو الشاة قد صرّى اللّبن في‌ضرعها يعني حبس فيه وجمع ولم يحلب أيّاماً ، وأصل التصرية حبس الماء وجمعه ، يقال : منه صريت الماء وصريته ويقال : « ماء صرى» مقصوراً و يقال : منه سُمّيت المصرّاة كأنّها مياه اجتمعت .

وفي حديث‌آخر « من اشترى مُحَفّلَة فردّها فليردّمعها صاعاً » وإنّما سُمّيت‌محفّلة لأنّ اللّبن حُفّل في‌ضَرعها واجتمع،وكلّ شيء كثرته فقد حفلته ، ومنه قيل : «قدأحفل القوم » إذا اجتمعوا و كثروا ، ولهذا سمّي محفل‌القوم وجمع المحفل : محافل .

کرده‌اند و شیرش آنقدر نیست) اختیار دارد، اگر خواست (آن را نگهدارد) نگه می‌دارد و اگر نخواست آن را به فروشنده‌اش برمی‌گرداند و یك صاع (حدود سه کیلو) خرما هم با آن بدهد «مصراة» یعنی شتر ماده یا ماده گاو یا گوسفندی که شیر در پستان او نگهداری شده و جمع شده و چند روز دوشیده نشده باشد، تا به بهای بیشتری آن را بفروشد و معنی اصلی «تصریه» حبس کردن آب و جمع کردن آن است ،گفته می‌شود از آن است «صریت الماء و صریته» و گفته می‌شود «ماء صری» بدون مد و گفته می‌شود از همین جهت «مصراة» نامیده شده چون مانند آن استکه آبهائی در یکجا فراهم آمده است.

و در حدیث دیگری آمده:« آنکس که گوسفندی را که دوشیده نشده تا وقت فروختن بزرگ پستان و پر شیربنماید،بخرد،وقتی فهمید اگر خواست آن را برگرداند باید با آن یك صاع به فروشنده بدهد» و اینکه (محفله) نامیده شده چون شیر در پستان آن پر شده و گرد آمده، و هر چیزی را زیاد کند آن را پر و جمع کرده است و از همین جهت است که گفته شده «قد أحفَلَ‌القومُ» وقتی أنجمنی تشکیل داده شود و قبیله‌ای گردهم آیند و زیاد شوند، و بهمین جهت نامیده شده «محفل قوم» و محفل مفرد است و جمع آن «محافل».

وقوله صلى الله عليه وآله : «لاخِلابة» يعني الخداعة يقال : خلبته أخلبه خِلابة إذاخدعته .

وأتى عمر رسول‌الله صلى الله عليه وآله فقال : إنّا نسمع أحاديث من يهود تعجبنا فترى أن نكتب بعضها ؟ فقال : أمتهوّكون كما تهوّكت اليهود والنصارى ؟ لقد جئتكم بها بيضاء نقيّة ولوكان موسى حيّاً ماوسعه إلّا اتّباعي . قوله : «مُتَهَوِّكون» أي متحيّرون ، يقول : أمتحيّرون أنتم في الإسلام لاتعرفون دينكم حتّى تأخذوه من اليهود والنصارى ؟ و معناه أنّه كره أخذ العلم من أهل الكتاب . وأمّا قوله : «لقدجئتكم بهابيضاء نَقيّة» فإنّه أراد الملّةالحنيفيّة فلذلك جاء التأنيث كقول الله عزّ و جلّ : «و ذلك دينُ القيِّمَةِ» إنّماهي الملّة الحنيفيّة .

و فرموده: خلابه جایز نیست، یعنی گول زدن به زبان، گفته می‌شود «خَلَبْته أخلبه خِلابة» هرگاه او را گول بزنند. و عمر خدمت پیامبر خدا صلى الله عليه وآله آمد و عرض کرد: ما از یهود حدیثهای تعجّب‌آوری می‌شنویم اجازه می‌فرمائی برخی از آنها را یاد داشت کنیم؟ حضرت فرمود: که شما هم سرگشته و بی‌باکانه به چیزی درآیید چنانکه یهود و مسیحیان هستند، من آئین روشن پاکیزه از هر عیبی برای شما آورده‌ام و اگر حضرت موسی زنده بود جز پیروی من راه دیگری در پیش نمی‌گرفت.

فرمایش آنحضرت «مُتَهَوِّکون» یعنی سرگردان و آشفته، فرموده: آیا شما هم در اسلام متحیّر و سرگردانید، آئین خود را نشناخته‌اید، تا آن را از آئین یهود و ترسایان بگیرید، و معنایش این استکه یاد گرفتن دانش از اهل کتاب مکروه است.

وامّا مقصود از فرمایش آنحضرت که فرمود:«آوردم برای شما آئین روشن پاکیزه‌ای» قطعاً ملّت حنیفه (ابراهیم) است و بهمین جهت ضمیر مؤنّث (بها) آورد، و این که خدا آن را «وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (و آن است آئین پاینده و استوار ـ بیّنه ۵:۹۸) خوانده است.

وقد قال ﷺ : لقد هممت أن أنهي عن الغِيلة . والغِيلة هو الغَيل وهو أن يُجامع الرّجل المرأة وهي مرضع . يقال منه : قد أغالَ الرّجل و أغيَلَ ، و الولد مُغال و مُغيَل .

ونهى ﷺ عن الإرفاء وهي كثرة التّدهّن .

وقال ﷺ : إيّاكم و القعود بالصُّعُدات إلّا من أدّى حقّها . الصُّعُدات الطرق وهو مأخوذ من الصعيد و الصعيد التراب و جمع الصعيد الصُّعُد ثمّ الصُّعُدات جمع الجمع كما يقال : طريق وطُرُق ثمّ طُرُقات . قال الله عزّوجلّ : « فتيمّموا صعيداً طيّباً » فالتيمّم التعمّد للشّيء ، يقال منه : أممت فلاناً [فأنا] أؤمّه أمّاً وتأمّمته وتيمّمته ، كلّه تعمّدته وقصدت له ، وقد روي عن الصادق عليه السلام أنّه قال : الصعيد الموضع المرتفع ، و الطيّب [الموضع] الّذي يَنْحدِرُ عنه الماء .

و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: قصد داشتم از «غِیله» هم بستری با زن بچه شیرده را نهی کنم. اگر مرد با زنِ شیرده همبستر شود این را غِیله و غیل،گویند. از همین است «قد اَغالَ الرّجلُ و اَغیَلَ» و فرزند «مُغال و مُغیَل» (بچه شیر خوار حامله)

و نهی فرمود: از بسیار مالیدنِ روغن بخود و عطر زدن.

و فرمود: به شما هشدار می‌دهم برحذر باشید از نشستن بر سر راه‌ومحلّ عبور و مرور مگر آنکه حقّ آن را ادا کرده باشید «صُعُدات» راههاست و آن از «صعید» که خاك است گرفته شده و «صعید» مفرد است و جمعش «صُعُد» و «صُعُدات» جمع جمع آن است چنانکه گفته می‌شود «طَریق» و «طُرُق» بعد «طُرُقات» خداوند فرموده است «فَتَیَمَّمَوا صَعِیداً طَیِّباً» (پس قصد تیمّم کنید بخاك پاك ـ نسا:٤٦).

پس تیمّم آهنگ چیزی نمودن است، گفته شده:از این قبیل است «أمّت فلاناً [فأنا] أؤمّه أمّا و تأمّمته و تیمّمته» همهٔ آنها به معنی بپا داشتن و تکیه نمودن و آهنگ آن نمودن است.

وقال ﷺ: لاغِرار في صلاة ولا تسليم. الغِرار النقصان، أمّا في الصلاة ففي ترك إتمام ركوعها وسجودها ونقصان اللّبث في ركعة عن اللّبث في الرّكعة الاُخرى، ومنه قول الصادق عليه السلام: «الصّلاة ميزان، من وفى استوفى» ومنه قول النبيّ ﷺ: «الصّلاة مكيال فمن وفى وُفي له». فهذا الغِرار في الصلاة، وأمّا الغرار في التسليم فأن يقول الرّجل: السلام عليك [أ]و يردّه فيقول: وعليك، ولا يقول: وعليكم السّلام. ويكره تجاوز الحدّ في الرّدّ كما يكره الغِرار، وذلك أنّ الصادق عليه السلام سلّم على رجل فقال له الرّجل: وعليكم السّلام ورحمة الله وبركاته ومغفرته ورضوانه. فقال: لاتجاوزوا بنا قول الملائكة لأبينا إبراهيم عليه السلام:

و از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: «صعيد» جاى بلند است و «طيّب» جائى استكه آب از آنجا سرازير مى‌شود. و پيغمبر ﷺ فرمود: نقصان و كم كردن در ركوع و سجود نماز، و كم كردنِ در سلامْ جايز نيست. «غِرار» كمبود در هر چيز است امّا در نماز اين استكه: ركوع و سجودش را تمام نكند، در يك ركعت كمتر درنگ نمايد از ركعت ديگر، و از همين باب است سخن امام صادق عليه السلام كه فرمود: «نماز ترازو است هر كه آنرا درست بجاى آورد تمام حقّش اداشده است».

و فرمايش پيغمبر ﷺ نيز از همين جهت است نماز «پيمانه» است هر كه پر دهد پر گيرد، و هر شخصى آن را كامل اُنجام دهد ثوابى كه به او نويد داده شده به طور كامل به او برسد، اين بود معنى «غرار در نماز» امّا «غِرار» در سلام اين استكه مردى در گفتن سلام گويد: «السّلام عليك» جواب دهندهٔ سلام بگويد: «و عَلَيكَ» و نگويد «عَلَيكُمُ السّلامُ» و مكروه است تجاوز از حدّ در ردّ سلام چنانكه كمبود آن بد و مكروه است و دليل آن اينكه امام صادق عليه السلام به مردى سلام كرد مرد در پاسخ گفت: «و عليكم السّلام و رحمة الله و بركاته و مغفرته و رضوانه» (سلام و رحمت خدا و بركات و آمرزش و بهشت خدا بر شما باد) حضرت فرمود: تجاوز نكنيد. در بارهٔ ما از سلام فرشتگان به پدرمان ابراهيم عليه السلام «رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت انّه حميدٌ مجيدٌ» (بخشايش خدا و بركتها بر شماست

«رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت إنّه حميدٌ مجيدٌ» .

وقال ﷺ : لا تناجشوا ولا تدابروا . معناه أن يزيد الرّجل الرّجل في ثمن السلعة وهو لا يريد شراءها ولكن ليسمعه غيره فيزيد لزيادته ، والنّاجش الخائن . و أمّا التدابر فالمصارمة و الهجران مأخوذ من أن يولّي الرّجل صاحبه دبره و يعرض عنه بوجهه .

وإنّ رجلاً حلب عند النبيّ ﷺ ناقة فقال له النّبيّ ﷺ : دع داعي اللّبن . يقول : أبق في الضّرع شيئاً لا تستوعبه كلّه في الحلب فإنّ الّذي تبقيه به يدعو ما فوقه من اللّبن و ينزله ، و إذا استقصى كلّما في الضّرع أبطأ عليه الدَّرّ بعد ذلك .

و كره ﷺ الشّكال في الخيل . يعني أن يكون ثلاث قوائم منه محجّلة ، و واحدة مطلقة . وإنّما اُخذ هذا من الشكال الّذي يشكل به الخيل شبّه به لأنّ الشكال

ای خاندان ابراهیم به درستی که خدا ستودهٔ بزرگوار است ـ هود ۱۱:۷۳).

و پیغمبر فرمود: «تناجش» افزودن بهای کالائی استکه قصد خریدش را ندارد، و برای بازارگرمی این کار را انجام می‌دهند، تا دیگری بشنود و به خاطر زیاد کردن او آنهم بر قیمت کالا بیفزاید، و «ناجش» خائن است و امّا «تدابر» قطع کردن رابطه، و قهر کردن است از «دَبْر» گرفته شده که مرد پشت کند به رفیقش و از او روی بگرداند.

و مردی شتری را در نزد پیغمبر ﷺ دوشید و آنحضرت به او فرمود: کمی شیر در پستان آن بگذار که شیرآور باشد، می‌فرماید همهٔ شیر پستان را مدوش و اندکی در آن بگذار که شیر را از رگها بالا بکشد و اگر پستان تهی گردد آمدن شیر در آن دیرتر آید.

و پیغمبر ﷺ «شکال» را پای بند اسب و جز آن، و رسن که بر پالان شتر بندند تا پالان پس نرود، و اسبی که سه دست و پای او سفید بود ویکی به رنگ دیگر (یا برعکس آن و جمعش «شکل» می‌باشد) ، در اسب دوست

إنّما يكون في ثلاث قوائم وأن يكون الثلاث مطلقة ورِجل محجّلة و ليس يكون الشكال إلّا في الرّجل ولايكون في اليد.

﴿ باب ﴾
(معنى السكينة)

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّدبن يحيى العطّار، عن محمّدبن أحمد، عن السندي بن محمّد، عن العلاء، عن محمّدبن مسلم، عن أبي‌جعفر عليه‌السلام قال: السّكينة الإيمان.

٢ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن‌بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن إسماعيل بن مرّار، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن أبي‌الحسن عليه‌السلام قال: سألته فقلت: جعلت فداك ماكان تابوت موسى؟ و كم كان سعته؟ قال ثلاث أذرع في ذراعين، قلت: ماكان فيه؟ قال: عصى موسى و السّكينة،

نمی‌داشت یعنی درست نمی‌دانست که اسبی سه دست و پایش بسته باشد و یکی آزاد، و از «اشکالی» گرفته شده که‌پای بند و رسنی است که اسب را با آن می‌بندند چون «شکال» در سه تا از دست و پاست خوب است که سه دست و پای آن رها باشد و یك پای آن بسته شود و «شکال» نمی شود مگر در پا، نه در دست.

(باب ٣١٩ ـ معنی سکینه)

١ـ محمّد بن مسلم گوید امام باقر عليه‌السلام فرمود: «سکینه» (آرامش) ایمان است.

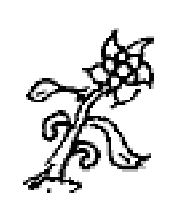
٢ـ یونس بن عبدالرّحمن گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: فدایت گردم تابوت عهد موسی چه بود؟ وگشادگی آن چه مقدار بود؟ فرمود: طول و عرضش سه ذراع در دو ذراع بود. عرض کردم: در آن چه بود؟

قلت: وما السكينة؟ قال: روح‌الله يتكلّم، كانوا إذا اختلفوا في شيء كلّمهم و أخبرهم ببيان ما يريدون.

۳ ـ أبي ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، قال: حدّثنا أبوهمام إسماعيل بن همام عن الرّضا عليه السلام أنّه قال لرجل: أيّ شيء السكينة عندكم؟ فلم يدرالقوم ماهي فقالوا: جعلنا الله فداك ماهي؟ قال: ريح تخرج من الجنّة طيّبة لها صورة كصورة الإنسان تكون مع الأنبياء عليهم السلام وهي الّتي اُنزلت على إبراهيم عليه السلام حين بنى‌الكعبة فجعلت تأخذ كذا و كذا وبنى الأساس عليها.

فرمود: عصای حضرت موسی و سکینه. پرسیدم: سکینه چیست؟ فرمود: روح خدا که سخن می گفت.هرگاه در چیزی اختلاف می‌نمودند با ایشان سخن می گفت و با بیان آنچه قصد کرده بود به آنان خبر می داد.

۳ـ اسماعیل بن همام گوید: حضرت رضا علیه السلام از مردی پرسید در نظر شما سکینه چیست؟ او و دیگران اظهار بی اطّلاعی کردند، و عرضه داشتند: خداوند ما را فدای تو سازد منظور از آن چیست؟ فرمود: بوی خوشی است که از بهشت می‌وزد، شمایلی دارد همانند صورت بشر، و با تمامی پیامبران همراه می‌باشد، و همان است که به‌حضرت ابراهیم در هنگام ساختن کعبه فرود آمده و او را راهنمائی کرد که چنین و چنان کن و به دستور او شالودهٔ کعبه را بنیان نهاد.



﴿ باب ﴾

☆(معنی اسلام أبی‌طالب بحساب الجُمَل و عقده بیده علی)☆
☆(ثلاثة وستّین)☆

۱ - حدّثنا الحسین بن إبراهیم بن أحمد بن هشام المؤدّب؛ وعليّ بن عبدالله الورّاق؛ وأحمد بن زیاد الهَمَدانيّ، قالوا: حدّثنا عليّ بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن محمّد بن أبي عمیر، عن المفضّل بن عمر قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: أسلم أبو طالب - رضي الله عنه - بحساب الجُمل - وعقد بیده ثلاثة وستّین - ثمّ قال عليه السلام: إنّ مثل أبي طالب مثل أصحاب الکهف، أسرّوا الإیمان وأظهروا الشرك فآتاهم الله أجرهم مرّتین.

۲ - حدّثنا أبوالفرج محمّد بن المظفّر بن نفیس المصريّ الفقیه، قال: حدّثنا أبوالحسن محمّد بن أحمد الداووديّ، عن أبیه، قال: کنت عند أبي القاسم الحسین بن روح - قدّس الله روحه - فسأله رجل ما معنی قول العبّاس للنّبيّ صلى الله عليه وآله: «إنّ عمّك أباطالب

(باب ۳۲۰)
(معنی اسلام ابی‌طالب بحساب جُمَل که با بند انگشتان ۶۳ را بیان کرد)

۱ـ مفضّل بن عمر گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: حضرت ابوطالب مسلمان بودن خود را به حساب اَبجد اعلام کرد وآن را هم (نه به زبان بلکه با) بستن انگشت کوچك (انگشت پنجم) و انگشت پهلوی آن را، و انگشت میانه و این سه انگشت را خمیده ساخت و با این عمل از یك تا سه را نشان داد، و با رَها ساختن انگشت شهادت سرِ شصت را بر باطنِ بندِ دوم انگشت شهادت نهاده (مانند تیراندازها) و عددِ شصت را آشکار ساخت.

آری مَثَل ابوطالب همچون اصحاب کهف می‌باشد که ایمان خود را پنهان داشتند، و نمایش به بت‌پرستی دادند، و خدا هم دو بار به ایشان پاداش عطا فرمود.

۲ـ محمّد بن احمد داودی گوید: پدرم گفت من نزد ابوالقاسم حسین بن روح - قدّس الله روحه- بودم، مردی از اوپرسید: مفهومِ این سخن عبّاس به پیغمبر

قد أسلم بحساب الجمل ـ وعقد بيده ثلاثة و ستّين ـ »؟ فقال : عنى بذلك « إله أحد جواد » وتفسير ذلك أنّ الألف واحد ، واللاّم ثلاثون ، والهاء خمسة ، والألف واحد ، و الحاء ثمانية ، والدّال أربعة ، والجيم ثلاثة ، والواو ستّة ، والألف واحد ، والدّال أربعة فذلك ثلاثة وستّون .

«باب»

☆(معنى الزّاهد في الدُّنيا)☆

۱ ـ حدّثنا محمّدبن القاسم المفسّر الجرجانيّ ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا أحمد ابن الحسن‌الحسينيّ ، عن‌الحسن‌بن عليّ‌النّاصر [ي] ، عن أبيه ، عن محمّدبن عليّ ، عن

خـدا ﷺ که گفت: «عموی تو ابوطالب به حساب ابجد به عدد ۶۳ اسلام آورد» چیست؟ پاسخ داد: منظور از ۶۳، این جمله است (إلهٌ أحَدٌ جَوادٌ = خدای یکتای عطابخش) و توضیح آن بدینگونه است به حساب ابجد «الف» یك، و «لام» سی، و «ها» پنج، و «ألف» یك، و «حا» هشت، و «دال» چهار، و «جیم» سه، و «واو» شش، و «الف» یك، و «دال» چهار جمعاً می شود «شصت و سه».

شرح: «اسلام آوردنِ حضرتِ ابوطالب از جملهٔ مسائلِ مُسَلّم و واضح است و از دیر باز علمای شیعه و سنّی در این باره کتابهای مستقلّی نوشته‌اند، و از ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام روایات زیادی رسیده که مرحوم علاّمهٔ امینی ۴۰ حدیث آن را در الغدیر ج ۷ از صفحه ۳۹۵ به بعد آورده غیر از آنچه از طریق اهل سنّت نقل نموده‌است».

(باب ۳۲۱ ـ معنی زاهد در دنیا)

۱ـ حسن بن علیّ ناصری از پدرش‌ازامام‌نهم‌وآنحضرت از پدرش حضرت رضا و آنحضرت از پدر بزرگوارش امام کاظم علیهم السّلام روایت کرده که از

أبيه الرّضا ، عن أبيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال : سئل الصّادق عليه السلام عن الزّاهد في الدّنيا ، قال : الّذي يترك حلالها مخافة حسابه ويترك حرامها مخافة عقابه .

﴿باب﴾

☆(معنى الموت)☆

١ ـ حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر الجرجانيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا أحمد بن الحسن الحسينيّ ، عن الحسن بن عليّ النّاصر [ي] ، عن أبيه ، عن محمّد بن عليّ ، عن أبيه الرّضا ، عن أبيه موسى بن جعفر عليهما السلام ، قال : قيل للصادق عليه السلام : صِف لنا الموت . فقال : للمؤمن كأطيب ريح يشمّه فَيَنعَسُ لِطيبه ، وينقطع التعب و الألم كلّه عنه ، و للكافر كلسع الأفاعي ولدغ العقارب أو أشدّ . قيل : فإنّ قوماً يقولون إنّه أشدّ من نشر

امام صادق عليه السلام پرسيدند: زاهد در دنيا كيست؟ فرمود: شخصى استكه از حلال دنيا به خاطر بيم از حساب آن، و از حرام آن بجهت ترسش از شكنجه و كيفر دست بردارد.

(باب ٣٢٢ ـ معنى مرگ)

١ـ امام هشتم عليه السلام از پدر بزرگوارش حضرت موسى بن.جعفر عليهما السّلام روايت كرده: مردى به امام صادق عليه السلام عرض كرد صفت مرگ را برايم بيان كن! فرمود: براى مؤمن در هنگام مرگ همانند آن استكه خوشبوترين بوها را استشمام كند؛ و از بوىِ خوش آن خواب آلوده‌وسرمست گردد و هرگونه رنج و دردى از او برطرف شود،ولى براى كافر مانند آنستكه به گزش اژدها، و كژدمها يا سخت‌تر از آنها دچار گرديده باشد! يكى از حاضران عرض كرد: ما شنيده‌ايم گروهى مى گويند:مرگ براى كافر دشوارتر از بُرِش با اره، و چيدن باقيچى، و كوبيده شدن با سنگها، و به حركت آوردن سنگهاى آسياست بر حدقهٔ چشمها.

فرمود: آرى بعضى كافران و تباهكاران، وضعشان چنان است، مگر

بالمناشير وقرض بالمقاريض ورضخ بالأحجار و تدوير قطب الأرحية في الأحداق . قال : فهو كذلك هو على بعض الكافرين و الفاجرين . ألا ترون منهم من يعاين تلك الشدائد فذا كم الّذي هو أشدّ من هذا إلّا من عذاب الآخرة فهذا أشدّ من عذاب الدّنيا . قيل : فما بالنا نرى كافراً يسهل عليه النزع فينطفي و هو يتحدّث ويضحك ويتكلّم وفي المؤمنين أيضاً من يكون كذلك وفي المؤمنين والكافرين من يقاسي عند سكرات الموت هذه الشدائد؟ فقال : ماكان من راحة للمؤمن هناك فهو عاجل ثوابه وما كان من شديدة فتمحيصه من ذنوبه ليرد الآخرة نقيّاً نظيفاً مستحقاً لثواب الأبد لامانع له دونه ، وما كان من سهولة هناك على الكافر فليوفّى أجر حسناته في الدّنيا ليرد الآخرة وليس له إلّا مايوجب عليه

نمی‌بینید بعضی از آنها در همین زندگی مانند آن سختی‌ها به سرشان می‌آید، پس این شدائدی که در حال مرگ احساس می‌کنند از آنجهت سخت‌تر است که شمّه‌ایست از عذابِ آخرت بدین جهت از عذاب دنیا مشکل‌تر است. شخصی عرضه داشت: سبب چیست کافری را می‌نگریم که به آسانی جان می‌دهد، و از دنیا می‌رود و در حالی که سخن می‌گوید و می‌خندد، و حاضران را به سخن گفتن سرگرم می‌نماید، و همین ماجرای را از بعضی مؤمنان نیز می‌بینم، و گاهی در میان مؤمنان و کافران هستند اشخاصی که به سختی جان می‌دهند و لحظات جان دادن را به سختی هر چه تمامتر سپری می‌سازند. فرمود: آن مؤمنی که به آسانی جان تسلیم می‌نماید برای آنستکه خداوند هر چه سریعتر او را به پاداش آن سرای نائل می‌گرداند، و آن مؤمنی که سکراتِ مرگ را به دشواری پشت سر می‌گذارد، بدان جهت استکه جبران گناهانی که در دنیا مرتکب شده بنماید، تا پاك و پاکیزه به آنجهان وارد گردد، و بدون هیچ مانعی مستحقّ پاداش أبدی گردد.

و آن کافری که به آسانی جان می‌دهد، به پاداش کارهای خیری است که در دنیا أنجام داده تا آنگاه که از دنیا برود او را پاداشی نباشد و برای وی عملی باقی نماند مگر آنچه موجبِ عقاب است، و آن کافری که با سختی، سکرات

العقاب وما كان من شدّة على الكافر هناك فهو ابتداء عقاب‌الله له بعد نفاد حسناته ذلكم بأنّ الله عدل لا يجور .

۲ ـ حدّثنا محمّدبن القاسم المفسّر الجرجانيّ ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا أحمدبن‌الحسن الحسينيّ ، عن‌الحسن بن عليّ النّاصر[ي] ، عن أبيه ، عن محمّدبن عليّ ، عن أبيه‌الرّضا ، عن أبيه موسى‌بن جعفر ، عن أبيه جعفربن محمّد ، عن أبيه محمّدبن عليّ ، عن أبيه عليّ بن الحسين ، عن أبيه الحسين عليه‌السلام قال : قيل لأمير المؤمنين عليه‌السلام : صف لنا الموت . فقال : على الخبير سقطتم ، هو أحد ثلاثة اُمور يرد عليه : إمّا بشارة بنعيم الأبد ، و إمّا بشارة بعذاب الأبد ، وإمّا تحزين وتهويل و أمر[ه] مبهمٌ لايدري من أيّ الفرق هو ، فأمّا وليّنا المطيع لأمرنا فهوالمبشّر بنعيم الأبد ، وأمّا عدوّنا المخالف علينا فهوالمبشّر بعذاب الأبد ، وأمّا المبهم أمره الّذي لايدري ماحاله فهو المؤمن المسرف على نفسه لايدري ما يؤول إليه حاله ، يأتيه الخبر مبهماً مخوفاً ثمّ لن يسوّيه الله عزّ و جلّ بأعدائنا لكن

مرگ را مى گذراند؛ از همان لحظهٔ نخست، عذاب و شكنجهٔ او شروع مى گردد، و چون خدا دادگر است، به هيچيك از افراد ستم نمى كند.

۲ـ امام حسين عليه‌السلام فرمود: شخصى به اميرالمؤمنين عرض كرد: مرگ را برايم وصف كن. حضرت فرمود: با مرد آگاهى روبرو شده‌ايد. مرگ يكى از سه أمرى است كه بر آدمى وارد مى‌شود: يا نويد به نعمتهاى جاودان است و يا خبرى است به عذاب هميشگى؛ و يا اندوهگين نمودن و ترسانيدن است، و كار شخص «محتضر» مبهم مى‌باشد، زيرا نمى‌داند جزو كداميك از اين سه گروه خواهد بود؛ اما انسانى كه دوستدار و مطيع ما باشد، به نعمتهاى جاودان نويد داده شده، و دشمنانى كه با ما سر ستيز دارند، عذاب ابدى در پيش خواهند داشت و اما آنكس كه وضعش معلوم نيست و نمى‌داند سرانجامش چه خواهد شد، مؤمنى استكه به زيان خود زياده روى نموده و مشخص نيست سر انجامش به كجا خواهد كشيد، خبر مبهم و ترسناكى به او مى‌رسد، ولى خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر

يخرجه من النّار بشفاعتنا ، فاعملوا وأطيعوا ، لاتتّكلوا ولا تستصغروا عقوبة الله عزّ وجلّ فإنّ من المسرفين من لاتلحقه شفاعتنا إلّا بعد عذاب ثلاثمائة ألف سنة .

۳ ــ وسئل الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام ما الموت الّذي جهلوه ؟ قال : أعظم سرور يَرِدُ على المؤمنين إذ نَقلوا عَن دارِ النَّكَدِ إلى نعيم الأبد ، و أعظم ثُبُورٍ يَرِدُ على الكافرين إذ نقلوا عن جنّتهم إلى نارٍ لاتَبيد ولاتَنفَد .

وقال عليُّ بن الحسين عليهما السلام : لمّا اشتدّ الأمر بالحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنّهم كلّما اشتدّ الأمر تغيّرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجبت قلوبهم و كان الحسين عليه السلام وبعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدئ جوارحهم وتسكن نفوسهم ، فقال بعضهم لبعض : انظروا لايُبالي بالموت ! فقال

نخواهد کرد، و به شفاعت ما او را از جهنّم بیرون می‌آورد، پس کار نیك انجام دهید و از خدا اطاعت کنید. مطمئن نباشید و سزای گناه را از طرف خدا ناچیز مشمارید! زیرا شفاعت شامل حال «مسرفین» نخواهد شد، مگر بعد از سیصد هزار سال.

۳ـ و از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسیده شد: چه مرگی است که مردم آن را نمی‌شناسند فرمود: یا بزرگترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می‌آید، زیرا از سرای رنج (دنیا) به نعمتهای جاودان آخرت منتقل می‌گردند، و یا بزرگترین هلاکتی استکه بر کافران وارد می‌آید. زیرا از بهشت خودشان (دنیا) به عذاب و جهنّمی منتقل می‌شوند که نه نابودی دارد و نه پایانی.

و حضرت زین العابدین ـ علیّ بن الحسین ـ علیهما السّلام فرمود: (در روز عاشورا) آنگاه که کار بر امام حسین علیه السلام دشوار گردید، چون یاران آنحضرت نگاه بر چهره‌اش می‌افکندند، بروشنی محسوس بود، برخلاف دیگران که رنگ پریده و مضطرب گشته و دندانشان میلرزد و طپش قلبشان بیشتر شده وتغییرکرده، ایشان و چند تن از خواص با چهره و روئی درخشان و بدنی کاملاً

لهم الحسين عليه السلام: صبراً بني الكرام، فما الموت إلّا قنطرة تعبر بكم عن البؤس والضرّاء إلى الجنان الواسعة والنعيم الدائمة فأيّكم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر وما هو لأعدائكم إلّا كمن ينتقل من قصر إلى سجن وعذاب. إنّ أبي حدّثني عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّ الدنيا سجن المؤمن و جنّة الكافر والموت جسر هؤلاء إلى جنّاتهم و جسر هؤلاء إلى جحيمهم، ما كَذَبتُ ولا كُذِبت.

٤ ـ و قال محمد بن علي عليهما السلام: قيل لعليّ بن الحسين عليهما السلام: ما الموت؟ قال: للمؤمن كنزع ثياب وسخة قملة، و فكّ قيود وأغلال ثقيلة، والاستبدال بأفخر الثياب وأطيبها روائح و أوطىء المراكب، و آنس المنازل و للكافر كخلع ثياب فاخرة، و النقل

آرام و دلي مطمئنّ (در صحنه) بودند، بعضى از آنان به بعض ديگر گفتند: بنگريد كه آنان چگونه از مرگ نمی‌هراسند! در آن صحنهٔ وحشتناك، امام حسين عليه السلام به ايشان مى‌فرمود: پايدارى كنيد! اى گرامى زادگان، مرگ چيزى نيست جز پُلى كه شما را از سختى و آسيب مى‌گذراند، و به بهشت عظيم و نعمتهاى جاودان مى‌رساند، كداميك از شما دوست ندارد، كه از زندانى به قصر منتقل گردد. در حاليكه آن براى دشمنانتان همانند پلى است كه آنها را از كاخ به زندان و شكنجه‌گاه مى‌رساند. زيرا پدرم از پيامبر خدا صلى الله عليه وآله برايم بازگو كرد: دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت ايشان، و پل كافران به آتش سوزان دوزخ مى‌باشد، نه اين را بمن دروغ گفته‌اند و نه من دروغ مى‌گويم.

٤ـ و حضرت محمّد بن علىّ عليهما السّلام فرمود: شخصى به علىّ بن الحسين عليهما السّلام عرض كرد: مرگ چيست؟ فرمود: براى مؤمن، مانند از تن در آوردن لباس چركين و پر از شپش، و رهائى از قيدها و زنجيرهاى گران و ملبس شدن به فاخرترين لباس و (بوئيدن) خوشبوترين بويها، و سوار شدن بر (رام‌ترين) مركبها و مأوا گرفتن در مأنوس‌ترين منازل، و براى كافران مانند از تن بدرآوردن لباسهاى فاخر و انتقال از منزلهاى مأنوس و برتن كردن

عن منازل أنيسة ، والاستبدال بأوسخ الثياب وأخشنها ، وأوحش المنازل و أعظم العذاب .

٥ـ وقيل لمحمّد بن عليّ عليهما السلام : ما الموت ؟ قال : هو النوم الّذي يأتيكم كلّ ليلة إلّا أنّه طويل مدّته لا ينتبه منه إلّا يوم القيامة ، فمن رأى في نومه من أصناف الفرح مالا يقادر قدره ومن أصناف الأهوال مالا يقادر قدره ؟ فكيف حال فرح في النّوم ووجل فيه ؟ هذا هو الموت فاستعدّوا له .

٦ ـ حدّثنا محمّد بن القاسم المفسّر ، قال : حدّثنا أحمد بن الحسن الحُسينيّ ، عن الحسن بن عليّ ، عن أبيه ، عن محمّد بن عليّ ، عن أبيه عليهم السلام قال : دخل موسى بن جعفر عليهما السلام على رجل قد غرق في سكرات الموت وهو لا يجيب داعياً فقالوا له : يا ابن رسول الله وددنا لو عرفنا كيف الموت و كيف حال صاحبنا . فقال : الموت هو المصفّاة يصفّي المؤمنين من ذنوبهم فيكون آخر ألم يصيبهم كفّارة آخر وزر بقي عليهم ويصفّي الكافرين من حسناتهم

چرکین‌ترین و زبرترین لباسها، و رفتن به وحشتناک‌ترین منازل، و (چشیدن) سخت‌ترین شکنجه‌هاست.

۵ـ از محمّد بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند که: مرگ چیست؟ فرمود: همان خوابی استکه شب هنگام شما را فرامی‌گیرد، با این تفاوت که مرگ مدّتش طولانی‌تر است و شخص از آن بیدار نگردد، مگر در روز قیامت، وقتی انسان در خواب انواع شادمانی را ببیند که نتواند وصف کند، و همچنین از اقسام ترس چیزهایی ببیند که قادر به توصیف حدّ آن نباشد، پس آنحال شادی یا ترس در خواب چگونه است؟ این است مرگ، پس خود را برای آن مهیّا سازید.

۶ـ امام حسن عسکری از نیای بزرگوار خود روایت نموده، حضرت موسی ابن جعفر علیهما السّلام به عیادت مردی رفتند که در امواج طوفانی و سخت (سکرات) مرگ غوطه‌ور بود، و پاسخ آنکس را که صدایش می‌زد،نمی‌داد. حاضران به حضرت عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا اگر ما را آگاه سازید که مرگ چه حالتی باشد،خوشحال می‌شویم. اکنون وضع رفیق ما چگونه است؟

فيكون آخر لذّة أوراحة تلحقهم ، وهو آخر ثواب حسنة تكون لهم و أمّا صاحبكم هذا فقد نخل من الذّنوب نخلاً ، وصفّي من الآثام تصفية ، و خلص حتّى نقي كما ينقى الثوب من الوسخ ، وصلح لمعاشرتنا أهل البيت في دارنا دارالأبد .

۷ ـ و بهذا الإسناد عن محمّد بن عليّ عليهما السلام قال : مرض رجلٌ من أصحاب الرّضا عليه السلام فعاده فقال : كيف تجدك ؟ قال : لقيت الموت بعدك ـ يريد مالقيه من شدّة مرضه ـ فقال : كيف لقيته ؟ فقال : أليماً شديداً . فقال : مالقيته إنّما لقيت ماينذرك به و يعرّفك بعض حاله ، إنّما الناس رجلان : مستريح بالموت ، و مستراح به منه ، فجدّد الإيمان

فرمود: مرگ وسيلهٔ تصفيه است، مؤمنان را از گناهانشان پاكيزه و خالص مى‌گرداند، پس آخرين رنجى كه به آنان برسد كفّارهٔ آخرين گناهى است كه برگردنشان باقى مانده، و كافران را از حسناتشان تصفيه مى‌نمايد، و آخرين لذّت يا آسودگى است كه به آنان مى‌رسد، و آن آخرين پاداش نيكى است كه به نفع انسان مى‌باشد. امّا اين دوست شما كاملاً از گناه پاك شد و از كيفر آن خلاص گشت، و خالص شد همچون لباسى كه از چرك پاك شود، و صلاحيّت يافت كه با ما اهل بيت در سراى بهشت جاودانه معاشرت كند.

۷ـ و بهمان سند قبل از حضرت محمّد بن علىّ عليهما السّلام (امام جواد) روايت شده كه فرمود: مردى از ياران حضرت رضا عليه السلام بيمار شد حضرت به عيادت او رفت و به او فرمود: خود را چگونه مى‌بينى يعنى حالت چطور است؟ گفت: بعد از ورود شما مرگ را ديدار كردم ـ مقصودش شدّت يافتن بيماريش بود ـ حضرت فرمود: چگونه آن را يافتى؟ گفت: دردناك و بسيار سخت. فرمود: آن را نديده‌اى بلكه فقط چيزى را ديده‌اى كه تو را مى‌ترساند، تو را به آن (يعنى بمرگ) و بعضى حالات آن را به تو مى‌شناساند، مردم دوقسمند: يكى شخصى كه با مرگ راحت مى‌شود، و ديگرى شخصى كه با مرگش مردم از او آسوده مى‌شوند، پس ايمان خودت را به خدا وبولايت تجديد بنما! تا طلب راحت كننده

بالله و بالولاية تكن مستريحاً ففعل الرّجل ذلك . و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة .

٨ ــ وبهذا الإسناد ، عن علي بن محمد عليهما السلام قال : قيل لمحمد بن علي بن موسى صلوات الله عليهم : ما بال هؤلاء المسلمين يكرهون الموت ؟ قال : لأنهم جهلوه فكرهوه ولو عرفوه وكانوا من أولياء الله عزّ وجلّ لأحبّوه ولعلموا أنّ الآخرة خيرٌ لهم من الدّنيا ، ثمّ قال عليه السلام : يا أباعبدالله مابال الصّبيّ والمجنون يمتنع من الدّواء المنقي لبدنه والنافي للألم عنه ؟ قال : لجهلهم بنفع الدّواء . قال : و الّذي بعث محمداً بالحقّ نبيّاً إنّ من استعدّ للموت حقّ الاستعداد فهو أنفع له من هذا الدّواء لهذا المتعالج ، أما إنّهم لو عرفوا مايؤدّي إليه الموت من النعيم لاستدعوه وأحبّوه أشدّ مايستدعي العاقل الحازم الدّواء لدفع الآفات واجتلاب السلامات .

باشی یعنی مرگ را راحتی خود بینی، پس آنمرد چنان کرد.

۸ـ امام هادی عليه السلام فرمود: شخصی به حضرت جواد عليه السلام عرض نمود: چرا این مسلمانها مرگ را دوست ندارند؟ فرمود: بدین جهت به آن مایل نیستند که آنرا نشاختهاند ولی اگر آن را بشناسند و از اولیاء خدا باشند، هر آینه آن را دوست خواهند داشت،و یقین دارند که آخرت برایشان بهتر از دنیاست، سپس فرمود: ای ابا عبدالله چرا کودك یا شخص دیوانه از خوردنِ داروئی که بدنش را از میکروبها پاك کرده و سلامتش مینماید، سرباز میزند؟ گفت: زیرا آنها سود دارو را نمیدانند، فرمود: سوگند به آنکه محمّد را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، آنکس که کاملاً مهیّای مرگ بشود، برایش از داروئی که بیماری را درمان مینماید سودمندتر است. بدانید! اگر آگاه بودند که مرگ،آنان را به چه نعمتهائی میرساند، آن را میطلبیدند، و دوستش میداشتند بیشتر از آنکه یك انسانِ خردمند و هوشیار برای بدست آوردنِ تندرستی و دفعِ آسیب بدنش دارو طلب کند.

۹ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسن بن عليّ عليهما السلام قال : دخل عليّ بن محمّد عليهما السلام على مريض من أصحابه وهو يبكي ويجزع من الموت فقال له : ياعبدالله تخاف من الموت لأنّك لاتعرفه ، أرأيتك إذا اتّسخت وتقذّرت وتأذّيت من كثرة القذر و الوسخ عليك و أصابك قروح وجرب و علمت أنّ الغسل في حمّام يزيل ذلك كلّه أما تريد أن تدخله فتغسل ذلك عنك أو ماتكره أن لاتدخله فيبقى ذلك عليك ؟ قال : بلى ياابن رسول‌الله . قال : فذاك الموت هو ذلك الحمّام وهو آخر مابقي عليك من تمحيص ذنوبك وتنقيتك من سيّئاتك فإذا أنت وردت عليه وجاوزته فقد نجوت من كلّ غمّ وهمّ وأذى ، ووصلت إلى كلّ سرور و فرح ، فسكن الرّجل واستسلم ونشط و غمض عين نفسه و مضى لسبيله .

۱۰ ـ وسئل الحسن بن عليّ بن محمّد عليهم السلام عن الموت ماهو ؟ فقال : هو التصديق بما

۹ـ بهمان سند از امام حسن عسکری عليه السلام روايت شده که فرمود: حضرت عليّ بن محمّد الهادی عليهما السّلام بر بالين يکی از اصحاب خود رفت که بيمار شده بود و از ترسِ مرگ گريه و بيتابی می کرد، سپس به او فرمود: ای بندهٔ خدا ترسِ تو از مرگ بدين سبب استکه آن را نمی شناسی، آيا هرگاه بدنت را چرك و کثافت فرا گيرد، و از شدّت کثافت و چرکی که بر تو است، آزرده شوی و به بيماريهای پوستی و دُمَل و گَری مبتلا گردی، و بدانی که شستشو در گرمابه همهٔ آنها را برطرف می کند، آيا به آنجا نمی‌روی تا خودت را از آن آلودگيها پاك کنی؟ يا اينکه (دوست داری) به گرمابه نروی تا آن کثافتها بر بدنت باقی بماند؟ عرض کرد: آری، ای فرزند پيامبر خدا (دوست دارم خود را پاك گردانم).

فرمود: پس مرگ نقش همان گرمابه را دارد و آن آخرين چيزی استکه از غربال کردن گناهانت و پاکيزه ساختن تو برايت مانده، پس چون به آن رسيدی و از آن گذر کردی يقيناً از هر غصّه و اندوه و آزاری رسته‌ای و به همهٔ خوشيها و شادکامی‌ها رسيده‌ای. بر اثر موعظهٔ آنحضرت مرد آرام شد و تسليم مرگ گرديد و شادمانی کرد و چشم خود را بر دنيا بست و جان داد.

۱۰ ـ از امام عسکری عليه السلام از مرگ پرسيدند ، فرمود: تصديق به

لا يكون ، حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن الصادق عليه السلام قال : إنّ المؤمن إذا مات لم يكن ميتاً فإنّ الميّت هو الكافر ، إنّ الله عزّ وجلّ يقول : «يخرج الحيّ من الميّت ويخرج الميّت من الحيّ» يعني المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن

☼(باب معنى المُحْبنطى‌ء)☼

١ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن محمّد بن مسلم أو غيره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : تَزَوَّجُوا فإنّي مكاثر بكم الأُمم غداً في القيامة حتّى أنّ السقط ليجيء مُحْبَنْطِياً على باب الجنّة فيقال له : ادخل الجنّة . فيقول : لا ، حتّى يدخل أبواي قبلي .

قال أبوعبيدة : المحبنطي ـ بغير همز ـ المتغضّب المستبطىء للشيء ، والمحْبَنْطىء ـ بالهمز ـ العظيم البطن المنتفخ . قال : و منه قيل لعظيم البطن : «حبنطاً» و يقال : السُقط والسِقط . وقال أبوعبيد : يقال : سَقط وسِقط و سُقط .

نشدنی است ، بعد از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که : مؤمن بمرگ نمی‌میرد، و مرده ، کافر است ، خدا میفرماید «یخرج الحیّ من المیّت و یخرجِ المیّت من الحیّ» یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن می آورد.

(باب ٣٢٣ ـ معنی محبنطی)

١ـ امام صادق علیه السلام از قول پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله: فرمود: زناشوئی کنید، تا من در قیامت به زیاد بودنِ شما برملل دیگر افتخار کنم، تا به آن حدّ که جنین از رحم افتاده خشمگین بر درگاه بهشت می‌آید و به او گفته می‌شود: وارد بهشت شو! گوید: نمی‌روم تا آنکه پدر و مادرم قبل از من وارد شوند.

ابو عبیده گوید «مُحْبَنْطي» بدون همزه ـ فرد خشمگین را گویند که در کاری کُندی ورزد، و «محبنطیء» باهمزه ـ شکم گُنده‌ای استکه باد کرده، گویند: به شکم گُنده «حَبَنْطا» گفته می‌شود، و «سَقْط» و «سِقْط» بفتح و کسرِ سین و «سُقْط» و «سَقِط» و «سَقُط» با خواندن قاف به صدای ـَ ـِ ـُ خوانده شده است.

«باب»

«معنى قول النبيّ صلّى الله عليه وآله "حفّوا الشّوارب و أعفوا اللّحى ولا تتشبّهوا بالمجوس"»

۱ ـ حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الأسديّ، قال: حدّثنا موسى بن عمران النّخعيّ، عن عمّه الحسين ابن يزيد، قال: حدّثني عليّ بن غراب، قال: حدّثني خير الجعافر جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: حفّوا الشوارب وأعفوا اللّحى ولا تتشبّهوا بالمجوس.

قال الكسائيّ: قوله «تعفى» يعني توفّر و تكثّر، قال أبو عبيد: يقال فيه: قد عفا الشّعر وغيره إذا كثر يعفو فهو عاف، وقد عفوته وأعفيته لغتان إذا فعلت ذلك به قال الله عزّوجلّ: «حتّى عفوا» يعني كثروا، ويقال في غير هذا الموضع: «قد عفى

(باب ۳۲۴ـ معنی فرمایش پیغمبر صلّی الله علیه وآله: موی پشت لب را نیک بتراشید)

(و موی ریش را بلند کنید و خود را همانند گبرها نسازید!)

۱ـ عليّ بن غُراب گوید: بهترین شخصی که نامش جعفر است ـجعفربن‌محمّدـ از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم‌السّلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا (ص) فرمود: موی سبیل را کوتاه کنید و موی ریش‌ها را بگذارید بلند شود و خود را شبیه گبرها نسازید!

کسائی گوید: فرمایش آنحضرت «تعفی» یعنی افزون کردن و انبوه ساختن، ابوعبیده گوید: گفته شده است: «قد عَفا الشَّعرُ وغيرُه» وقتی مو یا چیز دیگری افزون گردد، که مضارعش «یعفو» است و اسم فاعل آن «عاف» و قطعاً «عَفَوْتُه» و «أعْفَيته» دو لغت هستند، هرگاه آن کار با او انجام گیرد. خداوند فرموده: «حتّى عفوا» (تا وقتی که بسیار شدند ـ اعراف ۹۳:۷) و در غیر این موضع گفته می‌شود: «قد عفَى الشئ» وقتی چیزی کهنه و محو گردد، لبید گوید:

الشيء » إذا درس وانمحى ،قال لبيدبن ربيعة العامري :

عَفَتِ الدّيارُ مَحَلُّها فَمُقامُها * بِمِنًى تأبَّدَ غَولُها فرِجامُها

وعفى أيضاً إذا أتى الرّجل الرّجل يطلب إليه حاجة أو رفداً فقد عفاه وهو يعفوه وهو عاف ، ومنه الحديث المرفوع « من أحيا أرضاً ميتة فهي له و ما أصابت العافية منها فهو له صدقة » والعافية ههنا كلُّ طالب رزقاً من إنسان أودابّة أوطائر أوغير ذلك ، و جمع العافي « عفاة » وقال الأعشى :

تَطُوفُ العُفاةُ بأبوابه * كطَوف النصارى ببيتِ الوَثن

قال : والمعتفي مثل العافي .

عَفَتِ الدِّيارمَحَلُّها فَمُقامُها بِمِنًى تَأبَّدَ غَولُها فَرِجامُها

يعني: محل زندگی آن نابود گردید، پس جایگزین شدن او در منی عاقبت موجب هلاکت او خواهد شد.

و «عَفیٰ» معنی دیگری نیز دارد وقتی استکه مردی از دیگری حاجتی یا عطائی بخواهد، که ماضی آن «عفیٰ» است و مضارعش «يَعْفو» و اسم فاعلش «عاف» و از همین باب است در حدیثی که مرفوعاً رسیده: «شخصی که زمین مرده‌ای را احیا کند از آن او باشد و به هرچه در آن دست یابد، بر او صدقه باشد».

و منظور از عافیت در اینجا فرّدی باشد که از انسان یا جاندار دیگر مانند چرنده و یا پرنده‌ای یا غیر آنها، طلب روزی کند. و جمع عافی «عفاة» است، أعشی گفته:

تَطُوفُ العُفـاةُ بِأبْوابِـه كَطَـوْفِ النَّصارىٰ بِبَيْتِ الوَثَنْ

نیازمندان بدرگاه او می‌چرخند، همچون مسیحیان برگرد بتخانه.

گویند: و «مُعْتَفی» مانند «عافی» اسم فاعل است، به معنی دراز ریش و از سرگناه درگذرنده، می‌باشد.

«باب»

(معنى السّكّة المأبورة والمُهرة المأمورة)

١ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ بن بشّار القزوينيّ ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا المظفّر بن أحمد، قال: حدّثني أبو الحسين محمّد بن جعفر الكوفيّ، قال: حدّثنا محمّد بن إسماعيل البرمكيّ، قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد الأحمريّ، قال: حدّثنا جعفر بن سليمان، قال: حدّثنا ثابت بن دينار، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن أبيه عليّ عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خير المال سِكّة مَأبورَة و مُهرَةٌ مأمورَة.

٢ ـ حدّثنا أبو نصر محمّد بن الحسين بن الحسن الدّيلميّ الجوهريّ، قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب الأصمّ، قال: حدّثنا محمّد بن عبيدالله المنادي، قال: حدّثنا روح بن عُبادة، قال: حدّثنا أبو نعامة العدويّ، عن مسلم بن بديل، عن إياس بن زهير، عن سويد بن هبيرة، عن النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: خير مال المرء مُهرَةٌ مأمورَة أو سِكّةٌ مأبورَة.

قوله «سكّة مأبورة» يقال: هيَ الطّريقة المستقيمة المستوية المُصطفّة من النّخل ويقال: إنّما سمّيت الأزقّة سِككاً لاصطفاف الدّور فيها كطرائق النّخل، هذا في اللّغة.

(باب ۳۲۵ ـ معنی سکّهٔ مابوره و مهرهٔ مأموره)

۱ـ ثابت بن دینار گوید: حضرت سجّاد علیه السلام از پدر بزرگوار خود امام حسین و آنحضرت از پدرش علیّ علیهما السّلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بهترین ثروت، کارهای تولیدی مانند کشاورزی و شخم زدن زمین، و اسب کرّه آور می‌باشد.

۲ـ سوید بن هبیره گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ارزنده‌ترین مال، اسب پرنتاج یا زراعت پر محصول است. در بارهٔ فرموده‌اش «سِکّهٔ مأبوره» گفته می‌شود: «سکّه»، عبارت است از خیابانی که در دو سمت آن نخلهای بسیار بلند و راست صف کشیده‌اند، و کوچهٔ کوچك از این جهت سکك (کوچه‌ها) نامیده شده که در دو طرف آن خانه‌ها ردیف شده‌اند، این معنی لغوی آن است.

وقد روي عن النّبي ﷺ أنه قال: لا تسمّوا الطريق السكّة فإنّه لا سكّة إلّا سكك الجنّة.

وأمّا «المأبورة» فهي الّتي قد لقحت. قال أبو عبيد: لَقِحَتْ للواحدة خفيفة وللجمع بالتثقيل «لقّحت». يقال: أبرت النخل آبرها أبراً وهي نخلة مأبورة ويقال: «استأبرت غيري» إذا سألته أن يأبُرَ لَكَ نخلَك وكذلك الزّرع. والآبر: العامل، والمؤتبر: ربّ الزّرع، والمأبور: الزّرع والنّخل الّذي قد لقح. وأمّا «المُهرَة المأمُورة» فإنّها الكثيرة النتاج، وفيها لغتان يقال: قد أمرها الله فهي مأمورة وآمرها ـ ممدودة ـ فهي مؤمرة. وقد قرأ بعضهم «أمَرْنا مُتْرَفِيها» غيْرَ مَمْدودة يكون هذا من الأمر، وروي عن الحسن

و از پیغمبر گرامی ﷺ روایت شده که فرمود: راه را «سکّه» ننامید چون سکه‌ای (راهی) نباشد، جز سکه‌ها (راهها) در بهشت.

و «مأبوره» نخلی است که تلقیح شده باشد، و گردهٔ نر بر آن افشانده‌اند، ابو عبیده گوید: برای مفرد «لقحت» بی تشدید و برای جمع «لقّحت» با تشدید گفته می‌شود، گردهٔ ریز را «آبر» گویند، چنانکه گفته می‌شود: «آبرت النخل آبرها أبراً» (گَردهٔ نری دادم و اصلاح نمودم درخت خرما را)، و «مأبوره» درخت خرمایست که گَردهٔ نر داده و اصلاح شده است، و وقتی کسی بپرسد: می‌خواهی نخلت را گردهٔ نَری بدهم، و همچنین زِراعت را، گفته می‌شود: «اسْتَأبَرْتُ غَیرِي»، و «آبر» اسم فاعل است و گرد رِیزنده را «آبر» و مالکِ زراعت را «موتبر» و کِشت و درخت خرمائی را که تلقیح شده «مأبور» گویند.

و امّا «مهرهٔ مأموره» حیوانی است که زاد و ولدش زیاد باشد، و در آن دو واژه است: یکی از «امر» که گفته می‌شود: «قَدْ أمَرَهَا اللّهُ فَهِيَ مَأمُورَة» (خداوند به او دستور داد پس او فرمانبردار است)، و دیگری از «آمر و آمرها» بامدّ «فَهِيَ مُؤمرة» و بعضی «أمَرْنا مُتْرَفِيها» (بفرمائیم هوسرانان را ـ اسری ۱۷:۱۷) را بدون مدّ خوانده‌اند، این از «أمر» می‌باشد و از حسن روایت شده که چنین تفسیر نموده:

أنّه فسّرها فقال: أمرناهم بالطاعة فعصوا. وقد يكون «أمرنا» بمعنى أكثرنا على قوله «مهرة مأمورة» و«فرس مأمورة» ومن قرأها «آمرنا» فمدّها فليس معناه إلّا أكثرنا و من قرأها مشدّدة فقال: «أمّرنا» فهذا من التسليط ويقال في الكلام: قد أمر القوم يأمرون إذا كثروا وهو من قوله: «مُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ»

(باب)
(معنى الاشهر المعلومات للحجّ)

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن المثنّى، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه‌السلام في قول الله

«ما آنها را امر به اطاعت نموديم آنها نافرمانى كردند»، و چه بسا كه «امرنا» به معنى فزون كرديم است، بنابر قول آنحضرت: «مهرة مأموره، و فرس مأموره»، و كسى كه «آمرنا» را با مدّ خوانده، معنايش جز «زياد كرديم» نمى‌باشد، و اگر آن را با تشديد «أمّرنا» خوانده باشد، اين از مسلّط كردن شخصى است بر شخص ديگر، و در كلام عرب گفته مى‌شود: «قد امرنا القوم يأمرون» هرگاه زياد شوند، و آن از قولش «مهرة مأموره» گفته شده است.

(باب ٣٢٦ ـ معنى ماههائى كه براى حجّ تمتع تعيين گرديده است)

١ـ زراره گويد: حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام در تفسير آية «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ» (زمان حجّ ماههاى دانسته شده است ـ بقره: ١٩٦) فرمود: شوّال، ذيقعده، و ذيحجّه مى‌باشند. (هركس كه در اين ماهها حجّ يا عمرة تمتّع را بر خود واجب كند، و به قصد حجّ احرام بندد، مى‌تواند بعضى از اعمال حجّ، چون «ذبح هَدْى» را انجام دهد، و شرع مطهّر متغيّر نمى‌شود، و آيه ردّ است بر مردم جاهليّت كه قائل به «نَسِىء» بودند، و فرمودة امام بر خلاف گفتة كسانى كه قائل بودند: ماههاى حجّ عبارتند از شوال و ذيقعده و ده روزه نخست ذيحجّه مى‌باشد).

عزّوجلّ: «الحجّ أشهر معلومات»، قال: شوّال، و ذوالقعدة، و ذوالحجّة. و في حديث آخر: وشهر مفرد للعمرة: رَجَب.

﴿باب﴾

✿(معنى الرّفث و الفسوق و الجدال)✿

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، قال: حدّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن أبي جميلة المفضّل بن صالح، عن زيد الشّحّام، قال: سألت أباعبدالله عليه‌السلام عن الرّفث والفُسُوق والجِدال. قال: أمّا الرّفثُ فالجماع، وأمّا الفسوق فهوالكذب، ألا تسمع قول‌الله عزّوجلّ: «ياأيّها الّذينَ آمنوا

و در حديث ديگرى است كه ماه رجب براى عمرهٔ مفرده مى‌باشد (در تمام ماههاى سال صحيح است و در اين ماه مستحبّ).

(باب ۳۲۷ ـ معنى رفث و فسوق و جدال)

۱ـ زيد شحّام گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم: «رَفث و فُسُوق و جِدال» كه در آيهٔ «الحَجُّ أشْهُرٌ مَعلُوماتٌ» از آنها نهى شده، چيست؟ فرمود: امّا «رَفث» (كه بمعنى هرگونه انگيزهٔ شهوت جنسى است در اينجا بمعنى) جماع و آميزش جنسى است.و «فسوق» (كه در اينجا بمعنى بيرون رفتن از حدود حقّ و مسئوليّت آن است) دروغ‌گوئى است، مگر نشنيده‌اى كه خدا فرموده: «يا أيُّهاالّذِينَ آمَنُوا إنْ جاءَكُم فاسِقٌ بِنبأٍ فتبيّنوا أن تُصيبُوا قَوْماً بِجهالَةٍ» (اى مؤمنين اگر مرد بدكارى خبرى را براى شما آورد، در مورد آن جستجو نمائيد، تا مبادا قومى را بنادانى آسيب رسانيد ـ حجرات ۴۹:۶).

و «جِدال» (كه به معنى درگيرى و ستيزه در گفتگو براى تحميل نظر است) گفتار آدمى استكه مرتب مى‌گويد: نه بخدا قسم، و آرى بخدا سوگند، و دشنام دادنِ مردى است ديگرى را (اين سه پديده، نمودار مبدأها و انگيزه‌هاى

إن جاءكم فاسِقٌ بنبأ فتبيّنوا أن تصيبوا قوماً بجهالة » ؟ والجدال هو قول الرّجل : لا والله ، وبلى والله ، وسباب الرّجلِ الرّجلَ .

«باب»

٭(معنى ما اشترط الله عزّوجلّ على النّاس في الحجّ وماشرط لهم)٭

١ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر ، عن عبدالله بن عامر ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عبيدالله بن عليّ الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال في الحجّ : إنّ الله اشترط على النّاس شرطاً وشرط لهم شرطاً فمن وفى وفى الله له ، قلت : ما الّذي اشترط عليهم وما الّذي شرط لهم ؟ فقال : أمّا الّذي اشترط عليهم فإنّه قال : « فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الحَجَّ فلارَفَثَ ولا فُسُوقَ ولا جدالَ فِي الحَجِّ » وأمّا الّذي شرط لهم قال : « فَمَنْ تعجّـلَ

پست شهوت و غضب و برتری جوئی است و منشأ هبوط آدمی است که در محیط حجّ باید ترك شود تا راه صعود گشوده گردد).

٭(باب ۳۲۸ ـ آنچه خدا در حجّ بر مردم لازم گردانیده)٭

٭(و آنچه را برای آنان بعهده گرفته است)٭

۱ـ حلبیّ گوید: امام صادق عليه‌السلام در مورد حجّ فرموده: خداوند شرطی را بر مردم لازم شمرده، و پاداش هم برای ایشان تعهّد نموده، پس هر کس که به آن شرط عمل کند، خداوند هم به تعهّدش وفا خواهد نمود، عرض کردم: شرطی که خدا برایشان نموده چیست؟ و چه پاداشی بعهده گرفته است؟

فرمود: آنچه شرط کرده که بر عهدهٔ آنان است این استکه فرموده: «الحَجُّ أشْهُرٌ مَعلُوماتٌ» «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الحَجَّ فَلا رَفَثَ ولا فُسُوقَ ولاجِدالَ في الحَجِّ» (پس آدمی که در آنها خود را به حجّ ملزوم نماید نباید آمیزش «با زنان» نماید و نباید دروغ بگوید، و نباید نافرمانی کند و ستیز نماید و ناسزا گوید، در حج ـ بقره ۲:۱۹۶) .

و امّا آنچه شرط کرده بر ایشان، در دنبالهٔ همین آیات فرموده: «فَمَنْ تَعَجَّلَ

فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ » قال : يرجع ولاذنب له . قلت : أرأيت من ابتلي بالجماع ماعليه ؟ قال : عليه بَدَنَة وإن كانت المرأة أعانت بشهوة مع شهوة الرّجل فعليهما بدنتان ينحرانهما وإن كان استكرهها وليس بهوى منها فليس عليها شيء ويفرق بينهما حتّى ينفر النّاس وحتّى يرجعا إلى المكان الّذي أصابا فيه ما أصابا . قلت : أرأيت إن أخذا في غير ذلك الطريق إلى أرض أُخرى أيجتمعان ؟ قال : نعم . قلت أرأيت إن ابتلي بالفسوق ؟ فأعظم ذلك ولم يجعل له حدّاً قال : يستغفر الله ويلبّي ، قلت: أرأيت إن ابتلي بالجدال ؟ قال : فإذا جادل فوق مرّتين فعلى المصيب دم يهريقه [دم] شاة ،

فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ» (وشخصى كه در دو روز شتاب نمايد گناهى بر او نيست و شخصى كه تأخير نمايد گناهى نكرده براى افرادى كه با تقوى باشند ـ بقره: ۲۰۲).

شرح: «منظور از دو روز اينستكه اگر حاجيان در روز ۱۲ ذى حجّه بعد از «رَمى جِمار» بعداز ظهر و پيش از غروب بسوى مكه حركت نمايند، گناهى بر آنان نيست، و منظور از جملهٔ «وَ مَنْ تَأَخَّرَ» اين استكه اگر اين كار را در روز سيزدهم بعد از «رمى جمرات» انجام دهد نيز گناهى بر آنان نخواهد بود».

گفتم: شخصى كه جماع نموده مى‌فرمائيد چكار بايد بكند؟ فرمود: بدنه‌اى (شتر قربانى) بر او لازم است، و اگر زن با شهوت خود به شهوت مرد كمك كرده، پس بر آنها دو بدنه لازم است كه نحر كنند، ولى اگر زن ميل بجماع نداشته چيزى بر او نيست و ميان زن و مرد جدائى انداخته مى‌شود تا مردم كوچ نمايند، و برسند به مكانى كه در آنجا مرتكب آن عمل شده‌اند. گفتم: آيا اگر از راه ديگرى رفتند، نظر مباركتان چيست؟ مى‌توانند با هم بروند؟ فرمود: آرى. عرض كردم: نظر شما در بارهٔ «فسوق» چه مى‌باشد؟ با آنكه از آن بزرگتر است، چرا حدّى برايش قرار داده نشده است؟ فرمود: از خدا آمرزش بخواهد و «لَبَّيْكَ اللّهمّ لَبَّيْكَ ...» بگويد، عرض كردم: آيا نظر شما در بارهٔ كسى كه مبتلا بجدال

وعلى المخطىء دم يُهريقه [دم] بقرة .

﴿باب﴾

☼(معنى الحجّ الأكبر وَ الحجّ الأصغر)☼

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن صفوان بن يحيى ، عن ذريح المحاربيّ ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : الحجّ الأكبر يوم النّحر .

٢ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصّفّار ، عن أيّوب‌بن نوح ، عن صَفوان‌بن يحيى ، عن معاوية بن عمّار ، قال : سألت أباعبدالله عليه‌السلام عن يوم الحجّ الأكبر فقال : هو يوم النَّحْر ، والأصغر العُمْرَة .

٣ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم‌بن هاشم ، عن أبيه ، عن عبدالله ابن المغيرة ، عن عبدالله بن سِنان ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : الحجّ الأكبر يوم الأضحى .

حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن محمّدبن عيسى‌بن عبيد ، عن النضربن سويد ، عن عبدالله‌بن سنان ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام مثل ذلك .

شود، چیست؟ فرمود: هرگاه بیش از دو بار جدال کرد، بر آن جدال صواب، گوسفندی بکشد، و بر جَدَلی که خطا بود، گاوی بکشد.

(باب ۳۲۹ـ معنی حجّ اکبر و حجّ أصغر)

۱ـ ذریح محاربیّ گوید: امام صادق فرمود: «حجّ اکبر» روز نحر (دهم ذیحِجّه) است (که معظم اُفعال حجّ چون طواف و نَحْر و حَلْق و رَمْی در اوست).

۲ـ معاویة بن عمّار گوید: از امام صادق عليه‌السلام، پرسیدم: حجّ اکبر چه روزی است؟ فرمود: «حجّ اکبر» روز عیدِ نحرو «حجّ اصغر» عمره (مفرده) می‌باشد.

۳ـ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود: «حجّ اکبر» روز عید قربان است. و این حدیث به سند دیگر هم از همین راوی نقل شده است.

٤ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا عبدالله‌بن جعفرالحميريّ، عن إبراهيم‌بن‌مهزيار عن أخيه‌عليّ، عن‌الحسين ، عن حمّادبن عيسى، عن شعيب، عن أبي‌بصير؛ والنضر، عن ابن سِنان، عن‌أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال: الحجّ الأكبر يوم‌الأضحى.

٥ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان‌بن داود المنقريّ، قال: حدّثنا فضيل بن عياض، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن الحجّ الأكبر، فقال: أعندك فيه شيء؛ فقلت: نعم، كان ابن عبّاس يقول: الحجّ الأكبريوم عرفة يعني أنّه من أدرك يوم عرفة إلى‌طلوع الفجر من يوم النّحر فقد أدرك الحجّ و من فاته ذلك فاته الحجّ فجعل ليلة عرفة لما قبلها ولما بعدها، والدّليل على ذلك أنّه من أدرك ليلة النحر إلى طلوع الفجر فقد أدرك الحجّ و أجزء عنه من عرفة. فقال أبوعبدالله عليه‌السلام: قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام: الحجّ الأكبر يوم النّحر واحتجّ بقول الله عزّ وجلّ: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» فهي عشرون من

٤ـ (همانند حديث سوم است).

٥ـ فضيل بن عياض گويد: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم: «حجّ اكبر» چه روزى است؟ فرمود: مگر در بارهٔ آن ترديدى است؟ عرض كردم: آرى، ابن عبّاس مى‌گويد: «حجّ اكبر» روز عرفه (نهم ذيحجّه) است يعنى كسى كه روز عرفه را تا طلوع فجر از روز نحر (دهم ذيحجّه) درك نمايد حجّش درست است.

و هر كس كه اين بُرْهَه از زمان را از دست بدهد، حجّش فوت شده، پس او شب عرفه را متعلّق به ما قبل و ما بعدش قرار داده، و دليل برآن اينست: شخصى كه شب نحر را تا طلوع فجر درك نموده، حجّ را دريافته و از عرفه كفايت نموده. امام صادق عليه‌السلام فرمود: امير مؤمنان عليه‌السلام فرمودند: «حجّ اكبر» روز نحر است و بفرمودهٔ خداى عزوجل: «فَسِيحُوا فِي‌الأرض أربعة أشهر» (اى مسلمين بمشركين بگوئيد) شما آزاد هستيد كه فقط مدّت چهار ماه در زمين گردش كنيد (توبه:۲).

پس آن بيست روز از ذى‌الحجّه (روز عيد نحر كه روز تبليغ است) و

ذي الحجّة والمحرّم والصفر وشهر ربيع الأوّل وعشر من شهر ربيع الآخر ولو كان الحجّ الأكبر يوم عرفة لكان السيح أربعة أشهر ويوماً واحتجّ بقول الله عزّوجلّ: «و أذان من الله ورسوله إلى النّاس يوم الحجّ الأكبر» وكنت أنا الأذان في النّاس. فقلت له: ما معنى هذه اللّفظة «الحجّ الأكبر» فقال: إنّما سُمّي الأكبر لأنّها كانت سنة حجّ فيها المسلمون والمشركون ولم يحجّ المشركون بعد تلك السنة.

«باب»

(معنى الأيّام المعلومات والأيّام المعدودات)

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

محرم و صفر و ماه ربيع الاوّل و ده روز از ماه ربيع الثّاني است، و اگر «حج اكبر» روز عرفه مى‌بود، بايد گردش چهار ماه و يكروز آزاد باشد و حضرت علىّ عليه السلام احتجاج فرمود: به قول خداى عزّوجلّ: «و أذانٌ مِنَ اللهِ و رَسُولِهِ إلى النّاسِ يَومَ الحَجّ الأكبر» (و از طرف پروردگار و پيامبر او در روز حجّ اكبر «روز عيد قربان» بمردم اعلان مى‌شود ـ توبه ۹:۳).

من همان شخصى هستم كه در ميان حُجاج اين أذان، يعنى اين اعلام را كردم. به حضرت صادق عليه السلام عرض كردم: معناى اين كلمه «حجّ اكبر» چيست؟ فرمود: چون در آن سال مسلمانان و مشركين همگى حجّ بجاى آوردند، و مشركين در سالهاى بعد از آن حجّ بجا نياوردند، حجّ آن سال «حَجّ أكبر» ناميده شد.

(باب ۳۳۰ ـ معنى ايّام معلوم و ايّام معدود)

۱ـ حمّادبن عيسى گويد: شنيدم امام صادق عليه السلام مى‌فرمود: علىّ عليه السلام در معنى قول خداى عزّوجلّ «ويذكروا اسمَ اللهِ في ايّام معلومات» (و يا دكنند نام خدا را

سمعته يقول : قال علي عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: «ويذكروا اسم الله في أيّام معلومات ـ» قال : أيّام العشر.

٢ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي الصبّاح ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : «ويذكروا اسم الله في أيّام معلومات» قال : هي أيّام التّشْرِيق .

٣ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن أحمد بن عليّ بن الصلت ، عن عبدالله بن الصلت ، عن يونس بن عبدالرّحمن ، عن المفضّل بن صالح ، عن زيد الشحّام ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: «وَاذْكُرُوا اللهَ في أيّام مَعدُودات» قال : المعلومات والمعدودات واحدة وهي أيّام التّشْرِيق .

«باب»

(معنى المُكاء والتصدية)

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان ، عن الحسين بن سعيد ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليمانيّ

در روزهای دانسته شده ـ حج ٢٢:٢٨) فرمود: ده روز اول (ذيحجّه) است.

٢ـ أبو الصبّاح از قول امام صادق عليه السلام در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ فِي أيّامٍ مَعلُوماتٍ» فرمود: منظور ايّام تشريق (روز عيدِ نحر و سه روز بعد از عيدِ قربان) است.

٣ـ زيد شحّام گويد: امام صادق عليه السلام در تفسير قول خدای عزّوجلّ «وَاذكُرُوا اللّهَ في أيّامٍ مَعْدُودات» فرمود: معلومات و معدودات يکی هستند و منظور از هر دو ايّام تشريق می‌باشد.

(باب ٣٣١ ـ معنی مُکاء و تَصْدِيَه)

١ـ يمانی با يك واسطه از امام صادق عليه السلام روايت نموده که در معنی قول

عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «وما كان صلاتهم عندالبيت إلاّ مكاءً وتصدية» قال: التصفير والتصفيق.

﴿باب﴾
✿(معنى الأذان من الله و رسوله)✿

١ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيّوب، عن أبان بن عثمان، عن أبي الجارود، عن حكيم بن جُبَير، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام في قول الله عزّ و جلّ: «و أذان من الله و رسوله» قال: الأذان عليّ عليه السلام.

٢ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن عليّ بن أسباط، عن سيف بن عميرة، عن الحارث بن المغيرة بن النصريّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزّ و جلّ: «وأذان من الله ورسوله إلى النّاس يوم الحجّ الأكبر» فقال: اسم نَحَله الله عزّ وجلّ عليّاً

خداوند: «و ما كانَ صَلاتُهم عِندَالبَيْتِ الاّ مُكاءً وَ تَصْدِيَة» (و نباشد نمازشان نزد آن خانه (كعبه) مگر سوت زدن و بانگی و دست بر دست كوفتنی ـ أنفال ۸:۳۶) فرمود: سوت زدن و دست برهم كوفتن چندانكه صدا دهد.

(باب ۳۳۲ ـ معنی أذان از جانب خدا و پیامبر او)

۱ـ حكیم بن جبیر گوید: امام زین العابدین علیه السلام در معنی آیهٔ شریفهٔ «وَ أذانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِه» و اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش ـ توبه ۹ :۳) فرمود: منظور از أذان حضرتِ علیّ علیه السلام است.

۲ـ حارث نصری گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر «وَ أذانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ اِلَى النّاسِ يَوْمَ الحَجِّ الأكْبَرِ» را پرسیدم، فرمود: نامی است كه خداوند از آسمان اختصاص به علیّ علیه السلام داده است، زیرا اوست كه از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله

صلوات‌الله عليه من السّماء لأنّه هو الّذي أدّى عن رسول‌الله صلى الله عليه وآله براءة وقدكان بعث بها مع أبي‌بكر أوّلاً فنزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال : يا محمّد إنّ الله يقول لك : إنّه لا يبلّغ عنك إلّا أنت أورجل‌منك فبعث رسول‌الله صلى الله عليه وآله عند ذلك عليّاً عليه السلام فلحق أبابكر وأخذ الصحيفة من يده ومضى بها إلى مكّة فسمّاه الله تعالى أذاناً من الله ، إنّه اسم نحله‌الله من‌السماء لعليّ عليه السلام .

﴿ باب ﴾

✲(معنى الشّاهد والمشهود ومعنى اليوم المجموع له النّاس)✲

١ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا أحمدبن إدريس ، عن محمّدبن أحمدبن يحيى ؛ ومحمّد ابن‌عليّ بن محبوب ، عن محمّدبن عيسى‌بن عبيد ، عن صفوان‌بن يحيى ، عن إسماعيل‌بن‌جابر عن رجاله ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام في قول‌الله عزّوجلّ : «ذلِكَ‌يومٌ مجموعٌ له النّاس وذلك‌يومٌ

بیزاری از مشرکین را اعلام کرد، پیغمبر صلى الله عليه وآله نخست آن را به أبوبکر داده بود، جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد خدا بتو می‌فرماید: «خودت یا مردی که از خودت باشد و دیگری حق ابلاغ آنرا از جانب تو ندارد» بعد از آن فرمان بود که پیغمبر علیّ عليه السلام را فرستاد، و او به أبوبکر رسید، و صحیفه را از دستش گرفت و برد، و به دیوار کعبه نصب نمود، از این جهت خداوند او را أذان نامید، همانا آن نامی است که خداوند از آسمان اختصاص به علیّ عليه السلام داده است.

✲(باب ٣٣٣ـ معنی «شاهد و مشهود» و معنی روزی که مردم در آن فراهم گردند)✲

١ـ اسماعیل بن جابر از راویان خود از امام صادق عليه السلام روایت نموده که آنحضرت در تفسیر قول خدای عزّوجلّ «ذٰلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ» (روز قیامت روزی استکه همهٔ مخلوق را در آن جمع کنند، و آن روزیست که حاضر گردانیده شده، در آن اهل آسمان و زمین ـ هود ١١:١٠٣).

فرمود: «المشهود» روز عرفه، و روزی که همهٔ خلایق در آنروز جمع

مشهود ـ » قال : المشهود يوم عرفة والمجموع له النّـاس يوم القيامة .

٢ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ، قال : حدّثني محمّدبن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن فضّـال ، عن أبي جميلة ، عن محمّدبن عليّ الحلبيّ ، عن أبيعبدالله عليه السلام في قوله عزّوجلّ : « وشاهِدٍ و مَشْهُودٍ » قال : الشاهد يوم الجمعة ، والمشهود يوم عرفة .

٣ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن يحيى العطّـار ، عن أحمدبن محمّد ، عن موسى‌بن القاسم ، عن محمّدبن أبي‌عمير ، عن أبان بن‌عثمان ، عن عبدالرّحمن بن أبي‌عبدالله عن أبي‌عبدالله عليه السلام أنّـه قال : الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم عرفة و الموعود يوم القيامة .

٤ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن ، قال : حدّثنا الحسين‌بن الحسن بن أبان ، عن الحسين ابن سعيد ، عن صفوان ، عن يعقوب‌بن شعيب ، قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول‌الله عزّ وجلّ : « وشاهد ومشهود » قال : الشاهد يوم‌عرفة .

٥ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضربن سويد ، عن محمّدبن هاشم ، عمّـن روى عن أبي‌جعفر عليه السلام قال : سأله الأبرش الكلبيّ عن قول‌الله عزّوجلّ : «وشاهدٍ

شده‌اند، يعني روز قيامت است.

٢ـ حلبي گويد: امام صادق عليه السلام در توضيح فرمودهٔ خداي عزّوجلّ «و شاهدٍ و مشهودٍ» (و سوگند به شاهد و مشهود ـ بروج ٣:٨۵) فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه است.

٣ـ عبدالرّحمن بن أبي عبدالله از امام صادق عليه السلام روايت نموده كه فرمود: «شاهد» روز جمعه «مشهود» روز عرفه، و «موعود» روز قيامت مي‌باشد.

۴ـ يعقوب بن شعيب گويد: حضرت صادق عليه السلام در مورد آيهٔ «و شاهد و مشهود» فرمود: «شاهد» روز عرفه است.

۵ـ محمّد بن هاشم از قول شخصي روايت نموده است كه گفت: أبرش

و مشهود » فقال أبوجعفر عليه السلام : ما قيل لك ؟ فقال : قالوا : الشّاهد يوم الجمعة، والمشهود يوم عَرَفة ، فقال أبوجعفر عليه السلام : ليس كما قيل لك ، الشاهد يوم عَرَفة والمشهود يوم القيامة ؛ أما تقرء القرآن ؟ قال الله عزّوجلّ : « ذلك يومٌ مجموعٌ له النّاسُ وذلك يومٌ مشهودٌ » .

٦ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن فضالة ، عن أبان ، عن أبي الجارود عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّوجلّ : « وشاهد ومشهود » قال : الشّاهد يوم الجمعة والمشهود يوم عرفة والموعود يوم القيامة .

٧ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا أحمد بن إدريس ، عن عمران بن موسى ، عن الحسن ابن موسى الخشّاب ، عن عليّ بن حسّان ، عن عبدالرّحمن بن كثير الهاشميّ مولى أبي جعفر محمّد بن عليّ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : « و شاهد و مشهود » قال : النّبيّ صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام .

کلبی از حضرت باقر علیه السلام معنى آيهٔ شريفهٔ «و شاهِدٍ و مَشهودٍ» را پرسيد، حضرت به او فرمود: در اين مورد چه چيز بتو گفته شده است؟ عرض كرد: گفته‌اند: «شاهد» روز جمعه است و «مشهود» روز عرفه. حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: آنطور كه بتو گفته شده نيست، بلكه «شاهد» روز عرفه و «مشهود» روز قيامت است مگر قرآن نخوانده‌ای كه خداوند عزّوجلّ فرموده: «روز قيامت روزيستكه همهٔ مخلوق را در آنروز جمع كنند و آنروزيست كه حاضر گردانيده شده در آن اهل آسمان و زمين»؟.

٦ـ أبي الجارود از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام در تفسير قول خدای عزّوجلّ «وَ شاهِدٍ و مَشهودٍ» فرمود: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه و «موعود» روز قيامت است.

٧ـ عبدالرّحمن هاشمی از حضرت صادق علیه السلام در مورد آيهٔ شريفهٔ «و شاهِدٍ و مشهود» روايت كرده كه فرمود: مقصود پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين علیه السلام است.

﴿ باب ﴾

☼(معنى المكاعمة والمكامعة)☼

١ ـ حدّثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوري العطّار ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن قتيبة، عن حمدان بن سليمان النيسابوري، عن هشام بن أحمد اليربوعي، عن عبدالله بن الفضل، عن أبيه، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما السلام، عن جابر بن عبدالله الأنصاري، قال: نهى رسول الله صلّى الله عليه وآله عن المكاعمة والمكامعة، فالمكاعمة أن يلثم الرّجل الرّجل، والمكامعة أن يضاجعه ولا يكون بينهما ثوب من غير ضرورة.

﴿باب﴾

☼(معنى البعال)☼

١ ـ حدّثنا عليّ بن عبدالله بن الورّاق، قال: حدّثنا أبوالحسين محمّد بن جعفر

شرح: «مشهود» عبارت است از درك و ضبط تامّ بوسيلهٔ چشم يا ذهن، و «شاهد» به معنى گواه و «مشهود» مشاهده شده مى‌باشد، و چون عطف به «يوم الموعود» شُده‌اند، به روز معيّنى تأويل گشته‌اند و مفسّرين قريب به ده احتمال در آن داده‌اند.

(باب ٣٣٤ ـ معنى مكاعمه و مكامعه)

١ـ حضرت باقرالعلوم عليه السلام به نقل از جابربن عبداللّه انصارى فرمود: پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله نهى فرمود از «مُكاعَمَه و مُكامَعَه» «مكاعمه» بوسيدن دو مرد است لبهاى يكديگر را، و «مكامعه» آنستكه دو مرد در يك بستر برهنه بخوابند و با لباسى ميان آندو فاصله نباشد بدون اينكه ضرورتى باشد (دليل موجّهى داشته باشند).

(باب ٣٣٥ ـ معنى بعال)

١ـ عَمروبن جُمَيْع گويد: امام صادق عليه السلام به نقل از پدربزرگوارش فرمود:

الأسديّ الكوفيّ ، قال : حدّثنا موسى بن عمران النّخعيّ ، عن عمّه الحسين بن يزيد ، عن عمرو بن جُمَيْع ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه عليهما السلام قال : بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بديل بن وَرْقاء الخُزاعيّ عَلىٰ جمل أورق فأمره أن ينادي في النّاس أيّام منى ألّا تصوموا هذه الأيّام فإنّها أيّام أكل وشرب وبِعال . والبعال النّكاح وملاعبة الرّجل أهله .

﴿ باب ﴾

☆(معنى الإقعاء)☆

١ ـ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عليّ ابن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن عَمرو بن جُمَيْع ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لابأس بالإقعاء في الصلاة بين السجدتين وبين الرّكعة الاُولى والثانية وبين الركعة الثالثة والرابعة وإذا أجلسك الإمام في موضع يجب أن تقوم فيه فتجاف ، ولايجوز الإقعاء في موضع التشهّدين إلّا من علّة لأنّ المقعي ليس بجالس إنّما جلس بعضه على بعض ،

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بُدَيْل بن وَرْقاء خُزاعيّ را سوار بر شتر خاکستری رنگی فرستاد، و به او مأموریّت داد تا در ایّام مِنیٰ، در میان مردم فریاد زند که: این ایّام را روزه نگیرند، زیرا آنروزها، روز خوردن و آشامیدن و «بِعال» است، و «بِعال» زناشوئی، و شوخی کردن مرد با همسرش می‌باشد.

*(باب ۳۳۶ ـ معنی اقعاء)☆

۱ـ عمرو بن جُمَيْع گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: اشکالی نیست در «اقعاء» (گذاشتن نشیمنگاه بر زمین، چنانکه هر دو ساق او پنهان باشد، دو طرف دبر بر دو پاشنه نهادن در میان دو سجده هنگام ادا نماز) و میان رکعت اوّل و دوم و میان رکعت سوم و چهارم، و هرگاه امام جماعت تو را در جائی که واجب است بایستی، نشاند، پس «تجافی» (یعنی انگشتان دست و سینهٔ پا را بر زمین گذار، و زانوها را بلند) بنما، و جایز نیست «اقعاء» در موقع دو تشهّد، مگر از

والإقعاء أن يضع الرّجل أليتيه على عقبيه في تشهّديه ، فأمّا الأكل مُقعياً فلا بأس به لأنّ رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله قدأكل مقعياً .

﴿ باب ﴾

(معنى المُطيطاء)

١ ـ حدّثنا أحمدبن زيادبن جعفرالهمدانيّ ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثناعليّ بن إبراهيم‌بن هاشم ، عن‌أبيه ، عن محمّدبن‌أبي‌عمير ، عن‌عمروبن جميع‌قال : قال‌أبوعبدالله عليه‌السلام : حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم‌السلام قال : قال رسول الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله : إذا مَشَتْ اُمّتي المطيطاء و خـدمتهم‌فارس والرّوم كان بأسهم بينهم . و المُطَيطاء التّبختُرُ و مَدُّ اليدين في‌المشي .

جهت بیماری، زیرا شخص بر سرین نشسته، جالس (نشسته) نیست، بعضی از (بدن) خود را بر بعضی دیگر نهاده.

و «اِقعاء» آن استكه در تشهّد بر دو پاشنه پای خود نشیند و امّا غذا خوردن در حال «اقعاء» ایرادی ندارد چون رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله در چنین حالی غذا میل می‌فرمود.

(باب ۳۳۷ ـ معنی مُطَیطا)

۱ـ عمروبن جمیع گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود پدرم از پدرش از جدّش علیهم السّلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرگاه امّتم با تکبّر و ناز فروختن راه بروند،و پارسیان و رومیها خدمتکار ایشان شوند ، بجان هم افتند، و با یکدیگر در افتند، «مُطَیطا » با خود نمائی و برازندگی راه رفتن، و کشیدن دو دست در وقت راه رفتن است.

﴿ باب ﴾

✿(معنى ثياب القِسي)✿

١ ـ حدَّثنا حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ ابن أبي طالب عليهم السلام بقمّ في رجب سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة ، قال : أخبرني عليُّ بن إبراهيم بن هاشم سنة سبع وثلاثمائة ، قال : حدَّثني أبي ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عبدالله بن عليّ الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال عليٌّ عليه السلام : نهاني رسول الله صلى الله عليه وآله ـ ولا أقول : نهاكم ـ عن التختّم بالذّهب وعن ثياب القَسيّ و عن مَياثر الأرجوان وعن الملاحف المُفدَمة وعن القراءة وأنا راكع .

قال حمزة بن محمّد : « القَسيّ » ثياب يؤتى بها من مصر فيها حرير ، وأصحاب الحديث يقولون : القِسيّ ـ بكسر القاف ـ وأهل مصر يقولون : القَسيّ تنسب إلى بلاد يقال لها : « القَسّ » هكذا ذكره القاسم بن سلّام وقال : قد رأيتها ولم يعرفها الأصمعيّ .

(باب ۳۳۸ ـ معنی لباس قِسی)

۱ـ حلبی از امام صادق عليه السلام روايت نموده: كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله مرا نهی كرد ـ ونمی‌گويم شما را نهی نمود ـ از بدست كردن انگشتر طلا، و از پوشيدن لباس قسی، و از زين پوشهای أرغوانی قرمز رنگ، و از لحافها و روپوشهای بسيار سرخ، و از خواندن قرآن در حالِ ركوع.

حمزة بن محمّد گويد: «القِسي» لباسی بود كه از مصر آورده می‌شد و در بافت آن ابريشم به كار رفته بود و اصحاب حديث گويند «قِسی» بكسر قاف و مردمِ مصر می‌گويند: لباس قَسی منسوب است به سرزمينهائی بنام (قَس). قاسم بن سَلّام آن را چنين يا د كرده و گفته است من آن را ديده‌ام و اصمعی آن را تعريف نكرده است.

﴿ باب ﴾

✿(معنى الشُّجْنَة)✿

١ ـ حدَّثنا عليُّ بن أحمدبن عبدالله بن أحمدبن أبيعبدالله البرقيّ ، قال : حدَّثني أبي ، عن جدِّه أحمدبن أبيعبدالله ، عن أبيه محمّدبن خالد ، عن يونس بن عبد الرَّحمن ، عن عمروبن جميع ، قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام مع نفر من أصحابه فسمعته و هو يقول : إنَّ رَحِمَ الأئمّة عليهم السلام من آل محمّد صلى الله عليه وآله لتتعلّق بالعرش يوم القيامة و تتعلّق بها أرحام المؤمنين تقول : يارَبِّ صِلْ مَن وَصَلَنا وَ اقْطَع مَنْ قَطَعَنا . قال : ويقول الله تبارك و تعالى : أنَا الرَّحمنُ وأنتَ الرَّحم شققت اسمك من اسمي فمن وصلك وصلته و من قطعك قطعته ، ولذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله : الرَّحم شجنة من الله عزَّوجلَّ .

أخبرنا أبو الحسين محمّد بن هارون الزَّنجانيّ فيما كتب إليَّ ، قال : حدَّثنا عليُّ بن عبدالعزيز ، قال : سمعت القاسم بن سلّام يقول في معنى قول النَّبيّ صلى الله عليه وآله : «الرَّحم

(باب ٣٣٩ ـ معنی شجنه)

١ـ عمروبن جُمَیع گوید: من با چند تن از یاران امام صادق علیه السلام در محضر مقدّسش بودیم،شنیدم می‌فرمود: رشتهٔ خویشی امامان خاندان محمّد صلی الله علیه وآله روز قیامت به عرش آویزد، و رشتهٔ خویشها؛ مؤمنین هم به آن در آویزند و گویند: پروردگارا بپیوند به آدمی که به ما پیوندد، و جدا شو، از شخصی که از ما جدا گردد. فرمود: و خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید:من «رحمن» هستم و تو «رحم» نامت را از نام خودم باز گرفتم پس بهرکس به تو پیوندد به او خواهم پیوست و ازهرکه‌ازتوببرد خواهم برید، و بهمان جهت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده: «رَحِم شُجْنَه» (خویشاوندی در هم پیوسته) پیوندی است از طرف خدای عزّوجلّ.

ابوالحسین محمّدبن هارون زنجانیّ در نامه‌ای که برایم نوشته بود خبرداد که حدیث کرد ما را علیّ بن عبدالعزیز گوید: شنیدم قاسم بن سلّام در معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه وآله «الرَّحِمُ شُجْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ» می‌گفت مفهومش این استکه

شُجنة من الله عزّ و جلّ » : يعني أنّه قرابة مشتبكة كاشتباك العروق . و قول القائل : «الحديث ذوشُجون » إنّما هو تمسّك بعضه ببعض . وقال بعض أهل العلم : يقال : «شجَرٌ مُتَشجّنٌ » إذا التفّ بعضه ببعض . ويقال : شِجنة و شُجنة و الشّجن كالغُصْن يكون من الشجرة وقد قال النبيّ ﷺ : إنّ فاطمة شجنة منّي يؤذيني ماآذاها ويسرّني مايسرّها صلوات الله عليها .

٢ ـ حدّثنا بذلك أحمد بن الحسن القطّان : قال : حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفيّ مولى بني هاشم ، قال : أخبرنا المنذر بن محمّد قراءة ، قال: حدّثنا جعفر بن سليمان التميميّ قال : حدّثنا إسماعيل بن مِهران ، عن عَباية ، عن ابن عبّاس ، عن النبيّ ﷺ [أنّه] قال : إنّ فاطمة شجنة منّي يؤذيني ما آذاها ويسرّني مايسرّها ، وإنّ الله تبارك وتعالى ليغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها صلوات الله عليها .

خویشاوندی درهم پیوسته شده مانند پیوستن ریشه‌های درخت، و معنی این گفته «الحَدِيثُ ذُوشُجُون» حدیث انواع فنون و أغراضی دارد و پیچ در پیچ و دارای فنون و شعبه‌هاست. این است که بعضی به بعض دیگر چنگ انداختند و یکی از دانشمندان گفته است:اینکه گویند درختِ متشجّن، وقتی بعضی شاخه‌های آن به بعضی دیگر درهم پیچیده گردد، و گفته می‌شود:«شِجْنَة و شُجْنَة و شَجَن» لفظاً و معنا مانند غُصن، شاخهٔ درخت است.

و پیغمبر اکرم ﷺ فرموده: «فاطمه از ریشه‌ای پیچیده بمن است، آزار می‌دهد مرا هرآنچه او را آزار می‌دهد، و خرسند می‌سازد مرا هر آنچه او را خرسند می‌سازد.

۲ـ ابن عبّاس گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: (قطعاً فاطمه رگی از من است آزرده می‌سازد مرا آنچه او را آزرده می‌سازد، و شادمان می کند مرا آنچه او را شادمان می‌نماید، وبیقین خداوند تبارك و تعالی خشمگین گردد بواسطهٔ خشم فاطمه، و خوشنود گردد برای خوشنودی فاطمه، صلوات الله علیها.

﴿ باب ﴾

(معنى الجُبار)

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن الهيثم بن أبي مسروق النهديّ ، قال : حدّثنا الحسين بن علوان ، عن عمرو بن خالد ، عن زيد بن عليّ ، عن أبيه عليّ بن الحسين ، عن أبيه الحسين ، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : العَجماء جُبار ، والبئر جُبار والمعدن جُبار ، وفي الرّكاز الخمس . و الجُبار الهدَر الّذي لادية فيه ولاقود .

أخبرنا أبوالحسين محمّد بن هارون الزّنجانيّ ، قال : حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز عن القاسم بن سلاّم أنّه قال : العجماء هي البهيمة وإنّما سمّيت عجماء لأنّها لاتتكلّم و

(باب ۳۴۰ ـ معنى جُبار)

۱ـ زیدبن علیّ از پدرش امام سجّاد، از پدرش حسین بن علیّ از پدرش علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرده است: که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرموده: «عَجْما» (حیوان) و چاه و معدن، اینها باطل و رایگانند (ضامن نیستند اگر موجب تلف شدن کسی شوند) و «رِکاز» خمس دارد و «جُبار» باطل و رایگان شدن خون است که نه دیه دارد، و نه قصاص.

قاسم بن سلاّم گوید: «عَجما» در اینجا بمعنی بهیمه (هرچارپا ـ یا جاندار بی تمیز) و علّت نامیده شدنِ آن بِعجماء این است که قدرتِ گفتن ندارد. و هرکس نتواند سخن بگوید و لُکنتی در زبانش باشد و یا فصیح نباشد، «اَعجَم وَ مُسْتَعْجَم» گویندش.

تذکّر: « قاسم بن سلاّم از وابستگان قبیلهٔ أزد است ویکی ازبزرگان علم و ادب است دارای تألیفاتی است که یکی از آنها غریب الحدیث است، گویند اهل هرات بوده و بعداً ببغداد و مصر رفته است و علماءادب قول اورا در بیان الفاظ حجّت دانند، واز اینرو مؤلّف بقول او زیاد استناد می‌کند، در ۲۲٤ از دنیا رفته

كلّ من لايقدر على الكلام فهو أعجم ومستعجم ومنه قول الحسن عليه السلام: «صلاة النّهار عَجماء» يقول: لاتسمع فيها قراءة؛ وأمّا الجُبارفهو الهدر وإنّما جعل جرح العجماء هدراً إذا كانت منفلتة ليس لها قائد ولا سائق ولاراكب، فإذا كان معها واحد من هؤلاء الثلاثة فهو ضامن لأنّ الجناية حينئذ ليست للعجماء وإنّما هي جناية صاحبها الّذي أو طأها النّاس. وأمّا قوله: «والبئر جُبار» فإنّ فيها غير قول، يقال: إنّها البئر يستأجر عليها صاحبها رجلاً يحفرها في ملكه فينهار على الحافر فليس على صاحبها ضمان. و يقال: إنّها البئر تكون في ملك الرّجل فيسقط فيها إنسان أودابّة فلاضمان عليه لأنّها في ملكه.

وقال القاسم بن سلّام: هي عندي البئر العادية القديمة الّتي لايعلم لها حافر ولا مالك

است.

و فرمايش امام مُجتبى عليه السّلام كه فرموده: «نماز ظهر و عصر عَجما است» از همين باب است، يعنى قرائت در آن شنيده نمى‌شود.

و امّا «جُبار» بمعنى به هدر رفتن، و آسيب، و چارپا وقتى هَدَر است كه افسار گسيخته باشد، و افسار كِش يا چهارپا دارى نداشته، يا كسى بر آن سوار نباشد، پس هرگاه يكى از اين سه حالت در آن بود، صاحبش ضامن است چون در اين هنگام جنايت از چارپا نيست، بلكه آن جنايت از شخصى است كه افسار حيوان را در اختيار دارد.

و امّا قولش كه گويد: «و چاه جُبار است»، در آن چند قول است: يكى آنكه شخصى به چاهكنى مزد مى‌دهد تا در مِلكش چاهى بكند، و آن بر روى چاه كن فرو مى‌ريزد، در اين مورد بر صاحب چاه ضمانى نيست، و قول ديگر: آن چاهى است كه در ملك شخص وجود دارد و انسان يا چارپائى در آن مى‌افتد، ضمانى بر او نيست چون در ملك او بوده است.

و قاسم بن سلّام مى‌گويد: به نظر من چاه كهنه و قديمى است كه معلوم

تكون بالوادي فيقع فيها الإنسان أو الدابّة فذلك هدر بمنزلة الرّجل يوجد قتيلاً بفلاة من الأرض لايعلم له قاتل فليس فيه قسامة ولادية . و أمّا قوله : « المعدن جبار » فإنّها هذه المعادن الّتي يستخرج منها الذّهب و الفضّة ، فيجيىء قوم يحتفرونها لهم بشيء مسمّى فربّما انهار المعدن عليهم فيقتلهم فدماؤهم هدر لأنّهم إنّما عملوا بأُجرة . و أمّا قوله : «وفي الرّكاز الخمس» فإنّ أهل العراق وأهل الحجاز اختلفوا في الرّكاز فقال أهل العراق : الرّكاز المعادن كلّها ، و قال أهل الحجاز الرّكاز المال المدفون خاصّة ممّا كنزه بنو آدم قبل الإسلام .

نيست چه كسى آن را كنده يا مالك آن مشخّص نيست و در بيابان است، كه اگر انسان يا چارپائى در آن افتد، پس آن هَدَر است، و مانند شخصى است كه پيكر بى جان كشته‌اى را در بيابان و دشت بى آب و علف پهناورى از زمين پيدا مى كند و نمى‌داند كه قاتلش كيست! براى آن نه «قَسامه» است (جماعتى كه سوگند خورند بر چيزى) و نه ديه‌اى دارد. و امّا «المعدن جُبار» همان معادنى است كه طلا و نقره از آنها بيرون آورده مى‌شود، و گروهى با مزد معيّنى آنرا حَفّارى مى كنند، چه بسا «مَعدِن» بر سرشان فرو ريزد، و آنها را بكشد، پس خونشان هَدَر است چون آن كار را براى مزد انجام داده‌اند.

و امّا در مورد «و في الرِّكازِ خَمْسٌ» ميان فقهاى عراق و علماى حجاز در «ركاز» اختلاف است، عراقيها مى گويند: به همهٔ كانها «ركاز» گفته مى‌شود، و حِجازيها گفته‌اند: «ركاز» فقط مالى است كه در زمين پنهان شده از گنج‌هائى كه اشخاص پيش از ظهور اسلام آن را مدفون ساخته‌اند.

﴿ باب ﴾

✿(معنى الاسجاح)✿

١ ـ أخبرنا الحاكم أبوحامد أحمدبن الحسين بن عليّ ببلخ ، قال: حدّثنا أبوعبدالله البخاريّ ، قال : حدّثناسهل بن المتوكّل ، قال : حدّثنا سليمان بن أبي شيخ ، قال : حدّثنا محمّدبن الحكم ، عن عُوانة ، قال : قال عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه يوم الجمل لعائشة : كيف رأيت صنع الله بك ياحُمَيراء ؟ فقالت له : ملكت فأسجح يعني تكرّم .

﴿ باب ﴾

✿(معنى الحَوْأَب والجَمَل الأَدْبَب)✿

١ ـ أخبرنا الحاكم أبوحامد أحمدبن الحسين بن عليّ ببلخ ، قال : حدّثنا محمّدبن العبّاس ، قال : حدّثنا إبراهيم بن إسحاق ، قال : حدّثني إبراهيم بن سعيد ، قال : حدّثنا أبونعيم قال : حدّثنا عصام بن قدامة ، عن عِكْرِمة ، عن ابن عبّاس ، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال لِنسائه : لَيتَ شِعْري أيّتكنّ صاحبة الجمل الأَدْبَب الّتي تنبحها كِلاب الحَوْأَب فيقتل

(باب ۳۲۱ ـ معنى اسجاح)

۱ـ عوانه گوید: وقتی جنگ جمل با شکست سپاه عایشه به پایان رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام به عایشه فرمود: ای حمیرا ، کار خدا را با خود چگونه دیدی؟ پاسخ داد: اکنون که بر ما تسلّط یافتی «فأسجح» یعنی جوانمردی‌نما و مرا ببخش!

(باب ۳۲۲ ـ معنی حواب و جمل ادبب)

۱ـ ابن عبّاس گوید: پیغمبر صلّی الله علیه وآله به زنان خود فرمود: ایکاش می‌دانستم کدامیك از شما سوار بر شتر اَدْبب (شتر پرپشم) هستید که سَگهای حَوْأب (نام مکانی است) اطراف آن پارس می‌کنند، پس بسیاری در اطراف آن از راست و چپ کشته خواهد شد. و بعد از آنکه نزدیك به هلاکت شود و تا دم مرگ رود،

عن يمينها وعن يسارها قتلى كثيرة ثمّ تنجو بعد ماكادت .

الحَوْأب : ماء لبني عامر ، «والجمل الأذيب » يقال : إنّ الذّئبة داء يأخذ الدوابّ يقال : «برذون مذؤوب » وأظنّ الجمل الأذيب مأخوذ من ذلك . وقوله : « تنجو بعدما كادت » أي تنجو بعد ماكادت تهلك .

(باب)

(معنى الصائم المُفْطر)

۱۰ ـ حدّثنا أبونصر محمّد بن أحمد بن تميم السَّرْخَسِيّ الفقيه بسَرْخَس ، قال : حدّثنا أبولبيد محمّد بن إدريس الشّامي ، قال : حدّثنا هاشم بن عبدالعزيز المحرميّ ، قال : حدّثنا عبدالرزّاق ، عن مَعْمَر ، عن الجريري ، عن أبي العلاء بن الشِّخِّير ، عن نعيم بن قَعْنَب ، قال : أتيت الرَّبذة ألتمس أباذرّ ، فقالت لي امرأته : ذهب يمتهن . قال : فإذا أبوذرّ قد أقبل يقود

نجات خواهد يافت.

«حَوْأب» چاه آبى بود متعلّق به قبيلۀ بنى عامر، و «جَمَل أذيب»، (چنانكه گفته‌اند): «ذُئبه» بيماريى است كه چهارپايان بدان مبتلا مى‌گردند، و نيز گفته ميشود: «برذون مذؤوب» اسب تاتارى (يابو) كه دچار بيمارى شده را گويند، و بگمانم «جمل أذيب» هم از همين لغت باز گرفته شده، و اينكه گفته است: «تنجوا بعد ماكادت» يعنى نجات مى‌يابد بعد از آنكه بسر حدّ هلاكت رسيد.

شرح: «ظاهراً در نسخۀ مؤلّف «أذيب» بجاى «اَدْبَب» بوده لذا مؤلّف در معنى بتكلّف افتاده است و صحيح «أدبب» است با دال بى نقطه و با يك نقطه (بمعنى شتر پرپشم) چنانكه در ترجمه گذشت».

(باب ۳۴۳ ـ معنى روزه‌دار افطار كننده)

۱ـ نُعَيم بن قُعْنَب گويد: به رَبَذه، بر در خانۀ ابوذرّ رفتم، و از او جويا شدم، همسرش گفت: به كارگرى رفته است، در همين موقع أبوذرّ آمد، در حالى كه

بعيرين قد قطر أحدهما بذنب الآخر، قد علّق في عنق كلّ واحد منهما قربة ، قال: فقمت فسلّمت عليه ثمّ جلست فدخل منزله و كلّم امرأته بشيء فقال : اُفّ أما تزيدين على ما قال رسول الله ﷺ : « إنّما المرأة كالضّلع إن أقمتها كسرتها و فيها بلغة » ثمّ جاء بصحفة فيها مثل القطاة فقال : كُلْ فإنّي صائم ، ثمّ قام فصلّى ركعتين ثمّ جاء فأكل . قال : فقلت : سبحانَ اللهِ مَنْ ظننت أن يكذبني من النّاس فلم أظنّ أنّك تكذبني . قال: وماذاك ؟ قلت إنّك قلت لي إنّك صائم ثمّ جئت فأكلت ! قال : و أنا الآن أقوله ، إنّي

افسار شتری را می‌کشید که شتری دیگر را بدنبال آن بسته بود، و در گردن هر یك از آن دو شتر مشکی آویخته شده بود، گوید: برخاستم، بر او سلام کردم و سپس نشستم.

أبوذرّ وارد خانهٔ خود شد و در بارهٔ چیزی با همسرش صحبت کرد، سپس به ناراحتی گفت: افّ، مگر می‌شود چیزی بر فرمودهٔ پیامبر خدا افزود که فرمود: «جز این نیست که زن چون دنده‌ای می‌ماند (که کج است) اگر بخواهی راستش کنی، خواهد شکست و با اینحال لازمهٔ زندگی است پس باید با او بمدارا گذران کرد» سپس، یك سینی آورد که چیزی مانند مرغ سنگ‌خوار پخته در آن‌بود، و گفت: بخور من روزه دارم، آنگاه برخاست و دو رکعت نماز خواند، بعد آمد و شروع بخوردن غذا کرد، گوید: گفتم: «سُبحان الله» گمان می‌بردم از مردم دروغ بشنوم، ولی نمی‌پنداشتم که تو هم بمن دروغ بگوئی! گفت: چه دروغی به تو گفته‌ام. گفتم: به من گفتی که روزه داری، بعد آمده‌ای و غذا می‌خوری.

پاسخ داد: الآن هم می‌گویم سه روز از این ماه را روزه گرفته‌ام، پس روزهٔ تمامی آن برایم پا بر جا و ثابت شد، و افطار کردن آنهم برایم حلال شد.

شرح: «چون سه روز از این ماه را روزه گرفتم، طبق فرمایش پیغمبرخدا ﷺ روزهٔ یك ماه برایم نوشته شد، پس من در این ماه روزه‌ام در حالی که غذا خوردن هم برای من حلال است، و شاید قصد داشته که با این کارسنّت پیغمبر ﷺ

صمت من هذا الشهر ثلاثاً فوجب لي صومه وحلّ لي فطره .

«باب»

(معنى القميص والرّداء والتاج والسّراويل والتّكة والنعل والعصا) (التي أكرم الله عزّوجلّ بها نبيّه محمّداً صلّى الله عليه وآله لما) (أخرجه من صلب عبد المطّلب)

١ ـ حدّثنا الحاكم أحمد بن محمّد بن عبدالرّحمن المروزيّ ، قال : حدّثنا أبوبكر محمّد ابن إبراهيم الجرجانيّ ، قال : حدّثنا أبوبكر عبدالصّمد بن يحيى الواسطيّ ، قال : حدّثنا الحسن بن عليّ المدنيّ ، عن عبدالله بن المبارك ، عن سفيان الثوريّ ، عن جعفر بن محمّد الصادق ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن أبيه ، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال : إنّ الله تبارك وتعالى خلق نور محمّد صلى الله عليه وآله قبل أن يخلق السّماوات و الأرض و العرش و الكرسيّ و اللّوح و القلم والجنّة و النّار و قبل أن يخلق آدم و نوحاً و إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب وموسى وعيسى و داود و سليمان و كلّ من قال الله عزّ وجلّ في قوله : « و وهبنا

را به راوى بياموزد».

(باب ٣٤٤ ـ معنى قميص، ردا ، تاج ، سراويل، تكه، نعل، و عصا،) *(چيزهائيكه خداوند با آنها پيامبرش محمّد صلى الله عليه وآله را گرامى داشت)* *(چون او را از صلب عبدالمطّلب بيرون آورد)*

١ـ سفيان ثورىّ از امام صادق عليه السلام از پدرش از جدّش از حضرت على بن أبى طالب عليهم السّلام روايت نموده كه آنحضرت فرمود: خداوند تبارك و تعالى نور محمّد صلى الله عليه وآله را قبل از خلقتِ آسمانها و زمين و عرش و كُرسى و لوح و قلم و بهشت و دوزخ آفريد، و قبل از اينكه آدم و نوح و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و موسى و عيسى و داود و سليمان و همهٔ آنانرا كه خداوند در اين آيه فرموده است: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقوبَ ـ الى ـ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيم»

له إسحاق ويعقوب ـ إلى قوله ـ وهديناهم إلى صراط مستقيم » و قبل أن خلق الأنبياء كلّهم بأربعمائة ألف سنة وأربع وعشرين ألف سنة و خلق عزّ و جلّ معه اثني‌عشر حجاباً : حجاب القدرة ، و حجاب العظمة ، وحجاب المنّة ، و حجاب الرّحمة ، و حجاب السعادة ، وحجاب الكرامة ، و حجاب المنزلة ، وحجاب الهداية ، وحجاب النبوّة ، وحجاب الرفعة ، وحجاب الهيبة ، و حجاب الشفاعة ، ثمّ حبس نور محمّد صلّى الله عليه وآله في حجاب القدرة اثني عشر ألف سنة وهو يقول : « سبحان ربّي الأعلى [وبحمده] » . وفي حجاب العظمة إحدى عشر ألف سنة وهو يقول «سبحان عالم السرّ» . وفي حجاب المنّة عشرة آلاف سنة وهو يقول : «سبحان من هو قائم لا يلهو » . وفي حجاب الرّحمة تسعة آلاف سنة وهو يقول : «سبحان الرّفيع الأعلى » . وفي حجاب السّعادة . ثمانية آلاف سنة وهو يقول : « سبحان

(ما به ابراهيم، اسحاق و يعقوب را أرزانى داشتيم تا آنجا كه فرمايد: آنان را براه راست رهبرى نموديم ـ انعام ٦: ٨٤ تا ٨٧)، بيافريند، ونيز :

يكصد و بيست و چهار هزار سال قبل از آنكه همهٔ پيامبران را بيافريند (شايد مراد روزهاى خدائى باشد نه از روزهاى ما) و او عزّ و جلّ، با وى، دوازده حجاب آفريد كه عبارت بود از: حجابِ قدرت، حجابِ عظمت، حجابِ منّت، حجابِ رحمت، حجابِ سعادت، حجابِ كَرامت، حجابِ منزلت، حجابِ هدايت، و حجابِ نبوّت، و حجابِ رفعت، و حجابِ هيبت، و حجابِ شفاعت. آنگاه نور محمّد صلّى الله عليه وآله را دوازده هزار سال در حجابِ قدرت نگاهداشت كه او همى گفت: «منزّه است پروردگار والا مقام من» [و او را مى‌ستايم] و يازده هزار سال در حجابِ عظمت نگهداشت كه مى گفت: «پاك است داناى راز پنهان» و ده هزار سال او را در حجابِ منّت نگهداشت كه مى‌گفت: «پاك و منزّه است خدائى كه پايدار است، و كارش بيهوده نيست»، و نه هزار سال نيز در حجابِ رحمت، كه مى‌گفت: «پاك و منزّه است خداى بلند مرتبه و برتر»، و هشت هزار سال هم در حجابِ سعادت، كه مى‌فرمود: «پاك و منزّه است پروردگارى كه پاينده است و

من هودائم لا يسهو ». وفي حجاب الكرامة سبعة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان من هو غني لا يفتقر » وفي حجاب المنزلة ستّة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان العليم الكريم » وفي حجاب الهداية خمسة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان ذي العرش العظيم » . وفي حجاب النبوّة أربعة آلاف سنة وهو يقول : « سبحان ربّ العزّة عمّا يصفون » وفي حجاب الرّفعة ثلاثة آلاف سنة و هو يقول : « سبحان ذي الملك و الملكوت » . و في حجاب الهيبة ألفي سنة و هو يقول : « سبحان الله و بحمده » . و في حجاب الشفاعة ألف سنة وهو يقول : «سبحان ربّي العظيم و بحمده»)، ثمّ أظهر اسمه على اللّوح فكان على اللّوح منوّراً أربعة آلاف سنة ، ثمّ أظهره على العرش فكان على ساق العرش مثبتاً سبعة آلاف سنة إلى أن وضعه الله عزّ و جلّ في صلب آدم عليه السلام ثمّ نقله من صلب آدم إلى صلب نوح عليه السلام ثمّ من صلب إلى صلب حتّى أخرجه الله تعالى من صلب عبدالله بن عبدالمطّلب

اشتباه نمی‌کند»، و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت که همی گفت: «پاك و منزّه است آن خدائی که بی نیاز است و هرگز محتاج نگردد» و شش هزار سال نیز در حجابِ منزلت، که همی گفت: «پاك و منزّه است خدای من که برتر است و بخشنده» و پنج هزار سال هم در حجاب هدایت، که می‌فرمود: «پاك و منزّه است پروردگار عرش بزرگ» و چهار هزار سال در حجابِ نبوّت نگاهداشت که همی گفت «پروردگار مُقتدر و بی‌همتا از توصیف جاهلانه و ناروای مشرکان منزّه است» و سه هزار سال در حجابِ رفعت، که می‌فرمود: «پاك و منزّه است خدائی که صاحب ملك و ملکوت است» و دو هزار سال در حجابِ هیبت نگاه داشت که می گفت: «پاك و منزّه است خدا و من بستایش او مونسم» و هزار سال هم در حجابِ شفاعت، که می گفت: «پاك و منزّه است پروردگار بزرگ، و من به ستایش او مشغولم».

سپس خداوند نام خود را که نور درخشانی بود بر لوح هویدا ساخت و تا چهار هزار سال آنجا بود، و بعد از آن بر تارك عرش آشکار ساخت و هفت هزار سال نیز آنجا بود، تا آن را در پشت آدم نهاد، و از آنجا به پشت نوح منتقل نمود،

فأكرمه بستّ كرامات : ألبسه قميص الرّضا ، وردّاه برداء الهيبة ، وتوّجه بتاج الهداية ، وألبسه سراويل المعرفة ، و جعل تكّته تكّة المحبّة يشدّ بها سراويله ، و جعل نعله نعل الخوف ، وناوله عصا المنزلة ، ثمّ قال له : يا محمّد اذهب إلى النّاس فقل لهم : قولوا : لا إله إلّا الله ، محمّد رسول الله . و كان أصل ذلك القميص من ستّة أشياء : قامته من الياقوت ، و كمّاه من اللّؤلؤ ، ودخريصه من البلّور الأصفر ، وإبطاه من الزّبرجد ، و جربانه من المرجان الأحمر ، و جيبه من نور الرّبّ ـ جلّ جلاله ـ فقبل الله توبة آدم عليه السلام بذلك القميص ، وردّ خاتم سليمان به ، وردّ يوسف إلى يعقوب به ، ونجى يونس من بطن الحوت به ، و كذلك سائر الأنبياء عليهم السلام أنجاهم من المحن به ولم يكن ذلك القميص إلّا قميص محمّد صلّى الله عليه وآله .

وازنهادی به نهاد دیگرش انتقال داد، تا از صُلبِ عبدالله بن عبدالمطّلب بدر آورده، و به شش کرامت او را گرامی ومخصوص گردانید : پیراهن رضا بر پیکرش پوشانید، و ردایِ هیبت بر دوش او افکند، و تاجِ هدایت بر سرش نهاد، و زیر پیراهن معرفت بر او بپوشاند، و محبّت را کمربند او ساخت تا بدان سَروال خویش محکم دارد، و نعلین خوف در پایش نمود، و عصای منزلت را بدستش داد. (کنایه از اینکه سراپای شخصیّت او را به رضا و هیبت و هدایت و معرفت و محبّت و خشیت و مقام و منزلت که همگی لباس باطن است، آراست ـ از باب تشبیه معنی و معقول بمحسوس ـ) سپس خداوند به او فرمود: ای محمّد! نزد مردم برو و به آنان فرمان ده که بگوئید: «لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ». ترکیب این پیراهن از شش چیز ساخته شده بود: تنه‌اش از یاقوت، و دو آستین آن از لؤلؤ، و دکمهٔ آن از بلّور زرد، و دو زیر بغلش از زَبَرجد، گردنبندش از مَرجان سرخ، و یقه‌اش از نور خداوند «جلّ جلاله»، به برکت این پیراهن توبهٔ حضرت آدم را پذیرفت، و انگشتری سلیمان را به او باز گردانید، و یوسف را به یعقوب رسانید، و یونس را از شکم ماهی نجات بخشید و پیامبران دیگر را از گرفتاری رهانید، و آن پیراهن جز پیراهن حضرت محمّد صلّی الله علیه وآله نبود.

﴿ باب ﴾

✿(معنى قول أمير المؤمنين عليه السّلام لعثمان « ان قلت لم)✿
✿(أقل الّا ماتكره وليس لك عندي الّا ماتحبّ)✿

١ ـ حدّثنا أحمدبن يحيى المكتب، قال: حدّثنا أحمدبن محمّد الورّاق، قال: حدّثنا محمّدبن إسماعيل بن أبان بن مهران، قال: حدّثنا عبدالله بن أبي سعيد الورّاق، قال: حدّثنا فضيل بن عبدالوهّاب، قال: حدّثنا يونس بن أبي يعقوب العبديّ، عن أبيه، عن قنبر مولى عليّ عليه السلام قال: دخلت مع عليّ بن أبي طالب عليه السلام على عثمان بن عفّان فأحبّا الخلوة فأومأ إليّ عليّ عليه السلام بالتنحّي فتنحّيتُ غير بعيد فجعل عثمان يعاتب عليّاً عليه السلام وعليٌّ مُطرِقٌ، فأقبل عليه عثمان فقال: مالك لا تقول؟ فقال: إن قلتُ لم أقل إلّا ماتكرَه وليس لك عندي إلّا ماتحبّ.

قال المبرّد: تأويل ذلك: إن قلتُ اعتدَدتُ عليك بِمثلِ مَااعتددتَ به عليّ فيلذعك

(باب ٣٤٥ ـ معنى فرمايش أمير المؤمنين به عثمان كه: اگر سخن بگويم)
(چيزى نيست مگر بر خلاف ميل تو و نيست نزد من مگر آنچه دوست مى‌دارى)

١ـ قنبر غلام اميرالمؤمنين عليه السلام گويد: در خدمت علىّ بن أبى‌طالب نزد عثمان بن عفّان رفتم، او مايل بود كه با علىّ عليه السلام تنها باشد، پس آنحضرت به من اشاره فرمود كه دور شوم، من مقدارى نه چندان دور از آنان كناره گرفتم، (شنيدم كه) عثمان به درشتى و خشم با علىّ عليه السلام سخن مى‌گفت، در حاليكه علىّ عليه‌السّلام سر بزير انداخته، چشم بر زمين دوخته بود، سپس عثمان روبه او نمود و گفت: چرا سخن نمى‌گوئى؟ فرمود: اگر بگويم سخنى نخواهم گفت، مگر آنچه بر خلاف خواستهٔ توست، و بسود تو چيزى سراغ ندارم مگر آنچه دوست دارى.

مبرّد گفته است: تأويل آن اين استكه: اگر همانگونه كه تو بمن پرخاش نمودى سخن بگويم، مقابلهٔ بمثل خواهم كرد، پس پرخاش من تو را آزرده خواهد

عتابي وعقدي أن لا أفعل وإن كنتُ عاتباً إلّا ماتحبّ .

﴿باب﴾

☆(معاني الألفاظ الّتي ذكرها أمير المؤمنين عليه السّلام في خطبته بالنُّخَيلَة)☆
☆(حين بلغه قتل حسّان بن حسّان عامله بالأنبار)☆

١ ـ حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عبدالعزيز بن يحيى الجلوديّ ، قال : حدّثنا هشام بن عليّ ؛ و محمّد بن زكريّا الجوهريّ ، قالا : حدّثنا ابن عائشة بإسناد ذكره أنّ عليّاً عليه السلام انتهى اليه أنّ خيلاً لمعاوية و ردت الأنبار فقتلوا عاملاً له يقال له : «حسّان بن حسّان » فخرج مغضباً يجرّ ثوبه حتّى أتى النُّخَيلة وأتبعه النّاس فرقى رباوة من الأرض فحمدالله و أثنى

ساخت و ترجیح می‌دهم کاری نکنم اگر چه مورد پرخاش قرار گرفته‌ام مگر آنچه تو دوست داری (که موردِ عقاب قرار نگیری).

(باب ۳۴۶ ـ مفاهیم جملات سخنرانی امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که خبر قتل)
(حسان فرماندارش را در شهر أنبار شنید)

۱ـ هشام بن علي، و محمّد بن زکریّای جوهری گفتند: ابن عایشه به سلسله سندی که خود آن را یاد نموده، برایمان چنین بازگو کرد که: وقتی به حضرت علیّ علیه السلام خبر رسید که ارتش معاویه بر شهر مرزی أنبار تاخته، و فرماندار وی در آنجا به نام حسّان بن حسّان را بشهادت رسانده، و آنچه در شهر بوده به یغمابرده است، وی خشمگین از کوفه بیرون آمد، و آنچنان آشفته بود که بخود توجّه نداشت بگونه‌ای که لباسش بزمین کشیده می‌شد، و مردم نیز در پی آن بزرگوار روان شدند، و شتابان می‌رفت تا به محلّ «نُخَیله» (که میدان بسیج و سان لشکر کوفه بود) رسید، در آنجا بر مکان مرتفعی از زمین، ایستاد، و این سخنرانی پر سوز و گداز را ایراد نمود: ابتدا در کمال فروتني به ستایش پروردگار و درود بر

عليه وصلّى على النّبيّ صلى الله عليه و آله ثمّ قال:

أمّا بعد فإنّ الجهاد بابٌ من أبواب الجنّة [فتحه‌الله لخاصّة أوليائه وهو لباس التقوى ودرع الله الحصينة و جُنّته الوثيقة] فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله ثوب الذّلّ وسيما الخسف، ودُيّث الصّغار و قد دعوتكم إلى حرب هؤلاء القوم ليلاً و نهاراً وسرّاً وإعلاناً وقلتُ لكم: اُغزوهم من قبل أن يغزوكم فوالّذي نفسي بيده ماغُزِيَ قومٌ قطّ في

پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله لب گشود: و آنگاه فرمود: همانا نبرد با مخالفين دين،دری از درهای بهشت می‌باشد [که خداوند آن را بر روی دوستان مخصوص خود گشوده، و جهاد پوششِ پرهیزکاری، و زرهٔ رخنه ناپذیر خدا، و سپرِ محکمِ قادر متعال است].

کسی که از روی کوته فکری آن را ترك نماید و مایل به آن نباشد، خداوند لباس خواری و فرومایگی بر او بپوشاند، و ویرا در گرداب بلا فرونشاند، و خوار گردانیده شود به حقارت و بی اعتیاری.

من در شب و روز، در آشکار و نهان، بارها نغمهٔ فداکاری را در گوشهای سنگین شما نواختم، و شما را به نبرد بی‌امان با آنان فرا خواندم تا قبل از آنکه بشما یورش برند بر آنان بتازید، هم اکنون بار دیگر آن را تکرار می‌نمایم شاید با این دم گرم من، خون نیم مُرده و سرد و لخته شده در شریانهایتان بجریان افتد، سوگند به آنکه جانم در ارادهٔ اوست قلمرو سرزمین هیچ قومی میدان تاخت و تاز دشمن قرار نگرفت مگر آنکه دچار خواری و شکست شدند.

وه! که چه سست عنصر بودید، و در پاسخِ دعوتِ مَن به بهانه‌های شرم‌آور، بار وظیفهٔ خود را بر دوش یکدیگر نهادید، و به امید هم نشستید، و هر کدام انتظار پیشگام شدن دیگری را کشیدید، وبا رَها ساختن یکدیگر در سختی‌ها، از بندِ مسئولیّت گریختید، و سرانجام روزگار به دام مذلّتتان کشید، و دشمن از هر سو بر شما تاخت و اموالتان را به یغما برد.

عُقْرِ دِيارِهم إلّا ذَلّوا ، فتوا كلتم وتخاذلتم وثقل عليكم قولي و اتّخذتموه وراءكم ظِهريّاً حتّى شُنّت عليكم الغارات ، هذا أخو غامد قد وَرَدَتْ خيلُه الأنبار و قتلوا حسّان بن حسّان ورجالاً منهم كثيراً و نساءً ، والّذي نفسي بيده لقد بلغني أنّه كان يدخل على المرأة المسلمة والمعاهدة فينتزع أحجالَهما ورُعُثَهما ، ثمّ انصرفوا موفورين ، لم يُكلم أحد منهم كَلماً ، فلو أنّ امرءاً مسلماً مات من دون هذا أسفاً ما كان عندي فيه ملوماً بل كان عندي به جَديراً ! يا عجباً كلّ العجب من تظافر هؤلاء القوم على باطلهم و فَشَلِكم عن

این مرد غامِد (سفیان بن عَوف از قبیلهٔ بني غامد در یمن فرماندهٔ لشکر معاویه) است که با سپاهیان تحت فرماندهي خود به شهر أنبار (شهری در کنار شرقي فرات مقابل هیت که در جانب غربي فرات می‌باشد) یورش برده، و فرماندار آنجا (حسّان بن حسّان) را با مردان زیاد و زنانی از أهالی آنجا کشته است، و قسم به آفریدگاری که جانم به اراده و اختیار اوست گزارش تکان دهنده‌ای به من رسیده: که یکی از سپاهیان ایشان بر دو تن از زنان که یکی مسلمان، و دیگر زن غیر مسلمانی که پناهنده به مسلمین بوده حمله‌ور شده زیورهای زنانه و دستبند و النگو، و گردنبند، و گوشواره‌های آنان را با کمال قساوت و بیشرمی از پا و دست و گردن و گوششان بیرون آورده و به تاراج برده (و آن دو زن برای نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشك آمیختند کسی به فریادشان نرسیده) و آنگاه متجاوزین با غنائم فراوان، در حالی که کوچکترین زخمی بر نداشته و قطرهٔ خونی از بدنشان نچکیده به پایگاههای خود باز گشته‌اند.

آه که اگر مرد مسلمانی از شنیدن این ماجرای دلسوز و غم انگیز از فرط خجلت در دم بمیرد، و سر به خاك تیره فرو برد، به‌نظر من نه تنها بر او سرزنشی نیست، بلکه چنین مرگی را سزاوار است و بسی شگفت‌انگیز و جای دریغ است که این گروه بر کردار ناشایست خود، آنگونه پشت به پشت هم داده‌اند و کوشایند، و شما در کار حقّ خود چنین پراکنده‌اید و سست عنصرید! وقتی خواستم که در زمستان با آنها بجنگید، با لحنی که نمایندهٔ سستی شما بود، گفتید: اینك

حقّكم ! إذا قلت لكم : اغزوهم في الشتاء قلتم : هذا أوان قرّ وصرّ ! وإذا قلتُ لكم : اغزوهم في الصيف قلتم : هذه حمارّة القيظ أنظرنا يَنصرِمُ الحرّ عنّا ! فإذا كنتم من الحرّ والبرد تفرّون فأنتم والله من السّيف أفرّ .

يا أشباه الرّجال ولا رجال ويا طَغام الأحلام و يا عقولَ ربّات الحجال و الله لقد أفسدتم عليّ رأيي بالعصيان ، ولقد ملأتم جوفي غيظاً حتّى قالت قريش : إنّ ابن أبي طالب شجاع ولكن لا رأي له في الحرب ، لله درّهم ! ومن ذا يكون أعلم بها وأشدّ لها مراساً منّي؟

بوران و سرما است، هنگامی که در تابستان گفتم به نبرد با ایشان برخیزید، پاسخ دادید: گرمای تابستان بیداد می کند، بما مهلت بده تا فشار گرما کاسته شود. شما که با چنین بهانه‌هایی، عاجزانه از گرما و سرما گریزانید، به خدا سوگند! از لبهٔ تیز شرر بار شمشیر برهنهٔ دشمن بیشتر خواهید گریخت (با چنین روحیه‌ای ، آنگاه که آتش جنگ پیکرتان را بسوزاند چگونه خواهید توانست سینهٔ گناه آلود آنها را از هم بدرید و دست جنایتکارشان را از دامن خود کوتاه سازید).

(سپس با لحن پرخاشگرانه‌ای فرمود:) ای مردنمایانی که اثری از مردانگی در شما (فکر و روحتان) نیست! با شما هستم! شمائی که اندیشه‌های مشوّشتان به کوتاهی اندیشه و آرمان کودکی می‌ماند که نیازمند به دایه است و همچون پرده‌نشینان و عروسان تازه به حِجله رفته که برای هر چیز منتظر کمك هستند! به خدا قسم با سرپیچی و نافرمانیهایتان، فکر و نقشه‌ام را تباه ساختید، و دل خونینم را با رفتار ناهنجارتان از جوش و خشم مالامال کردید، تا کار به جائی رسید که مقام سربازی‌ام را لکه‌دار کردید، و مردم مرا مسئول خودسریهای شما دانسته و کاردانی مرا زیر سؤال بردند تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابوطالب دلاور است ولی درست با تاکتیك‌های جنگی آشنائی ندارد و خام است، (با تعجّب فرمود) خدا خیرشان دهد (تا بتوانند گفتار خود را سنجیدهٔ اُدا کنند)، آیا در میدان کارزار چه کسی فنونِ نظامی را بهتر از من می‌داند، و یا استوارتر و

فوالله لقد نهضت فيها و ما بلغت العشرين و لقد نيّفت اليوم على السّتّين ولكن لارأي لِمَن لايُطاع ـ يقولها ثلاثاً ـ فقام إليه رجلٌ ومعه أخوه فقال: يا أميرالمؤمنين أنا و أخي هذا كما قال اللهُ عزّ وجلّ حكاية عن موسى: «ربّ إنّي لا أملك إلّا نفسي و أخي» فمُرنا بأمرك فوالله لننتهينّ إليه ولوحال بيننا وبينه جمر الغضا و شوك القتاد. فدعا له بخير، ثمّ قال: و أين تقعان ممّا أُريد؟! ثمّ نزل عليه‌السلام.

تفسيره: قال المبرّد: «سيما الخسف» تأويله علامة، قال الله عزّ و جلّ:

چیره دست‌تر از من است؟!

به خدا سوگند هنوز به سنّ بیست سالگی نرسیده بودم که در میدان جنگ قد برأفراشتم، و گامهای پولادینم زمین سخت آنجا را لرزاند، و اکنون سنّم از شصت گذشته (چگونه می‌شود با چهل سال سربازی، که در همهٔ جنگها تدابیرم موفّقیّت آمیز و افتخار آفرین بوده، اکنون در مسائل جنگ ناپخته باشم) ولکن هیچ راهی و تدبیری باقی نمانده است.

کسی که فرمانش را نمی‌برند چه می‌تواند بکند؟! ـ سه بار این جمله را تکرار فرمود ـ در این هنگام مردی بهمراه برادرش بپا خاست و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین، من و این برادرم چنانیم که خداوند از قول حضرت موسی بازگو نموده: «رَبِّ إِنّي لاأَمْلِكُ اِلاّ نَفْسِي وأَخِي» (پروردگارا هر آینه من مالك نیستم مگر نفس خود و برادرم را ـ مائده ۲۵:۵).

به خدا قسم هر چه فرمان دهی اجرا خواهیم کرد، گرچه مجبور باشیم از میان شعله‌های سوزان آتش چوب درخت «غضا» و بر روی خار های جانگزای «قتاد» (درخت پرتیغی است) بگذریم، حضرت برایشان دعای خیر کرد؛ و آنگاه فرمود: و بکجا خواهید رسید از آنچه من خواسته‌ام و سپس فرود آمد.

اکنون به بیان مفاهیم کلمات خطبه می‌پردازیم:

۱ـ «سیماالخسف»، «سیما» مفهوم غیرِ ظاهرش(نشان)است چنانچه خدای

«سيماهم في وجوههم من أثر السجود» وقال الله عزّ وجلّ: «يُعْرَف المجرمون بسيماهم» وقال الله عزّ وجلّ: «يُمددكم ربّكم بخمسة آلاف من الملائكة مُسوّمين» أي مُعلمين. قوله: «ودُيّث الصّغار» تأويل ذلك يقال للبعير إذا ذلّلته الدّمامة: «بعير مُديّث» أي مذلّل و قوله: «في عقر ديارهم» أي في أصل ديارهم، و العقر الأصل و من ثمّ قيل: «لفلان عقار» أي أصل مال. وقوله: «تواكلتم» هومشتقّ من وكلت الأمر إليك و كلته إليّ إذا لم يتولّه أحددون صاحبه ولكن أحال به كلّ واحد إلى الآخر ومن ذلك قول الحطيئة

* أُمورٌ إذا واكَلْتُها لاتُواكِل *

عزّ و جلّ فرمود: «سِيماهُمْ في وجُوهِهم مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ» (نشان ايشان اثر سجده‌ایست که در رخسارشان می‌باشد ـ فتح ٢٩:٤٨) و در آيهٔ ديگر فرموده: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمونَ بِسِيماهُمْ» (آنروز تبهكاران به نشانيشان شناخته می‌گردند ـ الرّحمن ٤١:٥٥) و در آيهٔ ديگر فرموده: «يُمْدِدْكم رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (خداوند جهت نگهداری و یاری شما پنجهزار فرشته که دارای نشان هستند خواهد فرستاد ـ آل‌عمران ١٢١:٣) يعني پرچمهائی دارند (که نشان مسلمين است).

٢ـ «و دُيّث الصغار» و با اين حقارت و پستی، زبون و بيچاره می‌شود. وقتی زشت روئی شتر او را خوار و آرام گرداند، گفته می‌شود: «بَعيرٌ مُدَيَّث» يعني شتر خوار و رام گرديده شده.

٣ـ «في عُقْرِ ديارهم» يعني در وسط سرزمينشان، و «عقر» بمعني ريشه و اصل است، و به همين جهت می‌گويند: «براى فلاني عِقاری است» يعني: فلانی را بنياد و ريشهٔ مال است.

٤ـ «تواكلتم» اقتباس شده از «وَكَلْتُ الاَمرَ اِليكَ وَ وَكَلْتَهُ اِلَيَّ» من كارم را بتو سپردم و تو، هم آن را به من واگذاردی. زمانيكه هيچكدام بنفسه متصدّی انجام آن امر نشوند و هر يك بديگری واگذارد، و همين است گفتهٔ حَطيئَه: «اُمورٌ إذا

و قوله : « و اتّخذتموه وراءكم ظِهريّاً » أي لم تلتفتوا إليه . يقال في المثل « لا تجعل حاجتي منك بظهرٍ » أي لا تطرحها غير ناظر إليها . وقوله : « حتّى شُنّت عليكم الغارات » يقول : صبّت . يقال : « شَنَنْتُ الماءَ علىٰ رأسه » أي صَبَبْتُه . و من كلام العَرب « فلمّا لقي فلان فلاناً شنّه بالسّيف » أي صبّه عليه صبّاً . و قوله : «هذا أخوغامِد » فهو رجل مشهور من أصحاب معاوية من بنيغامِدبن نضر من الأزد . وقوله : « فتنتزع أحجالهما » يعني الخلاخيل واحدها «حِجل» ومنذلك قيل للدابّة : «محجّلة»

واَكَلْتُها لاتُواكِلُ» (كارهائيستكه چون بديگرى واگذارم شانه از زير بار آن خالى مى كند).

۵ـ «وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرٰاءَكُمْ ظِهْرِيّاً» (و بكلّى فرمان خدا را پشت سرانداخته و بفراموشى سپرده‌ايد ـ هود ۹۴:۱۱) يعنى به آن توجّهى نداريد همانند چيزهاى فراموش شده، و در مثل گفته مى‌شود: «نياز مرا پشت سر خود قرار مده» يعنى نياز مرا چنان از نظر دور مدار كه بكلّى آنرا رها كنى.

۶ـ «حتّى شُنّت عليكم الغٰارات» مى گويد: فرو ريخت غارت را بر آنان، گفته مى‌شود: «شَنَنْتُ الماءَعلى رأسه» يعنى آب را بر سر او ريختم. و از سخن عرب است « فَلَمّا لقي فلانٌ فلاناً شنّه بالسَّيف » (فلانى وقتى بفلان شخص رسيد ، شمشير را محكم براو فرود آورد) .

۷ـ «هذا اخو غامِد» (او مردى مشهور از ياران معاويه از قبيلهٔ بنى غامدبن نضر از «أزد» است).

۸ـ «فيَنتزع اَحْجالَهُما» يعنى خلخالهاى آن دو زن را از پايشان درآوردند، مفردش «حجل» مى‌باشد، از همانجهت به اسب گفته مى‌شود «محجله»، و به بند گفته مى‌شود:«حجل»،چون در پاى واقع مى‌شود.

۹ـ «ورُعُثَهما» (گوشوارهاى‌آندو) كه مفردش «رَعَثَه» و جمع آن «رعاث» و جمع جمعش «رعث» مى‌باشد.

ويقال للفيد : « حِجل » لأنّه يقع في ذلك الموضع . وقوله : « ورُعثهما » فهي الشّنوف ، واحدها « رعثة » وجمعها « رِعاث » وجمع الجمع « رُعُث » . وقوله : « ثمّ انصرفوا موفورين » من الوفر أي لم ينل أحد منهم بأن برزأ في بدن ولا مالٍ ، يقال : « فلان موفورٌ و فلانٌ ذووفر » أي ذو مال و يكون موفوراً في بدنه . وقوله : « لم يكلم أحد منهم كَلماً » أي لم يُخدش أحد منهم خدشاً و كلّ جرح صغيراً و كبير فهو كَلْمٌ . وقوله : « مات من دون هذا أسفاً » يقول : تحسّراً و قد يكون الأسف الغضب ، قال الله عزّ و جلّ : « فلمّا آسفونا انتقمنا منهم » والأسيف يكون [بمعنى] الأجير ويكون [بمعنى] الأسير . وقوله : « من تظافر هؤلاء القوم على باطلهم » أي من تعاونهم وتظاهرهم [فيه] . وقوله : « وفشلكم عن حقّكم »

١٠ـ «ثُمَّ انْصَرَفُوا مَوفُورِينَ» ـ «موفور» از «وفر» گرفته شده: يعني از بدن يا مال هيچيك از ايشان چيزى كم نشده، گفته مى‌شود: «فلان موفور و فلان ذو وفر» يعني ثروتمند است و صاحب مال زياد و تنومند و سلامت .

١١ـ «لَمْ يَكْلِمْ اَحَدَمِنْهُمْ كَلْماً» يعنى: به هيچيك از ايشان خراشي وارد نشد، و به هر زخمى، چه بزرگ باشد چه كوچك «كَلْم» گفته مى‌شود. (و جمع آن كلوم و كلام بر وزن رجال است).

١٢ـ «ماتَ مِن دُونِ هذا اَسَفاً» يعنى اظهار تأسّف و دريغ نمودن، «آسف» گاهي به معنى بخشم آمده ميباشد. خداوند فرمود: «فلمّا آسَفُونَا انْتَقَمْنامِنهم» (آنگاه كه فرعون و پيروانش ما را بخشم آوردند ما هم از آنان انتقام گرفتيم و همگى را غرق نموديم) و «اَسيف» بمعنى مزدور هم استعمال شده، و به معنى أسير نيز هست.

١٣ـ «مِنْ تَظافُرِ هٰؤلاءِ الْقَوْمِ عَلىٰ باطِلِهِمْ» يعنى از همكارى و اتّحادشان [در آن عمل باطلشان] .

١٤ـ «وَفَشَلِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ»، فلانى از آنچيز «فَشَل» شد، يعنى بد دل و بيمناك شد و سستى نمود و بدنبال آن نرفت.

يقال : فشل فلان عن كذا إذا هابه فنكل عنه وامتنع من المضيّ فيه . وقوله: «قلتم : هذا أوان قرّ وصرّ» فالصرّ : شدّة البرد ، قال الله عزّ وجلّ : «كمثل ريح فيها صِرّ» و قوله : هذه حمارّة القيظ» فالقيظ : الصّيف وحمارّته : اشتداد حرّه .

[«باب»]

※(معنى قول الرّسل عليهم السّلام اذا قيل لهم يوم القيامة: ماذا)※
※(اُجبتم قالوا لاعلم لنا)※

۱ـ حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبدالرّحمن المروزيّ المقريّ ، قال : حدّثنا أبو عمرو محمّد بن جعفر المقري الجرجانيّ ، قال : حدّثنا أبو بكر محمّد بن الحسن الموصليّ ببغداد قال : حدّثنا محمّد بن عاصم الطريفيّ ، قال : حدّثنا أبو زيد عبّاس بن يزيد بن الحسين بن عليّ الكحّال مولى زيد بن عليّ ، قال : أخبرني أبي يزيد بن الحسين ، قال : حدّثني موسى بن

۱۵ـ «هذا أوان قرّ و صرّ»، «الصّرّ» (شدّت سرما) خدای عزّ و جلّ فرموده: «كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهٰا صِرٌّ» (مانند بادی که در آن سرمای شدید است ـ آل عمران ۳: ۱۱۷).

۱۶ـ «هٰذِهِ حَمٰارَّةُ الْقَيْظِ»، «قيظ» تابستان است و «حمارّته» شدّت یافتن گرمای آن است.

(باب ۳۴۷ ـ معنی فرمودهٔ پیامبران هنگامیکه در قیامت به ایشان گفته شود:)
(آنگاه که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید ایشان چه پاسخی دادند؟)
(گویند: ما چیزی ندانیم، مگر آنچه تو می‌دانی)

۱ـ امام صادق عليه السلام در معنی قول خداوند: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مٰاذٰا أُجِبْتُمْ، قٰالُوا لاٰ عِلْمَ لَنٰا»(یعنی روزی که خدا همهٔ پیامبران را جمع نموده و به ایشان گوید: مردم به دعوت شما چه پاسخی دادند؟ آنان می‌گویند: ما چیزی نمی‌دانیم (تو خود از همهٔ رازها باخبری) ـ مائده:۱۰۸) فرمود: آنان می‌گویند:

جعفر قال : قال الصّادق عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « يوم يجمع الله الرّسل فيقول ماذا أُجبتم قالوا لا علم لنا » قال : يقولون لاعلم لنا بسواك . قال : قال الصّادق عليه السلام : القرآن كلّه تقريع و باطنه تقريب .

قال مصنّف هذا الكتاب : يعني بذلك أنّ من وراء آيات التّوبيخ والوعيد آيات الرّحمة والغفران] .

﴿ باب ﴾

✿(معنى نفس العقل و روحه و رأسه و عينيه و لسانه وفمه وقلبه)✿
✿(و ماقوي به)✿

١ ـ حدّثنا أحمدبن محمّدبن عبدالرّحمن المروزيّ المقريّ ، قال : حدّثنا أبوعمرو محمّد بن جعفر المقريّ الجرجانيّ ، قال حدّثنا أبوبكر محمّد بن الحسن الموصليّ ببغداد ، قال : حدّثنا محمّد بن عاصم الطّريفيّ قال : حدّثنا أبوزيد عبّاس بن يزيد بن الحسين الكحّال ، عن أبيه قال : حدّثني موسى بن جعفر ، عن أبيه الصّادق ، عن أبيه ، عن جدّه عن أبيه ، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ الله تبارك و تعالى

غیرازتعلیم تو، دانشی برای ما نیست و افزون بر آن نمی‌دانیم، امام صادق عليه السلام فرمود: قرآن همه‌اش سرزنش و نکوهش است و باطنش نزدیك گردانیدن می‌باشد، و در واقع بانگی است که هشیار می‌سازد تا دور افتادگان از حقّ به خود آیند و خود را به آن نزدیك سازند.

(باب ۳۴۸ـ معنی نفس عقل و روح آن و سر و چشم و زبان و دهان و قلب آن)
(و آنچه از آن نیرو می گیرد)

۱ـ یزید بن حسن گوید: حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السّلام برایم نقل کرد: که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: براستی که پروردگار عقل را از نوری که در گنجینهٔ دانش پیشینهٔ خود پنهان بود، و هیچ پیغمبر مرسل، و ملائکهٔ مقرّبی بدان دسترسی نداشت، خلق کرد ، و دانش

خلق العقل من نور مخزون مكنون في سابق علمه الّذي لم يطّلع عليه نبيٌّ مرسل ولا ملك مقرّب فجعل العلم نفسه والفهم روحه و الزّهد رأسه و الحياء عينيه و الحكمة لسانه والرّأفة فمه والرّحمة قلبه ، ثمّ حشاه وقوّاه بعشرة أشياء : باليقين ، والإيمان ، والصّدق و السّكينة ، و الإخلاص ، و الرّفق ، والعطيّة ، والقنوع ، والتسليم ، و الشكر . ثمّ قال له:أدبر فأدبر ثمّ قال له : أقبل فأقبل ثمّ قال له : تكلّم فقال: الحمد لله الّذي ليس له ندٌّ ولا شبهٌ ولاشبيهٌ ولا كفوٌ ولا عديلٌ ولا مثلٌ ولا مثال ، الّذي كلُّ شيء لعظمته خاضع ذليل . فقال الرّب تبارك وتعالى : وعزّتي و جلالي ماخلقت خلقاً أحسن منك ولا أطوع لي منك ولا أرفع منك ولا أشرف منك ولا أعزّ منك بك أوحّد و بك أعبد وبك أدعى وبك اُرتجي و بك اُبتغى وبك اُخاف وبك اُحذر وبك الثّواب وبك العقاب . فخرّ العقل عند ذلك ساجداً و كان في سجوده ألف عام ، فقال الرّب تبارك وتعالى بعد ذلك : ارفع رأسك

را جان آن قرار داد، و قوّهٔ دریافت و هوش را روانش ساخت، و پارسائی را سرش، و شرم را دو چشمش، و حکمت (واقع بینی) را زبان آن، و مهربانی را همّتش، و دلسوزی را قلب آن قرار داد، آنگاه درون آن را با ده چیز که عبارتند از: یقین، ایمان، راستی، آرامش و متانت، اخلاص، مهربانی و سازش، بخشش، قناعت، فرمانبرداری و اطاعت، و سپاسگزاری و حقّ‌شناسی انباشته و نیرومند ساخت آنگاه خداوند به آن فرمود: برو! به عقب رفت. سپس فرمود: جلو بیا! پیش آمد، بعد به او فرمود: سخن بگو، گفت: ستایش مخصوص پروردگاری است که نه ضدّی (حریفی) دارد، و نه همتایی و هم شأنی و نه هم سری، و نه نظیری، آنکس که همه چیز در برابر بزرگیش سر تعظیم فرود آورد ، سپس خدای تبارك و تعالی فرمود: به بزرگواری و جلالم قسم، که آفریده‌ای را بهتر و فرمان بَردارتر، و والاتر و شریف‌تر و گرامی‌تر از تو نیافریده‌ام، بواسطهٔ تو، به یگانگی شناخته و پرستیده و خوانده شوم و خواسته گردم و محلّ امیدواری باشم، و بواسطهٔ وجود تو از من بترسند، و بر حذر باشند و پاداش و کیفر نیز به دلیل وجود تو می‌باشد.

عقل از این سخنان کُرنش نمود و به سجده افتاد، و هزار سال در سجده

وسل تعطَ و اشفع تشفّع ، فرفع العقل رأسه فقال : إلهي أسألك أن تشفّعني فيمن خلقتني فيه . فقال الله جلّ جلاله لملائكته : اُشهدكم أنّي قد شفّعته فيمن خلقته فيه .

﴿ باب ﴾

✿(معنى ماجاء في لعن الذّهب والفضّة)✿

١ـ حدّثنا أبو محمّد الحسن بن حمزة العلويّ الحسينيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد اُميدوار ، عن محمّد بن الحسن الصفّار ، عن يعقوب بن يزيد الأنباريّ ، عن ابن أبي عمير ، عن هارون بن خارجة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لعن الله الذّهب و الفضّة لايحبّهما إلّا من كان من جنسهما . قلت : جعلت فداك الذّهب والفضّة ؟ قال عليه السلام : ليس حيث تذهب إليه ، إنّما الذّهب الّذي ذهب بالدّين والفضّة الّتي أفاض الكفر .

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رضي الله عنه ـ : هذا حديث لم أسمعه إلّا من الحسن

ماند. آنگاه خدای تبارك و تعالی به او فرمود: سرت را از سجده بردار و هر چه خواهی بپرس و سؤال کن تا به تو عطا شود، و شفاعت کن تا پذیرفته گردد، عقل سربرداشت، و عرض کرد: بارالهٰا از تو می‌خواهم که شفاعت مرا در بارهٔ هر خردمندی بپذیری! خداوند به ملائکه‌اش فرمود: شما را گواه می‌گیرم که من شفاعت او را در بارهٔ هر کس که خرد را به او داده‌ام خواهم، پذیرفت.

(باب ۳۴۹ ـ معنی حدیثی که در بارهٔ لعن طلا و نقره وارد شده است)

۱ـ هارون بن خارجه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند لعنت کرده است: «ذهب و فضّه» را، و آن دو را دوست نمی‌دارد مگر شخصی که خود از جنس آنها است. عرض کردم: فدایت شوم همان «ذهب» (طلا) و «فضّه» (نقره) که معروف است؟ فرمود: نه، آنگونه که فهمیدی نیست. بلکه مقصود از ذهب، شخصی استکه دین را از بین ببرد و فضّه، کسی استکه به کفر درآید.

مصنّف این کتاب ـ رضی اللّه عنه ـ گوید: این حدیث را جز از حسن بن

ابن حمزة العلوي ولم أروه عن شيخنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ولكنّه صحيح عندي يؤيّده الخبر المنقول عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال: أنا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظلمة والمال لا يروس إنّما يراس به. فهو كناية عمّن ذهب بالدّين وأفاض الكفر، و إنّما وقعت الكناية بهما لأنّهما أثمان كلّ شيء كما أنّ الّذين كنّى عنهم أصول كلّ كفر وظلم.

(باب)

(معنى الدّرجات والكفّارات والموبقات والمنجيات)

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد البرقيّ، عن هارون ابن الجهم، عن المفضّل بن صالح، عن سعد الإسكاف، عن أبي جعفر عليه السلام قال: ثلاث درجات، و ثلاث كفّارات، و ثلاث موبقات، و ثلاث منجيات. فأمّا الدّرجات فإفشاء السلام

حمزهٔ علوىّ از ديگرى نشنيدم. استادم محمّدبن حسن بن وليد آن را برايم روايت نكرده، ولكن به نظر من صحيح است، و نيز خبرى كه از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل گرديده مؤيّد آن است كه فرموده: من مهتر مؤمنان هستم و ثروت، رئيس ستم‌پيشگان، و ثروت خود نمى‌بالد، بلكه به آن خودنمائى و برازندگى مى‌شود، بنابر اين آن جمله كنايه است از شخصى كه دين را از بين ببرد، و به كفر در آيد، و علّت اين كه از آنها (طلا به دين و نقره به كفر) كنايه آورده شده اينست كه همانگونه كه آندو (طلا و نقره) بهاى هر چيز مى‌باشند، آنانكه در جمله اشاره به آنهاست نيز ريشهٔ هر كفر و ستمى مى‌باشند.

(باب ۳۵۰ ـ معنى درجات، و كفارهٔ گناهان، و هلاک‌كنندگان و رهائى بخشندگان)

۱ـ سعد اسكاف گويد: امام باقر عليه السلام فرمود: سه چيز باعث بالا رفتن مرتبه و درجه، و سه چيز موجب كفّارهٔ گناه، و سه چيز تباه كننده، و سه چيز نجات

وإطعام الطعام ، والصّلاة باللّيل والنّاس نيام . و أمّا الكفّارات فإسباغ الوضوء في السّبرات ، والمشي باللّيل والنّهار إلى الجماعات ، و المحافظة على الصلوات . و أمّا الموبقات فشحّ مطاع ، وهوى متّبع ، و إعجاب المرء بنفسه . و أمّا المنجيات فخوف الله في السرّ والعلانية ، والقصد في الغنى والفقر ، و كلمة العدل في الرضا والسخط .

قال مصنّف هذا الكتاب - رضي الله عنه - روي عن الصادق عليه السلام أنّه قال : الشحّ المطاع سوء الظنّ بالله عزّ وجلّ وأمّا السّبرات فجمع « سبرة » وهو شدّة البرد وبها سمّي الرّجل سبرة .

بخشنده است، امّا آنچه باعث بالا رفتن مقام است، آشکارا سلام نمودن، و غذا دادن به مردم (گرسنه)، و نماز خواندن در شب، هنگامی که همه در خواب فرورفته‌اند، می‌باشد. و امّا پوشانندهٔ گناهان: با وجود هواي سرد، وضوی کامل ساختن، و در شب و روز به نماز جماعت رفتن، و نمازها را در اوّل وقت خواندن می‌باشد. امّا آن سه چیز که هلاك کننده است: بخلی که بر وجودِ انسانی، حاکم و فرمانروا باشد، و هوای نفسي که از آن پیروی گردد، و خودپسندی است .

و امّا سه چیزِ رهائی بخش: در نهان و آشکار از خدا ترسیدن، و در حال داشتن و نعمت و همچنین در زمان تنگدستی، میانه روی کردن، و در حال خرسندی و خشم از رويِ عدل و انصاف سخن گفتن است.

مصنّف این کتاب - رضي‌الله عنه - گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «شُحّ مُطاع» گمان بد داشتن به خدای عزّ و جلّ است، و امّا «سَبرات» جمع «سَبْرَة» می‌باشد، و آن شدّت سرما است و به همین سبب مرد «سَبْره» نامیده شده است.



﴿باب﴾
☼(معنى رَمَضان)☼

۱ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، قال : حدَّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن أحمدبن محمّدبن أبي نصر ، عن هشام‌بن سالم ، عن سعد ، عن أبي جعفر عليه‌السلام قال : كنّا عنده ثمانية رجال فذكرنا رمضان ، فقال : لا تقولوا : هذا رمضان ، ولا ذهب رمضان ، ولا جاء رمضان . فإنَّ رمضان اسم من أسماء الله عزَّ و جلَّ لايجيىء ولا يذهب و إنّما يجيىء ويذهب الزّائل ولكن قولوا : شهر رمضان فالشهر المضاف إلى الاسم والاسم اسم‌الله وهو الشهر الّذي اُنزل فيه القرآن جعله الله تعالى مثلاً وعيداً .

۲ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ؛ ومحمّدبن الحسين عن محمّدبن يحيى الخثعميّ ، عن غياث بن إبراهيم ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم‌السلام قال : قال عليّ صلوات‌الله عليه : لاتقولوا : رمضان ولكن قولوا : شهررمضان فإنّكم لا تدرون ما رمضان .

(باب ۳۵۱ ـ معنى رَمَضان)

۱ـ شخصى بنام سعد، از امام باقر عليه‌السلام روايت نموده و گفت: هشت تن در محضر آن بزرگوار بوديم و در بارهٔ «رَمَضان» صحبت مى‌كرديم، حضرت فرمود: نگوئيد «اين رمضان» و نگوئيد رمضان رفت، و رمضان آمد! زيرا «رَمَضان» نامى از نامهاى خداوند عزّ و جلّ مى‌باشد. نمى‌آيد و نمى‌رود، آنكه مى‌آيد و مى‌رود زائل و نيست شونده است،بلكه بگوئيد: شهر رمضان (ماه رمضان) يعنى شهر اضافه گرديده به اسمى كه نام خداست، ماهى كه قرآن در آن ماه نازل گرديد، و خداوند آن را حجّت و محلّ شادمانى براى اولياءخود قرار داده است.

۲ـ غياث بن ابراهيم گويد: امام صادق عليه‌السلام از پدر بزرگوارش از جدّش روايت نموده كه فرمود: حضرت علىّ صلوات الله عليه فرمودند: نگوئيد رمضان، بلكه بگوئيد «شهر رمضان» چون شما نمى‌دانيد رمضان چيست!

﴿ باب ﴾

☆(معنى ليلة القدر)☆

١ ـ حدَّثنا عليُّ بن أحمدبن موسى ـ رضي الله عنه ـ قال : حدَّثنا أحمدبن يحيىبن زكريّا القطّان ، قال : حدَّثنا محمّدبن العبّاس بن بسّام ، قال : حدَّثني محمّدبن أبي السري قال : حدَّثنا أحمدبن عبدالله بن يونس ، عن سعدبن طريف الكنانيّ ، عن الأصبغ بن نباتة عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال : قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله : يا عليّ أتدري ما معنى ليلة القدر؟ فقلت : لا يا رسول الله ، فقال صلى الله عليه وآله : إنَّ الله تبارك و تعالى قدَّر فيها ماهو كائن إلى يوم القيامة فكان فيما قدَّر عزَّ و جلَّ ولايتك و ولاية الأئمّة من ولدك إلى يوم القيامة .

٢ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، قال : حدَّثنا محمّدبن الحسين بن أبي الخطّاب ، عن محمّدبن عبيدبن مهران ، عن صالح بن عقبة ، عن المفضّل بن عمر ، قال : ذكرعند أبي عبدالله عليه السلام «إنّا أنزلناه في ليلة القدر» قال : ماأبين فضلها

شرح: «نهي در اينجا بمعني حرام بودن نيست بلكه حمل بر كراهت شده است. و از پيغمبر صلى الله عليه وآله روايت شده كه اين ماه رمضان ناميده شده، زيرا «يَرْمَضُ الذُّنوبَ» است يعني گناهان را مي‌سوزاند (مي آمرزد)».

(باب ۳۵۲ ـ معنى شب قدر)

۱ـ أصبغ بن نباته از حضرت عليّ بن ابيطالب عليه السلام روايت نموده كه پيغمبر خدا (ص)، بمن فرمود: يا عليّ آيا مي‌داني معنى شب قدر چيست؟ عرض كردم: نه يا رسول اللّه! پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند تبارك و تعالى در آن شب به تقدير و سرنوشتي كه در روز قيامت خواهد بود، قضا و حكم، و اندازه‌گيرى نموده، و در آنچه خداى عزّ و جلّ فرمان داد ولايتِ تو بود، و نيز ولايتِ امامان از نژادِ تو، تا روز قيامت.

۲ـ مفضّل بن عمر گويد: در محضر امام صادق عليه السلام از آيهٔ مباركهٔ «انّا انزلناه في ليلة القدر» (بدرستيكه ما آن (قرآن) را در شب قدر فرو فرستاديم ـ

على السّور . قال : قلت : وأيّ شيء فضلها ؟ قال : نزلت ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فيها . قلت : في ليلة القدر الّتي نرتجيها في شهر رمضان . قال : نعم ، هي ليلة قدّرت فيها السّماوات والأرض وقدّرت ولاية أمير المؤمنين عليه السلام فيها .

﴿ باب ﴾

☆(معنى خضراء الدّمن)☆

١ ـ حدّثنا محمّد بن أحمد الشّيبانيّ ، قال : حدّثني محمّد بن أبي عبدالله الكوفيّ ، قال : حدّثنا سهل بن زياد ، قال : حدّثني أحمد بن بشير البرقيّ ، عن يحيى بن المثنّى ، قال : حدّثنا محمّد بن أبي طلحة الصّيرفيّ ، قال : سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمّد عليهما السلام يقول : سمعت أبي يحدّث ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال للنّاس : إيّاكم وخضراء الدّمن قيل : يارسول الله وما خضراء الدّمن ؟ قال : المرأة الحسناء في منبت سوء .

قدر ۱:۹۷) سخن بمیان آمد، فرمود: چقدر برتری آن بر سوره‌های دیگر آشکار است! گوید: عرضه داشتم: برتری آن چه می‌باشد؟ فرمود: در آن شب ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام نازل شده، گفتم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ فرمود: آری شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه‌گیری شده، و ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام در آن تقدیر و معیّن شده است.

(باب ۳۵۳ ـ معنی خضراء دِمَن)

۱ـ صیرفیّ گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: از پدرم به نقل از پدر خود از جدّ بزرگوارش علیهم السّلام شنیدم که می‌گفت: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله دربارهٔ انتخاب همسر به مردم فرمود: بپرهیزید از گیاه سبز و خرّمی که در سرگین پرورش یافته است! به آن بزرگوار عرض شد: ای رسول خدا «خضراء دِمَن» چیست؟ فرمود: مقصود زن زیبائی است که از خاندانی پست، بوجود آمده و در محیطی فاسد، پرورش یافته باشد.

قال مصنّف هذاالكتاب ـ رضي‌الله عنه ـ قال أبو عبيد: نراه أراد فساد النّسب إذا خيف أن يكون لغير رَشِدة. وإنّما جعلها خضراء الدّمَن تشبيهاً بالشجرة الناضرة في دِمنة البقرة، وأصل الدّمن ماتدمّنه الإبل والغنم من أبعارها وأبوالها فربّما ينبت فيها النّبات الحسن و أصله في دمنة، يقول: فمنظرها حسن أنيق و منبتها فاسد، قال الشاعر:

وقد يَنبُتُ المَرعىٰ على دِمَنِ الثَّرىٰ * و تَبْقىٰ حَزازاتُ النُّفُوسِ كَماهِيا

ضربه مثلاً للرّجل الّذي يُظهر المودّة و في قلبه العداوة.

مصنّف اين كتاب ـ رضي الله عنه ـ گويد: ابو عبيد گفته است: به نظر من مقصوداز فساد نژاد، هنگامى است كه احتمال ميرود اوحلال زاده نباشد، و علّت اين كه زنازاده را «خَضراءالدِّمَن» (سبزه‌اى كه در پِهِن زار رويد) خطاب نموده، آن استكه او را تشبيه فرموده به درخت سر سبز و خرّمى كه در سرگين گاو روئيده شده، و ريشه‌اش «دِمَن» است يعنى چيزى كه شتر و گوسفند روى هم مى‌ريزند مثل سرگين و پِهِن و اِدرارِشان، چه بسا، در آن جا گياه خرّمى برويد ولى ريشه‌اش در سرگين مى‌باشد. مى‌فرمايد: مقصود دخترى نيكو منظر و جذّاب است كه خانواده‌اش فاسد و بى‌بند و بار باشند.

شاعرى چنين گفته است:

وقد يَنْبُتُ الْمَرْعىٰ عَلىٰ دِمَنِ الثَّرىٰ وَ تَبْقىٰ حَزازاتُ النُّفُوسِ كَماهِيا

و گاهى بر روى باقى مانده از خاك نمناك چراگاهى مى‌رويد، ولى حسد در جانها از خشم همچنان باقى مى‌ماند. اين مثل در بارۀ شخصى است كه اظهار دوستى مى‌كند، ولى در دلش كينه دارد.

﴿باب﴾

✿(معنى جامع مجمع وربيع مربع وكرب مقمع وغُلّ قَمِل)✿

١ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدَّثنا أحمدبن إدريس، عن عبدالله بن محمّدبن عيسى، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد السَّكونيّ، عن جعفربن محمّد، عن أبيه عليهما السلام، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: النّساء أربع: جامع مجمع، وربيع مُرْبِعٌ، وكرب مُقمِع، وغُلّ قَمِل.

قال أحمدبن أبي‌عبدالله البرقيّ، «جامع مجمع» أي كثيرة الخير مخصبة، و «ربيع مربَع» الّتي في حجرها ولد وفي‌بطنها آخر، و «كَرْبٌ مُقمِع» أي سيّئة الخلق مع زوجها، و«غُلٌّ قَمِل» أي هي عند زوجها كالغُلّ القمل، وهو غلّ من جلد يقع فيه القمل فيأكله ولا يتهيّأ أن يحلّ منه شيء وهو مثل للعرب.

(باب ۳۵۴ ـ معنی جامع مُجمِع و ربیعٌ مُرْبِع و کربٌ مُقمِع و غُلٌّ قَمِل)

۱ـ سکونیّ گوید: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت نموده که آنحضرت فرمود: زنان چهار گونه‌اند: «جامع مُجمِع» و «ربیع مُربِع» و «کربٌ مُقمِع» و «غُلّ قَمِل».

احمدبن أبی عبدالله برقی گوید: «جامعُ مُجمِع» زنی استکه پر روزی و با خیر و برکت است، و «ربیعٌ مُرْبِعٌ» زنی را گویند که کودکی در آغوش دارد و فرزندی نیز در شکم، و «کَربٌ مُقمِع» زنی است که با شوهر خود بد اخلاقی کند، و «غُلٌّ قَمِل» زنی است که مانند طوق پر از شپش، گردن گیر مرد باشد، عربها از پوست بندی می‌ساختند که شپش در آن بوجود می‌آمد، و گردن أسیر را می‌گزید و می‌خورد، و او با دست بسته قادر نبود گردن خود بخاراند و از آزار آن بکاهد، بدین جهت طوق شپش‌دار مَثَلی است در بین عرب.

«باب»

«معنى الغنيمة والغرام والودود والولود والعقيم والصخابة»
«والولاجة و الهمازة»

١ ـ حدَّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رحمه‌الله ـ قال: حدَّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن إبراهيم الكرخيّ قال: قلت: لأبي عبدالله عليه‌السلام: إنَّ صاحبتي هلكت و كانت لي موافقة وقد هممت أن أتزوَّج فقال: انظر أين تضع نفسك، ومن تشركه في مالك، وتطلعه على دينك وسرِّك وأمانتك فإن كنتَ لابدَّ فاعلاً فبكراً تنسب إلى الخير وإلى حسن الخلق.

ألا إنَّ النِّساءَ خُلِقْنَ شَتّى * فَمِنْهُنَّ الغَنِيمَةُ و الغَرامُ

و مِنْهنَّ الهِلالُ إذا تَجَلّى * لِصاحِبِه وَ مِنْهُنَّ الظَّلامُ

«باب ۳۵۵ ـ معنى بعضى از اوصاف زنان: غنيمت و غرام و ودود و ولود»
«و عقيم و صخابه و ولاجة و همازه»

۱ـ ابراهيم كرخي گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: همسرم كه همدم خوبى برايم بود مرده است، و تصميم گرفته‌ام بار ديگر ازدواج كنم، فرمود: دقّت كن جانت را در كجا مى‌نهى، و چه كسى را در اندوخته‌ات شريك مى‌سازى، و بر دين و راز و امانتت آگاه مى‌سازى، اگر مجبور به زناشوئى هستى پس گرفتن دوشيزه مناسب‌تر است به خير و نيكى، و به خوش اخلاقى.

آگاه باش! خانمها متفاوت آفريده شده‌اند، برخى از آنان همچون مالى هستند كه بى‌زحمت بدست آمده و پاره‌اى هنگام قدم نهادن بخانهٔ شوهر چون ماه شب اوّلند وقتى جلوه كند (انگشت‌نما هستند) و بعضى از آنها مايهٔ هلاك و عذابند، و پاره‌اى ديگر چون تاريكى اوّل شب هستند، پس هر كس زنى شايسته از آنان را بدست آورد كامياب شده، آنكس كه فريب خورد و زيان ديد نمى‌تواند

فَمَنْ يَظفَرْ بِصالِحِهِنَّ يَسْعَد * وَمَن يَغبِنْ فليسَ لَه انتِقامُ

وهنّ ثلاث فامرأة ولودٌ ودودٌ تعينُ زوجَها على دهره لدنياه و لآخرته ولا تعين الدّهر عليه ، وامرأة عقيم لاذات جمال ولا خلق ولاتعين زوجها على خير ، وامرأة صخّابة ولّاجة همّازة تستقلّ الكثير ولاتقبل اليسير .

باب

(معني الشهبرة واللّهبرة والنّهبرة والهيدرة واللّفوت)

١ ـ حدّثنا أبوالحسن محمّدبن عمروبن عليّ بن عبدالله البصريّ ، قال : حدّثنا أبوالحسن عليُّ بن الحسن بن بندار التميميّ الطبريّ بأسفرايين في مسجد الجامع ، قال : حدّثنا أبونصر محمّد بن يوسف الطوسيّ بطبران ، قال : حدّثنا أبي ، قال : حدّثنا عليّ ابن خشرم المروزيّ ، قال : حدّثنا الفضل بن موسى السينانيّ المروزيّ ، قال : قال لي أبو حنيفة النعمان بن ثابت : اُفيدك حديثاً طريفاً لم تسمع أطرف منه ؟ قال : فقلت : نعم

انتقام از كسى كشد.

و آنان بر سه گونه‌اند: يكى آنكه فرزند آور و با محبّت است، و همسرش را در زندگى يارى مى‌دهد و براى دنيا و آخرتش سودمند است، و نميگذارد كه او در زندگى متضرّر گردد. ديگر آنكه زنى است نازا كه نه زيبائى دارد و نه خوش خلقى، و در امور خير شوهرش را يارى نمى‌دهد، و سومى زنى است پر سر و صدا و جيغ و فرياد و بد زبان، و پر رفت و آمد،و بسيار عيب‌جو، كه فراوان را اندك شمارد و چيز كم را نپذيرد.

(باب ٣٥٦ ـ معنى شَهبره و لَهبره، و نَهبره، و هَيْدَره، و لَفوت)

١ـ فضل بن موسى نسائى مروزى گويد: أبو حنيفه نعمان بن ثابت به من گفت: آيا حديث نو و گرانمايه‌اى برايت بگويم كه ارزشمندتر از آن را نشنيده باشى؟ گويد: گفتم: آرى. أبو حنيفه به نقل از حمّادبن ابى سليمان از ابراهيم

فقال أبو حنيفة أخبرني حمّاد بن أبي سليمان ، عن إبراهيم النّخعي ، عن عبدالله بن بحينة ، عن زيد بن ثابت قال : قال رسول الله ﷺ : يا زيد تزوّجت ؟ قلت : لا . قال : تزوّج تستعف مع عفّتك ، ولا تزوّجنّ خمساً . قال زيد : من هنّ يا رسول الله ؟ فقال رسول الله ﷺ : لا تزوّجنّ شَهْبَرة ولا لَهْبَرة ولا نَهْبَرة ولا هَيْدَرَة ولا لَفوتاً . قال زيد : يا رسول الله ما عرفت ممّا قلت شيئاً وإنّي بآخرهنّ لجاهل . فقال رسول الله ﷺ ألستم عَرَباً ؟ أمّا الشَّهْبَرة فالزّرقاء البذيّة ، وأمّا اللَّهْبَرة فالطّويلة المَهْزُولَة ، وأمّا النَّهْبَرة فالقصيرة الدّميمة ، وأمّا الهَيْدَرَة فالعجوز المدبرة ، وأمّا اللَّفوت فذات الولد من غيرك .

نخعی، از عبدالله بن بحینه‌از زید بن ثابت چنین برایم نقل نمود: که پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: ای زید آیا همسر داری؟ عرض کردم: نه. فرمود: زن بگیر تا پاکدامنیت را محفوظ بداری، ولی با پنج گروه از زنان زناشوئی مکن. گوید: گفتم آن زنان کدامند؟ فرمود: اصلاً با زنی که «شَهْبَره» و «لَهْبَره» و «نَهْبَره» و «هَیْدَره» و «لَفوت» می‌باشد، ازدواج نکن!

زید گفت: ای پیامبر خدا از این نامها که فرمودی کسی را نشناختم، و کلمهٔ آخرش «لَفوت» را هم نفهمیدم، پیغمبر خدا ﷺ فرمود: مگر شما عرب نیستید! «شهبره» زن پیر و ضعیف و کبود چشم بی شرم و بد زبان است، و «لهبره» زن بلند قامت لاغر اندام، و «نهبره» زن کوتاه قد زشت روی، و «هیدره» پیرزن گوژ پشت فریبکار، و امّا «لفوت» زنی است که از غیر تو فرزند دارد.

شرح: «پاره ای از کتب حدیث و لغت «هیذره» را با ذال نقطه دار آورده اند، و هیذره بمعنی پرگو و پرمدعا است».

﴿ باب ﴾

☆(معنى قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله حين رأى من يحتجم)☆
☆(في شهر رمضان: «أفطر الحاجم والمحجوم»)☆

١ ـ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان ، قال : حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان ، قال : حدّثنا بكر بن عبداللّه بن حبيب ، قال ، حدّثنا تميم بن بهلول ، قال : حدّثنا أبو معاوية ، عن سليمان بن مهران ، عن عَباية بن ربعي ، قال : سألت ابن عبّاس عن الصائم يجوز له أن يحتجم ؟ قال : نعم ، مالم يخش ضعفاً على نفسه . قلت : فهل تنقض الحجامة صومه ؟ فقال : لا ، فقلت : فما معنى قول النّبيّ صلى الله عليه وآله حين رأى من يحتجم في شهر رمضان : « أفطر الحاجم و المحجوم » ؟ فقال : إنّما أفطرا لأنّهما تسابّا وكذبا في سبّهما على رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا للحجامة .

قال مصنّف هذا الكتاب : و للحديث معنى آخر و هو أنّه من احتجم فقد عرّض نفسه للاحتياج إلى الإفطار لضعف لا يؤمن أن يعرض له فيحوجه إلى ذلك و قد سمعت

(باب ۳۵۷ ـ معنى اينكه: پيغمبر «ص» شخصى را ديد كه در ماه رمضان)

(حجامت مى كند و فرمود: حجامت گر و حجامت شده روزه را شكستند)

۱ـ عَبايه ربعى گويد: از ابن عباس پرسيدم: براى روزه‌دار جايز است حجامت كند؟ گفت: بلى، اگر نترسد از اينكه ضعف او را فرا گيرد. عرض كردم: آيا حجامت روزهٔ او را مى‌شكند؟ گفت: نه. گفتم: پس معنى فرمايش پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله چيست، آنگاه كه ديد شخصى در ماه رمضان حجامت مى‌نمايد: فرمود: «حجامت كننده و حجامت شده هر دو افطار كردند»؟ پاسخ داد: آنها روزهٔ خود را شكسته بودند چون بيكديگر دشنام دادند و در دشنام خود بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله دروغ بستند نه از جهت حجامت .

مصنّف اين كتاب گويد: براى حديث مفهوم ديگرى هم هست و آن اين كه: شخصى كه حجامت نمايد، نفس خويش را در مَعرَض اين قرار داده كه نياز به

بعض المشايخ بنيسابور يذكر في معنى قول الصّادق عليه السلام: «أفطر الحاجم والمحجوم» أي دخلا بذلك في فطرتي وسنّتي لأنّ الحجامة ممّا أمر عليه السلام به فاستعمله.

﴿ باب ﴾

(معنى القواعد والبواسق والجَون والخفو والوميض والرحا)

١- حدّثنا الحاكم أبوالحسن عبد الحميدبن عبدالرحمن بن الحسين النيسابوريّ الفقيه، قال: حدّثنا أبوسعيد قال: حدثنا عبيدالله بن محمّدبن سليمان الهاشميّ، قال: حدّثنا أبوعمرو الضّرير، قال: حدّثنا عبّادبن عبّاد المهلّبيّ، عن موسى بن محمّدبن إبراهيم التّميميّ، عن أبيه، قال: كنّا عند رسول الله صلّى الله عليه وآله فنشأت سحابة فقالوا: يارسول الله هذه سحابة ناشئة. فقال: كيف ترون قواعدها؟ قالوا: يارسول الله ما أحسنها وأشد تمكّنها قال: كيف ترون بواسقها؟ قالوا: يارسول الله ما أحسنها وأشدّ تراكمها. قال: كيف ترون جونها؟ قالوا: يارسول الله ما أحسنه وأشدّ سواده. قال: فكيف ترون رحاها؟ قالوا:

خوردن چیزی پیدا کند، بدلیل ضعفی که مطمئن نیست برایش پیدا نمی‌گردد و او را محتاج به افطار نمی‌نماید.

و در نیشابور از بعضی مشایخ شنیدم که در معنی فرمودهٔ امام صادق علیه السلام «حجامت‌گر و حجامت شده افطار کردند» می‌فرمود: یعنی به سبب این حجامت آن دو در قانون و سنّت من وارد شدند چون، حجامت از کارهائی استکه آنحضرت به آن دستور داده و درخواست انجام آن را نموده است.

(باب ٣٥٨ ـ معنی قواعد، بواسق، جَون، خفو، و میض و رحا)

١ـ موسی بن محمّد تمیمی گوید: پدرم گفت: ما درخدمت پیامبر صلّی الله علیه وآله بودیم که تکّه ابری پدیدار شد، حاضرین عرض نمودند: یا رسول الله این ابری است که پیدا شده، فرمود: پایه‌هایش را چگونه می‌بینید؟ گفتند: ای پیامبر خدا بسیار نیکو است و پابرجا! فرمود: پرده‌های کشیدهٔ آن را چگونه می‌بینید؟ گفتند:

يارسول الله ما أحسنها وأشدّ استدارتها. قال: فكيف ترون برقها أخفواً أم وَميضاً أم يشق شقّاً؟ قالوا: يارسول الله بل يشقّ شقّاً، فقال رسول الله ﷺ الحيا فقالوا: يا رسول الله ما أفصحك وما رأينا الّذي هو أفصح منك. فقال: وما يمنعني من ذلك وبلساني نزل القرآن «بلسان عربيّ مبين».

و حدّثنا الحاكم، قال: حدّثني أبي، قال: حدّثني أبوعليّ الرّياحيّ، عن أبي عمرو الضّرير بهذا الحديث.

أخبرني محمّد بن هارون الزّنجانيّ، قال حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز، عن أبي عبيد قال: القواعد هي أُصولها المعترضة في آفاق السّماء، و أحسبها تشبه بقواعد البيت وهي حيطانه والواحدة «قاعدة» قال الله عزّ وجلّ: «و إذ يرفع إبراهيم القواعد من البيت وإسماعيل»

بسیار خوب و انباشته است! فرمود: رنگ قیر گونش را چگونه می‌بینید؟ عرضه داشتند: ای پیامبر خدا خوب و بسیار مشکی است. فرمود: چرخش آن را چگونه دیدید؟ گفتند: ای پیغمبر خدا بسیار نیك و چقدر خوب دَوار است. فرمود: چگونه می‌نگرید برق آن را، پخش می‌گردد یا جرقه است، یا عمودی و یا کشیده؟ عرض کردند: یا رسول الله عمودی و کشیده است. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: بارانی حاصلخیز (برای شما آید). گفتند: ای پیامبر خدا تو چه سخن پرداز و شیوائی! زبان آورتر از تو ندیده‌ایم که چنین شیوا سخن بگوید.

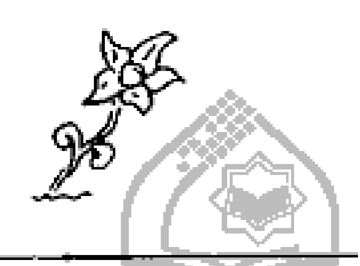
فرمود: چه چیز مرا از آن باز دارد، با آنکه قرآن کریم بزبان من (زبان عربی آشکار) فرود آمده است، واین حدیث را حاکم برایم از ضریر نیز بازگو نمود.

و زنجانی برایم از ابوعبید در شرح حدیث نقل کرد: قواعد ابر، ریشه و پایه‌های آن است که در افقهای آسمان پهن شده‌اند، چنین پندارم که آن را به پایه‌های خانه که دیوارهایش باشد تشبیه نموده باشد.

خدا نیز فرموده «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرٰاهِیمُ الْقَوٰاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْمٰاعِیلُ» (و چون ابراهیم پایه‌های خانهٔ کعبه را بالا آورد و هم اسماعیل ـ بقره ۱۲۷:۲).

وأمّا البواسق ففروعها المستطيلة إلى وسط السّماء إلى الافق الآخر، وكذلك كلّ طويل فهو باسق، قال الله عزّ وجلّ: «والنخل باسقات لها طلع نضيد» و الجون هو الأسود اليحمومي وجمعه «جون»، وأمّا قوله: «فكيف ترون رحاها» فإنّ رحاها استدارة السّحابة في السّماء ولهذا قيل: «رحا الحرب» وهو الموضع الّذي يستدار فيه لها. والخفو الاعتراض من البرق في نواحي الغيم، و فيه لغتان: ويقال: خفا البرق يخفو خفواً، و يخفى خفياً. والوميض أن يلمع قليلا ثمّ يسكن و ليس له اعتراض وأمّا الّذي يشقّ شقّاً فاستطالته في الجوّ إلى وسط السماء من غير أن يأخذ يميناً ولا شمالاً.

قال مصنّف هذا الكتاب: والحيا: المطر.



«بواسق» پره‌های کشیده شدهٔ ابر است در فضا تا به افق دیگر، و هر کشیدگی را «باسق» گویند، خداوند فرموده: «والنّخل باسقات لها طَلْعٌ نضید» (درختان خرمای بلند که گلها و شکوفه‌های روی هم چیده دارند ـ ق ۱۰:۵۰) و «جَون» سیاهی زغالی است و جمعش «جُون» می‌باشد.

و اما اینکه فرموده: «فکیف ترون رحاها»، «رحا» چرخ زدن ابر است در آسمان، و از اینرو گفته‌اند: «رحاالحرب» و آن جائی است که جنگ در آن چرخش کند.

«خَفو» پهن شدن برق است در أطرافِ أبر، و آن از دو باب آمده: «خفا البرق، یخفو خَفواً» و «خفی، یخفی، خفیاً».

«وَمیض» آن استکه یك جرقّه زند آنگاه آرام شود، و پهن نشود، و «شقّ» کشش عمودی آن است در فضا بسوی زمین (وسط آسمان) بدون اینکه به طرف راست و چپ برود. مصنف این کتاب گوید: و «حیا» بمعنی باران است.

﴿بـاب﴾

☆ (معنى قول النبيّ صلّى الله عليه وآله « بادروا الى رياض الجنة) ☆

۱ ـ حدّثنا محمّدبن بكران النقّاش ـ رضي الله عنه ـ بالكوفة ، قال : حدّثنا أحمد ابن محمّدبن سعيد الكوفيّ مولى بني هاشم ،قال : حدّثنا المنذربن محمّد،قال : حدّثنا أبي ،قال : حدثني محمّدبن الحسن بن علي بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام ، قال :حدّثني أبي عن أبيه عن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : بادروا إلى رياض الجنّة . فقالوا : وما رياض الجنّة ؟ قال : حَلَق الذِّكر .

﴿باب﴾

☆ (معنى ماجاء في الابل أنها أعنان الشياطين وأنّها لايجيىء) ☆
☆(خيرها الاّ من جانبها الأشأم)☆

۱ ـ حدّثنا عليُّ بن أحمدبن موسى ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن أبي عبد الله السكونيّ ، عن صالح بن أبي حمّاد ، قال . حدّثنا إسماعيل بن مهران ، عن أبيه ، عن عمروبن أبي المقدام ، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن عليّ عليهم

(باب ۳۵۹ ـ معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که بسوی گلزارهای بهشت بشتابید)

۱ـ محمّدبن حسن (یکی از نوادگان امام مجتبی) گوید: پدرم از پدرش از امام حسن مجتبی علیهم‌السّلام برایم نقل نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «بسوی بوستانهای بهشت بشتابید» گفتند: بوستانهای بهشت چیست؟ فرمود: گرد هم آئی‌ها که در آنها ذکر خدا می‌شود.

(باب ۳۶۰ ـ معنی آنچه در بارهٔ شتر وارد شده: شتر مهار شیطانها است)

(و خیری ندهد جز از سوی چپش)

۱ـ عمروبن ابی مقدام گوید: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از

السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: الغنم إذا أقبلت أقبلت و إذا أدبرت أقبلت، و البقر إذا أقبلت أقبلت و إذا أدبرت أدبرت، و الإبل أعنان الشياطين إذا أقبلت أدبرت و إذا أدبرت أدبرت، ولا يجيء خيرها إلاّ من جانبها الأشأم. قيل: يارسول الله فمن يتّخذها بعد ذا؟ قال: فأين الأشقياء الفجرة، قال صالح: وأنشد إسماعيل بن مهران:

هي المالُ لولاقِلّةُ الخفضِ حولَها * فمَنْ شاءَ داراها ومَنْ شاءَ باعَها

أخبرني محمّد بن هارون الزّنجانيّ قال: حدّثنا عليّ بن عبد العزيز، عن أبي عبيد أنّه قال: قوله: «أعنان الشّياطين» أعنان كلّ شيء نواحيه وأمّا الّذي يحكيه أبوعمرو

حضرت علیّ عليه السلام روایت نمود که پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: گوسفند داری هرگاه روی آورد، کار گوسفنددار روبه رونق است، و چون پشت کند باز هم آمدکار اوست، و اگر گاوداری رو کند، ترقّی کار گاودار است، و چون پشت نماید زیان وی است، و شتر مِهار شیاطین است، هرگاه رو کند اشتردار در پستی افتد، و چون پشت کند نیز اشتردار زیان بیند، و خیری از آن نرسد، جز از سوئی که بد یُمن‌تر است.

عرض شد: یا رسول اللّه! به این ترتیب چه شخصی بعد از این اشترداری نماید؟ فرمود: پس بدبختان نابکار کجایند؟!

صالح (یکی از راویان حدیث) گفت: اسماعیل بن مهران (آنکه خبر را به او داده) این شعر را خواند:

شتر جزء ثروت و مال است اگر باعث خواری و پستی نمی شد؛ تا هرکه بخواهد به پستی سازد، نگهداریش کند، و هرکس بخواهد بفروشدش و کالای دیگری تهیه کند.

زنجانی بسند خود برایم نقل کرد از ابوعبید که: در شرح فرمایش حضرت «أعنان الشیاطین»، اعنانِ هر چیز، اطراف و جوانب آن است (یعنی نواحی شیاطین)، و از ابو عمر و دیگران نیز این معنی بازگو شده، و اگر لفظ «اعنان» درست ضبط شده باشد، مقصودش این است که شتر از نواحی شیطانها است، یعنی

فأعنان الشّيء نواحيه قالهاأبوعمرو وغيره فإن كانت الأعنان محفوظة فأرادأنّ الإبل من نواحي الشّيطان أي أنّها على أخلاقها وطبائعها وقوله : «لاتقبل إلّا مولّية ولا تدبر إلّا مولّية» فهذا عندي كالمثل الّذي يقال فيها : «إنّهاإذا أقبلت أدبرتوإذا أدبرت أدبرت» وذلك لكثرة آفاتها و سرعة فنائها و قوله : لا يأتي خيرها إلّا من جانبها الأشأم». يعني الشمال ، يقال‌اليدالشمال : «الشؤم» ومنه قول‌الله عزّ وجلّ: وأصحاب‌المشأمة‌يريد أصحاب الشّمال ومعنى قوله لايأتي نفعهاإلاّ من‌هناك يعني أنّهالاتحلب ولاتركب‌إلّا من شمالها وهوالجانب الّذي يقال‌له : الوحشيّ‌في‌قول الأصمعيّ لأنّه الشّمال . قال : والأيمن هو الانسيّ ، و قال بعضهم : لا ، ولكن الانسيّ هو الّذي يأتيه النّاس في الاحتلاب و الرّكوب ، والوحشيّ هوالأيمن لأنّ‌الدّابّة لا تؤتى من‌جانبها الأيمن إنّما تؤتى من

خوی و شیوهٔ آنها را دارد، و اینکه فرموده: «پیش آمدنش عقب رفتن است و پس رفتنش هم مایهٔ بدبختی» بنظرم این مانند مَثَلی است که در بارهٔ آن گفته می‌شود، بدلیل پر آفتی و زود نابود شدن آن.

و اینکه فرموده: «نیکیش جز از سوی أشْأَم نیاید» یعنی از جانبِ چپ، و بدستِ چپ «شؤم» گفته می‌شود، و همین است فرمایش خدای عزّ و جلّ «و اصحاب المَشْأَمة» (و آنها اهل شقاوتند ـ بلد ۱۸:۹۰) (نامهٔ عمل بدست چپ دارند) مقصود یاران چپ است.

و معنی فرموده‌اش: «سودش عاید نمی‌گردد مگر از آنجا»، یعنی فقط از سمت چپ آن شیرش را می‌دوشند و سوار بر آن می‌گردند، و آن جانب چپ به گفتهٔ أصمعي «وحشی» نامیده شده زیرا چپ است، و چنین گفته که به سمت راست «انسیّ» گویند.

امّا برخی از ادبا گفته‌اند: چنین نیست بلکه جانب «انسیّ» سمتی است که مردم جهت دوشیدن و سوار شدن از آن استفاده می‌کنند، که سمت چپ حیوان می‌باشد، و «وحشی» سمت راست حیوان است، چون از سمت راستش استفاده نمی‌کنند، أبوعبید گفته: عقیدهٔ من هم همین می‌باشد، و سمت «وحشی» همان

الأيسر . قال أبوعبيد : فهذا هو القول عندي وإنّما الجانب الوحشي الأيمن لأنّ الخائف إنّما يفرّ من موضع المخافة إلى موضع الأمن .

﴿ باب ﴾

❊ (معنى عاجل بشرى المؤمن) ❊

١ ـ حدّثنا أبوالحسن محمّد بن أحمد بن عليّ الأسديّ ، قال : حدّثنا عبدالله بن محمّد بن المرزبان ، قال : حدّثنا عليّ بن الجعد ، قال أخبرنا شعبة ، عن أبي عمران الجونيّ ، عن عبدالله بن الصّامت ، قال : قال أبوذرّ ـ رحمة الله عليه ـ قلت : يارسول الله الرّجل يعمل لنفسه ويحبّه النّاس . قال : تلك عاجل بشرى المؤمن .

﴿ باب ﴾

❊ (معنى عرفاء أهل الجنة) ❊

١ ـ حدّثنا أبوالحسن محمّد بن أحمد بن عليّ الأسديّ ، قال : حدّثنا أبي ؛ وعليّ

طرف راست حیوان است زیرا شخص ترسو از جای ترسناك به محلّ امن گریزد. (و آن سمت راست می‌باشد).

شرح: «ابن اثیر در معنی این حدیث گفته: یعنی از سوی چپ، چنانچه دست چپ را (شؤمی) خوانند که مؤنّث آن «أشام» می‌باشد. مقصودش این استکه از سمت چپ شیرش را دوشند و سوار بر آن شوند» (نهایه ۳:۲۱۷).

(باب ۳۶۱ ــ معنی مژدهٔ شتابان مؤمن)

۱ـ عبدالله بن صامت گوید: أبوذر ــ رحمة الله علیه ــ گفت: به پیامبر خدا ﷺ عرض کردم: مردی برای خودش کار می‌کند و مردم او را دوست می‌دارند. فرمود: این مژده‌ایست شتابنده به مؤمن.

(باب ۳۶۲ ــ معنی عرفاءاهل بهشت)

۱ـ أبو سعید خدری گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: حافظین و عمل

ابن العباس البجلي، والحسن بن علي بن النصر الطوسي قالوا: حدّثنا محمّد بن عبد الرّحمن ابن غزوان قال: حدّثنا أبوسفان العابدي قال: حدّثنا صفوان بن سليم، عن عطاء بن بشّار، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: حملة القرآن عرفاء أهل الجنّة.

«باب»

(معنى الفرقة الواحدة الناجية)

١ - حدّثنا أبونصر محمّد بن أحمد بن تميم السّرخسي قال: حدّثنا أبولبيد محمّد بن إدريس الشامي قال: حدّثنا إسحاق بن إسرائيل قال: حدّثنا عبدالرحمن بن محمّد المحاربي قال: حدّثنا الإفريقي، عن عبدالله بن يزيد، عن عبدالله بن عمر قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: سيأتي على أُمّتي ما أتى على بني إسرائيل مثل بمثل وإنّهم تفرّقوا على اثنين وسبعين ملّة وستفرّق أُمّتي على ثلاث وسبعين ملّة تزيد عليهم واحدة كلّها في النّار غير واحدة. قال: قيل: يا رسول الله وما تلك الواحدة؟ قال هو: ما نحن عليه اليوم أنا وأصحابي.

کنندگان به قرآن، مهتران و دانایان اهل بهشتند.

(باب ۳۶۳ - معنی یک گروه که رستگارند)

۱- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: بزودی بر سر اُمّت من همان خواهد آمد که بر سر بنی اسرائیل آمد، درست همانگونه، و آنها بر هفتاد و دو ملّت پراکنده شدند، و اُمّت من بزودی هفتاد و سه گروه خواهند شد، که یك دسته بر آنان افزوده می‌شود و جز یك گروه ایشان همگی در جهنّمند. گوید: شخصی عرض کرد: یا رسول الله! آن یك گروه کیانند؟ فرمود: آن گروهیکه شیوه‌شان همانست که امروز من و اُصحابم بر آن هستیم.

﴿باب﴾

☆ (معنى قول الصادق عليه السّلام « من اُعطي أربعاً لم يحرم أربعاً) ☆

١ ـ حدّثنا أبو أحمد بن الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكريّ قال : حدّثنا أبوالقاسم بدربن الهيثم القاضي قال : حدّثنا عليّ بن المنذر الكوفيّ قال : حدّثنا محمّد بن الفضيل عن أبي الصّبّاح قال : قال جعفر بن محمّد عليهما السلام : من اُعطي أربعاً لم يحرم أربعاً : من اُعطي الدّعاء لم يحرم الإجابة : ومن اُعطي الاستغفار لم يحرم التّوبة : ومن اُعطي الشكر لم يحرم الزّيادة ، ومن اعطي الصبر لم يحرم الأجر .

﴿ باب ﴾

☆(معنى شيء أصله في الأرض و فرعه في السّماء)☆

١ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ ، قال : حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب : عمّن ذكره : عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله لأصحابه ذات يوم : أترون لو جمعتم ماعندكم

(باب ۳۶۴ ـ معنی فرمودهٔ امام صادق «ع»: به هر کس چهار چیز داده)

(شود، از چهار چیز بی بهره نیست)

۱ـ ابو الصبّاح گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: شخصی که چهار چیز به او بخشیده شده از چهارچیز محروم نیست: به آنکس که سعادت خواندن دعا داده شده، از پذیرش آن ناامید نگردد، و به آنکس که توفیق آمرزش خواهی داده شده از بازگشت به سوی خدا بی‌نصیب نباشد، و به آنکس که توفیق سپاسگزاری از نعمت داده شده، افزون گشتن نعمت از او جلوگیری نشده، و به آنکس که شکیبائی عطا شده، از مزد آن بی‌نصیب نگردد.

(باب ۳۶۵ ـ معنی چیزی که ریشه‌اش در زمین است و شاخه‌اش در آسمان)

۱ـ حسن بن محبوب با یك واسطه از امام صادق عليه السلام روایت نموده: روزی

من الآنية ، و المتاع أكنتم ترونه يبلغ السّماء ؟ قالوا : لايارسول‌الله : قال : أفلا أدلّكم على شيء أصله في‌الأرض وفرعه في‌السماء ؟ قالوا : بلى يارسول الله . قال : يقول أحدكم إذا فرغ من صلاته الفريضة : « سبحان‌الله و الحمد لله ولاإله إلّا الله والله أكبر » ثلاثين مرّة . فإنّ أصلهنّ في‌الأرض وفرعهنّ في‌السماء وهنّ يدفعن الحرق و الغرق و الهدم و التردّي في‌البئر وميتة السوء: وهنّ الباقيات الصالحات .

﴿ باب ﴾

☼(معنى زينة الاخرة)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا عبدالله بن الحسن المؤدّب ، عن أحمدبن عليّ الإصبهانيّ ، عن‌إبراهيم‌بن محمّد الثقفيّ قال : حدّثنا أبوالحسن عليّ بن محمّد شيخ من أهل الرّيّ ، قال : حدّثنا منصور بن العبّاس ؛ والحسن‌بن عليّ بن النضر ، عن سعيدبن النضر ، عن جعفربن محمّد عليهما‌السلام قال : المال والبنون زينة الحياة الدّنيا ، و ثمان ركعات من آخر اللّيل و الوتر زينة الآخرة وقد يجمعهما الله عزّوجلّ لأقوام .

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اصحاب خود فرمود: آیا شما می‌پندارید هر آنچه از ظروف و لباس و مایحتاج خانه که نزد خود دارید، اگر فراهم آورده و روی هم بریزید به آسمان می‌رسد؟ عرض کردند: نه، ای رسول خدا، فرمود: اگر یکی از شما بعد از نماز واجبش سی‌بار بگوید: «سُبحانَ اللّهِ، و الحَمْدُلِلّهِ، و لاإله‌إلاّاللّه، وَاللّهُ‌أکبَرُ» پس ریشهٔ آن «کلمات أربع» در زمین است وشاخه و برگش در آسمان، و آن کلمات سوختن و غرق شدن و ویرانی، و سرنگون شدن در چاه و مرگ بد را از شخص باز دارد، و آنها کردار شایستهٔ پایدارند که ثمرهٔ آن تا أبد باقی خواهد ماند.

(باب ۳۶۶ ـ معنی آرایش آن سرای)

۱ـ سعید بن نضر گوید: امام صادق (ع) فرمود: ثروت و پسران آرایش زندگانی دنیایند (نه مونس قبر و توشهٔ معاد) و هشت رکعت نماز پایان شب، و سه نماز وتر، آرایش آخرت می باشد. و گاهی خداوند این دو آرایش دنیا و آخرت را برای مردمی فراهم آورد.

﴿ باب ﴾

☼(معنى النصيب من الدّنيا)☼

١ ـ حدّثنا أبو أحمد الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكريّ ، قال : حدّثنا محمّدبن أحمدالقشيريّ ، قال : حدّثناأبوالحريش أحمدبن عيسى الكوفيّ ، قال : حدّثنا موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر ، قال : حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن جدّه جعفربن محمّد ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ : « ولا تنس نصيبك من الدّنيا » قال : لا تنس صحّتك وقوّتك وفراغك و شبابك و نشاطك أن تطلب بها الآخرة .

﴿باب﴾

☼(معنى لُكَع)☼

١ ـ حدّثنا أحمدبن الحسن القطّان ، قال : حدّثنا أحمدبن يحيى بن زكريّا القطّان ، عن بكربن عبدالله بن حبيب ، عن تميم بن بهلول ، عن أبيه ، عن حفص بن غياث ، عن

(باب ۳۶۷ ـ معنى بهره‌ای از دنیا)

۱ـ موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر عليهما السّلام گويد: پدرم از پدرش از جدّش امام صادق از پدرش از جدّش از حضرت اميرالمؤمنين عليهم‌السّلام روايت نمود كه در تفسير قول خداى عزّ و جلّ «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنيا» (و بهرهٔ خود را از مال دنيا فراموش مكن ـ قصص ۷۷:۲۸) فرمود: يعنى فراموش مكن كه از تندرستى، و توانگرى، و آسودگى، و جدائى، و خوشى و نشاط خود در جهت (بهتر كردن) أمر آخرتت استفاده نمايى.[۱]

(باب ۳۶۸ ـ معنى لكع)

۱ـ حفص بن غياث گويد: امام صادق عليه السلام از پدرش از نياى بزرگوارش

---

(۱) بايد دانست كه ظاهر آيه قول بنى اسرائيل است خطاب به قارون ، نه دستور خدا به پيغمبر (ص) يا مؤمنين و تميم بن بهلول ضعيف و حفص بن غياث سنّى است » (غ).

جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يأتي على الناس زمان يكون أسعد الناس بالدُّنيا لُكَع بن لُكَع خير الناس يومئذ مؤمن بين كريمين .

اللّكع : العبد اللّئيم ، وقد قيل : إنّ اللّكع الصغير ، وقد قيل : إنّه الرّدي . و«مؤمن بين كريمين» أي بين أبوين مؤمنين كريمين ، وقد قيل : بين الحجّ والجهاد ، وقد قيل : بين الفرسين يغزو عليهما ؛ وقيل : بين بعيرين [لا] يستقي عليهما ويعتزل النّاس .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الأنواء)☼

١ ـ حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدَّثنا عليُّ ابن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن محمّد بن حُمران ، عن أبيه ، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليه السلام قال : ثلاثة من عمل الجاهليّة : الفخر بالأنساب ، والطعن في الأحساب ، والاستسقاء بالأنواء .

عليهم السّلام روايت نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: زمانی خواهد آمد که نزد مردم دنیا، آدمِ پستِ فرومایهٔ بندهٔ هوای نفس، فرزندِ آدمِ پست، خوشبخت‌ترین أفرادِ جهان خواهد بود، در صورتی که در واقع بهترین مردم در آن هنگام، مُؤمنی است که پدر و مادر او نیز با شرافت و با ایمان باشند.

«لُکَع» بندهٔ خوار و بخیل و ناکس است و گفته‌اند: «لُکَع» بمعنی کوچك است و گفته‌اند: بندهٔ خوار و پست می‌باشد و «مؤمن بین کَریمَین» یعنی در آغوش پدر و مادرمؤمن بزرگوار باشد، وگفته شده بین (عمل به) حج وجهاد باشد. وگفته شده میان (پروردن) دو اسبی باشد که سوار برآنها پیکار می کند. میان دوشتر باشدکه باآبکشی نمودن باآنهااز (نیازمندی‌به) مردم کنارباشد.

(باب ۳۶۹ ـ معنی أنواء)

١ـ محمّد بن حُمران گوید: پدرم از امام باقر عليه السلام روایت نمود که فرمود: سه چیز از کردار جاهلیّت است: افتخار به دودمان و خویشان،و بدگوئی و افترا در

أخبرني محمّد بن هارون الزّنجانيّ قال: حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز، عن أبي عبيد أنّه قال: سمعت عدّة من أهل العلم يقولون: إنّ الأنواء ثمانية و عشرون نجماً معروفة المطالع في أزمنة السنة، كلّها من الصّيف و الشتاء والرّبيع والخريف، يسقط منها في كلّ ثلاث عشر ليلة نجم في المغرب مع طلوع الفجر و يطلع آخر يقابله في المشرق من ساعته و كلاهما معلوم مسمّى وانقضاء هذه الثمانية والعشرين كلّها مع انقضاء السنة ثمّ يرجع الأمر إلى النجم الأوّل مع استئناف السنة المقبلة وكانت العرب في الجاهليّة إذا سقط منها نجم وطلع نجم آخر قالوا: لابدّ أن يكون عند ذلك رياح ومطر فينسبون كلّ غيث يكون عند ذلك إلى ذلك النّجم الّذي يسقط حينئذ فيقولون: مُطِرنا بنوء الثريّا والدّبران و السّماك وماكان من هذه النجوم. فعلى هذا فهذه هي الأنواء، واحدها «نوء» و إنّما سمّي نوءاً لأنّه إذا سقط السّاقط منها بالمغرب ناءَ الطالع بالمشرق بالطّلوع وهو ينوء

حسب، و باران خواستن به «أنواء» (يعني از نجوم آسمان).

محمّد بن هارون زنجاني به سند خود از ابوعبيد به من خبر داد كه وى گفته: شنيدم جمعي از دانشمندان گفته‌اند: «أنواء» ٢٨ ستاره‌اند كه محلّ طلوع آنها در دورهٔ سال از چهار فصل زمستان و تابستان و بهار و پائيز معروف مى‌باشد، در هر سيزده شب يكى در باختر فرو رود و ديگرى در همان لحظه در برابرش در خاور طلوع نمايد، و هر دو معلوم، و نامدارند، و پايان تمامى اين ٢٨ ستاره با پايان و گردش سال يكى است، و آنگاه با از سر گرفته شدنِ سالِ نو ستارهٔ نخست برآيد، و عربها در جاهليّت مى‌گفتند: چون ستاره‌اى از آنها غروب كند و ديگرى طلوع نمايد ناگزير باد و بارانى بيايد، و هر بارانى را وابسته به ستاره‌اى مى‌دانستند كه در آن هنگام غروب كرده، و مى‌گفتند: بارانِ ماه بِنَوء «ثريّا» و يا «دَبران» و يا سماك» و آنچه بود از اين ستاره‌ها، مى‌باشد، و آنها را جملگى انواء گويند بلفظ جمع، و مفرد آن «نوء» ميباشد. ناميده شدنش به «نوء» فقط بدان جهت است كه چون به فرو رفتن يكى در مغرب ديگرى در مشرق پديدار ميگردد. و آن از «ناء، ينوء نوءاً» هست و آن جنبش و روبرو شدن و بمبارزه طلبيدن «نوء»

نوءاً وذلك النهوض هو النوء فسمّي النّجم به و كذلك كلّ ناهض ينتقل بإبطاء فإنّه ينوء عند نهوضه ، قال تبارك وتعالى : «لتنوء بالعصبة اُولي القوّة».

﴿ باب ﴾

(معنى أسنان الابل التى تؤخذ فى الزكاة)

١ ـ حدّثنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن إبراهيم بن هاشم عن حمّادبن عيسى ، عن حريز ، عن زرارة ؛ ومحمّدبن مسلم ؛ وأبي بصير ؛ وبريد العجليّ ؛ والفضيل ، عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قالا : في صدقة الإبل في كلّ خمس شاة إلى أن تبلغ خمسة و عشرين ، فاذا بلغت ذلك ففيها ابنة مَخاض ثمّ ليس فيها شيء

است پس ستاره به آن نامیده شده و همچنین به هر بپاخیزنده‌ای که به سنگینی برخیزد گفته می‌شود،و هر جانداریکه وقت برخاستنش کُندی می کند خداوند تبارك و تعالی فرموده «لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ» (گرانی میکند (برداشتن آن) بگروهي انبوه).

(باب ۳۷۰ ـ معنی مقدارهای عمر شتری که در زکات گرفته می‌شود)

۱ـ حریز از زراره و محمّدبن مسلم و أبوبصیر و بُرَید عِجلیّ و فُضَیل نقل کرده که امام باقر و امام صادق علیهما السّلام فرمودند: در زکات شتر (دوازده نصاب است یك تا پنج) در هر پنج شتر یك گوسفند تا به بیست و پنج شتر برسند (که پنج پنج أفزوده می‌شود و بر آنچه مابین دو نصابند زکات واجب نیست).

وقتی به بیست و پنج رسید باید یك کره شتر ماده که یك سالش تمام شده، وداخل سال دوم گردیده و مادرش صلاحیّت دارد دوباره آبستن شود، زکات بدهد، ولازم نیست که فعلاً آبستن باشد. «مخاض» مادر آن کره شتر و اسم جمع «ماخض» است یعنی آبستن.

از بیست و پنج که گذشت بعد از آن زکات ندارد تا به سی و پنج شتر برسد (این نصاب و دو تای بعد از آن ده ده افزوده می‌شود. چون به سی و پنج

حتّى تبلغ خمسة وثلاثين ، فإذا بلغت خمسة وثلاثين ففيها ابنة لبون ثمّ ليس فيها شيء حتّى تبلغ خمسة وأربعين فإذا بلغت خمسة وأربعين ففيها حقّة طَرُوقة الفَحْل ثمّ ليس فيها شيء حتّى تبلغ ستّين ، فإذا بلغت ستّين ففيها جَذَعَةٌ ، ثمّ ليس فيها شيء حتّى تبلغ خمسة وسبعين ، فإذا بلغت خمسة وسبعين ففيها بنتالَبون ، ثمّ ليس فيها شيء حتّى تبلغ تسعين فإذا بلغت تسعين ففيها حِقّتان طَروقتا الفَحل ، ثمّ ليس فيها شيء أكثر من ذلك حتّى تبلغ عشرين ومائة فإذا بلغت عشرين ومائة ففيها حِقّتان طروقتاالفحل فإذا زادت واحدة على عشرين ومائة ففي كلّ خمسين حقّة وفي كلّ أربعين ابنة لبون ، ثمّ ترجع الإبل

رسید در آن باید یك ابنةلَبون (شتر بچهٔ ماده‌ای که سنّش بین دو تا سه سال است و مادرش در این حال صلاحیّت دارد که اگر بچهٔ دیگری پس از آن بچهٔ اوّل بزاید شیر دهد) بعد چیزی در آن نیست تا به چهل و پنج شتر برسد.

چون به چهل و پنج نفر رسید زکات آن یك حِقّه (شتر ماده‌ایست که سنّش بین سه سال تمام تا چهار سال باشد، چون در این سن شایستگی باربری، یا جفت‌گیری با شتر نر را دارد به آن حِقّه می گویند) بعد زکات در آن نیست تا به شصت شتر برسد، و چون مالك شصت شتر گردید باید یك «جَذَعَه» (شتری که چهار سالش تمام شده و داخل سال پنجم گشته باشد - گفته‌اند چون شتر در این سنّ دندانهای جلویش را می‌اندازد این نام بر او نهاده شده) (از اینجا به بعد ۱۵، ۱۵ اضافه می گردد) زکات بدهد، بعد در آن زکات ندارد تا مالك هفتاد و پنج شتر گردد، آنگاه که به ۷۵ شتر رسید، زکات آن دو شتر بچه بنت‌لَبون می‌باشد، و بعد زکات ندارد تا به نود شتر برسد، و چون به نود شتر رسید زکات آن دو شتر حِقّه می‌باشد که جفت‌گیری نموده باشند، سپس چیزی در آنها نیست تا به یکصد و بیست شتر برسند، و چون به یکصد و بیست شتر رسید در آن دو شتر حِقّه ای که شتر نر را برای جفت‌گیری بخود بپذیرند باید زکات بدهد.

و چون بر صدو بیست یکی افزوده شد پس در هر پنجاه شتر باید یك شتر «حِقّه» و در هر چهل شتر یك شتر «ابنةلَبون» باید زکات بدهد.

على أسنانها و ليس على النيّف شيء ولا على الكسور شيء وليس على العوامل شيء ، إنّما ذلك على السّائمة الرّاعية ؛ قال : قلت : ما في البخت السائمة ؟ قال : مثل ما في الإبل العربيّة .

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رضي الله عنه ـ : وجدت مثبتاً بخطّ سعد بن عبدالله بن أبي خلف ـ رضي الله عنه ـ في أسنان الإبل من أوّل ما تطرحه اُمّه إلى تمام السّنة «حُوار» فإذا دخل في السّنة الثانية سمّي ابن مَخاض لأنّ اُمّه قد حملت ، فإذا دَخَلَ في الثالثة سمّي ابن لَبون وذلك أنّ اُمّه قد وضعت وصار لها لبن ، فإذا دخل في الرّابعة سمّي حِقّاً للذّكر، والاُنثى حِقّة لأنّه قد استحقّ أن يُحمل عليه ، فإذا دخل في

بعد از آن باید به مقدار عمرهای شتران (که بیان شد) رجوع شود، و بر اندکی بیشتر و کمتر از عدد عُقود (۱۰ـ۲۰ـ۳۰ـ ...)؛ و شترهای بکار گرفته شده (مثل بارکش یا آب‌کشی که اسم بیکاری بر آن صدق نکند) زکات ندارند و زکات فقطّ در شترهائی است که در تمامِ سال از علف و گیاه بیابان که مالك معیّنی ندارد و بهای آن را مطالبه نمی‌کند، بچرد.

راوی گوید: عرض کردم در شتر بُخْتی (شتر قدیمی گردن درازی که غیر عربی است) بیابان چَر چطور؟ فرمود: زکات آنهم مانند شتر عربی است.

مصنّف این کتاب گوید: نوشته‌ای به دستخطّ سعدبن عبدالله بن ابی خلف رضی‌الله عنه یافتم که در آن چنین نگاشته شده بود: و عربها برای هر دورهٔ عمر شتر نامی نهاده‌اند از لحظه‌ای که از مادر زائیده شده تا پایان یك سال را «حُوار» نامند، و چون به سال دوم وارد شد «ابن مَخاض» گویند، چون مادرش می‌تواند حامله شود، و چون به سال سوم رسید «ابن لَبون» نامیده می‌شود، و آن بدین جهت استکه مادرش بچّه آورده و پستانهایش شیر دارد.

وقتی وارد سال چهارم شد نرینه‌اش را «حِقّ» و مادینه‌اش «حِقّه» نامند، زیرا توانایی حامله شدن دارد.و چون وارد سال پنجم شد «جَذَع» نامیده می‌شود و

الخامسة سمّي جَذَعاً ، فإذا دخل في السّادسة سمّي ثَنِيّاً لأنّه قد ألقى ثَنيّته ، فإذا دخل في السابع ألقى رَباعيتّه وسمّي رَباعاً ، فإذا دخل في الثامنة ألقى السنّ الّذي بعد الرّباعيـة

چون به سال ششم در آمد «ثَنِيّ» نامیده می‌شود چون چهار دندان پیشین آن می‌افتد، و چون به سال هفتم درآید چهار دندان آن که بین ثنایا و أنیاب قرار دارد می‌افتد، و چون وارد سال هشتم گردد، دندانی که بعد از رَباعیه است بنام «سَدیس» می‌افتد، و وقتی نه ساله شد، دندان نیش درآورده، و بازِل نامیده شود، و چون در سال دهم درآید «مُخلِف» نامیده می‌شود، و بعد از این دیگر نامی ندارد.

و مقدار عمرهائی که در زکات مقرّر گردیده از «ابن مَخاض» شروع و به «جَذَع» خاتمه یافته است.

شرح: حدیث پیش را که به «حَسَنَةُالفُضَلاء» مشهور است، در تمامی کتب أربعه نقل کرده‌اند و مرحوم فیض در وافی این خبر و همچنین خبری را که در باب «صدقةالبقر» ازهمین چند راوی هست یکجا آورده، و در ذیل آن کلام استادش را که در پاورقی متن عربی همین کتاب آمده نقل کرده، ولی مرحوم صاحب وسائل پس از نقل آن از کتب أربعه فرموده: «و رواه‌الصدوق فی معانی الأخبار عن أبیه عن حمّادبن عیسی مثله، الاّ أنّه قال علی ما في بعض النسخ الصحیحة: فإذا بلغت خمساً و عشرین فإذا زادت واحدة فیها بنت مخاض ...».

و خود مرحوم صدوق هم در خصال روایت کرده: «فَاِذا بَلَغَتْ خَمْسَ وَ عِشرینَ فَخَمْسُ شِیاه، فَإذا زادَتْ واحِدَةٌ فَفیها بِنْتُ مَخاض ...» و در آخر حدیث فرموده: «فیسقط الغَنَم بعد ذلك و یرجع ألی أُسنان الإبل». بنابر این با روایات دیگر اختلافی ندارد، ولی با آنچه اکنون در این نسخه موجود است این تفاوتها دیده می‌شود: ۱ـ بیست و شش شتر را نصاب مستقلّی قرار نداده، ۲ـ در نصاب‌های بعدی یك افزوده نشده، ۳ـ افزوده شدن یك بر ۱۲۰ را نصاب دیگری قرار داده که هر سه مخالف با نظر مشهور و احادیث دیگری می‌باشد، و بقول مرحوم صاحب

وسمّي سَدِيساً، فإذا دخل في التاسعة فَطَرَنابُه و سُمّي بازلاً، فإذا دخل في العاشرة فهو مُخلف وليس لها بعد هذا اسم، فالأسنان الّتي تؤخذ في الصدقة من ابن مَخاض إلى الجَذَع.

﴿باب﴾

✿(معنى المُوضِحَة والسِّمحاق والباضِعة والمأمومَة والجائِفة والمنقّلة)✿

۱ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا الحسين ابن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن عروة، عن ابن بكير، عن زرارة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في الموضِحَة خمس من الإبل، وفي السِّمحاق أربع من الإبل،

جواهر فقطّ دو تن از قدما طبق آن عمل كرده‌اند و بس. بدين جهت هر يك از بزرگان بگونه‌اى در صدد توجيهش برآمده‌اند، از جمله شيخ طوسىّ فرموده: ممكن است جملهٔ «وَزادَتْ واحِدَةٌ» را اراده فرموده، امّا بخاطر علم به اينكه مخاطب از آن آگاه است صريحاً آن را ذكر نفرموده، و بهتر اين است كه حمل بر تقيّه شود چون عقيدهٔ عامّه چنين است، و لذا در خبر ديگر فرمود: «هذا فرق بيننا و بين النّاس».

و مرحوم مجلسى هم در ملاذالأخيار و مرآت العقول نظرياتى از بزرگان و خودش بيان كرده، پدر بزرگوارش در شرح كتاب من لايحضره‌الفقيه فرموده: جملهٔ «ثمَّ تَرْجِعُ الإبِلُ عَلىٰ أسْنانِها» مؤيد تقيّه بودن آن است، چون ظاهرش بر آن دلالت دارد كه نصاب از سر گرفته مى‌شود، چنانكه مذهب عامّه است، و اگر چه امكان دارد حمل شود براينكه از «جَذَعَه» ببالاتر تجاوز نمى‌كند بلكه مُجَدداً به «بنت‌لَبون» و «حِقّه» بر مى‌گردد، و در واقع همين هم اراده شده ولكن بخاطر تقيّه به جمله‌اى ادا شده كه ذو وجهين است.

(باب ۳۷۱ ـ شرح ديه‌هائى كه بر اثر جراحتهائى كه به سر و صورت وارد)

(مى آيد لازم مى گردد: موضحه، سِمحاق، باضعه، ماموه، جائفه‌ومنقّله)

۱ـ زراره گويد: امام صادق فرمود: ديه در «موضحه» (جراحت سر كه به

وفي الباضعة ثلاث من الإبل، وفي المأمومة ثلاث و ثلاثون من الإبل، و في الجائفة ثلاث وثلاثون من الإبل، وفي المنقّلة خمس عشرة من الإبل.

قال مصنّف هذا الكتاب - رضي الله عنه - : وجدت بخطّ سعد بن عبدالله - رحمه الله - مثبتاً في الشّجاج و أسمائها : قال الأصمعيّ : أوّل الشّجاج الحارصة وهي الّتي تحرص الجلد أي تشقّه و منه قيل : «حرص القصّار الثوبَ» إذا شقّه . ثمّ الباضعة وهي الّتي تشقّ اللّحم بعد الجلد، ثمّ المتلاحمة وهي الّتي أخذت في اللّحم ولم تبلغ السّمحاق ، ثمّ السمحاق وهي الّتي بينها وبين العظم قشيرة رقيقة فهي السمحاق، ومنه قيل : «في السّماء

استخوان رسد) پنج شتر است، و چون استخوان شکسته شود ۱۰ شتر، و «سِمحاق» (بریدن پوست نازك بالای استخوان سر) چهار شتر دیه دارد. و در «باضِعه» (شکستگی سر که از آن خون نیاید) دیه‌اش سه شتر، و در «مأمومَه» (بریدن پوست روی مغز سر) سی و سه شتر دیه دارد و در «جائِفه» (شکافتنِ اندرون مغز) سی و سه [در بعضی نسخه‌ها سی و چهار] شتر دیه دارد، و در «مُنَقّله» (شکستگی سر که استخوان آن جابجا شده باشد) پانزده شتر دیه باید پرداخت.

مصنّف این کتاب - رضی اللّه عنه گوید: در نوشته‌ای بقلم سعد بن عبداللّه - رحمه اللّه - دیدم که در بارهٔ «شجاج» (شکستگی سخت در سر) و نامهای آن چنین نگاشته بود: أصمعی گوید: پارگی سر آغاز می‌شود از:

۱- «حارصه» و آن شکافته شدن پوست سر است بگونه‌ای که خون ضعیفی ظاهر شود(و غالباً «دامِیَه» نامیده نمی‌شود) و از همین باب است گفتهٔ «حَرَصَ القَصّار الثوبَ» (گازر جامه را شکافت) وقتی جامه را بشکافد.

۲- «باضعه» آنستکه گوشت بعد از پوست را پاره کند.

۳- «متلاحمه» (بهم آمدگی شکستگی) و آن چیزیستکه گوشت را گرفته و به «سِمحاق» نمی‌رسد.

٤- «سِمحاق» (پوست نازك بالای استخوان سر) چیزی است که میان آن

سَماحِيقٌ مِنْ غَيْمٍ ؛ وعلى الشّاة سَماحِيقُ مِنَ شَحْم » ثمّ الموضِحة وهي الّتي تبدي وَضَحَ العَظْم ، ثمّ الهاشِمة وهي الّتي تهشم العظم ، ثمّ المنقّلة وهي الّتي تخرج منها فَراش العظام ، و «فَراش» قشرة تكون على العظم دون اللّحم و منه قول النابغة :

ويتبعها منه فَراشُ الحَواجب

ثمّ الآمّة وهي الّتي تبلغ اُمّ الرأس وهي الجلدة الّتي تكون على الدّماغ و معنى العثم أن يجبر على غير استواء .

﴿ باب ﴾

✿(معنى نهر الغوطة)✿

١ ـ حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ ، قال : حدّثنا أبو محمّد يحيى بن محمّد بن صاعد بمدينة السلام ، قال : حدّثنا أزهر بن كميل ، قال : حدّثنا المعتمر بن سليمان ، قال : قرأت على فضيل بن ميسرة ، عن أبي جرير أنّ أبا بردة حدّثه ، عن

و استخوان پوستۀ نازكی است و آن سمحاق است، و از همین جهت استكه گفته شده: در آسمان پاره‌هایی از ابر هست و بر گوسفند پاره‌هائی از پیه.

۵ـ «موضِحَه» شكستگی سر كه سفیدی استخوان را نمودار می‌سازد.

۶ـ «هاشِمه» شكستگی و شكاف سر وقتی كه استخوان می‌شكند.

۷ـ «مُنَقّله» شكستگی پوستۀنازك روی استخوان غیر گوشت و مقصود از قول نابغۀ شاعر همین است كه گوید:

«وَ يَتْبَعُها مِنْهُ فَراشُ الحَواجِب» (و به دنبال او می‌رود از آن مرد استخوان ابرو).

۸ـ آمّه و آن پوستی است كه روی مغز سر قرار دارد، و معنی «عُثْم» گچ بستن استخوان شكسته است.

(باب ۳۷۲ ـ معنی نهر غوطه)

۱ـ ابو موسی اشعری گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: سه تن به بهشت

أبي موسى الأشعريّ ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : ثلاثة لايدخلون الجنّة : مُدْمِنُ خمرٍ ، ومُدْمِنُ سحر ، وقاطع رحم . ومَن مات مُدمِنَ خمر سقاه الله عزّ وجلّ من نهر الغُوطة . قيل وما نَهرُ الغُوطة ؟ قال : نهر يجري من فروج المومسات يؤذي أهل النّار ريحهن .

﴿ باب ﴾

☆(معنى الحَيوف والزّنوق والجوّاض والجَعظريّ)☆

١ ـ حدّثنا أبي رحمه الله قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : أخبرني جبرئيل عليه السلام أنّ ريح الجنّة يوجد من مسيرة ألف عام ما يجدها ، عاقّ ، ولا قاطع رحم : ولا شيخ زان ، ولاجارّ إزاره خُيلاء ، ولا فتّان ، ولا منّان ولا جَعْظَرِيّ . قال : قلت : فما الجَعْظَرِيّ ؟ قال : الّذي لايشبع من الدّنيا .

نروند: شخص دائم‌الخمر، و آنكس كه همواره به سحر و جادو سرگرم باشد، و شخصي كه با خويشان خود رابطه‌اش را قطع نمايد، و اگر كسي با حالت دائم‌الخمر از دنيا برود، پروردگار از «جوى غوطه» در گلويش ريزد، عرض شد: «جوى غوطه» چيست؟ فرمود: از فَرج زنانِ ناپاك فاحشه، جويبى روان مى‌گردد كه بوى گند آن جهنّميان را آزار مى‌دهد.

(باب ۳۷۳ ـ معني حيّوف، زنوق، جوّاض، جَعْظَرِيّ)

(كذا)

۱ـ جابر از امام باقر عليه السلام روايت نموده: كه پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: جبرئيل به من خبر داد كه بوى بهشت از مسافتى كه پيمودن آن، هزار سال طول مى‌كشد به مشام مى‌رسد، ولى اين افراد آن را استشمام نخواهند كرد: عاق والدين، و كسي كه رابطهٔ خود را با خوشاوندان خود قطع نمايد، و پير زناكار، و متكبّرى كه از روى تكبّر و فخر فروشى آنقدر دامنِ لباس خود را بلند كند كه به زمين كشيده شود، و اغواگر و فريبنده، و نيز منّت‌گزار، و «جَعْظَري»، گويد: عرض

وفي حديث آخر: ولا حيّوف وهو النبّاش، ولا زنوق وهو المخنّث، ولا جوّاض، [وهو الجلف الجافي] ولا جعظريّ وهو الّذي لا يشبع من الدّنيا.

﴿باب﴾

✿(معنى الصّلاة الوُسْطىٰ)✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبي المغرا ـ حميد بن المثنّى العجليّ ـ، عن أبي بصير، قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: صلاة الوُسْطى صلاة الظهر وهي أوّل صلاة أنزل الله على نبيّه صلّى الله عليه وآله.

٢ـ حدّثنا عليّ بن عبدالله الورّاق؛ وعليّ بن محمّد بن الحسن المعروف بابن مقبرة القزوينيّ، قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله بن أبي خلف الأشعريّ، قال: حدّثنا أحمد بن [أبي] الصّباح، قال: حدّثنا محمّد بن عاصم الرّازيّ، قال: أخبرنا أبونعيم الفضل بن دكين، عن هشام بن سعد، عن زيد بن أسلم، عن أبي يونس، قال: كتبت لعائشة مصحفاً فقالت: إذا مررت بآية الصلاة فلا تكتبها حتّى أمليها عليك، فلمّا مررت بها أملتها عليّ «حافظوا

کردم: «جَعْظَرِی» چیست؟ فرمود: آنکس که از دنیا سیر نمی‌شود.

و در حدیث دیگر آمده که این اشخاص عبارتند از: کفن دزد، و نامردِ زن صفت، و بی ادب خَشِن، و شخصی که از دنیا سیر نمی‌شود.

(باب ۳۷۴ ـ معنی صلاة وُسْطیٰ)

۱ـ ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «صلاة وسطی» نماز ظهر است، و آن نخستین نمازی است که خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله نازل فرموده است.

۲ـ ابو یونس گوید: مشغول نوشتن قرآنی برای عایشه بودم که گفت: هرگاه به آیهٔ نماز رسیدی ننویس تا من آن را بر تو بخوانم! به آن قسمت که رسیدم بر من چنین املا نمود: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَوٰاتِ، وَالصَّلاةِ الوُسْطىٰ»(بقره۲:

على الصلوات والصلاة الوسطى و صلاة العصر».

٣ ـ حدّثنا عليّ بن عبدالله الورّاق ؛ وعليّ بن محمّدبن الحسن القزوينيّ ، قالا: حدّثنا سعدبن عبدالله [قال : حدّثنا أحمد] بن أبي خلف الأشعريّ ، قال : حدّثنا سعدبن داود ، عن أبي دهر ، عن مالك بن أنس ، عن زيدبن أسلم ، عن عمروبن نافع ، قال : كنت أكتب مصحف الحفصة زوجة النبيّ صلى الله عليه وآله فقالت : إذا بلغت هذه الآية فاكتب « حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وصلاة العصر».

٤ ـ حدّثنا عليّ بن عبدالله الورّاق ، و عليّ بن محمّدبن الحسن القزوينيّ ، قالا حدّثنا سعدبن عبدالله بن أبي خلف ، قال : حدّثنا أحمدبن أبي خلف الأشعريّ ، قال : حدّثنا سعدبن داود ، عن مالك بن أنس ، عن زيدبن أسلم ، عن القعقاع بن حكيم ، عن أبي يونس مولى عائشة زوجة النبيّ صلى الله عليه وآله قال: أمرتني عائشة أن أكتب لها مصحفاً وقالت : إذا بلغت هذه الآية فاكتب « حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى (وصلاة العصر) وقوموا لله قانتين» ثمّ قالت عائشة : سمعتها والله من رسول الله صلى الله عليه وآله .

---

٢٣٧) «وصَلاةِ العَصْر» (محافظت نمائيد بر نمازها و نماز ميانه) و عايشه «وَ صَلاةِ العَصْر» را افزود.

٣ـ عمروبن نافع گويد: مشغول نوشتن قرآنى براى حفصه همسر پيغمبر صلى الله عليه وآله بودم، كه بمن گفت: اگر به اين آيه (نماز) رسيدى بنويس: «حافظوا على الصلوات و الصلاة الوسطى» بنويس: «وصلاة العَصْر».

٤ـ ابو يونس غلام عايشه همسر پيغمبر صلى الله عليه وآله گويد: عايشه بمن دستور داد: صحفى برايش بنويسم و گفت: هر وقت به اين آيه رسيدى چنين بنويس «حافِظُوا عَلَى الصَّلَوات، و الصّلاة الوُسْطى و صَلاة العَصر و قُومُوا لِلّهِ قانِتِينَ» سپس عايشه گفت: بخدا سوگند آن را از پيامبر خدا (ص) شنيدم.

شرح: اين دو حديث در الموطأ: مالك بن انس جلد ١ صفحهٔ ١٣٨ و صفحهٔ ١٣٩ تحت رقم ٢٥ و ٢٦ آورده شده است ».

قال مصنّف هذا الكتاب: فهذه الأخبار حُجّة لنا على المخالفين، وصلاة الوسطى صلاة الظّهر.

٥ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، والحسين بن سعيد جميعاً، عن حمّاد بن عيسى الجُهَنيّ، عن حريز بن عبد الله السجستانيّ، عن زرارة بن أعين قال: سألته ـ يعني أبا جعفر عليه السلام ـ عمّا فرض الله عزّ وجلّ من الصّلاة فقال: خمس صلوات في اللّيل و النهار. قلت: هل سمّاهن الله تعالى و بيّنهنّ في كتابه؟ فقال: نعم، قال الله تعالى لنبيّه صلّى الله عليه و آله: «أَقِم الصلاةَ لِدُلوكِ الشمسِ إلى غَسَقِ اللّيل» و دلوكها زوالها ففيما بين دلوك الشمس إلى غسق اللّيل أربع صلوات سمّاهنّ و بيّنهنّ و وقّتهنّ، و غَسَقُ اللّيل انتصافه، ثمّ قال: «و قرآن الفجر إنّ قرآن الفجر كان مشهوداً»

مصنّف این کتاب گوید: این اخبار برای ما حجّتی است، علیه مخالفین عقیدهٔ ما و «نماز وُسطیٰ» نمازِ ظهر می‌باشد.

۵ـ زرارة‌بن أعین گوید: از او ـ یعنی امام باقر علیه السلام ـ در بارهٔ نمازهائی که خدا واجب کرده پرسیدم، فرمود: در شب و روز پنج نماز است، گفتم: آیاخداوند متعال در قرآنش آنها را نام برده و بیان داشته است؟ فرمود: آری، خدایٔ تعالی به پیغمبر خود فرموده: «اَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اِلىٰ غَسَقِ اللَّيلِ» (بپای دار نماز را در وقت ظهر تا تاریکی شب ـ اسرای ۷۵:۱۷).

«دُلوك» (زوال و میل) آفتاب است (زوال آفتاب به آنست که سایهٔ شاخصی که در زمین فرو می‌کنند در بعضی از شهرها، در فصولی، بکلّی از بین می‌رود و سپس ایجاد می‌شود و در بعضی شهرها به آخرین درجهٔ کوتاهی می‌رسد و بعد شروع به بلند شدن می‌نماید).

پس در بین زوالِ آفتاب تا نیمهٔ تاریکی شب چهار نماز می‌باشد که خدا آنها را نام برده و بیان نموده، و وقت آنها را معیّن داشته و «غَسَقِ» شب،نیمهٔ آن است، سپس فرمود: «وَ قُرْآنَ الفَجْرِ إنَّ قرآنَ الفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً» پس این نمازها

فهذه الخامسة ؛ و قال تبارك و تعالى في ذلك : « أقم الصّلوة طرفي النّهار » و طرفاه صلاة المغرب والغداة . « و زلفاً من اللّيل » فهي صلاة العشاء الآخرة . و قال عزّ و جلّ : « حافظوا على الصّلوات والصّلوة الوسطى » و هي صلاة الظهر و هي أوّل صلاة صلاّها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهي وسط صلاتين بالنّهار صلاة الغداة وصلاة العصر . «وقوموا لله قانتين» في صلاة الوسطى .

(باب)

(معنى تحيّة المسجد ومعنى الصلاة و ما يتّصل بذلك من تمام الحديث)

١ ـ حدّثنا أبوالحسن عليّ بن عبدالله بن أحمد الأسواريّ ، قال : حدّثنا أبو يوسف أحمد بن محمّد بن القيس السّجزيّ المذكّر ، قال : حدّثنا أبوالحسن عمرو بن حفص قال : حدّثني أبو محمّد عبيدالله بن محمّد بن أسد ببغداد ، قال : حدّثنا الحسين بن إبراهيم أبو عليّ ، قال : حدّثنا يحيى بن سعيد البصريّ ، قال : حدّثنا ابن جريج ، عن عطاء ، عن عبيد بن عمير اللّيثيّ ، عن أبي ذرّ ـ رحمه الله عليه ـ قال : دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هو في المسجد جالساً وحده ،

پنج تا است و خداوند تبارك و تعالى در مورد آن فرموده: «اَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَيِ النَّهارِ» و دو طرف آن نماز مغرب و صبح است «و زُلَفاً من اللَّيل» و آن دومين نمازى استكه در شب خوانده مى‌شود، و خداى عزّ و جلّ فرموده: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ و الصَّلوٰةِ الوُسْطىٰ» و آن نماز ظهر و نخستين نمازى‌استكه‌پيغمبرخدا صلى الله عليه وآله وسلم بجاى آورد و آن ميان دو نماز روزانه واقع شده، يعنى نماز صبح و نماز عصر، و آيهٔ «و قُومُوا لِلّٰهِ قانِتينَ» (و به اطاعت خدا قيام كنيد ـ بقره ٢٣٧:٢) در بارهٔ نماز ميانه است.

(باب ٣٧٥ ـ معنى تحيّت مسجد، و معنى صلاة و آنچه مربوط به آنست)

(از تمام حديث)

١ ـ عبيد بن عمير لَيثىّ گويد: أبوذرّ ـ رحمة الله عليه ـ گفت: روزى پيامبر

فاغتنمت خلوته، فقال لي: يا أباذرّ إنّ للمسجد تحيّة قلت: و ما تحيّته؟ قال: ركعتان تركعهما، ثمّ التفتّ إليه فقلت: يا رسول الله إنّك أمرتني بالصلاة فما الصلاة؟ قال: خير موضوع فمن شاء أقلّ و من شاء أكثر، قال: قلت: أيّ الأعمال أحبّ إلى الله عزّ و جلّ؟ قال: إيمان بالله و جهاد في سبيله [قلت: فأيّ المؤمنين أكمل إيماناً؟ قال: أحسنهم خُلقاً. قلت: و أيّ المؤمنين أفضل؟ قال: من سلم المسلمون من لسانه و يده] قلت: فأيّ اللّيل أفضل؟ قال: جوف اللّيل الغابر، قلت: فأيّ الصلاة أفضل؟ قال: طول القنوت. قلت: فأيّ الصدقة أفضل؟ قال: جهد من مقلّ إلى فقير في سرّ، قلت: فما الصوم؟ قال: فرض مجزي و عند الله أضعاف كثيرة، قلت: فأيّ الرّقاب أفضل؟ قال:

خدا ﷺ در مسجد تنها نشسته بود که به محضرش شرفیاب شدم و چون خلوت بود، فرصت را غنیمت شمردم، بمن فرمود: ای ابوذرّ حتماً مسجد را حقّ تحیّتی است، عرض کردم: و آن چه باشد؟ فرمود: دو رکعت نماز بجا آوری (آن دو رکعت نماز را بجا آوردم) آنگاه رو به سوی آنحضرت کردم و عرضه داشتم: ای پیامبر خدا مرا به خواندن نماز فرمان دادی، نماز چیست؟ فرمود: بهترین برنامهٔ دینی است، هرکس که بخواهد اندك بجای آورد (فقط نمازهای واجب را بخواند)، و هرکس که مایل باشد بسیار بجا آورد (نافله‌ها را هم بجا آورد) گفتم: یا رسول الله چه کاری نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و پیکار در راه او.

پرسیدم: کدامیك از مؤمنین ایمانش کاملتر می‌باشد؟ فرمود: آنکس که خوی او از همه نیکوتر باشد.

گفتم: چه کسی از مؤمنان با فضیلت‌تر است؟ فرمود: آنکس که مسلمانان از زبان و دستش آسوده باشند. عرض کردم: کدام لحظاتِ شب بهتر است؟ فرمود: دلِ شبِ تار (قسمت آخر آن). گفتم: کدامین نماز برتر است؟ فرمود: نمازی که قنوتش طولانی باشد. گفتم: فضیلت چه خیراتی بیشتر است؟ فرمود: صدقه‌ای که پنهانی و در حال تنگدستی، به بینوائی داده شود، پرسیدم: روزه

أغلاها ثمناً وأنفسها عند أهلها ، قلت : فأيّ الجهاد أفضل ؟ قال : من عقر جواده واُهريق دمه . قلت : فأيُّ آية أنزلها الله عليك أعظم ؟ قال : آية الكرسيّ .

ثمّ قال : يا أباذرّ ما السّماوات السبع في الكرسيّ إلّا كحلقة مُلقاة في أرض فلاة و فضل العرش على الكرسيّ كفضل الفلاة على تلك الحلقة .

قلت : يا رسول الله كم النّبيّون ؟ قال : مائة ألف و أربعة و عشرون ألف نبيّ . قلت : كم المرسلون منهم ؟ قال : ثلاث مائة و ثلاثة عشر جمّاً غفيراً . قلت : من كان أوّل الأنبياء ؟ قال : آدم ، قلت : وكان من الأنبياء مرسلاً ؟ قال : نعم ، خلقه الله بيده و نفخ فيه

چیست؟ فرمود: عملی است واجب که اگر بدرستی ادا شود، در پیشگاه خداوند پاداش چند برابر و فراوان دارد. عرض کردم: (جهت آزاد کردن) کدام بَرْده نیکوتر است؟ فرمود: آن بَرْده‌ای که بهایش بیشتر،و نزد صاحبش با ارزش‌تر است.

گفتم: کدام جهادگر مقامش والاتر می‌باشد؟ فرمود: شخصی که دست و پای اسبش بریده شود، و او با آنکه مرکبش از پای در آمده (پیاده) تا آخرین قطرهٔ خونش بجنگد تا شهید گردد.

عرضه داشتم: کدامیك از آیه‌هائی که خداوند بر تو نازل فرموده بزرگتر است؟ فرمود: «آیة الکُرسیّ». آنگاه فرمود: ای أباذر، نباشد هفت آسمان در برابرِ کُرسی، مگر مانند حلقه‌ای که در بیابانی افتاده باشد و گسترش عرش نسبت به کرسی مانند وسعت و برتری آن بیابان است بر آن حَلقه.

عرض کردم: ای پیامبر خدا!پیغمبران چند تن بوده‌اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار (تن). گفتم: پیامبران مُرْسل چند تن بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده تن، عدهٔ بسیاری.

گفتم: نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: حضرت آدم عليه السلام پرسیدم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: بلی، خدا به قدرت خود او را آفرید و از روح خود

من روحه ، ثمّ قال : یا أباذرّ ، أربعة من الأنبیاءِ سِریانیّون : آدم ، و شیث ، و أُخنوخ وهو إدریس علیه‌السلام وهو أوّل من خطّ بالقلم ، ونوح . وأربعة من العرب : هود ، و صالح ، وشعیب ، ونبیّك محمّد، و أوّل نبيّ من بني إسرائیل موسی وآخرهم عیسی وستّمائة نبيّ .

قلت : یارسول‌الله کم أنزل‌الله تعالی من کتاب ؟ قال : مائة کتاب و أربعة کتب: أنزل الله تعالی علی شیث علیه‌السلام خمسین صحیفة ، و علی إدریس ثلاثین صحیفة ، و علی إبراهیم عشرین صحیفة ، و أنزل التّوراة والإنجیل والزّبور و الفرقان .

قلت : یا رسول الله فماکانت صحف إبراهیم ؟ قال : کانت أمثالاً کلّها : أیّها الملك المبتلی المغرور إنّي لم أبعثك لتجمع الدّنیا بعضها علی بعض ولکنّي بعثتك لتردّ عنّي دعوة المظلوم فإنّي لاأردّها وإن کانت من کافر .

در پیکرش دمید. آنگاه فرمود: ای أباذرّ چهارتن از پیغمبران سِریانی بودند: آدم، شیث، اُخنوخ ـ که ادریس باشد و او نخستین کسی است که با قلم نگاشت ـ و نوح، چهار تن از ایشان عَرَب بودند: هود و صالح، شعیب، و پیامبر تو محمّد، و نخستین پیغمبر از بنی‌اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی بود، ششصد تن از پیغمبران از بنی اسرائیل بودند.

عرضه داشتم: خداوند چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود: یکصد و چهار کتاب: پنجاه صحیفه برشیث، و سی صحیفه بر ادریس، و بیست صحیفه بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم نازل فرمود: گفتم: یا رسول الله صُحُف ابراهیم در چه موضوعی بود؟ فرمود: تمامی آنها مَثَل و پند واَندرز بوده، و این مضمون یکی از آنها است: ای فرمانروای مست از بادهٔ غرور، که مردم گرفتار تو، و تو، به آزمایش به مردم مبتلائی، من تو را برنیانگیخته‌ام که پول و ذخایر دنیا را روی هم انباشته سازی، بلکه از آن جهت فرستادم تا بجای من به درخواست مظلومان پاسخ گوئی و نگذاری ستمدیده‌ای به درگاه من بنالد (همچنانکه) من دعای ستمدیده را برنمی گردانم، اگر چه از کافری باشد.

وعلى العاقل مالم يكن مغلوباً على عقله أن يكون له ساعات: ساعة يناجي فيها ربّه عزّ وجلّ وساعة يحاسب فيها نفسه، وساعة يتفكّر فيما صنع الله تعالى وساعة يخلو فيها بحظّ نفسه من الحلال، وإنّ هذه السّاعة عون لتلك السّاعات واستجمام للقلوب وتفريغ لها.

وعلى العاقل أن يكون بصيراً بزمانه، مقبلاً على شأنه، حافظاً للسانه، فإنّه من حسب كلامه من عمله قلّ كلامه إلّا فيما يعنيه.

وعلى العاقل أن يكون طالباً لثلاثة: مرمّة لمعاش، و تزوّد لمعاد، و تلذّذ في غير محرّم.

قلت: يارسول الله فما كانت صحف موسى؟ قال: كانت عبراً كلّها: عجبت لمن أيقن

بر خردمندی که عقل او اسیرِ هوایِ نفسش نشده، لازم است اوقات خود را سه قسمت کند: قسمتی را برای راز و نیاز با ایزدِ متعال، و قسمت دیگر را برای حساب کشیدن از خود، یعني در بارهٔ آنچه پیش از این انجام داده یا پس از این انجام خواهد داد، از خود پرسش نماید، و بخشي را نیز، به قدرت نمائي پروردگار در آفریدگانش و به آنچه با او کرده است، اندیشه نماید، و لحظه‌ای هم خلوت کند تا بدانچه از حلال نیازمند است بهره جوید، که این وقت کمك اوقات دیگر است، و دل را خرّم و آسوده می‌سازد، و به او آمادگی می‌دهد. شخص عاقل باید به اوضاع زمانِ خود بینا و آگاه باشد، و آبرو و موقعیّت خود را در نظر بگیرد، و سزاوار شأن خود اقدام نماید، و زبان خود را نگهدارد چون هرکس که سخن خویش را نتیجهٔ کردار خود بداند، گفتارش نسبت به عملش اندك شود، مگر در آنچه به وی کمك می‌نماید و برایش سودمند است و برخردمند لازم است جویای سه چیز باشد: یا اصلاح نابسامانیهای زندگاني، یا توشه اندوزی جهت روز معاد، یا لذّت جوئی و کامیابیی که از غیرِ حرام باشد.

عرض کردم: «صحف» موسي چه بود؟ فرمود: تمامي آن به زبان عبراني، و عبرت انگیز بود و جملاتی از آن چنین می‌باشد: درشگفتم از کسی که یقین به

بالموت لِمَ یفرح ؟! ولمن أيقن بالنّار لِمَ يضحك ؟! ولمن يرى الدّنيا وتقلّبها بأهلها لِمَ يطمئنّ إليها ؟! و لمن أيقن بالقدر لِمَ ينصَب ؟! ولمن أيقن بالحساب لِمَ لا يعمل؟! .

قلت : يارسول الله هل في أيدينا ممّا أنزل الله تعالى عليك ممّا كان في صحف إبراهيم وموسى ؟ قال : ياأباذرّ اقرأ : «قد أفلح من تزكّى * وذكر اسم ربّه فصلّى * بل تؤثرون الحيوة الدّنيا * والآخرة خيرٌ وأبقى * إنّ هذا لفي الصّحف الأُولى * صحف إبراهيم وموسى » .

قلت : يارسول الله أوصني . قال : أُوصيك بتقوى الله فإنّه رأس الأمر كلّه ؛ قلت: زدني ، قال : عليك بتلاوة القرآن و ذكر الله كثيراً فإنّه ذكرٌ لك في السّماء و نورٌ لك

مرگ دارد، چگونه شادمانی می‌کند! و از کسی که یقین به جهنّم دارد، چگونه می‌خندد! و از آنکس که دنیا و بازیهای آنرا با اهلش می‌بیند، چگونه به آن اعتماد می‌کند؟ و از آنکس که به سرنوشت عقیده دارد، چراتلاش بی‌موردمی‌کند، و از شخصی که عقیده به حساب قیامت دارد، چرا برای سرای جاویدان تلاش نمی‌کند؟

عرض کردم: یا رسول اللّه در آیه‌های قرآنی که به شما نازل گردیده، از آنچه در صُحُف ابراهیم و موسی بوده چیزی در دسترس ما هست؟ فرمود: ای اباذرّ آیات سورهٔ أعلیٰ (۸۷) را بخوان که می‌فرماید: «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى وَ ذَكَرَ اسمَ رَبّه فَصَلّٰى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنيا، و الآخِرَةُ خَيرٌ وَاَبْقٰى، اِنَّ هٰذا لَفِي الصُّحُفِ الأُولى، صُحُفِ اِبْراهيمَ وَ مُوسٰى» (هر آینه رستگار گشت کسی که تزکیهٔ نفس کرد و آنکس که پروردگار خود را به یاد آورد، پس نمازگزارد، چنین است که شما آدمیان زندگانی دنیا را برگزیدید با آنکه سرای آخرت بهتر و پاینده‌تر است، مسلّماً این سخن در نامه‌های نخستین و صحیفه‌های پیشینیان است، صحیفه‌های ابراهیم و موسی ـ اعلی ۸۷:۱۵ تا آخر سوره).

عرض کردم: ای رسول خدا مرا پندی دهید! فرمود: سفارش می‌کنم تو را به پروا داشتن از خدا که سر آمد تمامی کارهایت باشد، عرضه داشتم: بیشتر

في الأرض ؛ قلت : زدني ، قال : عليك بطول الصمت فإنّه مَطردة للشياطين وعون لك على أمر دينك ؛ قلت : زدني ، قال : إيّاك وكثرة الضّحك فإنّه يميت القلب [ويذهب بنور الوجه ، قلت : يا رسول الله زدني ، قال : انظر إلى من هو تحتك ولا تنظر إلى من هو فوقك فانّه أجدر أن لا تزدري نعمة الله عليك ، قلت : يارسول الله زدني ،قال:صل قرابتك وإن قطعوك]، قلت : زدني ، قال : عليك بحبّ المساكين ومجالستهم ؛ قلت : زدني قال : قل الحقّ وإن كان مرّاً ؛ قلت : زدني، قال: لاتخف في الله لومة لائم ؛ قلت : زدني ؛ قال : ليحجزك عن الناس ماتعلم من نفسك ولا تجد عليهم فيما تأتي مثله .

ثمّ قال : كفى بالمرء عيباً أن يكون فيه ثلاث خصال : يعرف من الناس مايجهل من

بفرمائید! فرمود: بر تو باد به خواندن قرآن، و بسیار یادِ خدا بودن، که در آسمان یادِ تو را زنده میدارد و در زمین روشنی بخش تو میباشد. گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: شایسته است، بیشتر خاموش باشی که آن، شیطان را از تو دور میسازد و تو را در أمر دینت یاری میدهد.

عرض کردم: بیش از این بفرمائید! فرمود: پرهیز از خندهٔ زیاد، زیرا دل را میمیراند، گفتم: باز هم بفرمائید! فرمود: بر تو است دوستی با بینوایان و همنشینی با آنان. باز هم تقاضا کردم ادامه دهد، فرمود: حقّ را بگوی گرچه تلخ باشد.

عرض کردم: بیشتر بفرما!فرمود: در کاری که برای خدا انجام میدهی از ملامت و سرزنش دیگران هراسی نداشته باش.

عرض کردم: بیشتر بفرما! فرمود: به خود سرگرم باش تا آنچه از خود دانستی تو را از عیبجوئی مردم باز دارد، و همچنین آنچه مانند آن از خودت سر میزند بر آنان خرده مگیر!

فرمود: این عیب برای مرد بس، که یکی از این صفات ناپسند در او باشد، عیوب دیگران را بشناسد، و همان عیب در خودش باشد در حالیکه آنرا برای مردم شرم آور میدارد، و همدم خود را بیهوده آزار دهد. آنگاه فرمود: ای أبوذرّ

نفسه ؛ ويستحيي لهم ممّا هو فيه ؛ ويؤذي جليسه فيما لايعنيه .

ثمّ قال : ياأباذرّ لاعقل كالتّدبير ، ولا ورع كالكفّ ، ولا حسب كحسن الخلق .

﴿ باب ﴾

☆(معنى القاع القرقر والشُّجاع الاقرع)☆

١ـ حدّثنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمّد بن خالد البرقيّ ، عن خلف بن حمّاد ، عن حريز ، قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : مامن ذي مال ذهب أوفضّة يمنع زكاة ماله إلّا حبسه الله عزّوجلّ يوم القيامة بقاع قرقر ، و سلّط عليه شجاعاً أقرع يريده وهو يحيد عنه ، فإذا رأى أنّه لا يتخلّص منه أمكنه من يده فيقضمها ، كما يقضم الفجل ، ثمّ يصير طوقاً في عنقه وذلك قوله عزّوجلّ : «سيطوّقون ما بخلوا به يوم القيمة » وما من ذي مال إبل أوبقر أو غنم يمنع زكاة ماله إلّا حبسه

هیچ خردی مانند دوراندیشی در کارها نیست، و هیچ پارسائیی همچون خویشتنداری (از حرام) نیست، و هیچ مقام و شرفی چون نیك خوئی نیست.

(باب ۳۷۶ ـ معنی قاع قَرْقَرْ، و شُجاع اَقْرَع)

۱ـ حریز گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ دارندهٔ طلا و نقره‌ای نیست که زکات مالش را ندهد، مگر اینکه خداوند، او را روز قیامت در «قاع قَرْقَرْ» بازداشت کند و همان مبلغ را بصورت اژدهائی از آتش که بر اثر زهر زیاد،موی سرش ریخته شده در می‌آورد، و به او حمله‌ور شود در حالیکه او از آن می‌گریزد، و هنگامی که می‌بیند دیگر نمی‌تواند از چنگش رهائی یابد، تسلیم آن می‌گردد، پس اژدها او را با تیزی دندان خود درهم می‌شکند و می‌جَوَد، چنانکه او تُرب را به کنارِ دندان گاز می‌زد و می‌خورد، سپس طَوقی برگردن او خواهد شد و همچنان بدنش را خواهد گَزید، و این است قول خداوند عزّ و جلّ: «سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلوا به يوم القِيٰمَةِ» (بزودی در قیامت، آنچه که در باره‌اش بُخل ورزیده‌اند بگرد نشان طوقی خواهد بود ـ آل عمران ۱۸۰:۳) و هیچ دارندهٔ شتر یا گاو، و یا گوسفندی

الله عزّوجلّ يوم القيامة بقاع قَرْقَرٍ يطأه كلّ ذات ظلف بظلفها و ينهشه كلّ ذات ناب بنابها ، وما من ذي مال نخلٍ أو كَرْمٍ أو زرعٍ يمنع زكاتها إلّا طوّقه الله ربقة أرضه إلى سبع أرضين إلى يوم القيامة .

قال الأصمعيّ : القاع المكان المستوي ليس فيه ارتفاع ولا انخفاض . قال أبو عبيد : وهو القيعة أيضاً قال الله تبارك وتعالى « كسراب بقيعة » ، وجمع قيعة قاع قال الله عزّ و جلّ : « فيذرها قاعاً صفصفاً » ، و القرقر المستوي أيضاً و يروى « بقاع قفر » و يروى «بقاع قرق» وهو مثل القرقر في المعني ، قال الشاعر :

كأنّ أيديهنّ بالقاع القَرَق * أيدي عذارى يتعاطين الوَرَق

والشجاع الأقرع .

نیست كه زكات ندهد، مگر این كه خداوند، او را در قیامت بر سرزمین پست و هموار نگهدارد، كه هر سم داری از رویش بگذرد، و هرنیش‌دار زهرآلوده‌ای نیشش زند، و هیچ دارندهٔ درخت خرما یا مویی یا صاحب زراعتی نیست كه از دادن زكات خودداری ورزد، جز آنكه خداوند گوشهٔ زمین آن را تا زمین هفتم بر او طوقی سازد، و تا روز قیامت در چنین وضعی باقی بماند.

أصمعی گوید: «قاع» مكانی است هموار كه بلندی و پستی ندارد، أبو عبید گفته: و همچنین «قیعه» است، كه خداوند تبارك و تعالی فرموده: «كَسَرابٍ بِقِیعَةٍ» (چون سرابی است در زمین هموارى ـ نور ۳۹:۲٤) و «قاع» جمع آن است، خداوند عزّ و جلّ فرموده: «فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً» (آنگاه پستی و بلندیهای زمین را چنان هموار گرداند ـ طه ۱۰٦:۲۰) و «قرقر» نیز به معنی همواز است، و گفته شده: «بقاع قَفْر» بیابان بی‌آب و علف است، و روایت می‌شود: «بقاع قَرق» بیابان هموار است، كه هم معنی با «قَرْقَر» می‌باشد، شاعر گفته:

گویا دستهای آن‌زنها در سرزمین هموار است دستهای دوشیزگان كه برگ بر گل گیرند

«والشّجاع الأقرع» (شرح: گویا تفسیر این دو لفظ از قلم افتاده و ما معنی آن را در ترجمهٔ متن آوردیم).

«باب»

(معنى العرق واللابتين)

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن موسى‌بن الحسن، عن محمّد بن عبد الحميد، عن سيف‌بن عميرة، عن منصوربن حازم، قال: حدّثني عبدالمؤمن ابن‌القاسم الأنصاريّ، قال: حدّثنا أبوجعفر عليه‌السلام أنّ رجلاً أتى النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: هلكتُ، هلكتُ، فقال: وما أهلكك؟ قال: أتيت امرأتي في‌شهر رمضان وأناصائم، فقال له النّبيّ: أعتق رقبة. فقال: لاأجدُ، قال: فصم شهرين متتابعين، فقال: لاأُطيق، فقال تصدّق على ستّين مِسكيناً، قال: لاأجد، قال: فاُتي النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله بعرقٍ أو مكتل فيه خمسة عشرصاعاً من تمر. فقال له النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: خذها وتصدّق بها، فقال: و الّذي بعثك بالحقّ نبيّاً مابين‌لابتيها أهل‌بيت أحوج إليه منّا، فقال: خذه وكله أنت و أهلك فإنّه كفّارة لك.

(باب ۲۷۷ ـ معنی عرق و لابتین)

۱ـ عبدالمؤمن بن قاسم انصاری گوید: امام باقر علیه‌السلام برایمان بازگو نمود: که مردی خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد: در حالی که می گفت: هلاك شدم! هلاك شدم! حضرت به او فرمود: چه چیز تو را هلاك ساخته؟ گفت: درماه‌رمضان‌باهمسرم همبستر شدم (جماع کردم) در حالی که روزه‌دار بودم، پیغمبر فرمود: جهت کفّارهٔ آن برده‌ای را آزادکن! گفت: ندارم. فرمود: پس دو ماه پیاپی روزه بگیر! گفت: توانش را ندارم. فرمود: پس به شصت بینوا خیرات بده! گفت: چیزی ندارم. امام فرمود: در آنهنگام زِنبیلی بافته از برگ خرما ـ یا حصیر بافته‌ای قبل از آنکه بصورت زِنبیل درآید ـ که پانزده صاع خرما در آن بود، برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند، و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: آن را بگیر، و در راهِ خدا خیرات کن. مرد گفت: بحق آنکس که تو را به پیامبری بر انگیخته سوگند، برروی زمین سنگلاخ مدینه خانواده‌ای نیازمندتر از ما به آن نیست! آنگاه حضرت فرمود: آن را بگیر و

قال سيف بن عميرة : و حدّثني عمرو بن شمر ، قال : أخبرني جابر بن يزيد الجعفيّ عن أبي جعفر عليه السلام مثله .

قال الأصمعيّ : ، أصل العَرَق السّفيفة المنسوجة من الخوص قبل أن يجعل منها زبيل ، وسمّي الزّبيل عرقاً لذلك ويقال له : « العرقة » أيضاً و كذلك كلّ شيء ، مصطفّ مثل الطير إذا صفّت في السّماء فهي « عرقة » .

٢ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن العبّاس بن معروف ، عن عليّ بن مهزيار ، قال ، حدّثنا الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى ، عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : كنت عند زياد بن عبيدالله وعنده رَبيعة الرّأي فقال له زياد : يا رَبيعة ما الّذي حرّم رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة ؟ فقال له : بريد في بريد ، فقلت لربيعة : فكانت على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله بُرُد ؟

تو و خانواده‌ات بخورید که آن برایت کفاره خواهد بود.

جابر جعفی نیز همانند آن را از امام باقر علیه السلام روایت نموده است.

أصمعی گوید: اصل «عَرَق» بوریای بافته شده از برگ درخت خرما است پیش از آنکه به صورت سَبَد در آید، و «زبیل» (أنبان) بهمان مناسبت عَرَق نامیده شده، و به آن «عرقه» نیز گفته می‌شود، و همچنین هر چیز هموار مانند پرنده بی آنکه در هوا بال زند روان باشد، را «عرقه» گویند.

۲ـ حسن صیقل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: نزد زیادبن عبیداللّه (حاکم مدینه) و ربیعة‌الرّأی (فقیه مدینه) بودم، زیاد به او روی نموده و گفت: ای ربیعه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله چه اندازه از سرزمین مدینه را حرم قرار داد؟

در پاسخش گفت: به عرض و طول یك بَرید در یك بَرید (دو فرسخ مسافت یا دوازده میل، دو منزل مسافت، مقدار مسافتی که پیك طیّ می‌کند) حضرت فرمود: من به ربیعه گفتم: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بَرید (نامه رسان) بود، خاموش ماند و پاسخم را نداد. امام فرمود: آنگاه زیاد بمن روی کرده گفت: ای أبا عبداللّه نظر شما چیست؟ گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مدینه جهت شکار

فسكت ولم يُجبني ، قال : فأقبل عليّ زياد فقال : ياأباعبدالله فماتقول أنت ؟ فقلت : حرّم رسول الله صلّی الله علیه و آله من المدينة من الصّيدمابين لابَتَيْها ، قال : وما لابتاها ؟ قلت : ما أحاط به الحِرار ، قال : وقال لي : ماحرم رسول الله صلّی الله علیه و آله من الشجر ؟ قلت : من عَيرإلى وَعَيْر.

قال صفوان : قال ابن مسكان : قال الحسن : فسأله إنسان وأنا جالس فقال له : وما لابَتاها ؟ فقال : مابين الصورين إلى الثّنيّة.

٣ ـ و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد ، عن محمّد بن سنان ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله علیه السلام قال : حرّم رسول الله صلّی الله علیه و آله من المدينة من ذباب إلى واقم و العريض والنقب من قبل مكّة ،

وقال ابن مسكان في حديثه : وفي حديث آخر من الصورين إلى الثنيّة.

کردن «مابین دو لابة» آن را قدغن فرمود، پرسید: «دُولابة» آن کجا است؟ گفتم: آن مقدار از زمینهای سَنگلاخ تفتیده که آن را فرا گرفته (آن دو سنگستان است که از شرق و غرب، شهر مدینه را احاطه کرده و راه ورود به مدینه از آندو جا است؛ یکی بنام حَرَّهٔ واقِم در جانب شرقی مدینه که تا مسجد النّبی یك میل فاصله دارد، و دیگری بنام حَرّه لَیلی می‌باشد، که آنرا حرّه وَ بْرَة نیز گویند) و از من پرسید: از چه مسافتی بُریدنِ درختانش را قَدَغَن ساخته؟ گفتم: از کوه «عَیْر» تا کوه «وَعَیْر». صفوان گوید: ابن مُسکان گفت: من نزد حسن بن صقیل (راوی خبر) نشسته بودم که شخصی از وی پرسید: دو لابهٔ مدینه کجاست؟ پاسخ داد: از «صورین» (دو نخلستان است) تا «ثنیّة» (الوداع که جائی است مُشْرف بر مدینه و مکانِ مرتفع و کوهستانی است و چون گردنهٔ صَعب‌العُبور می‌باشد).

۳ـ ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله حرام فرموده است: از مدینه از کوه «ذُباب» تا «حَرّهٔ واقم» و وادی و درّهٔ «عریض» و «نقب» راهی کوهستانی از سمت مکّه‌را (این حدوداز مدینه‌را حرام دانسته‌است).

و ابن مسکان در خبر خود گفته: و در خبر دیگر آمده که از دو نخلستان

٤ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا الحسين ابن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى؛ وفضالة، عن معاوية بن عمّار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: مابين لابتَي المدينة ظلّ عائر إلى ظلّ وَعَيْر حَرَم، قلت: طائره كطائر مكّة؟ قال: لا، ولا يعضد شجرها. وروي أنّه يحرم من صيد المدينة ماصيد بين الحرّتين.

﴿ باب ﴾

✿ (معنى التَفَث) ✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا الحسين ابن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن ربعيّ، عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «ثمّ ليقضوا تفثهم»، قال: قصّ الشارب والأظفار.

٢ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن مهزيار

شروع می‌شود و تا «ثنيّه» امتداد دارد.

٤ـ معاويه بن عمّار گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه می‌فرمود: ما بين «دولابه» مدينه، از دامنهٔ كوه (عائِر) تا دامنهٔ كوه (وَعَير) حرم است. عرض كردم: پرنده‌اش مانند پرندهٔ مكّه است؟ فرمود: نه، وامّا درختش بريده نمی‌شود و روايت شده در مدينه آنچه از بين دو «حرّه واقم» و «حرّه ليلی» شكار شود، حرام است.

(باب ۳۷۸ ـ معنی «تفث» دور كردن چرك و آلودگی بدن)

۱ـ محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السلام در تفسير فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» (آنگاه حاجيان بايد آلودگی‌ها را از خود دور كنند ـ حج ۲۲: ۲۹) فرمود: منظور كوتاه و ساده كردن لب بالا از موی، و گرفتن ناخن است.

۲ـ ابن سنان گويد: به امام صادق عليه السلام گفتم: «تَفَث» در آيهٔ شريفهٔ «ثمّ

عن أخيه علي، عن الحسين، عن النضر بن سويد، عن ابن سنان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «ثمّ ليقضوا تفثهم» قال: هو الحلق وما في جلد الإنسان.

۳ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان، عن زرارة، عن حُمران، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «ثمّ ليقضوا تفثهم» قال: التَّفَث حفوف الرّجل من الطيب فإذا قضى نسكه حلّ له الطيب.

٤ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ قال: قال أبو الحسن عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ: «ثمّ ليقضوا تَفَثَهم وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» قال: التّفث تقليم الأظفار و طَرْحُ الوَسَخ وَطَرْحُ الإحرام عنه.

٥ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمّد، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فقال: ما يكون

ليقضوا تفثهم» چیست؟ فرمود: تراشیدن موی‌سر و آنچه در پوست آدمی است.

۳ـ حمران گوید: امام باقر عليه السلام در مورد قول خدای عزّ و جلّ «ثم ليقضوا تفثهم» فرمود: بوی خوش بکار نبردن مرد است و هنگامی که مراسم حج به پایان رسید، بوی خوش برایش حلال می‌شود.

٤ـ بزنطی گوید: امام رضا عليه السلام در تفسیر قول خداوند عزّوجلّ «ثم ليقضوا تفثهم و ليوفوا نذورهم» (باید حجاج آلودگیها را از خود دور کنند، و نذرهای خود را أدا نمایند ـ حج ۲۹:۲۲) فرمود: «تفث» گرفتن ناخنها (ی کثیف) و دور کردن هر چرکی از بدن، و دور شدن احرام است از او.

٥ـ أبو بصیر گوید: از امام صادق عليه السلام در بارهٔ معنی قول خدای عزّ و جلّ «ثمّ لْيَقْضُوا تَفَثَهم» پرسیدم، فرمود: آنچه سر زده باشد از مرد در حال احرامش،

من الرّجل في حال إحرامه فإذا دخل مكّة طاف و تكلّم بكلام طيّب فإنّ ذلك كفّارة لذلك الّذي كان منه .

٦ ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ، عن أبيه ، عن حمدويه ، قال : حدّثنا محمّد بن عبد الحميد ، عن أبي جميلة ، عن عمرو بن حنظلة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن التفث . قال : هو حفوف الرّأس .

٧ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ، عن أبيه ، قال : حدّثنا محمّد بن نصير ، قال : حدّثنا محمّد بن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عن الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن التفث فقال : هو الحلق وما في جلد الإنسان .

٨ ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ ، قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ، عن أبيه ، قال : حدّثنا إبراهيم بن عليّ ، عن عبد العظيم بن عبدالله الحسنيّ ، عن الحسن بن محبوب ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ثمّ لْيَقْضُوا تَفَثَهم » قال : هو الحفوف والشّعث ، قال : ومن التّفث أن تتكلّم في إحرامك

پس چون داخل مكّه شد طواف كند، و به سخن خوبى تكلّم نمايد چون آن كفّاره است براى آنچه از وى سرزده است.

٦ـ عمربن حنظله گويد: از امام صادق عليه السلام معنى «تَفَث» را پرسيدم، فرمود: آن روغن مالى نكردن موى سر مى‌باشد تا خشك گردد.

٧ـ حلبىّ گويد از امام صادق عليه السلام پرسيدم: «تَفَث» چيست؟ فرمود: تراشيدن موىِ سر و تمامى موهايى كه در پوستِ بدن انسان مى‌باشند.

٨ـ معاوية بن عمّار گويد: امام صادق عليه السلام در تفسير قول خداى عزّ و جلّ «ثمّ لْيَقْضُوا تَفَثَهم» فرمود: آن عدمِ استعمال بوى خوش و نزدن روغن به موى سر است كه خشك شده و ژوليده گردد.

فرمود: از جمله «تَفَث» آنستكه اگر در حالِ احرامت سخن زشتى گفته باشى، چون وارد مكّه شدى و گرد كعبه طواف نمودى ، سخن خوب و صواب

بكلام قبيح فإذا دخلت مكّة فطفت بالبيت وتكلّمت بكلام طيّب كان ذلك كفّارته.

٩ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، قال: حدّثنا محمّد بن أحمد، عن موسى بن عمر، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن إبراهيم بن مهزم، عمّن رواه عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال: إذا دخلت مكّة فاشتر بدرهم تمر أفتصدّق به لما كان منك في إحرامك للعمرة، فإذا فرغت من حجّك فاشتر بدرهم تمراً فتصدّق به، فإذا دخلت المدينة فاصنع مثل ذلك.

١٠ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن سهل بن زياد الآدميّ، عن عليّ بن سليمان، عن زياد القنديّ، عن عبدالله بن سنان، عن ذريح المحاربيّ قال: قلت لأبي عبدالله عليه‌السلام: إنّ الله أمرني في كتابه بأمر فأُحبّ أن أعلمه. قال: وما ذاك؟ قلت: قول الله عزّ وجلّ: «ثمّ ليقضوا تفثهم وليوفوا نذورهم» قال: «ليقضوا تفثهم» لقاء الإمام «وليوفوا نذورهم» تلك المناسك.

گوئی كفّارهٔ آن خواهد بود.

٩ـ ابراهيم بن مَهْزَم با يك واسطه از امام صادق عليه‌السلام روايت نموده كه فرمود: وقتى وارد مكّه شدى، يك درهم خرما بخر و آن را تَصَدُّق بده، براى آنچه در حالِ احرامت براى عمره، از تو سر زده، و هنگاميكه از حجّ خود نيز فارغ شدى نيز يك درهم خرما بخر و آن را خيرات كن ،و چون وارد مدينه شدى نيز همان كار را انجام بده.

١٠ـ ذريح مُحاربىّ گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: خداوند در كتابش مرا به كارى مأمور ساخته، دوست دارم آن را بدانم، فرمود: آن چيست؟ گفتم: قول خداوند «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» فرمود: منظور از «ليقضوا تفثهم» (پاك نمودن خود به) ديدار امام است، و منظور از «وَلْيُوفُوا نذورَهُم» مناسك حجّ مى‌باشد.[1]

---

(١) اين خبر مربوط به تأويل و باطن آيه است بدليل خبر بعد» (غ)

قال عبدالله بن سنان فأتيت أبا عبدالله عليه السلام فقلت : جعلني الله فداك قول الله عزّ وجلّ : « ثمّ ليقضوا تفثهم و ليوفوا نذورهم » قال : أخذ الشّارب و قصّ الأظفار وما أشبه ذلك ، قال : قلت : جعلت فداك فإنّ ذَريح المحاربي حدّثني عنك أنّك قلت له : « ثمّ ليقضوا تفثهم » لقاء الإمام « وليوفوا نذورهم » تلك المناسك ، فقال : صدق ذريح وصدقت أنت إنّ للقرآن ظاهراً وباطناً ومن يحتمل مايحتمل ذريح ؟

﴿ باب ﴾

✿(معنى جَهد البلاء)✿

١ـ حدّثنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم ، عن الحسين بن يزيد النوفليّ ، عن إسماعيل بن أبي زياد السّكونيّ ، عن جعفر بن محمّد عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : جَهد البلاء أن يقدم الرّجل فيضرب

عبدالله بن سِنان گوید: خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم، و عرضه داشتم: خداوند مرا فدایت گرداند! فرمایش خدای عزّ و جلّ «ثمّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ، وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (یعنی چه)؟ فرمود: کوتاه کردن موی اطراف لب بالا، و گرفتن ناخن و آنچه مانند آن است. گوید: گفتم: فدایت گردم ذریح محاربیّ از تو برایم نقل کرد: که فرموده‌ای: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و «وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» این مناسك می‌باشد! فرمود: ذریح، راست گفته و تو هم درست گفتی. قطعاً برای قرآن، هم ظاهری است و هم باطنی، و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطنِ آنرا هم بفهمد.

(باب ۳۷۹ـ معنی «جهد البلاء» سختی بلا چنانکه مرگ را بر زندگی برگزیند)

١ـ سکونیّ گوید: امام صادق عليه السلام از پدرش از نیای بزرگوار خود روایت نمود: که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: سخت‌ترین گرفتاریهایی که برای آدمی از مرگ دشوارتر می‌باشد، سه چیز است: یکی این که شخص را آورده و گردنش رادست‌بسته می‌زنند تا بمیرد،و اسیر تا هنگامی که در بند دشمن گرفتار است، و

عنقه صبراً والأسير مادام في وثاق العدوّ، والرّجل يجدعلى بطن امرأته رجلاً .

﴿باب﴾

☆(معنى مخادعة الله عزّوجلّ)☆

١ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن هارون بن مسلم، عن مَسْعَدَة بن زياد، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه عليهما السلام قال : إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله سئل فيما النّجاة غداً فقال : إنّما النّجاة في ألّا تخادعوا الله فيخدعكم فإنّه من يخادع الله يخدعه و يخلع منه الإيمان ، و نفسه يخدع لو يشعر ! فقيل له : فكيف يخادع الله ؟ فقال : يعمل بما أمره الله عزّوجلّ به ثمّ يريد به غيره ؛ فاتّقوا الرّياء فإنّه شرك بالله عزّوجلّ إنّ المرائي يدعى يوم القيامة بأربعة أسماء : ياكافر ، يافاجر ، يا غادر ، يا خاسر حبط عملك وبطل أجرك ولا خلاق لك اليوم فالتمس أجرك ممّن كنت تعمل له .

مردیکه مردی را بر روی شکم همسر خود ببینند.

(باب ۳۸۰ ـ معنی «مخادعه» فریفتن خدا)

۱ـ مَسْعَدَة بن زیاد از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله پرسیده شد: فردای قیامت نجات در چیست؟ فرمود: مسلّماً نجات در این استکه خدا را نفریبی تا او نیز تو را نفریبد، چون هرکس که در صددِ مکر و فریب خدا بر آید، خداوند به او مکری رساند، و رشتهٔ ایمان را از او جدا کند، و نفسش او را می‌فریبد، اگر بفهمد. به آنحضرت عرض شد: چگونه خداوند او را فریب می‌دهد؟ فرمود: فرمان خدا را انجام می‌دهد، و با آن عمل، دیگری را جز خدا در نظر دارد، بنابر این از ریاکاری و جلب توجّه دیگران بپرهیزید! زیرا آن شرك به خدای عزّ وَ جَلّ می‌باشد. همانا روز قیامت شخص ریاکار (ظاهر ساز) به چهار نام خوانده می‌شود: ای کافر، ای فریبنده، ای بی‌وفای عهد شکن، ای زیانکار! کردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچیز شد، امروز نصیبی از خیر برایت نیست، پس از همان کس که عملت

﴿ باب ﴾

✿(معنى الهاوية)✿

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، قال : حدّثنا يعقوب ابن يزيد ، عن محمّد بن عمرو ، عن صالح بن سعيد ، عن أخيه سهل الحُلوانيّ ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال : بينا عيسى ابن مريم عليه‌السلام في سياحته إذ مرّ بقرية فوجد أهلها موتى في الطّريق والدّور ؛ قال : فقال : إنّ هؤلاء ماتوا بسخطة ولو ماتوا بغيرها لتدافنوا . قال : فقال : أصحابه : وددنا أنّا عرفنا قصّتهم . فقيل له : نادهم يا روح‌الله ، قال : فقال : يا أهل القرية ، قال : فأجابه مُجيب منهم : لبّيك يا روح الله ، قال : ماحالكم وماقصّتكم ؟ قالوا : أصبحنا في عافية و بتنا في الهاوية ، قال : فقال : وما الهاوية ؟ فقال : بحار من نار ، فيها جبال من النّار . قال : وما بلغ بكم ما أرى ؟ قال : حبّ الدّنيا وعبادة الطّاغوت . قال : وما بلغ

را برای خوش آمدش انجام داده‌ای مزدت را بخواه!

(باب ۳۸۱ ـ معنی «هاویه» دوزخ)

۱ـ سهل حُلوانیّ گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود: هنگامی که حضرت عیسی عليه‌السلام در سفرِ خود به سیاحت پرداخته بود، به روستائی رسید، دید مردم آنجا همه مرده‌اند و کالبدهای بیجانشان در میانِ راه و خانه‌ها افتاده است، امام فرمود: وقتی که عیسی این منظره را نگریست، گفت: بی‌تردید مرگ آنان طبیعی نبوده بلکه به سببِ خشمِ خدا است، و اگر چنان نبود یکدیگر را بخاك می‌سپردند، فرمود: همراهیان عیسی گفتند: دوست داریم ماجرای آنان را بفهمیم؟ و به آن حضرت گفته شد: ای روح خدا آنان را صدا بزن! پس عیسی صدا زد: ای مردمان شهر! امام فرمود: یکی از مردگان در پاسخش گفت: بلی، ای روحَ اللّه. فرمود: حال و داستان شما چه بوده است؟ گفتند: در تندرستی و رفاه صبح کردیم، و شب را در «هاویه» بسر بردیم. گوید: فرمود: «هاویه» چیست؟ پاسخ داد: دریائی از آتش، که کوههائی از آتش در آن است. فرمود: و چه چیز شما را به چنین روزِ سیاهی

من حبّكم الدّنيا ؟ فقال : كحبّ الصّبيّ لأمّه إذا أقبلت فرح ، وإذا أدبرت حزن ، قال : وما بلغ من عبادتكم الطّواغيت ؟ قال : كانوا إذا أمرونا أطعناهم . قال : فكيف أنت أجبتني من بينهم ؟ قال : لأنّهم ملجمون بلجم من نار ، عليهم ملائكة غلاظ شداد وإنّي كنت فيهم ولم أكن منهم ، فلمّا أصابهم العذاب أصابني معهم فأنا متعلّق بشعرة على شفير جهنّم أخاف أن أكبكب في النّار . قال : فقال عيسى لأصحابه : النّوم على المزابل وأكل خبز الشعير خير كثير مع سلامة الدّين .

﴿ باب ﴾

✡(معنى المغبون)✡

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، عن محمّد بن أحمد

نشانده که می‌بینم؟ گفت: دنیا دوستی و سر تسلیم فرود آوردن در برابرِ ظالمین. فرمود: دوستیتان بر دنیا به چه أندازه رسیده بود؟ پاسخ داد: همچون دوست داشتن کودك مادرش را، که هر وقت به او روی آورد خرسند گردد، و چون پشت نماید أندوهگین شود. فرمود: فرمانبریتان از ظالمین به چه أندازه رسیده بود؟ گفت: هر وقت آنها دستوری برای ما صادر می‌نمودند، فرمانبرشان بودیم، فرمود: چگونه از میان ایشان تو پاسخ مرا دادی؟ گفت: آنها به دهان بند آتشین لگام زده شده‌اند، و فرشتگان خَشِن سخت‌گیر برایشان گماشته شده‌اند، و من گرچه در میانِ ایشان بودم، ولی با کردارشان موافق نبودم، چون عذاب به ایشان رسید، من هم با ایشان به عذاب گرفتار شدم، پس من به موئی بر کنار جهنّم آویزانم و ترس دارم که در جهنّم بیفتم. امام فرمود: پس حضرت عیسی به همراهان خود فرمود: خوابیدن در آشغالدانی و خوردن نان جو بهتر است، در صورتی که دین سالم بماند.

(باب ۳۸۲ ـ معنی مغبون)

۱ـ محمّد دَیلمیّ به نقل از پدرش گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: عبادت در

عن إبراهيم بن إسحاق ، عن محمّد بن سليمان الدّيلمي ، عن أبيه قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : لاتدع قيامَ اللّيل فإنّ المغبونَ من غَبَنَ قيامَ اللّيلِ .

٢ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، عن محمّد بن أحمد بن يحيى ابن عمران الأشعريّ بإسناده المذكور في جامعه يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: المغبون مَن غَبَنَ عمرَه ساعةً بعد ساعةٍ .

٣ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : من استوى يوماه فهو مَغبون ؛ و من كان آخر يوميه خيرهما فهو مغبوط ؛ ومن كان آخر يوميه شرّهما فهو ملعون ؛ ومن لم يرالزّيادة في نفسه فهو إلى النّقصان ؛ ومن كان إلى النّقصان فالموت خيرله من الحياة .

شب را از دست مَده، زیرا زیان رسیده شخصی است که در برخاستن (از خواب) شب برای عبادت، سستی ورزد.

۲ـ محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن احمد اشعری به اسناد خود که در جامعش ذکر نموده است و تا امام صادق عليه السلام می‌رساند، از آنحضرت روایت نموده که فرمود: زیان دیده شخصی استکه لَحَظات عمرِ خود را به فراموشی و سستی گذراند.

۳ـ هشام بن سالم گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس که (کردار نیك) دو روزش برابر باشد مغبون گشته است، و کسی که پایان دو روزش بهترین لَحَظات آن دو روزش باشد همه آرزوی او را کِشند و بر او رَشك برند، شخص که آخر دو روزش بدترین اوقاتِ آن دو روز باشد، از نیکی و رحمت خدا دور شده است.

و آنکس که بهتر شدنی در خود نبیند، پس او رو به کاهش نهاده، و کسی که رو به کاهش باشد، مرگ برایش از زندگانی بهتر است.

﴿ باب ﴾

☼(معنى الكِفات)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن القاسم بن محمّد الإصبهاني ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن حمّاد بن عيسى ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه نظر إلى المقابر فقال : ياحمّاد هذه كِفاتُ الأموات . و نظر إلى البيوت فقال : هذه كِفات الأحياء ثمّ تلا [هذه الآية] «ألم نجعل الأرض كِفاتاً ﴿ أحياء وأمواتاً » .

وروي أنّه دفن الشعر والظّفر .

﴿ باب ﴾

☼(معنى شيء يحقّ الزهد في أوّله والخوف من آخره)☼

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهاني عن سليمان بن داود المنقري ، عن حفص بن غياث النخعي قال: سمعت موسى بن جعفر عليهما السلام

(باب ۳۸۳ ـ معنى «كفات» در برگيرنده و جمع و قبض كننده)

۱ـ حمّاد بن عيسى گويد: حضرت صادق عليه السلام به مقبره‌ها نگاه كرد، آنگاه فرمود: اى حمّاد، اين جايگاه، در برگيرندهٔ مردگان مى‌باشد. و سپس به خانه‌ها نگريست، و فرمود: اينها نيز در برگيرندهٔ زندگان مى‌باشد. سپس اين آيه را خواند: «اَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً، أَحْياءً وَ أَمْواتاً» (استفهام تَقْرِيرى است) آيا قرار نداديم زمين را در برگيرندهٔ زندگان و مردگان؟ (مرسلات ۷۷:۲۵و۲۶).

و روايت شده: «كِفات» بخاك سپردن مو و ناخن است.

(باب ۳۸۴ ـ معنى چيزيكه سزاوار است: ناخواستن او در آغازش،)

(و ترس داشتن از پايانش)

۱ـ حفص بن غياث نخعىّ گويد: موسى بن جعفر عليهما السّلام نزد گورى

عند قبره هو يقول : إنّ شيئاً هذا آخره لحقيق أن يزهد في أوّله و إنّ شيئاً هذا أوّله لَحَقيق أن يُخاف آخرُه .

﴿ باب ﴾

☼(معنى قاصمات الظهر)☼

۱ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن محمّد بن عبدالحميد عن عامر بن رباح ، عن عمرو بن الوليد ، عن سعد الإسكاف ، عن جعفر بن محمّد عليهما السلام قال : ثلاثهنّ قاصمات الظهر ، رجل استكثر عمله ونسي ذنوبه وأعجب برأيه .

﴿ باب ﴾

☼(معنى بَوار الأيّم)☼

۱ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا عليّ بن الحسين السّعدآباديّ ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن عبدالملك بن عبدالله القمّيّ قال : سأل

که آمادهٔ دفن میّتی بود حضور یافت، شنیدم که فرمود: همانا چیزی که پایانش اینست، بهتر است که آغاز آن خواسته نشود، و سرنوشتی که گور منزلِ نخست آن است، سزاوار است که از پایان آن واهِمَه داشت.

(باب ۳۸۵ ـ معنی چیزهای کمرشکن)

۱ـ سعد اسکاف گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز شکنندهٔ کمر است: شخصی که کردار (خوب) خود را زیاد پندارد، و گناهانش را فراموش کرده از یاد ببرد، و آنکه بر فکر خود ببالد (یعنی خود رأی و خودپسند باشد).

(باب ۳۸۶ ـ معنی «بَوار الأیّم» کسادی زن بیوه)

۱ـ عبدالملک‌بن عبدالله قمّی گوید: در خدمتِ امام صادق علیه السلام بودم که شخصی از آنحضرت پرسید: آیا حضرت علیّ علیه السلام از هلاکت زنِ بیوه به خدا پناه

أباعبدالله عليه السلام الكاهليّ ـ وأنا عنده ـ أكان عليّ عليه السلام يتعوّذ من بوار الأيّم ؟ فقال: نعم ، وليس حيث تذهب ؛ إنّما كان يتعوّذ من العاهات ، والعامّة يقولون: بوارالأيّم وليس كما يقولون .

﴿ باب ﴾

✿(معنى الخصال التي فيها الخير كله)✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس بن عبدالرّحمن، عن أبي أيّوب، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : جُمع الخير كلّه في ثلاث خصال : النّظر والسكوت والكلام . وكلّ نظر ليس فيه اعتبار فهو سهو ؛ وكلّ سكوت ليس فيه فكرة فهو غفلة ؛ وكلّ كلام ليس فيه ذِكر فهو لغو ، فطوبى لمن كان نظره عبرة وسكوته فكرة وكلامه ذكراً وبكى على خطيئته وأمِنَ النّاس شرّه .

می‌برد؟ فرمود: آری، ولی چنان نیست که تو معتقد شده‌ای، همانا پناه می‌برد به خدا از آفتها، و عوام می‌گویند: (پناه میبرد به خدا از) تباه شدن زنِ بیوه یا مردِ زن مرده، و چنانکه می گویند نیست.

(باب ۳۸۷ ـ معنی خصلت‌هایی که تمام نیکیها در آن فراهم آمده است)

۱ـ أبوحمزه از امام باقر عليه السلام روایت نموده که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: تمام نیکیها در سه کلمه گرد آمده است: دقّت کردن، و خاموشی، و سخن گفتن، پس هر نگاهی که شخص در آن پندی نگیرد خطا است، و هر خاموشی که در آن اندیشه‌ای نباشد، بیخبری است، و هر سخنی که در آن یاد آوریی نباشد، لغو است، پس خوشا به حال آنکس که نگاهش عبرت‌انگیز و خاموشیش اندیشمندی، و سخنش ذکر باشد و بر اشتباه خود بگرید، و مردم از زیانکاری او آسوده باشند.

﴿ باب ﴾

☼(معنى الزَّبرِ)☼

۱ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه قال: قال النبيّ صلّى الله عليه وآله: إنّ الله تبارك و تعالى ليبغض المؤمن الضّعيف الّذي لازَبرَ لَهُ. وقال: هو الّذي لاينهى عن المنكر. وجدت بخطّ البرقيّ ـ رحمه الله ـ أنّ الزُّبر هو العقل فمعنى الخبر: أنّ الله عزّ وجلّ يبغض الّذي لاعقل له. وقد قال قوم: إنّه عزّ وجلّ يبغض المؤمن الضّعيف الّذي لا دبر له وهو الّذي لايمتنع من إرسال الرّيح في كلّ موضع، والأوّل أصحّ.

(باب ۳۸۸ ـ معنى زَبْر)

۱ ـ مسعدة بن صدقة گويد: حضرت باقر عليه السلام از پدرش از نياى بزرگوار خود عليهم‌السّلام روايت نمود كه پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: همانا خداوند تبارك و تعالى مؤمن ضعيفى را كه منع و بازداشتى از منكر برايش نيست دشمن مى‌دارد.

و فرمود: او مردى استكه از زشتى بازداشته نشود. به دست خطّ برقى ـ رحمه الله ـ يافتم كه «زَبْر» عقل است.

بنابر اين معنى خبر اين استكه خداوند عزّ و جلّ دشمن مى‌دارد كسى را كه عقل رهبرش نيست، و گروهى گفته‌اند: خداوند عزّوجلّ دشمن مى‌دارد مؤمن ناتوانى را كه مقعد و نشيمنگاه او محكم نيست، و او كسى است كه از رها كردن باد شكمش در هر جا كه باشد جلوگيرى نمى‌كند، و معنى نخست صحيح‌تر مى‌باشد.

﴿بـاب﴾
✿(معنى النَّبر)✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن عمرو بن جميع، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: تعلّموا القرآن بعربيّته وإيّاكم والنَّبْر فيه. يعني الهمز. وقال الصادق عليه السلام: الهمز زيادة في القرآن إلّا الهمز الأصلي مثل قوله عزّ وجلّ: «ألّا يَسْجُدُوا لِلّهِ الّذي يُخْرِجُ الخَبْءَ في السّماوات والأرض» ومثل قوله عزّ وجلّ: «وإذا قتلتم نفساً فادّارءتم».

(باب ۳۸۹ ـ معنی نَبْر)

۱ـ عمرو بن جميع گويد: امام باقر عليه السلام از پدرش از اجدادش عليهم السّلام روايت نمود: كه پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: قرآن را به عربيّتش بياموزيد، و از بكار بردن «نَبْر» يعنى همزه، در آن بپرهيزيد.

و امام صادق عليه السلام فرمود: «همزه» در قرآن زياده است، مگر همزهٔ اصلى مانند قول خداى عزّوجلّ: «ألّا يَسْجُدُوا لِلّهِ الّذي يُخْرِجُ الخَبْءَ في السّماواتِ والأرض» (شيطان كارهاى زشت را در ديد ايشان آراسته تا آن خدايى را كه بقدرت كاملهٔ خود پوشيده را بيرون مى‌آورد در آسمانها و زمينها سجده نكنند ـ نمل ۲۵:۲۷) و مانند فرمودهٔ خدا «و اذا قَتَلْتُم نَفساً فادّارَءْتُم» (وهنگامى كه كشتيد تنى را پس اختلاف و نزاع كرديد در آن ـ بقره: ۷۲).

﴿باب﴾

☼(معنى حقيقة السعادة و الشقاء)☼

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ؛ عن أحمد بن أبي‌عبدالله ؛ عن أبيه ؛ عن وهب بن وهب القرشيّ ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه عليهما‌السلام أنّ عليّاً عليه‌السلام قال : إنّ حقيقة السّعادة أن يختم للمرء عمله بالسعادة ، و إنّ حقيقة الشّقاء أن يختم للمرء عمله بالشّقاء .

﴿ باب ﴾

☼(معنى الاقيعس)☼

١ ـ حدّثنا الحسن بن إبراهيم بن أحمد بن المؤدّب ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا أحمد بن يحيى ، عن بكر بن عبدالله ، عن نصر بن عبيد[الله] ، عن نصر بن مُزاحم قال : حدّثني عبد الغفّار بن القاسم ، عن الأعمش ، عن عديّ بن ثابت ، عن البُراء بن عازب ؛ قال : أقبل أبوسفيان ـ ومعاوية يتبعه ـ فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اللّهمّ العن التّابع والمتبوع اللّهمّ عليك بالاقيعس . قال ابن البراء لأبيه : من الأُقَيعِس قال : معاوية .

(باب ٣٩٠ ـ معنى سعادت و شقاوت)

١ـ وهب قرشيّ گويد: حضرت صادق عليه‌السلام از پدرش عليهما السّلام روايت نمود كه عليّ عليه‌السلام فرمود: حقيقت كاميابى آن استكه: كار مرد به نيكبختى پايان يابد، و حقيقت تيره روزى آن استكه: عمل شخص، به بدبختى و شقاوت پايان پذيرد.

(باب ٣٩١ ـ معنى اقيعس)

١ـ براء بن عازب گويد: در حاليكه معاويه بدنبال ابوسفيان بود و با يكديگر مى‌آمدند، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين فرمود: پروردگارا دور گردان از رحمت خود، پيروى كننده، و پيروى شده را، بارخدايا لعنت خود را بر «أقيعس» بفرست! ابن براء از پدرش پرسيد: «اقيعس» كيست؟ گفت: معاويه.

قال مصنّف هذا الكتاب: الاقيعس تصغير الأقعس وهو الملتوي العنق والقعاس التواء يأخذ في العنق من ريح كأنّما يكسره إلى ماوراءه؛ والأقعسُ العزيز الممتنع؛ ويقال: «عزٌّ أقعَسَ»، والقَوعَسُ: الغليظ العنق، الشديد الظّهر من كلّ شيء، والقَعْوَسُ: الشيخ الكبير؛ والقَعَس نَقيضُ الحَدَب، والفعل: قَعِسَ يقعَسُ قَعَساً والجمع قعساوات وقُعْس. والقعساء مِن النّمل الرّافعة صدرها وذَنَبها والإقعِنساس شدَّة، و التّقاعُس هو من «تقاعَسَ فلان» إذا لم ينفذ ولم يمض لما كلّف، و مُقاعِسٌ حيٌّ من تميم.

مصنّف اين كتاب گويد: «اقيعس» مصغّر «اقعس» (مرد بر آمده سينه و در آمده پشت) و آن كسى استكه گردنش خميده و پيچيده شده، و «قعاس» پيچيدگيى استكه در گردن از بادى پيدا مى‌شود كه گويا آن را شكسته و به پشت سرش برمى‌گرداند، و «أقعس» بزرگ قدر غلبه كننده، و گفته مى‌شود: «عزّ أقعَس».

و «قَوعَس» گردن كلفت و درشت و سخت پشت از هر چيزى، «قعوس» پير كهن سال و «قعس» نقيض قوزى پشت كه پشت فرو رفته و سينه‌اش بيرون آمده، و فعل ماضى آن «قَعِس» مضارعش «يَقعَس» مصدرش «قعس» و جمع آن «قعساوات» و «قعس» و «قعساء» (مؤنّث) است يعنى مورچه‌اى كه سينه‌اش جلو آمده و دمش بالا رفته و «اقعنساس» شدّت، و «تقاعُس» از «تَقاعَسَ فلانٌ» گرفته شده، وقتى كسى از كارى سرباز زند يا از كارى كه به آن موظّف گرديده شانه خالى كند، و «مُقاعِس» تيره‌اى از طايفهٔ بنى تميم هستند.

(١) ظاهراً اين لعن پس از اظهار ايمان اين دو تن بوده كه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله به كنايه و رمز مطلب را گفته و دربارهٔ آن دو نفرين فرموده، و الاّ چه مانعى از لعن صريح بمشركين داشته است. (غ)

﴿ باب ﴾

☼(معنى قول الصّادق عليه السّلام « أنا وآل أبي سفيان أهل بيتين ☼)
☼(تعادينا في الله عزّوجلّ)☼

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار؛ وأحمد بن إدريس جميعاً، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن السيّاريّ عن الحكم بن سالم، عمّن حدّثه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّا وآل أبي سفيان أهل بيتين تعادينا في الله، قلنا: صدق الله وقالوا: كذب الله. قاتل أبوسفيان رسول الله صلى الله عليه وآله وقاتل معاوية عليّ بن أبي طالب عليه السلام وقاتل يزيد بن معاوية الحسين بن عليّ عليهما السلام، والسّفيانيّ يقاتل القائم عليه السلام.

﴿باب﴾

☼(معنى استعانة النّبيّ صلّى الله عليه وآله بمعاوية في كتابة الوحي)☼

١ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر

(باب ۳۹۲ ـ معنى فرمودۀ امام صادق «ع»: ما و خاندان أبوسفيان)

(دو خانواده هستيم كشمكش ما در بارۀ خداست)

۱ـ حكم بن سالم از قول شخصى، از امام صادق عليه السلام روايت نموده: كه فرمود: ما و فرزندان أبوسفيان أفراد دو خانواده هستيم، دشمنى ما با هم در راه خداست، ما مى‌گوئيم: خدا راست گفته، ولى آنان مى‌گويند: خدا دروغ گفته است، ابوسفيان با پيغمبر صلى الله عليه وآله جنگيد و معاويه با علىّ بن ابى طالب پيكار نمود، و يزيد پسر معاويه با حسين بن علىّ عليهما السّلام جنگيد و او را بشهادت رسانيد و سفيانى با قائم آل محمّد عليه السّلام خواهد جنگيد.

(باب ۳۹۳ ـ معنى كمك خواستن پيغمبر «ص» از معاويه در نوشتن وحى)

۱ـ ابوحمزۀ ثمالىّ گويد: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمود: زمانى،

الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثمالي: قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله - ومعاوية يكتب بين يديه، وأهوى بيده إلى خاصرته بالسيف -: من أدرك هذا يوماً أميراً فليبقر خاصرته بالسيف، فرآه رجل ممن سمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً و هو يخطب بالشام على الناس فاخترط سيفه ثم مشي إليه فحال الناس بينه و بينه فقالوا: يا عبدالله مالك؟ فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أدرك هذا يوماً أميراً فليبقر خاصرته بالسيف؛ قال: فقال: أتدري من استعمله؟ قال: لا، قالوا: أمير المؤمنين عمر. فقال الرجل: سمعاً وطاعة لأمير المؤمنين.

قال الشيخ أبو جعفر محمد بن علي مصنف هذا الكتاب - رضي الله عنه -: إن الناس يشبه عليهم أمر معاوية بأن يقولوا كان كاتب الوحي وليس ذلك بموجب له فضيلة، وذلك أنه قرن في ذلك إلى عبدالله بن سعد بن أبي سرح فكانا يكتبان له الوحي وهو الذي قال:

معاویه در پیش روی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله مشغول نوشتن بوده و آنحضرت دستش را که بر قبضهٔ شمشیر بود به سوی تهیگاه معاویه آورد، و فرمود: هرکس روزی این مرد را امیر بیند باید پهلوی او را با شمشیر بشکافد، روزی یکی از افرادی که آن سخن را از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیده بود در شام معاویه را دید که برای مردم سخنرانی می‌کند، شمشیر خود را برهنه کرد به سوی معاویه روان شد، مردم او را مانع شدند و نگذاشتند به معاویه برسد، و به او گفتند: ای بندهٔ خدا چرا به چنین کاری دست زده‌ای؟ گفت: روزی از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: هرکس که روزی او را ببیند در حالیکه امیر شده پس باید تهیگاه او را با شمشیر بشکافد، گوید: بدو گفتند: آیا می‌دانی چه کسی او را بر این کار گماشته؟ گفت: نه. گفتند: امیر مؤمنین عمر، آن مرد گفت: پس امیر مؤمنین را از جان و دل اطاعت می‌کنم.

شیخ ابو جعفر محمّد بن علیّ گردآورندهٔ این کتاب - رضی الله عنه - گوید: کار معاویه بر مردم مُبهم و مشکوك شده به اینکه می‌گویند: نویسندهٔ وحی بوده، بفرض هم که چنین بوده باشد، برای او موجب برتری نمی‌گردد، زیرا

«سأنزل مثل ما أنزل الله»وكان النّبيّ ﷺ يملي عليه«والله غفوررحيم » فيكتب«والله عزيز حكيم » ويملي عليه «والله عزيزحكيم» فيكتب «والله عليم حكيم » فيقول له النّبيّ ﷺ : هوواحدهوواحد ، فقال عبدالله بن سعد : إنّ محمّداً لايدري مايقول ! إنّه يقول وأنا أقول غيرما يقول ، فيقول لي : هوواحد هوواحد . وإن جازهذا فإنّي سأنزل مثل ماأنزل الله فأنزل الله تبارك وتعالى فيه « ومن قال سأنزل مثل ما أنزل الله » فهرب وهجا النّبيّ ﷺ فقال النبيّ ﷺ : من وجد عبدالله بن سعد بن أبي سرح ولوكان متعلّقاً بأستار الكعبة فليقتله .

معاویه در نوشتن وحی به عبدالله بن سعد بن أبی سَرْح قرین و همدم است و با دستیاری هم آنچه از وحی بر پیغمبر ﷺ نازل می‌شد می‌نوشتند. عبدالله أبی سرح، همان کسی است که بفرمودۀ قرآن گفت: «سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما اَنْزَلَ اللّهُ» (به زودی مانند آنچه او مدّعی است نازل می کند من نیز نازل می کنم ـ انعام ۹۳:۶). او کسی استکه آنچه از وحی نازل می‌شد، بر خلاف می‌نوشت، هر گاه پیغمبر خدا ﷺ به او می‌فرمود: «وَاللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ» او می‌نوشت: «واللّه عَزیزٌ حَکیمٌ» و هرگاه بر او دیکته می‌فرمود: «واللّهُ عَزیزٌ حکیمٌ» او می‌نوشت: «واللّهُ عَلیمٌ حکیمٌ»، پس پیامبر ﷺ به او فرمود: «هو واحد هو واحد» عبدالله بن سعد گفت: محمّد نمی‌داند که چه می گوید، او سخنی می گوید، ولی من غیر آنچه او می گوید، می گویم. و او به من می گوید: «هو واحدٌ هو واحدٌ» و اگر او از دنیا برود نظیر آنچه خدا نازل کرده من خود نازل خواهم کرد، پس خدا در بارۀ او وحی فرستاد: «و مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما اَنْزَلَ اللّهُ» (انعام ۹۳).

آنگاه فرار کرد و پیغمبر ﷺ را هجو نمود، و رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس که عبدالله بن سعد بن أبی سَرْح را یافت گرچه خود را به پرده‌های کعبه آویخته باشد! بیدرنگ باید او را بکشد.

و جز این نیست که پیغمبر ﷺ آنچه را عبدالله تغییر می‌داد به او می‌فرمود: «هو واحد هو واحد» تا اینکه نوشته نگردد آنچه را عبدالله اراده کرده،

وإنّما كان النبيّ ﷺ يقول له فيما يغيّره: «هو واحد هو واحد» لأنّه لا ينكتب ما يريده عبدالله إنّما كان ينكتب ما كان يمليه ﷺ فقال: هو واحد غيّرت أم لم تغيّر لم ينكتب ما تكتبه بل ينكتب ما امليه عن الوحي وجبرئيل ؑ يصلحه وفي ذلك دلالة للنبيّ ﷺ و وجه الحكمة في استكتاب النّبيّ ﷺ الوحي معاوية وعبدالله بن سعد وهما عدوّان هو أنّ المشركين قالوا: إنّ محمّداً يقول هذا القرآن من تلقاء نفسه ويأتي في كلّ حادثة بآية يزعم أنّها اُنزلت عليه، وسبيل من يضع الكلام في حوادث تحدث في الأوقات أن يغيّر الألفاظ إذا استعيد ذلك الكلام ولا يأتي به في ثاني الأمر وبعد مرور الأوقات عليه إلّا مغيّراً عن حاله

تا فقط آنچه را پيغمبر ﷺ ديكته مى‌كند، او بنويسد. پس مي‌فرمود: «او يگانه است، تغيير دهي او را يا تغيير ندهي» نوشته نمى‌گردد، آنچه تو مى‌نويسى، بلكه آنچه را كه من از جانب وحى املا كرده‌ام نوشته مى‌شود، و جبرئيل آن را اصلاح نموده است، و در اين براى رسول خدا ﷺ مدركى است، و علّت و حكمت ينكه آنحضرت معاويه و عبدالله بن سعد بن ابى سرح را بر اين عمل گماشت با اينكه در واقع هر دو از دشمنان سرسخت وى بودند، اين بود كه مشركين مى‌گفتند: محمّد اين قرآن را از پيش خود گويد، و در هر حادثه‌اى آيه‌اى مى‌آورد و ميپندارد كه آن بر او نازل شده، و مانند كسيكه در بارۀ حوادثى كه در اوقات معيّنى پديد مى‌آيد سخن مى‌گويد واگر بخواهد تكرار كند نمى‌تواند با الفاظ اوّليه بگويد بلكه تغييراتى در آن مى‌دهد و معلوم مى‌شود كه وحى نيست، لذا از اين دو فرد كه در حقيقت دشمن او بودند لكن مورد اعتماد هم مسلكان خود از مشركين بودند كمك گرفت تا معاندان آنحضرت بدانند و به آنها بفهمانند كه سخن در هر بار عين الفاظ اوّل است بدون هيچگونه تغيير و تبديل، و اين عمل حجّتى رساتر بود عليه كفّار و مشركين، زيرا اگر از دوستان خود چون سلمان و ابوذرّ و امثال آنان يارى در اين امر مى‌جست، دشمنان آنرا غير واقع مى‌پنداشتند، و گمان مى‌كردند كه ميان آنحضرت و ايشان تبانى و همدستى و سازشى شده باشد، پس

الاولى لفظاً ومعنى أولفظاً دون معنى ، فاستعان في كتب ماينزل عليه في الحوادث الواقعة بعدوّين له في دينه ، عدلين عند أعدائه ليعلم الكفّار والمشركون أنّ كلامه في ثاني الأمر كلامه في الأوّل غير مغيّر ولا مزال عن جهته فيكون أبلغ للحجّة عليهم ، ولو استعان في ذلك بوليّين مثل سلمان وأبي ذرّ وأشباههما لكان الأمر عند أعدائه غير واقع هذا الموقع و كان يتخيّل فيه التّواطؤ و التّطابق فهذا وجه الحكمة في استكتابهما واضح بيّن و الحمد لله .

﴿باب﴾

(معنى التخضير)

١ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن يحيى بن عبادة ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سمعه يقول : إنّ رجلاً مات من الأنصار فشهده رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : خضّروه . فما أقلّ المتخضّرين يوم القيامة ، قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : وأيّ شيء التّخضير ؟ قال :

این است حکمت کاتب وحی بودن این دو تن و روشی روشن است، سپاس خدای را.

توضیح: «از کلام امام باقر علیه السّلام در متن حدیث استفاده نمی‌شود که معاویه کاتب وحی بوده باشد بلکه همین بر می‌آید که در حضور رسولخدا چیزی می‌نوشته و کُتّابِ وحی غالباً کسانی هستند که قبل از فتح مکّه ایمان آورده‌اند یا اظهار ایمان کرده‌اند.مانند عَبداللّه بن ابی سَرح، و معاویه پس از فتح مکّه ایمان آورده، لذا مؤلّف گوید: بنابر قول و نظرِ مخالفین اگر کاتبِ وحی هم بوده بحال او سودی ندارد» (غ).

(باب ۳۹۴ ـ معنی تخضیر)

١ـ از یحیی بن عُباده نقل شده از امام صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: مردی از انصار از دنیا رفت، پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بر جنازهٔ او حاضر شد و فرمود: او را «تخضیر» کنید روز قیامت چه سبکبارند تخضیر شدگان! گوید: به

تؤخذ جريدة رطبة قدرذراع فتوضع‌هنا ـ وأشاربيده إلى‌عند ترقوته ـ تلف ّمع ثيابه .

قال مصنّف هذاالكتاب ـرضي‌الله‌عنه ـ جاء هذاالخبرهكذاوالّذي يجب استعماله أن يجعل‌للميّت جريدتان من النخل‌خضراوين رطبتين‌طول كلّ واحدة قدرعظم الذّراع ، تجعل‌أحدهما من عند التّرقوة تلصق بجلده و عليه القميص و الاخرى عند وركه ما بين القميص و الإزار فإن‌لم يقدر على جريدة من نخل فلا بأس أن تكون من غيره بعد أن تكون رطباً .

امام صادق عليه السّلام گفتم: «تخضير» چيست؟ فرمود: دو شاخهٔ بی برگ از درخت خرما (يا درخت سدر و يا درخت بيد و ...) گرفته مى‌شود وبدست‌مباركش اشاره نمود به نزديك استخوانى كه گودى زيرگلو را فرا گرفته و فرمود: اينجا (چنبر گردن)گذاشته مى‌شود) و با پيراهنش پيچيده مى‌شود.

مصنّف اين كتاب ـ رضى اللّه عنه ـ گويد: اين خبر چنين وارد شده: و آنچه لازم است بكار برده شود، آن استكه قرار داده شود براى مرده دو شاخهٔ بى برگ از شاخهٔ درخت خرما كه خشك نباشد، تازه از درخت بريده، و طول هر يك به اندازهٔ استخوان ذراع (آرنج و بازوى) ميّت باشد، و كيفيّت گذاشتن آن دو شاخه اين گونه است: كه يكى از آن دو شاخه از نزديك استخوان بالاى سينه گذاشته شود مماسّ با پوست ميّت، و پيراهن بر روى آن انداخته مى‌شود، و شاخهٔ ديگر نزديك استخوان باسَن بين پيراهن و لنگ قرار داده مى‌شود، و اگر شاخهٔ درخت خرما نبود، اشكالى ندارد كه در صورت تر و تازه بودن از درخت ديگرى باشد.

شرح: ترتيب جريدتين را به اين كيفيّت نيز نقل كرده‌اند: كه يكى از آن دو شاخه از طرفِ راست بر چنبر گردن گذاشته شود بين پيراهن و بدن ميّت، و شاخهٔ ديگر از طرف چپ بين پيراهن و سرتاسرى در بالاى چنبر گذارده مى‌شود و اين عمل مستحبّ مى‌باشد

﴿ باب ﴾

☼(معنى قول المسيح عليه‌السلام : « أن آخر حَجَر يَضَعه)☼
☼(العامل هو الأساس)☼

١ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدَّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، قال : حدَّثنا محمّد ابن الحسين ، قال : حدَّثني أحمدبن سهل الأزديّ العابد ، قال : سمعت أبافروة الأنصاريّ ـ وكان من السائحين ـ يقول : قال عيسى ابن مريم : يامعشر الحواريّين بحقّ أقول لكم إنّ الناس يقولون إنّ البناء بأساسه وأنا لا أقول لكم كذلك . قالوا : فماذا تقول ياروح الله ؟ قال : بحقّ أقول لكم إنّ آخر حجر يضعه العامل هو الأساس . قال أبوفروة : إنّما أراد خاتمة الأمر .

﴿ باب ﴾

☼(تفسير آمين)☼

١ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدَّثنا أحمد بن إدريس ، عن محمّدبن أحمد ، قال : حدَّثني عمربن عليّ بن عمربن يزيد ، عن الحسين بن قارن رفعه إلى أبي‌عبدالله

(باب ٣٩٥ ـ معنى گفتار مسيح عليه‌السلام : اساس آخرين خشتى است كه كارگر)
(بر ديوار مى‌گذارد)

١ـ احمد بن سَهل ازدى عابد گويد: از ابافروَة انصارى كه از جهانگردان بود، چنين شنيدم كه: عيسى بن مريم فرمود: اى گروه حَواريين براستى من به شما مى‌گويم چنان نيست كه مردم مى‌گويند: «استحكام ساختمان به پايه و شالودهٔ آن است» گفتند: اى روح خدا پس شما چه مى‌فرمائيد؟ فرمود: بدرستيكه بشما مى‌گويم: مسلّماً آخرين خشتى كه بنّابر ديوار مى‌نهد، پايه مى‌باشد، أبوفَرْوَه گويد: جز اين نيست كه پايان كار را قصد كرده است(يعنى عاقبت بخيرى).

(باب ٣٩۶ ـ توضيح آمين)

١ـ حسين بن قارن (يا قارون) مرفوعاً تا امام صادق عليه‌السلام روايت نموده كه

عليه السلام قال : إنّ تفسير قولك : «آمين» ربّ افعل . وروي في حديث آخر آمين اسم من أسماء الله عزّ وجلّ .

﴿ باب ﴾

(«معنى «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان» وقول الزّور) (ولهو الحديث)

١ ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ، عن أبيه ، قال حدّثنا الحسين بن إشكيب ، قال حدّثنا محمّد بن السريّ عن الحسين بن سعيد ، عن أبي أحمد محمّد بن أبي عمير ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن عبدالأعلى قال: سألت جعفر بن محمّد عليهما السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان واجتنبوا قول الزور» قال : الرّجس من الأوثان الشّطرنج ؛ وقول الزّور الغناء ؛ قلت : قوله عزّ وجلّ «ومن النّاس من يشتري لهو الحديث» قال : منه الغناء .

٢ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن يحيى الخزّاز ، عن حمّاد بن عثمان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول

آنحضرت فرمود: تفسير گفتهٔ تو «آمين»، آن است كه اى پروردگار من، آنچه را كه از تو درخواست شد انجام بده، و در حديث ديگرى روايت شد: «آمين» نامى از نامهاى خداى عزّ و جلّ است.

(باب ۳۹۷ ـ معنى آيهٔ شريفهٔ «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثانِ» و قول زور) *(و لهو الحديث)*

۱ـ عبدالأعلى گويد: از امام صادق عليه السلام در بارهٔ تفسير «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (: پس اجتناب كنيد از پليدى بتها، و از گفتار باطل (مانند دروغ و سخنان لهو و غنا) دورى گزينيد ـ حج ۲۲:۳۰) پرسيدم، فرمود: پليدى از او ثان، شطرنج است، و گفتار زور، غنا و آوازه خوانى است. عرض كردم: معنى قول خداوند: «و مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الحَدِيث ...» (از مردم كسى است كه داستان‌ها و سخنان لغو و باطل را بدست مى‌آورند تا مردم را

الزّور ، قال : منه قول الرّجل للّذي يغنّي « أحسنت » .

﴿ باب ﴾

✿(معنى الحنيفيّة)✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن عمر بن أُذينة ، عن زرارة قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ « حنفاء لله غير مشركين به » وقلت : ما الحنيفيّة ؟ قال : هي الفطرة .

﴿ باب ﴾

✿(معنى حمل النبيّ صلّى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام)✿
✿(وعجز علي عن حمله)✿

١ ـ حدّثنا أحمد بن عيسى المكتّب ، قال : حدّثنا أحمد بن محمّد الورّاق ، قال : حدّثني بشر بن سعيد بن قيلويه المعدّل بالمرافقة قال : حدّثنا عبد الجبّار بن كثير التّميميّ اليمانيّ قال : سمعت محمّد بن حرب الهلاليّ أمير المدينة يقول : سألت جعفر بن محمّد عليهما السلام

به جهالت از راه خدا (قرآن) باز دارند ـ لقمان ٣١:٦) چیست؟ فرمود: غنا یکی از مصادیق آن می‌باشد.

٢ـ حمّادبن عثمان گوید: از امام صادق علیه السلام در بارهٔ معنی «واجتنبوا قول الزُّور» پرسیدم: فرمود: از جملهٔ قول زور آنستکه شخص به کسی که غنا می‌خواند، بگوید: (اَحْسَنْتَ) آفرین.

(باب ٣٩٨ ـ معنی حنیفیّت)

١ـ زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در بارهٔ فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «حُنَفاء للّه غیر مشرکین به» (درست اعتقاد بخدا دارند و به او شرك نورزیده‌اند ـ حج ٢٢: ٣١) پرسیدم و گفتم: «حنیفیّت چیست؟ فرمود: سرشت.

(باب ٣٩٩ ـ معنی برداشتن پیغمبر «ص» علیّ «ع» را بر دوش، و ناتوان)

(بودن علیّ «ع» از بدوش کشیدن پیغمبر «ص»)

١ـ محمّد بن حرب هلالي چنین گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم

فقلت له : ياابن رسول الله في نفسي مسألة اُريدأن أسألك عنها - فقال : إن شئت أخبرتك بمسألتك قبلأن تسألني وإن شئت فَسَل ، قال : فقلتله : ياابنرسولالله وبأيّ شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي عنه ؟ قال : بالتوسّم والتفرّس : أماسمعت قولالله عزّوجلّ:«إنّ فيذلك لآيات للمتوسّمين » و قول رسولالله صلى الله عليه وآله : «اتّقوا فراسة المؤمن فإنّه ينظر بنورالله عزّوجلّ » ؟ قال : قلت له : يا ابن رسول الله فأخبرني بمسألتي . قال : أردت أن تسألني عن رسولالله صلى الله عليه وآله لِمَ لم يُطِق حمله عليّ عليه السلام عند حطّه الأصنام من سطح الكعبة مع قوّته وشدّته وماظهر منه فيقلع باب القموص بخيبر والرّمي بهاوراءه أربعين ذراعاًوكان لايُطيق حمله أربعون رجلاًوقدكان رسول الله صلى الله عليه وآله يركب الناقة والفرس والبغلة والحمار

وعرض كردم:

اى پسر پيامبر خدا نزد خود سؤالى دارم كه مى‌خواهم از تو بپرسم، فرمود: اگر مايلى قبل از آنكه تو از من چيزى بپرسى، آنچه كه در نظر دارى برايت مطرح مى‌سازم در غير اينصورت خودت بپرس! من به آن بزرگوار عرض كردم: اى پسر پيامبر خدا!چگونه سؤال مرا قبل از آنكه خود بگويم از لابلاى پرده‌هاى دلم دريافتيد؟ فرمود: به دقّت و زيركى، مگر فرمودهٔ خداى عزّ و جلّ «انّ في ذلك لآيات لِلْمُتَوَسِّمِين» (همانا در هلاك نمودن ما قوم لوط را، نشانه‌هائى است براى عبرتِ دقّت كنندگان كه بفطانت درنگرند و حقيقت ايشان را به نشانه‌ها و علامات بشناسند ـ حجر ۷۵:۵) را و نيز فرمايش پيامبر خدا صلى الله عليه وآله : «از زيركى مؤمن بپرهيزيد، چون او به وسيلهٔ نور خدا مى‌نگرد» را نشنيده‌اى؟ به او عرض كردم: اى فرزند پيغمبر خدا، پس مرا از مسأله‌اى كه دارم باخبر كن، فرمود: قصد كرده‌اى از من بپرسى در بارهٔ پيغمبر صلى الله عليه وآله كه چرا هنگامى كه او بتهاى بام كعبه را فرو مى‌ريخت، علىّ عليه السلام توان بلند كردن پيغمبر را نداشت، با همهٔ نيرو و توانش، و با آن قدرتى كه در موقع كَنَدنِ در «قموص»، در قلعهٔ خيبر و پرتاب آن به فاصلهٔ چهل ذراع پشت سر خود، در صورتى كه چهل مرد نتوانستند آن را از جاى بلند نمايند، از خود نشان داد، در حاليكه رسول خدا صلى الله عليه وآله وزنى نداشت و

وركب البراق ليلة المعراج و كلّ ذلك دون عليّ عليه السلام في القوّة والشدّة. قال: فقلت له: عن هذا والله أردت أن أسألك يا ابن رسول الله فأخبرني. فقال: إنّ عليّاً عليه السلام برسول الله شرّف، وبه ارتفع، وبه وصل إلى إطفاء نار الشرك وإبطال كلّ معبود دون الله عزّ وجلّ، و لو علا النبيّ صلى الله عليه وآله لحطّ الأصنام لكان بعليّ عليه السلام مرتفعاً وشريفاً و واصلاً إلى حطّ الأصنام، ولو كان ذلك كذلك لكان أفضل منه، ألا ترى أنّ عليّاً عليه السلام قال: لمّا علوت ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله شرّفت وارتفعت حتّى لو شئت أن أنال السّماء لنلتها، أما علمت أنّ المصباح هو الّذي يهتدي به في الظّلمة وانبعاث فرعه من أصله، وقد قال عليّ عليه السلام: «أنا من أحمد كالضوء من الضوء»، أما علمت أنّ محمّداً وعليّاً صلوات الله عليهما كانا نوراً بين يدي الله جلّ جلاله

سوار بر شتر ماده و اسب و قاطر و الاغی می‌گشت و شب معراج بر براق سوار شد و همهٔ اینها نیرو و توانشان از حضرت علیّ عليه السلام كمتر بود. عرضه داشتم: بخدا سوگند قصد کرده بودم همین را از تو بپرسم، ای فرزند رسول خدا پس مرا از پاسخش آگاه فرما!

فرمود: همانا علیّ عليه السلام بواسطهٔ پیامبر صلى الله عليه وآله شرافت یافت و بلند مرتبه شد و به سبب پیغمبر آتش شرك و دوگانه پرستی را خاموش کرد و بر هر معبودی جز خدای عزّوجلّ خطّ بطلان کشید، و اگر رسول خدا صلى الله عليه وآله برای فرو افکندن بتها بر دوش علیّ بالا رفته بود، هر آینه به سبب علیّ رفیع و شرافتمند و موفّق به فرو افکندن بتها می‌گشت، و اگر چنان می‌شد، علیّ برتر از او می‌بود، مگر نمی‌بینی علیّ عليه السلام را که فرمود: چون بر پشت پیامبر خدا بالا رفتم شرافتمند گشتم، و آنچنان بالا رفتم که اگر می‌خواستم به آسمان دست یابم، می‌توانستم.

مگر ندانسته‌ای، چراغ چیزی استکه در تاریکی به وسیلهٔ آن راهنمائی گردی، قدرت پرتوافشانی آن چراغ از روغن آنست، و شاخ و برگ درخت از ریشه بر انگیخته شود و نیرو گیرد، و علیّ عليه السلام فرمود: نسبت من به احمد همانند نوری است از نور، مگر ندانسته‌ای محمّد و علیّ در پیشگاه خدای جلّ جلاله، دو

قبل خلق الخلق بألفي عام ، وإنّ الملائكة لمّا رأت ذلك النّور رأت له أصلاً قد انشعب فيه شعاع لامع ، فقالت : إلهنا وسيّدنا ، ماهذا النّور ! فأوحى الله عزّوجلّ إليهم : هذا نور من نوري أصله نبوّة وفرعه إمامة ، أمّا النبوّة فلمحمّد عبدي ورسولي ، وأمّا الإمامة فلعليّ حجّتي و وليّي ولولاهما ما خلقت خلقي ، أما علمت أنّ رسول الله ﷺ رفع يدي عليّ عليه‌السلام بغدير خمّ حتّى نظر النّاس إلى بياض إبطيهما فجعله مولى المسلمين وإمامهم ، وقد احتمل ﷺ الحسن والحسين عليهما‌السلام يوم حظيرة بني النجّار ، فلمّا قال له بعض أصحابه : ناولني أحدهما يارسول الله . قال : نعم الحاملان ونعم الراكبان وأبوهما خيرٌ منهما ، وروي في خبر آخر أنّ رسول الله ﷺ حمل الحسن وحمل جبرئيل الحسين فلهذا قال : نعم الحاملان .

هزار سال پیش از اینکه مخلوقات آفریده شوند، هر دو یك نور بودند و فرشتگان وقتی آن نور را مشاهده کردند ریشه‌ای برایش دیدند که شعاع درخشانی از آن منتشر شده، پس عرض کردند: ای معبود ما و بزرگ ما، این نور چیست؟ خداوند به ایشان وحی فرستاد: این فروغی است از نور من که ریشهٔ آن نبوّت و شاخه‌اش امامت می‌باشد، و امّا «نبوّت» برای بنده و فرستاده‌ام محمّد است، و «امامت» برای حجّت و ولیّ من، علیّ است، و اگر بخاطر آندو نبود آفریدگانم را پدید نمی‌آوردم، آیا نمی‌دانی که پیغمبر ﷺ در غدیر خمّ دو دست علیّ را چنان بلند کرد که مردم تا سفیدی زیر بغل علیّ را دیدند و او را مولای مسلمین و امام ایشان قرار داد.

و روز حظیرهٔ بنی نجّار پیغمبر ﷺ حسن و حسین را بدوش برداشت، و چون بعض از یارانش به او عرض کردند: یا رسول الله یکی از آن دو را بما بده. فرمود: «چه خوب حاملان، و چه خوب سوارانی و پدرشان از اینها بهتر! و در خبر دیگری روایت شده: که پیامبر خدا ﷺ حسن را برداشت و جبرئیل حسین را، بدینجهت فرمود: چه خوب دو بردارنده‌ای! و یکبار که پیغمبر ﷺ بر یارانش نماز بجماعت می‌خواند، یکی از سجده‌ها به طول کشید چون نماز را سلام داد،

وإنه عليه السلام كان يصلّي بأصحابه فأطال سجدة من سجداته ، فلمّا سلّم قيل له : يا رسول الله لقد أطلت هذه السّجدة . فقال صلى الله عليه وآله : نعم ، إنّ ابني ارتحلني فكرهت أن اُعجّله حتّى ينزل وإنّما أراد عليه السلام بذلك رفعهم وتشريفهم ، فالنبيّ صلى الله عليه وآله رسول بني آدم وعليّ عليه السلام إمام ليس بنبيّ ولارسول فهو غير مطيق لحمل أثقال النبوّة .

قال محمّد بن حرب الهلاليّ : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله . فقال : إنّك لأهل للزّيادة ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله حمل عليّاً على ظهره يريد بذلك أنّه أبو ولده وإمام الائمّة من صلبه ، كما حوّل رداءه في صلاة الاستسقاء وأراد أن يعلم أصحابه بذلك أنّه قد تحوّل الجدب خصباً .

قال : فقلت له : زدني يا ابن رسول الله ، فقال : احتمل رسول الله صلى الله عليه وآله عليّاً يريد بذلك أن يعلم قومه أنّه هو الّذي يخفّف عن ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله ماعليه من الدّين

عرضه داشتند: ای رسول خدا چرا این سجده را طولانی نمودی؟ فرمود: آری دو پسرم بر من سوار شده بودند و کراهت داشتم از اینکه عجله کنم تا آنان زود فرود آیند، و قطعاً آنحضرت با آن عمل والائی و شرافتمندی آنان را قصد نموده، پس پیامبر صلى الله عليه وآله رسولِ فرزندانِ آدم، و علیّ علیه السلام امامِ آنها است، نه پیامبر می‌باشد نه رسول، بنابر این او توانِ برداشتن مسئولیّتهای گرانِ نبوّت را نداشته است.

محمّد بن حرب هِلالی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا برایم بیشتر بگو، فرمود: تو شایستگی بیش از این را داری، قطعاً پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به این دلیل علیّ علیه السلام را بر دوش خود حمل کرد که با این کار بمردم بفهماند او پدرِ فرزندانش و پیشوایِ امامان از صُلب اوست، چنانکه در نماز استسقاء ردای خود را وارونه کرد که با آن کار به صحابهٔ خود بفهماند: زمینهائی که بر اثر بی بارانی تفتیده و گیاهانش خشك شده بود دگرگون شده و به زمینهای پر گیاه و محصول مبدّل گردید.

گوید: عرضه داشتم: ای فرزند پیامبر خدا بیشتر برایم بفرمائید؟ فرمود: وقتی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله علیّ را به پشت خود برداشت، مقصودش آن بود که به

والعِدات والأداء عنه من بعده .

قال : فقلت له : یاابن رسول الله زدني ، فقال : إنّه احتمله لیعلم بذلك أنّه قد احتمله وما حمل ، لأنّه معصوم لا یحتمل وزراً فتكون أفعاله عند النّاس حكمة وصواباً ، وقد قال النّبيّ صلّی الله علیه وآله لعليّ علیه السلام : یا عليّ إنّ الله تبارك و تعالی حمّلني ذنوب شیعتك ثمّ غفرها لي ، و ذلك قوله عزّ و جلّ : «لیغفرلك الله ماتقدّم من ذنبك وما تأخّر» ولمّا أنزل الله تبارك وتعالی علیه «یاأیّها الّذین آمنوا علیكم أنفسكم» قال النّبيّ صلّی الله علیه وآله «یا أیّها النّاس علیكم أنفسكم لایضرّكم من ضلّ إذا اهتدیتم» وعليّ نفسي وأخي ، اطیعوا علیّاً فإنّه مطهّر معصوم لایضلّ ولایشقی ، ثمّ تلاهذه الآیة «قل أطیعوا الله وأطیعوا

قومش بفهماند، اوست که با پرداخت وامها، و وعده‌ها و باز پس دادن (امانتها) پس از درگذشت پیامبر خدا از این جهان، پشت او را خواهد داشت.

گوید: عرض کردم ای پسر پیامبر خدا بیشتر بمن بیاموزید؟ فرمود: او را برداشت تا بخود علیّ بفهماند که وی او را برداشت و با آنچه بر دوش دارد، زیرا او معصوم است و بار سنگین گناه را بدوش نخواهد کشید، پس کردارش نزدِ مردم حکمت است و درست، و پیغمبر صلّی الله علیه وآله به علیّ علیه السلام فرمود: ای علیّ همانا خدای تبارك و تعالی گناهان شیعهٔ تو را بر دوش من نهاد، آنگاه بخاطر من آنان را بخشید، و آن است قول خداوند عزّ و جلّ: «لِیَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ» یعنی تا از ذنوب گذشته و اکنون تو درگذریم (فتح ۴۸:۲).

و چون خداوند تبارك و تعالی بر او این آیه را نازل فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنوا عَلَیْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (ای ایمان آورندگان شما ایمان خود را محکم نگهدارید ـ مائده ۱۰۴:۵) «

پیغمبر صلّی الله علیه وآله فرمود: ای مردم (ایمان) خود رامحکم نگهدارید، و چون هدایت یافتید آنکه گمراه است زیانی به شما وارد نسازد (دنبالهٔ همان آیهٔ قبل است) و علیّ جان من، و برادر من است، فرمانبر علیّ باشید، چون او پاکیزه شدهٔ معصوم است نه گمراه می‌شود نه ستم پیشه، آنگاه این آیه را خواند: «قُلْ أَطِیعُوا اللّٰه

الرّسول فإن تولّوا فإنّما عليه ما حُمِّل وعليكم ما حُمِّلتم وإن تطيعوه تهتدوا وما على الرّسول إلاّ البلاغ المبين».

قال محمّد بن حرب الهلاليّ: ثمّ قال لي جعفر بن محمّد عليهما السلام: أيّها الأمير لو أخبرتك بما في حمل النّبيّ صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام عند حطّ الأصنام من سطح الكعبة من المعاني الّتي أرادها به لقلت: إنّ جعفر بن محمّد لمجنون، فحسبك من ذلك ما قد سمعته. فقمت إليه وقبّلت رأسه وقلت: الله أعلم حيث يجعل رسالته.

و أطيعوا الرّسولَ فإن تَولّوا فإنّما عليه ما حُمّل وَ عَلَيْكُم ما حُمّلتم و إن تُطيعوهُ تَهتَدوا و ما عَلَى الرّسولِ اِلاّ البَلاغُ المُبينُ» یعنی: (ای پیامبر ما) بگو که فرمان پروردگار و پیامبر را اطاعت نمائید و اگر اطاعت نکردند، بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است، و باز از روی شفقت که لازمهٔ مقام نبوّت است، بگو که اگر خدا را اطاعت کنید هدایت و سعادت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود (نور ۲٤:۵۳).

محمّد بن حَرب هِلالی گوید: آنگاه امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای امیر اگر از اَسرار بر دوش کشیدن پیامبر، علیّ را، به هنگام فرو اَنداختن بتها از بام کعبه، و اَز مقاصدی که ایشان در نظر داشته، آگاهت سازم، خواهی گفت: حتماً جعفر بن محمّد دیوانه است، بنابر این آنچه از آن شنیدی، تو را بس است، پس برخاستم و به سوی او رفتم و سر مبارکش را بوسیدم و عرض کردم: «اللّهُ اَعْلَمُ حیثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ» (پروردگار داناتر است به موضعی که می‌نهد پیغامهای خویش را در آن ـ انعام ٦:١٢٤).[1]

---

(۱) بایددانست که این خبر از نظر سند بی‌اعتبار وضعیف است چون روات آن مهملند یعنی یامجهول الهویّه‌اند، یامجهول الحال یاهردو، بنظرمیرسد که قصّه‌پردازان برای خوشایند ساده‌لوحان شیعه آنرا ساخته وبه امام صادق صلوات اللّه علیه نسبت داده‌اند، وروایت محمّدبن‌حرب هلالی حاکم دولت غاصب عبّاسی یااموی را بامهملاتیکه دربر دارد به امام‌صادق حجّت خدا علیه‌السّلام نمیتوان نسبت داد.(غ)

﴿ باب ﴾

✡(معنى قول سليمان عليه السّلام « ربّ اغفرلي وهب لي ملكاً)✡
✡ (لاينبغي لاحد من بعدي انك أنت الوهّاب » ومعنى قول رسول الله)✡
✡(صلّى الله عليه و آله : « رحم الله أخي سليمان ما كان أبخله)✡

١ ـ حدّثنا أحمد بن يحيى المكتّب ، قال : حدثنا أبوالطيّب أحمد بن محمّد الورّاق ، قال : حدّثنا عليّ بن هارون الحميريّ ، قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن سليمان النوفليّ ، قال: حدّثني أبي ، عن عليّ بن يقطين : قال : قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام : أيجوز أن يكون نبيّ الله عزّوجلّ بخيلاً ؟ فقال : لا فقلت له: فقول سليمان عليه السلام « ربّ اغفرلي وهب لي ملكاً لاينبغي لأحد من بعدي » ماوجهه ، ومامعناه ؟ فقال: الملك ملكان ملك مأخوذ بالغلبة والجور واختيار النّاس ، وملك مأخوذ من قبل الله تبارك وتعالى كملك آل إبراهيم وملك طالوت وذي القرنين ، فقال سليمان عليه السلام هب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي أن يقول

(باب ۴۰۰ ـ معنی گفتهٔ حضرت سلیمان «خدایا مرا ببخش، و سلطنتی به من)
(عنایت فرما که بعد از من سزاوار هیچ فردی نباشد، چون بسیار بخشنده‌ای)
(ومعنی فرمایش پیغمبر «ص» خدا رحمت کند برادرم سلیمان را چه بخیل بود)

۱ـ علیّ بن یقطین گوید: از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: آیا جایز است پیغمبر خدا بخیل باشد؟ فرمود: نه. گفتم: پس چرا سلیمان گفته است: «رَبِّ اغْفِرلي، وَهَبْ لِي مُلْكاً لاينْبَغي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» (پروردگارا از من درگذر، و مرا حکومتی عطا فرما که برای اُحدی بعد از من زیبنده نباشد ـ ص ۳۸:۳۵)؟ و مقصود او چه بوده و معنایش چیست؟

فرمود: سلطنت دو گونه است: ۱ـ حکومتی که با زور سَر نیزه و بیدادگری، و یا با انتخاب مردم بدست آمده، ۲ـ سلطنتی که از جانب خدا داده شده مانند حکومت خاندان ابراهیم، و سلطنتِ طالوت، و ذوالقرنین. از این روی حضرت سلیمان از خدا درخواست نمود: بارالها به من حکومتی عطاکن که بعد از

إنّه مأخوذ بالغلبة والجور واختيار الناس ، فسخّر الله تبارك وتعالى له الرّيح تجري بأمره رخاء حيث أصاب وجعل غدوّها شهراً ورواحها شهراً ، وسخّر الله له الشياطين كلّ بنّاء و غوّاص وعلّم منطق الطير و مكّن في الأرض فعلم الناس في وقته وبعده أنّ مُلكه لا يشبه ملك الملوك المختارين من قبل الناس والمالكين بالغلبة والجور .

قال : فقلت له : فقول رسول الله ﷺ : «رحم الله أخي سليمان ماكان أبخله» ؟ فقال: لقوله وجهان: أحدهما ما كان أبخله بعرضه وسوء القول فيه ، والوجه الآخر يقول ما كان

من برای احدی سزاوار نباشد که بگوید: پادشاهی سلیمان، از راه کودتا و بزور سر نیزه یاانتخاب مردم و مانند آن بدست آمده و خداوند هم خواسته‌هایش را پذیرفت، و باد راتحت فرمانش قرار داد، تا بنرمی هر جا که بخواهد اورا ببرد، و هر روز به اندازهٔ دو ماه را پیماید، و ایزد مُتعال شیطانها را تحت فرمانش قرار داد تا برای وی ساختمانهای عالی ساختند، و با فرورفتن در اعماق دریا، جواهرات گرانبها آوردند، و زبان پرندگان را به او آموخت، و بساط قدرت او را بر پهنهٔ زمین گستراند و پای برجا ساخت، لذا در همان زمان، و دورانهای بعد، مردم فهمیدند که حکومت او، به سلطنت آنها که مردم برای خود برمی گزینند، و یا از راه زور و ستم بر آنان سوار شده‌اند، هیچ شباهتی ندارد.

علیّ بن یقطین گوید: عرضه داشتم پس فرمایش رسولخدا ﷺ که «خدا برادرم سلیمان را مشمول رحمت خود سازد، چه بخیل بود» یعنی چه؟

فرمود: دو مفهوم دارد: یکی آنکه او در بارهٔ موقعیّت و آبرو و ناموس خود، بخیل و مواظب بود بر این که شخصی مطلب نامربوطی در باره‌اش نگوید.

و مفهوم دیگر این که رسولخدا ﷺ فرمود: اگر منظور سلیمان از خواسته‌اش آن بوده که در ذهن نادانان و نابخردان است (انحصار طلبی و درخواست سلطنتی بی‌مانند) باید او مردِ بخیل و آزمندی باشد و حال آنکه (چنانکه امام فرمود) مقصودش آن نبود.

آنگاه امام هفتم فرمود: بخدا قسم آنچه به سلیمان داده شده به ما نیز داده

أبخله ان كان أراد ما يذهب إليه الجهّال .

ثمّ قال: عليه السلام: قد والله اوتينا ما اُوتي سليمان وما لم يؤت سليمان وما لم يؤت أحد من العالمين، قال الله عزّ وجلّ في قصّة سليمان: « هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب »، وقال في قصّة محمّد صلى الله عليه وآله: « ما آتاكم الرّسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا ».

﴿ باب ﴾

☆(معنى قول المريض آه)☆

١ ـ حدّثنا أبو عبدالله الحسين بن أحمد العلويّ، قال: حدّثنا محمّد بن همّام، عن عليّ ابن الحسين، قال: حدّثني جعفر بن يحيى الخزاعيّ، عن أبي إسحاق الخزاعيّ، عن أبيه، قال: دخلت مع أبي عبد الله عليه السلام على بعض مواليه يعوده فرأيت الرّجل يكثر من قول: « آه » فقلت له: يا أخي اذكر ربّك واستغث به فقال أبو عبدالله: إنّ « آه » اسم من أسماء الله عزّ وجلّ فمن قال: « آه » فقد استغاث بالله تبارك وتعالى.

شده، بعلاوه چیزهائی به ما عطا شده که به سلیمان و هیچ کس دیگر از جهانیان داده نشده است، بدلیل اینکه خداوند در داستان سلیمان فرموده: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أو أمْسِكْ بِغَيرِ حِساب» (این نعمت و سلطنت، عطای بیحساب ما است به هر کس خواهی بده، و از هر کس که خواهی دریغ دار ـ ص ٣٨:٣٩)

ولکن در مورد حضرت محمّد صلى الله عليه وآله فرموده: «ما آتاكُمُ الرَّسول فَخُذُوهُ، و ما نَهيكم عَنْهُ فَانْتَهوا» (و شما آنچه را رسول حق دستور دهد ـ منع کند یا عطا ـ بپذیرید، و هر چه را نهي کند خویشتنداری نمائید ـ حضر ٥٩:٧).

(باب ١٠٢ ـ معنی گفتن آه مریض)

١ـ اسحاق خُزاعیّ به نقل از پدرش گوید: امام صادق عليه السلام بر سر بالین یکی از دوستانش که بیمار بود آمد، من نیز در خدمتش بودم آن مرد را مشاهده کردم که بسیار می گفت: «آه» به او گفتم: برادرم پروردگارت را یادکن و از او مدد بخواه! امام صادق فرمود: همانا «آه» یکی از نامهای خدای عزّ و جلّ است، پس هر کس که بگوید: «آه» استغاثه بخدای تبارك و تعالی نموده است.

﴿ باب ﴾

☼(معاني قول فاطمة عليها السّلام لنساء المهاجرين)☼
☼(والأنصار في علتها)☼

۱ ـ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن محمّد الحسينيّ قال: حدّثنا أبو الطيّب محمّد بن الحسين بن حميد اللّخميّ قال: حدّثنا أبوعبدالله محمّد بن زكريّا، قال: حدّثنا محمّد بن عبد الرّحمن المهلّبيّ، قال: حدّثنا عبد الله بن محمّد بن سليمان، عن أبيه، عن عبد الله بن الحسن، عن اُمّه فاطمة بنت الحسين عليهما السلام قال: لمّا اشتدّت عِلّة فاطمةَ بنتِ رسول الله صلوات الله عليها اجتمع عندها نساءُ المهاجرين و الأنصار فَقلنَ لها: يابنت رسول الله كيف أصبحتِ، مِن علّتكِ؟ فقالت: أصبحتُ واللهِ عائفةً لدنياكم

(باب ۴۰۲ ـ معانی گفتار حماسه آفرین فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها در)
(بستر بیماری به بانوان مهاجر و انصار)

۱ـ عبدالله بن حسن (مشهور به عبدالله محض) گوید: مادرم فاطمه دخت گرامی امام حسین علیه السلام فرمود: چون بیماری جدّه‌ام حضرت فاطمه سلام‌الله علیها دختر بزرگوار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به وخامت گرائید، و گلشن جوانیش پژمرد، چند تن از زنانِ مهاجر و انصار به قصد عیادت به خانهٔ آنحضرت آمدند، و گرد بستر وی حلقه زدند و عرضه داشتند: ای دختر نازنین پیامبر شب را با مریضی جانکاهت چگونه به صبح رساندی، و اکنون حالت چطور است؟

زهرای مرضیّه که خود را در آستانهٔ انتقال به ابدیّت می‌دید، در پاسخ آنان بجای این که از درد و درمان خود سخن گوید، با لَحنی غم آلود امّا جِدّی و طوفانی، از درد کشندهٔ اجتماع سخن گفت وزنگ خطر در گوش مسلمین نواخت، تا شاید بتواند در آخرین لَحَظات زندگی خود، با آگاهی دادن، آنان را از نابودی حتمی برهاند، فرمود:

به خدا سوگند شبم را به صبح رساندم در حالتی که از طعمِ ناگوار میوهٔ

قاليةٌ لرجالكم ، لَفَظْتُهم قَبْلَ أن عَجَمْتُهم ، وشَنَأْتُهم بَعْدَأنْ سَبَرْتُهم ، فَقُبْحاً لِفُلولِ الحدّ و خَوَرِ القَناة ، و خَطَلِ الرّأي ، وَ بِئْسَ ماقَدَّمَتْ لهم أنفسُهم أن سَخِطَ اللهُ عليهم و في العذاب هم خالدون ، لاجَرَمَ لَقد قَلَّدتهم رِبْقَتَها و شَنَنْتُ عليهم عـارهـا فَجَدْعاً و عَقراً و سُحقاً للقوم الظالمين، وَيْحَهُم أنّى زَحزَحُوها عن رَواسي الرّسالةِ و قواعِد النبوّةِ و مَهبِطِ الوحي الأمينِ والطَّبِّينَ بأمرِ الدّنيا و الدّينِ ، ألا ذلكَ هو الخسرانُ المبينُ ، وما نَقَموا من

دنیای شما سخت متنفّر و بیزارم، و از مردان کج اندیش و کج رفتارتان که ثمرهٔ این دنیایند دلخون، و دشمن آنانم، و چون آنانرا در دهان آزمودم، همچون میوهٔ تلخ و نارس از دهان به دور افکندم، و پس از آنکه با مَحك آزمایش سنجیدم و از نیّات بد و خویهای ناهنجارِ آنان با خبر شدم ایشان را دشمن داشتم.

چه بسیار زشتند مردانی که خصلت مردی ندارند، لبهٔ تیز شمشیر آنان کُند و شکسته شده، و سر نیزه‌هایشان کارآئی ندارد.

مردانی که عقیده و رأیشان دیگر رنگ ثبات ندارد، و هر لحظه به رنگی درآیند، و به جای افتخار آفرینی و صعود به قلّهٔ ترقّی، هر دم با سرعتی بیشتر گامی به کشاندن خود به تباهی و سقوط برمی‌دارند.

آه که به چه کارنکوهیده‌ای دست زدند، و چه بد توشه‌ای پیشاپیش برای خود فرستادند و (با کنار زدن حقّ از مقرّ خود و گذاشتن ناحقّ به جای آن) خود را مستوجب خشم خداوند کرده و به عذاب همیشگی دوزخ گرفتار ساختند.

من وقتی چنین دیدم بناچار مهار آن (خلافت، و غصب فَدَك) را به گردن خودشان انداختم[یعنی لکهٔ ننگ این کار زیانبار را برای ابد بر دامنشان باقی گذاشتم، و آنها را با بار سنگین مسئولیّت که بر دوششان می‌باشد به حال خود رها نمودم، تا مانند شتر بی صاحب هر جا سبزه زاری دید، برود، و به هر قُرُقگاهی قدم نهد، ولی (مسلّم است که) عاقبت صاحب ملك پیدا خواهد شد، و با بریدنِ گوش و بینی و لب و سایر اعضا، آن را شکنجه خواهد داد و گاهی آن را پی

أبي حسن ، نَقَموا واللهِ منه نَكيرَ سَيفِه ، وشِدّةَ وَطْأته ، وَنكالَ وقعَتِه ، وتَنَمُّره في ذاتِ اللهِ عزّ وجلّ ، وَ اللهِ لَوتَكافوا عن زمام نَبذه رسول الله ﷺ لاعتَلَقَه ، ولَسارَبهم سَيراً سُجُحاً لا

می‌برد، و گاهی نیز به خاك و خونش می‌کشد. این سزای حیوان افسار گسیخته‌ای است که صاحب خود را خسته نموده، و با چموشی و لگد أندازی مهار خود را از دست او در آورده است.

و چنین خواهد بود سر انجام ملّتی هم که خودسری پیشه سازد، و ستمگر شود، و به هر اقدامی دست زند و به هر قرقگاهی گام نهد، از رحمت واسعۀ الهی دور گردد، و تا زیانۀ نقمت بر پیکرش فرود آید].

و ای به حالشان! چگونه خلافت را جابجا کردند، و آنرا از بنیان أستوار کوههای ثابت خاندان رسالت، برگردانیده و دور ساختند، و از پایه‌های استوار نبوّت و منزلگاه وحی و جبرئیل امین جدا کردند، و آنکس (علیّ ؑ) را که در امر دنیا و دین ماهر و متخصّص بود کنار زدند و از حقّش محروم نمودند؟!

آگاه باشید این کار زیانی است آشکار! این چه انتقامی بود که از ابوالحسن کشیدند و با این کیفر خونبهای خونهای مشرکین را که بدست او ریخته شده بود، پرداختند؟!

به خدا سوگند (علیّ را) دستخوش انتقام و کینه توزی نساختند، مگر از ترس شمشیر برّانش که صاعِقه‌وار بر فرقِ دشمنان خدا کوبیده بود، و (نیز از ترس) گامهاي استوار و پولادینش که با وجود مشاهدۀ سختی‌ها در چند قدمی خود، میدان نبرد را می‌لرزانید، و با حمله‌هاي صف شکن خویش طومار حیات دشمن را در هم می‌پیچید؛ و(از ترس) شدّت خشم و ستیزش که برای اجرای قانون حقّ و عدالت، پلنگ آسا، از هیچ چیز نمی‌هراسید و آنقدر پایداری می‌کرد تا رضای خدا را بدست آورد.

بخدا سوگند اگر دست باز می‌داشتند و زمام خلافت را که پیغمبر خدا ﷺ به دست او نهاده بود از وی باز پس نمی‌گرفتند، و در اختیارش باقی

يَكلِمِ خِشاشُه ولا يُتَعتَعُ راكِبُه ، وَ لَأَورَدَهم مَنهَلاً نَمِيراً فَضفاضاً تَطفَحُ ضِفّتاه ، ولَأَصدرَهم بِطاناً ، قَدْ تَحَيّر لَهُمُ الرى غيرَمُتَحَلٍ منه بِطائِلٍ إلّابغَمرِ الماءِ ورَدعِهِ سَورَةَ الساغِبِ ولَفُتِحَتْ عَلَيهِم بَرَكاتُ السَّماءِ والأَرضِ وَسَيأخذُهم اللهُ بِماكانُوا يَكسِبونَ ، ألاهَلُمَّ فاسمع

می‌گذاشتند، کاروان (ره گم کردهٔ) بشریّت را با کمال آرامش با سیری ملایم به سوی سعادت و حقّ رهبری می‌نمود، بی آنکه بواسطهٔ کشیدن افسار، مرکوب زخمی گردد، و سوار بر آن نیز بواسطهٔ جنبشهای ناشی از حرکت بی رویّهٔ آن در شکنجه و ناراحتی بیفتد، تا ایشان را به سرچشمهٔ جوی زلال و گوارای آب حیات برساند، جویباری که آبی پاك دو سمت آن موج می‌زد، و اطراف و جوانب آن پاکیزه بُوَد، و آنان را سیراب می‌نمود، سیر و سیراب از آن جای باز می‌گرداند، در حالی که خودش از آن بهره‌ای نمی‌برد، مگر با جامی کوچك که تشنه‌ای تشنگی خود را رفع کند، و اندکی غذا که گرسنه رفع گرسنگی خود بدان نماید، و کوچکترین بهره‌ای به نفع خویش نمیبرد، و آن زمان بود که درهایِ برکات از زمین و آسمان به روی مردم گشوده می‌شد، و اقتصاد آنان رونق می‌گرفت، و مردم در ناز و نعم بسر می‌بردند، در حالیکه رهبرشان سودی عاید خود نساخته و از این همه برکات و زر و زیور چیزی برای خویش نیندوخته بود، و برای همگان پرهیزکارِ از ریاست طلب شناخته می‌شد.

آری حقّ علیّ را غصب کردند، ولی دیری نخواهد پایید که خداوند آنان را به کیفر دست آوردهای ناپسندشان مبتلا خواهد ساخت.

[سخن زهرای اَطْهَر تا اینجا دفاع از حقّ امامت و خلافت از دست رفتهٔ همسرش علیّ، و برنامهٔ همه جانبهٔ او بود، ولی از اینجا به بعد نتیجهٔ شومِ غصب خلافت، و آیندهٔ مرگ بار زندگی در زیر سُلطهٔ قدرتِ حاکمان زَر و زور، و انتقالات ننگین خلافت در سراشیب زمان را چنین ارزیابی می‌کند:]

اکنون بیا و گوش فرا دار! هر چه زنده بمانی روزگار مصائب

وما عِشْتَ أراكَ الدَّهرُ العجبَ و إن تَعْجَب وقد أعجَبَكَ الحادث ، إلى أيّ سِناد استندوا؟ وبأيّة عُروةٍ تمسّكوا ؟ استبدلوا الذُّنابى واللهِ بالقوادِم ، والعُجُزَ بالكاهِل ، فرَغماً لِمَعاطِسِ قومٍ يَحسَبُونَ أنّهم يُحسِنونَ صُنعاً ، ألا إنّهم هُمُ المُفْسِدونَ وَلكِنْ لايَشْعُرونَ «أفَمَن يَهدي إلى الحقِّ أحقُّ أن يُتّبَعَ أمَّن لا يَهِدّي إلّا أن يُهدَى فمالكم كيف تحكمون» أمالعَمرُ

شگفت‌انگیزی در چشم اندازت قرار خواهد داد، که بیشتر بهت زده‌ات می کند.
ولی کار این مردم بسیار حیرت آور است ای کاش می‌دانستم به چه چیز استناد کرده‌اند، و به چه دست‌آویزی چنگ زده‌اند؟ به خدا سوگند که ایشان جهت پرواز، پرهای نرم و ریز پنهان در زیر بال و دم (شاهین مقصود) را که با یك جنبش کنده می‌شود و از حرکت و پرواز باز می‌ماند، گرفتند، و شاهپرهای قوی و نیرومند جلوی بال را رها کردند و در سفرهای زمینی، بن گردن مرکوب را که مرکز قوا است و قدرت کشش کالسکه را دارد رها ساختند و دم و دنبالهٔ آن را که تاب مقاومت ندارد، گرفتند.

[و در نتیجه نصیب سرنشینان هر دو گونه وسیلهٔ هوائی و زمینی باز ماندن از مقصد و یا نابودی حتمی است، و کلام را متوجّه وضع أسف بار آنان نمه د که ه این کار مجبور هم نبودند بلکه «استبدلوا» به میل خود چنین کردند پس جای تأسف نیست چرا که یا خود انتخاب کردند، یا تسلیم شدند و این سزای لجبازی است، لذا فرمود:]

ای تباه باد (چنین مردمی)! و دماغ چنین مردمی به خاك مالیده باد که اینگونه کوته بین هستند، و گمان دارند کار خوبی أنجام داده‌اند، متوجّه باشید اینان مُفسد و تباه کارند، و به دقایق و عاقبت امر توجّه ندارند.

[وای بر ایشان!] آیا از شخصیّتی که دیگران را به راه حقّ راهنمائی می‌نماید، شایسته‌تر استکه پیروی شود، یا از فردی که خود هنوز راه نیافته مگر آنکه دیگری او را براه راست آورد؟ پس چیست و چه شده شما را، چگونه این دو فرد قادر و عاجز را یکسان می دانید (یونس ۳۵:۱۰).

إلهك لَقَدْ لَقِحَت فَنَظِرَةٌ رَيْثَما تَنْتِجوُا ، ثُمَّ احْتَلِبوا طِلاعَ القَعْبِ دَماً عَبِيطاً وذُعافاً مُمْقِراً ، هنالك يخسر المبطلون ويعرف التّالون غِبَّ ما أَسَّسَ الأَوَّلونَ ، ثمّ طِيبوا عن أنفسكم [أ] نفساً ، و اطمأنّوا لِلفِتنَةِ جاشا و أَبشروا بِسَيفٍ صارِمٍ و هرجٍ شامِلٍ و استبدادٍ مِنَ

به جاودانگی خدا سوگند! این عمل ناشایست شما عاقبتی ناستوده‌تر خواهد داشت، تخم آشوب در خاطره‌ها کاشته شد، و زمانه آبستن حوادث ناگواری گشت.

(و چون میکربی که وارد بدن سالمی شود، ظرف مدّت کمی نوزادهای خطرناکی شکل خواهد گرفت، هر چند در آغاز از فرط کوچکی خطرش بظاهر ناپیداست، ولی در دید واقع بینان از همان ابتدا پیداست، و دیگران هم پس از گذشت دوران حمل و کمون و تخمیر خطر آن را احساس خواهند کرد و در صدد دفاع بر خواهند آمد امّا افسوس زمانیکه که دیگر چاره‌ای نیست).

آری خطر سقوط در هرج و مرج و بدتر از آن افتادن به دام استبداد، از هم اکنون حتمی به نظر می‌رسد امّا، آیا به این زودی؟ نه! بلکه اندکی درنگ لازم است تا نتیجه دهد، و بزاید، آنوقت است که از پستان روزگار پرفتنه که از گیاهان سمّی تغذیه شده بجای شیر، خون زهرآلود خواهید دوشید، آنهم نه اندك، بلکه ظرف‌های بزرگ را مالامال از خون تازه و زهر کشنده‌ای، خواهید نمود که از آشامیدن قطره قطرهٔ آن جز مرگ و اندوه بهرهٔ دیگری نخواهید برد، آنوقت است که زیان و خسارت دامن مردم هوسباز باطل گرا را خواهد گرفت، و نسلها و نژادهای آینده نتیجهٔ وحشتناك پایه‌گذاری پیشینیان را خواهند دید، و بنیانگزار نخستین این همه سیه روزی را خواهند شناخت.

هم اکنون با این فریاد در گلو شکسته‌ام، به شماهشدار می‌دهم به آینده‌ای دهشت‌بار دل خوش دارید، و با آرامش خاطر بخسبید و به دلهای خود مژده دهید! خود را مهیّای فتنه و آشوب و سه پی‌آمد سوء سازید که دیر یا زود گرفتار آن خواهید شد:

الظالمين ، يدع فيئكم زهيداً وزرعكم حصيداً . فياحَسْرَتیٰ لكم وأنّیٰ بكم وقدعَمِيَتْ عليكم أنُلزِمُكموها وأنتم لها كارِهُونَ

و حدّثنا بهذا الحديث أبو الحسن عليّ بن محمّد بن الحسن المعروف بابن مقبرة القزوينيّ ، قال : أخبرنا أبو عبدالله جعفربن محمّدبن حسن‌بن جعفر بن حسن بن حسن‌بن

گردنهای خمیده به لبهٔ شمشیرهای بُرّان تسلیم خواهد شد، و سرهای فرود آمده در برابر تاکثان، به خاك پست سپرده خواهد شد.

چنگال خونین استبداد با یکدست گریبان آنها را خواهد گرفت و با دست دیگر شلاق دیکتاتوری و قانون شکنی برسرشان خواهد زد، و (در نتیجه) آشوب و هرج و مرج عمومی زهرش را به کامتان خواهد ریخت. اندك زمانی شما را به حال خود گذارند، امّا همین که جای پای خود را محکم نمودند چوب حراج بر هستی و شرف شما خواهند زد و همه را به یکجا به یغما خواهند برد.

تا بجائی که در أنبارها و خزانه فقط پشیزی بی‌ارزش بجای خواهند گذاشت، و کشتزارهایی را که شما به ثمر رسانده‌اید درو خواهند کرد، حتی خود خدمتگزاران در جهنّم استبداد، هیزم خواهند گشت و برای گرمی تنور هوس آنان، سوخته خواهند شد.

دریغ و افسوس! هیچ نمی‌دانید که در چه مسیر خطرناکی افتاده‌اید، سررشته گم شده و از عواقب زیانبار آن بی اطّلاعید، بی گمان کورکورانه خود را به ظلمت انداخته‌اید و بالاخره کِشتهٔ خویش را درو خواهید کرد،مگر ما که حامی حقوق شمائیم می‌توانیم شما را ملزم و مجبور سازیم که به راه هدایت بازگردید در حالی که خود از آن بیزارید؟!

وهمین حدیث را ابوالحسن علیّ بن محمّد معروف به ابن مقبرهٔ قزوینیّ برایم بازگو نموده از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن أبی‌طالب عليه السلام از پدرش از جدش از عمربن علیّ عليه السلام از امیرالمؤمنین روایت نموده که فرمود: چون هنگام جان دادن فاطمه سلام الله علیها رسید مرا فراخواند و فرمود:

عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: حدّثني محمّد بن عليّ الهاشميّ، قال: حدّثنا عيسى بن عبد الله بن محمّد بن عمر بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: حدّثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: لمّا حضرت فاطمة عليها السلام الوفاة دعتني فقالت: أمنفذ أنت وصيّتي و عهدي؟ قال: قلت: بلى، اُنفذها. فأوصت إليّ و قالت: إذا أنامتُ فادفنّي ليلاً ولا تؤذننّ رجلين ذكرتهما. قال: فلمّا اشتدّت علّتها اجتمع إليها نساء المهاجرين والأنصار فقلن: كيف أصبحت يا بنت رسول الله من علّتك؟ فقالت: أصبحت والله عائفةً لدنيا كم وذكر الحديث نحوه.

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رحمه الله ـ: سألت أبا أحمد الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكريّ عن معنى هذا الحديث فقال: أمّا قولها صلوات الله عليها: «عائفة» فالعائفة الكارهة يقال: «عفت الشيء» إذا كرهته «أعافه». و «القالية» المبغضة، يقال: «قليت فلاناً» إذا أبغضته

می‌خواهم وصيّت و عهدی با تو بنمايم، آيا آن را انجام خواهی داد؟ گفتم: آری، اجرا خواهم كرد. پس به من وصيّت نموده فرمود: هنگامی كه من از دنيا رفتم شبانه مرا به خاك بسپار، تأكيد ميكنم كه نبايد آن دو مردی كه گفتم آگاه شوند، گويد: چون بيماری خانم شدّت يافت بانوان مهاجر و انصار گرد بستر او جمع شدند و گفتند: ای دختر پيامبر خدا حال شما چطور است و با اين بيماری جانكاه لحظات سنگين شب را چگونه به صبح رساندی؟

فرمود: به خدا سوگند! طليعهٔ صبح بر من آشكار شد در حاليكه از دنيای شما بيزار بودم ... و حديث را مانند آنچه گذشت بيان نمود.

مصنّف اين كتاب ـ رحمه الله ـ گويد: از أبا احمد عسكری معنای اين حديث را پرسيدم. پاسخ داد: اما فرمايش آن مخدّره صلوات الله عليها: «عائفة» معنی نفرت و بيزاری است. گفته می‌شود: «عفت الشّيئ»، هرگاه به آن ميل نداشته باشد «اعافة».

«قالية»: كينه توزی و دشمنی كردن است. گفته می‌شود: «قَلَيْتُ فلاناً»

كما قال الله تبارك وتعالى: «ماودّعك ربّك وما قلى» و قولها عليها السلام: «لفظتهم» هو طرح الشيء من الفم كراهة له، تقول: «عضضت على الطعام ثمّ لفظته» إذا رميت به من فمك. و قولها: «قبل أن عجمتُهم» يقال: «عجمت الشيء» إذا عضضت عليه، و «عودٌ معجوم» إذا عضّ. و«شنأتهم» أبغضتهم، و الاسم منه «الشنآن». وقولها: «سبَرتُهم» أي امتحنتهم، يقال: «سبَرتُ الرّجل» اختبرته وخبّرته. و قولها: «فقبحاً لفلول الحدّ» يقال: «سيفٌ مفلول» إذا انثلم حدّه. و «الخَوَر» الضعف. و «الخَطَل» الاضطراب. وقولها: «لقد قلّدتهم ربقتها» الرّبقة مايكون في عنق الغنم وغيرها من الخيوط و الجمع الرّبق، و «شَنَنت» صببت، يقال: «شننت الماء و شنّنته» إذا صببته. «و جدعاً» شتم من جَدْع الأنف. و «عَقْراً» من قولك: «عَقَرتُ الشيء». و «سُحقاً» أي بُعداً. و

وقتی او را دشمن داشته باشد، چنانچه خداوند فرموده: «ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلىٰ».

«لَفَظْتُهُمْ» لفظ پرت کردن چیزی است از دهان، هرگاه از آن نفرت داشته باشد. می‌گوئی «عضضت على الطعام ثم لفظته» يعنى غذا را به دهان نهادم و چشيدم بعد آن را از دهان بيرون انداختم.

«قَبْلَ اَنْ عَجَمْتَهُمْ» گفته می‌شود: «عجمت الشيئ» هرگاه به چيزى گاز بزند، و «عود معجوم» هرگاه چوب امتحان شده بسيار سفت باشد. و«شنأتهم»: دشمن داشت ايشان را، و اسم از آن «شَنَآن» است. «سبرتهم»: ايشان را آزمودم، زير و روى كار را خوب سنجيدم، گفته می‌شود: «سبرت الرجل» يعنى آن مرد را آزمايش كردم و آگاه ساختم. «فَقُبْحاً لِفُلولِ الحَدِّ» گفته می‌شود: «سيف مفلول» شمشيرى است كه در لبه‌اش رخنه افتاده، و كند شده. «خور»: سستى. «خطل»: نگرانى و اضطراب. «لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتَها»، «ربقة» يك سمت از ريسمان كه بر گردن گوسفند و غير آن بندند، و جمعش «ربق» است. «شَنَنت»: پاشيدم، گفته می‌شود: «شَنَنْتُ الماءَ و شَنّنته» هرگاه آب را پاشيد. «جدع»: در نفرين گويند، بمعنى «مُثْله» بريده باد بينى و گوش او. «عقراً»: از «عقرت الشيئ» زخمى كردن

«زحزحوها» أي نحّوها . و «الرّواسي» الأُصول الثابتة و كذلك « القواعد» . و«الطّبين» العالمين ، . و «ما نقموا من أبي‌حسن » أيما الّذي أنكروا عليه . و « تَنَمّره » أي تغضّبه يقال : « تَنَمَّرَ الرجل » إذا غضب و تشبّه بالنمِر . وقولها : « تكافّوا » أي كفّوا أيديهم عنه . و «الزّمام » مَثَلٌ في هذا . «لاعتلقه » لأخذه بيده . و « السُجُح » السّير السّهل . «لايكلُمُ» لايجرح ولايدمى و «الخِشاش» مايكون في أنف البعير من الخشب . و«لايتعتع» أي لايكره ولايقلق و « المنهل » مورد الماء . و « النمير» الماء النامي في الجُسد و «الفضفاض» الكثير.و «الضفّتان» جانبا النهر . و« البِطان » جمع «بطين» وهو الريّان . « غير متحلّ منه بطائل » أي كان لا يأخذ من مالهم قليلاً ولا كثيراً : « إلّا بغمر الماء » كان يشرب بالغمر ، و «الغمر» القدح الصغير . «وردعه سَورة الساغب » أي كان يأكل من

و بریدن چیزی و بازداشتن است. «سُحْقاً»: دور باد. «زَحْزَحُوها»: کنار زدند او را، جابجا کردند. «رواسي»: ریشه‌های ثابت، کوهها و «قواعد» نیز بهمان مفهوم می‌باشد. «طَبین»: دانایان. «و ما نَقَمُوا من أبي حَسَنٍ»: چه چیز را نپسندیدند بر او. «تَنَمُّره» خشمگینی او، گفته می‌شود: «تَنَمَّرَ الرَّجل» هرگاه مرد خشمگین شود، و او را به پلنگ تشبیه نمود. «تکافوا» از یاری او دست کشیدند. «الزمام» مثلی است در این مورد. «لاعْتَلَقَه» هرگاه آن را بدست می‌گرفت. «سُجُح»: آسان و هموار رفتن. «لايَكْلِمُ» زخمي و خونی نمی‌شد. «والخشاش» چوبی‌راکه‌دربینی‌شتر می‌کنند. «ولا يتعتع»: بی میل نبود و پریشان نمی‌شد. «المَنْهَل»: سرچشمه، سیر آب. «النمیر»: آب روان پاکیزهٔ بسیار روشن، همیشه جوشان از چشمه. «فَضْفاض»: فراوان. «الضفّتان»: دو طرف جوی. «بِطان» جمع «بَطین»: شکم بزرگ پرخور. «غیر مُتَحَلٍّ مِنهُ بِطائِلٍ»: از مالشان برای خود چیزی نمی‌گرفت، نه کم و نه زیاد. «الا بغمر الماء»: با کاسه‌ای می‌آشامد و «غمر» کاسهٔ کوچك می‌باشد. «وَرَدْعُهُ سَوْرَةَ السّاغِبِ»: یعنی از آن می‌خورند به اندازه‌ایکه شدّت گرسنگی را برطرف سازد. «الذُّنابیٰ» پرهائی که پشت دم قرار دارد. «قوادِم»:

ذلك قدر ما يردع ثوران الجوع . و « الذّنابى » مايلي الذنب من الجناح . و « القوادم » ماتقدّم منه . و«العجز» معروف . و«المعاطس» : الأُنوف . وقولها : « فنظرة» أي انتظروا « ريثما تنتجوا » تقول : حتّى تلد . « ثمّ احتلبوا طلاع القعب » أي ملأ القعب و القعب العسّ من الخشب . و« الدّم العبيط » الطريّ . و «الزّعاف » السمّ . و «الممقر» المرّ و «الهرج» القتل. و«الزهيد» القليل .

«باب»

«معنى الزّبى والطّبيين»

١ ـ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان ، قال : حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان ، قال : حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب ، قال : حدّثنا حسّان بن علي المدائني قال : حدّثنا العبّاس بن مكرم ، عن سعد الخفّاف ، عن الأصبغ بن نباتة قال : كتب عثمان ابن عفّان حين أُحيط به إلى علي بن أبي طالب عليه السلام : أمّا بعد ، فقد جاوز الماء الزّبى ،

آنچه در جلو هست. «عجز»: ناتوانى. «معاطس»: بينى‌ها (بدانجهت كه عطسه از آن بيرون آيد). «فنظرة»: چشم براه باشيد و انتظار بكشيد. «رَيْثَمٰاتنتجوا»: مى‌فرمايد: صبر كنيد تا بدنيا آورد. «ثمّ احْتَلِبُوا طِلاعَ القَعْبِ»: پرشدن كاسهٔ بزرگ چوبين، و «الدَّمُ العَبِيط»: خون تازه. «الزّعاف»: زهر زود كشنده. «المُمْقَر»: تلخ. «الهرج»: كشتار. «زهيد»: اندك.

(باب ۴۰۳ ـ معنى زبى و طبيين)

۱ـ أصبغ بن نباته گويد: وقتى عثمان پور عَفّان در محاصره قرار گرفت، براى على بن أبى‌طالب عليه السلام چنين نوشت: امّا بعد، به يقين، آب از قلهٔ تپه‌اى كه نبايد آب آن را فرا گيرد، گذشته، و تنگ شتر به نزديك پستانش رسيده، و كار من از حدّ بيرون شده است، و در من كسى طمع كرده كه چيزى مانع آن نيست. پس اگر تو خورنده‌اى بهترين خورنده باش و گرنه مرا درياب كه پاره پاره

وبلغ الحِزام الطُّبيَين، وتجاوز الأمر بي قدره، وطمع فيّ من لايدفع عن نفسه.

فإن كنت مأكولاً فكن خير آكلٍ * وإلّا فأدركني و لمّا أمزّق

قال المبرّد: قوله: «قد جاوزالماء الزّبى» فالزّبية مصيدة الأسد و لا تتّخذ إلّا في قلّة جبلٍ و تقول العرب: «قد بلغ الماء الزّبى» و ذلك أشدّ مايكون من السيل، و يقال في العظيم من الأمر: «قد علاالماء الزّبى، وبلغ السكّين العظم، و بلغ الحِزام الطُّبيَين، وقد انقطع السّلى في البطن». قال العجّاج: فقد علاالماء الزّبى إلى غيَرٍ، أي قد جلّ الأمر عن أن يُغيّر، أويُصلح، وقوله: «بلغ الحزام الطُّبْيَيْن» فإنّ السّباع والطّير يقال لموضع الأخلاف منها «أطباء» واحدها «طُبْيٌ» كما يقال في الخُفّ و الظِّلف: خلفٌ، فمكان هذا هذا، فإذا بلغ الحِزام الطُّبيَين فقد انتهى في المكروه، و مثل هذا

می گردم.

مبرّد گوید: مقصود از گفته‌اش «قَدْ جاوَزَ الماءُ الزُّبىٰ»، «زبیه» گودالی است که جهت شکار شیر حفر نمایند (این سخن در بارهٔ شخصی که از شدّت به حدّ نهایت رسیده باشد، گفته می‌شود) وزبیه کنده نمی‌شود مگر در قلّهٔ کوه و عرب گوید: «قَدْ بَلَغَ الْماءُ الزُّبیٰ» (یعنی آب از سر گذشت) و شدیدترین سیل خروشان را گویند و در کار امور مهم گفته می‌شود: «قد علا الماء الزُّبیٰ» آب از سر گذشته، و یا می گویند کارد به استخوان رسیده، و یا تنگ شتر از زیر شکم به نزدیك پستان رسید (یعنی دو سر تنگ و حلقهٔ آن بفشار بهمرسید) که بچّه دان (رحم) در شکم پاره شده (که در این صورت مادر و فرزند هر دو خواهند مرد). عجاج گفته: «فَقَدْ عَلاالْماءُ الزُّبیٰ اِلی غَیر» یعنی کار از کار گذشته و قابل تغییر و اصلاح نیست، و وقتی می گوید: «بَلَغَ الحَزامُ الطُّبیَین»، در درندگان و پرندگان، به نوك پستان، هم «حلف» گفته می‌شود و هم «أطباء» که جمع است، و مفردش «طُبْیٰ» است، چنانکه در سم (چه شکافدار چه بدون شکاف آن) حیوان گفته می‌شود: «خُفّ» و «ظِلف» و هر یك بجای دیگری استعمال می‌شود، پس وقتی

من أمثالهم «التقت حلقتا البطان» و يقال: «التقت حلقة البطان والحَقَب» و يقال: «حَقِبَ البعير» إذا صار الحزام في الحَقَب منه.

﴿ باب ﴾

(معنى الشَّفر وفيض النفس)

۱ ـ حدَّثنا أبوالعبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني ـ رضي الله عنه ـ بالرّي في رجب سنة تسع وأربعين وثلاثمائة، قال: حدَّثنا أبوبكر محمّد بن القاسم الأنباريُّ، قال: حدَّثنا محمّد بن يونس، قال: حدَّثنا عبدالرَّحمن بن عبدالله أبوصالح الطويل التمّار البصريّ جليس سليمان بن حرب، قال: حدَّثنا إسماعيل بن قيس، عن مخرمة بن بكير، عن أبي حازم، عن خارجة بن زيد بن ثابت، عن أبيه قال: لمّا كان يوم اُحد بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله في طلب سعد بن الرَّبيع وقال لي: إذا رأيته فأقرئه منّي السلام و قل له: كيف تجدك؟ قال: فجعلت أطلبه بين القتلى حتّى وجدته بين ضربة بسيف وطعنة برمح و رمية بسهم

دوال (تسمه‌ای که به دور کمر حیوان بارکش می‌بندند و در دو سر آن حلقه‌هایی است که یکدیگر را نگه می‌دارند تا بار بر پشت حیوان قرار بگیرد) به تهیگاه برسد، یعنی سختی و ناخوشی به آخرین حدّ رسیده، و مانند این است از مثلهای عرب: «دو حلقـهٔ تنگ بهم رسیدند»، و گفته می‌شود: حلقهٔ تنگ و کمربند پالان، و گفته می‌شود: «حقب البعیر» از جهت افتادن دوال بر غلاف نرّهٔ شتر، بول آن بند آمد.

(باب ۴۰۴ ـ معنی شفر و فیض النفس)

۱ـ ابوالعبّاس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانیّ از محمّد بن قاسم انباری مسنداً از ابی حازم روایت کرده که خارجة بن زید گوید: پدرم گفت: در روز جنگِ اُحُد وقتی آتش جنگ فرو نشست، پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله مرا فرستاد که سعد بن ربیع را پیدا کنم، و به من فرمود: وقتی او را دیدی از جانب من او را سلام برسان و از او بپرس در چه حالی هستی؟ گوید: در میان کشته شدگان در جستجویش بودم تا او را پیدا کردم، پیکرش غرق در خون به آماج شمشیر و نیزه و

فقلتُ له : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله يقرء عليك السلام و هو يقول : كيف تجدك ؟ فقال : سلّم علي رسول‌الله صلى الله عليه وآله وقل لقومي الأنصار : لا عذر لكم عندالله إن وصل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وفيكم شُفرٌ يطرف. وفاضت نفسه.

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رحمه‌الله ـ : سمعت أبا العبّاس يقول : قال أبوبكر محمّد ابن القاسم الأنباريّ : قوله : «وفيكم شفر يطرف» الشفرواحد أشفار العين وهي حروف الأجفان الّتي تلتقي عند التغميض ، والأجفان أغطية العينين من فوق ومن تحت ، والهدب الشعر النابت في الأشفار ، وشُفر العين مضموم الشين . و يقال : «ما في الدّار شَفر» بفتح

تیر دشمن بود سلام پیامبر را به او ابلاغ نمودم، و گفتم: رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود: خود را در چه حال می‌بینی و چگونه می‌یابی؟ گفت: سلام مرا برسولخدا صلى الله عليه وآله برسان و بخویشان من بگو: در نزد خداوند هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید اگر از شما کسی مژه بر هم زند (یعنی زنده باشد) و برسولخدا آسیبی برسد، این بگفت و جان تسلیم کرد.

تذکّر: «سعدبن ربیع از انصاری است که به مکّه رفتند و رسول خدا صلى الله عليه وآله را به مدینه دعوت کردند و بلکه از نقبای آنها است که در لیلهٔ عقبه با رسول خدا صلى الله عليه وآله معاهده نمودند که تا جان دارند از آنحضرت دفاع کنند، و از این جهت است که سعد به خویشان خود پیام میفرستد که بعهد و پیمان خود وفادار باشید، مبادا شما زنده بمانید ولو یکتن، و رسولخدا صلى الله عليه وآله صدمه ببیند».

مصنّف این کتاب ـ رحمه الله ـ گوید: از ابوالعبّاس شنیدم که از قول ابوبکر محمّد بن قاسم أنباری گفت: این گفتهٔ او که «و در میان شما مژه‌ای بر هم خورد» «شفر» مفرد «أشفار» می‌باشد، و آن قسمت لبهٔ پلك چشم است که در آن مژه می‌روید، و هنگام فرو بستن چشم به هم می‌رسند، «اجفان» پلك است که روی دو چشم را از بالا و پائین می‌پوشاند. و «هدب» موی مژه است که در لبهٔ پلکها روئیده، و «شُفرالعین» شین آن صدای ضمّه دارد، وقتی گفته می‌شود: «ما فی‌الدّار

الشين يراد به أحد ، قال الشاعر :

فوالله ما تَنْفَكُّ مِنّا عَداوةٌ * و لا منهم مادامَ مِن نَسلِنا شَفْر

وقوله : «فاضت نفسه» معناه : مات . قال أبوالعباس : قال أبوبكر ابن الأنباريّ . حدّثنا إسماعيل بن إسحاق القاضي ، قال : حدّثنا نصر بن عليّ قال : أخبرنا الأصمعيّ ، عن ابن عمرو بن العلاء ، قال : يقال «فاظ الرّجل» إذا مات ولا يقال : «فاظت نفسه» ولا «فاضت نفسه» . وحدّثنا أبوالعبّاس ، قال : حدّثنا ابن الأنباريّ ، قال : حدّثنا عبدالله بن خلف ، قال : حدّثنا صالح بن محمّد بن درّاج ، قال : سمعت أبا عمرو الشيبانيّ يقول : يقال : «فاظ الميّت» ، ولا يقال : «فاظت نفسه» .ولا «فاضت نفسه»

وحدّثنا أبوالعبّاس ، قال : حدّثنا أبوبكر ، قال : أخبرنا أبوالعبّاس أحمد بن يحيى ، عن سلمة بن عاصم ، عن الفرّاء ، قال : أهل الحجاز وطيّ يقولون : «فاظت نفس الرّجل» وعُكلٌ وقيس وتميم يقولون : «فاضت نفسه» بالضاد ، وأنشد :

شَفر» که شین آن صدای فتحه دارد به معنی احد، یك فرد باشد. شاعر گوید:

فَـوَاللّهِ ماتَنْفَكُّ مِنّا عَداوَةٌ * وَلامِنْهُمْ مادامَ مِنْ نَسْلِنا شَفْر

به خدا قسم دشمنی از سینهٔ ما و ایشان جدا نگردد، تا وقتی از تبار و نسل ما هر دو یکنفر وجود داشته باشد. و گفته‌اش «فاضَت نفْسه» یعنی مُرد، ابوالعبّاس گوید: ابن أنباری به سند خود نقل کرده که أصمعی از ابن عمروبن العلاء به ما خبر داد که: چون مردی بمیرد گفته می‌شود: «فاظ الرّجل» و گفته نمی‌شود: «فاظت نفسه»، و یا «فاضت نَفْسُه». ابوالعبّاس برایم نقل کرد که ابن انباری به سندی که تا صالح بن محمّد بن درّاج می‌رسد، برایمان از قول صالح چنین گفت: شنیدم ابا عمرو شیبانیّ می گفت: گویند: «فاظ المیّتُ»، گفته نمی‌شود: «فاظت نفسُه» و نیز نگویند: «فاضت نفسُه» (روحش بیرون آمد).

و ابوالعبّاس به سندی از فرّاء برایم باز گو نمود که: اهل حجاز، و یك قبیله می گویند: «فاظَت نَفْسُ الرَّجُلِ» و قبائل عکل و قیس و تمیم می گویند: «فاضت نفسُه» به ضاد، و در تأیید آن این شعر را خواند:

يريد رجالٌ ينادونها ❊ و أنفسُهم دونها فائضة

و حدّثنا أبو العبّاس قال : حدّثنا أبو بكر ابن الانباريّ ، قال : حدّثنا أبي قال: أخبرنا أبو الحسن الطوسيّ ، عن أبي عبيد ، عن الكسائيّ قال : يقال : « فاضت نفسه » و «فاض الميّت نفسه » و «أفاض الله نفسه» .

وحدّثنا أبو العبّاس ، قال : حدّثنا أبوبكر ابن الأنباريّ ، قال : حدّثنا أبي ، قال : أخبرنا أبو الحسن الطوسيّ ، عن أبي عبيد ، عن الكسائيّ ؛ وأبوجعفر محمّد بن الحكم، عن الحسن اللّحيانيّ قال : يقال : «فاظ الميّت » بالظاء و« فاض الميّت » بالضّاد .

وحدّثنا أبو العبّاس ، قال : حدّثنا أبوبكر ، قال : حدّثني أبي ، قال : حدّثنا أبو محمّد عبد الله بن محمّد القمّيّ ، قال : حدّثنا يعقوب بن السكّيت ، قال : يقال : « فاظ الميّت يفوظ ، وفاظ يفيظ» .

وحدّثنا أبو العبّاس، قال : حدّثنا أبوبكر ، قال : حدّثنا أبي ، قال : حدّثنا محمّد

يُرِيدُ رِجالٌ يُنادُونَها وَ أَنفُسُهُم دُونَها فائِضَة

قصد می‌کند، مردانی را که او را صدا می‌زنند و جانهایشان را به پیشگاهش می‌دهند.

و ابوالعبّاس از طریق ابن انباری از کسائی نقل نموده که گفته‌اند می‌گویند: «فاضت نفسه» (بر آمد جان او) و «فاض المیّتُ نفسه» (روح شخص مرده بیرون آمد) «و افاضَ اللّهُ نفسَه» (و خداوند جان او را گرفت).

و دو باره ابوالعبّاس از طریق ابن انباری از ابوعبید از کسائی، و ابو جعفر محمّد بن حکم، از حسن لحیانی نقل نموده که گفته می‌شود: «فاظ المیّت» به «ظاء» و «فاض المیت» به «ضاد».

و باز ابوالعبّاس از ابوبکر (ابن انباری) از یعقوب بن سِکّیت نقل نموده که گفته می‌شود: «فاض المیّت یفُوظ» از باب «نَصَرَ یَنْصُر» و «فاظَ یفیظ» از باب «ضَرَبَ یَضْرِب».

همچنین ابوالعبّاس از طریق ابن انباری از فرّاء نقل نموده که گفته می‌شود:

ابن الجهم عن الفرّاء ، قال : يقال : « فاظ الميّت نفسه» بالظّاء ونصب النفس .

وحدّثنا أبوالعبّاس قال : أنشدنا أبوبكر ، قال : أنشدني أبي ، قال : أنشدنا أبو عِكْرِمَة الضّبي :

و فاظَ ابنُ حِصْنٍ عَانِياً في بيوتنا * يُمارِسُ قِدًّا في ذراعَيه مُصحَباً

﴿ باب ﴾

✿(معاني خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)✿

۱ ـ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا عبد العزيز بن يحيى الجلوديّ ، قال : حدّثنا أبو عبدالله أحمد بن عمّار بن خالد ، قال : حدّثنا يحيى بن عبدالحميد الحمّانيّ قال : حدّثنا عيسى بن راشد ، عن عليّ بن خزيمة ، عن عكرمة ، عن ابن عبّاس ؛ وحدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ، عن عمّه محمّد بن أبي القاسم ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبان بن عثمان ، عن أبان ابن تغلب ، عن عِكرِمة ، عن ابن عبّاس ، قال : ذكرت الخلافة عند أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال :

«فاظَ الميّتُ نفسَه» به ظاء الف‌دار، و منصوب خواندن «نفس».

و ابوالعبّاس برایم نقل کرد که ابوبکر از پدرش برایم خواند و گفت که ابو عِکرِمَهٔ ضبّی این شعر را برایم خواند:

وفاظ ابنُ حِصنٍ غائباً في بُيوتنا يمارِسُ قِدّاً في ذِراعَيْهِ مُصْحَبا

ابن حصن در حالی که در خانه‌های ما پنهان شده و ببریدن تسمه مشغول بود جان داد.

(باب ۴۰۵ ـ معاني خطبهٔ علی علیه السّلام)

معروف بشقشقیّه

۱ ـ محمّد بن ابراهیم طالقانی و محمّد بن علی ماجیلویه به دو سند ذکر شده از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: در نزد علی علیه السّلام مسألهٔ خلافت بمیان آمد (ناگهان آتش درونی و سینهٔ پرسوز امیر علیه السّلام که کانون رنج و اندوه بود.

واللهِ لقد تقمّصها أُخوتيم وإنّه ليعلم أنّ محلّي منها محلّ القطب من الرّحى ينحدر عنه السيل ، ولا يرتقي إليه الطّير ، فسَدَلت دونها ثوباً ، وطويتُ عنها كَشْحاً ، وطَفِقت أرْتَئي [ما] بين أن أصولَ بيدٍجذّاء أو أصبرَ على طَخْيَة عَمياء ؛ يَشيبُ فيها الصّغير ، ويَهرَم فيها الكبير ، ويكدح فيها مؤمنٌ حتّى يلقى الله [ربّه] .

فرأيت أنّ الصبر على هاتا أحجى ، فصبرت وفي العين قذىً ، و في الحَلقِ شجىً ، أرى

شعله‌ور شد، و زبان بسخن گشود و حماسه آفرید و دردهای نهفته خود را آشکار ساخت) و گفت:

به خداوند یکتا سوگند که برادر تیمی نژاد (ابوبکر) پیراهن خلافت را در بر کرد در حالیکه خود بخوبی میدانست که شایستگی من بدان و موقعیت من در نظام آن همچون میلهٔ آسیا که محور گردش و اساس چرخش آنست می‌باشد، و من چون کوه سر بفلك کشیده باشم که از دامنهٔ آن سیل روانست و پرنده‌ای را بقلّهٔ آن با همهٔ اوج گیری راه نیست(یعنی: خیر و فضیلت و علم از من بجهانیان سیل آساروان است، و سطح فکر واندیشه‌ام چندان رفیع است که هُمای فکر بلند پروازان معرفت بدان راه نخواهند یافت).

اکنونکه مرا نخواستند و بر کنارم راندند، از آن (خلافت) چشم پوشیدم و میان خود و آن برسم جدائی پرده کشیدم، و همی روی گردانده پهلو تهی نمودم، و بجای آن جامهٔ شکیبائی پوشیدم، و صبر پیشه کردم، و توسن فکر خود به جولان درآوردم و در اطراف این امر که چه بایدم کرد اندیشیدم آیا با دست شکسته (بی یار و یاور) به مطالبهٔ آن برخیزم، یا اینکه بر این وضع اُسفبار و تاریك با حزن و حسرت بسوزم و بسازم، چه وضعی که آشفتگی و رنجش کودك نونهال را پیر و پیر را فرتوت و نزار، و مؤمن خداپرست را فرسوده و بهلاکت می‌کشد تا خدایش را ملاقات و جان تسلیم کند.

و چون نیك به اوضاع و احوال نگریستم و اطراف و جوانب مطلب را

ترائي نَهباً ، حتّى إذامضى الأوّل لسبيله عَقَدَها لأخي عديٍّ بعدَه ، فياعجباً بينا هو يستقيلها في حياته إذعقدها لآخر بعد وفاته ، فَصيّرها والله في حَوزةٍ خَشناء ، يَخشُنُ مَسُّها ، ويَغلُظ كَلِمُها ، ويكثر العِثار والاعتذار [منها] ، فصاحبها كراكبِ الصّعبة إن عنف بها خَرَن ، و إن سَلِسَ بها غَسق فمُنيَ النّاس بتلوّنٍ واعتراضٍ وبلواً مع هنٍ و هنيٍّ .

سنجیدم، بدان رسیدم که صبر و تحمّل و شکیبائی و بردباری خردمندانه‌تر است، لذا صبر پیشه نمودم، در حالیکه رنجها چون استخوانی در گلویم و خاری در چشمم از غم و اندوه بود.

چرا که می‌دیدم که میراثم را به یغما بردند.

تا اینکه اوّلی (ابوبکر) زندگیش به پایان رسید و در واپسین روزهای عمرش کار را به دوستش برادر عدی‌نژاد واگذارد، شگفتا در آن میان که تا خود زنده بود در تکاپوی فسخ بیعت از مردم بود (ومکرّر می‌گفت: مرا واگذارید و پیمان مرا بشکنید که تا علی در میان شماست من شایسته‌ترین شما به خلافت نیستم) بخدا سوگند که خلافت را در طبیعتی درشت و خشن و راهی ناهموار و سنگلاخ افکند، مردی بدخوی و خیره سر که ملاقات با او رنج آور بود، و زبانش چنان گزنده، که زخم آن تا آخر عمر التیام نمی‌یافت، و (در احکام دینی) اشتباه و لغزشش فراوان بود، و عذرخواهیش از آن بسیار، پس صاحب آن سرشت خشن، این حکمران ناپخته که سوار بر مرکب خلافت چنین آئینی پر ارج شد، به شخصی همانند بود که سوار بر شتر چموش گردیده و قصد دارد با آن از راهی پر خطر و دلهره و پر دست انداز بگذرد، متحیّر است چه کند؟ اگر رشتهٔ افسار حیوان را که از سوراخ بینیش گذشته محکم بکشد (پرده‌های بینی دریده شود و) از حرکت باز ایستد و به مقصد نرسد، و اگر افسارش را سست نماید، و آن را بحال خود واگذارد، روان گردد ولی هر لحظه ممکن است او را با صورت در پرتگاه تباهی و خواری افکند.

فصبرت علی طول المُدَّة و شدَّة المحنة حتّی إذا مضی لسبیله جعلها في جماعة زعم أنّي منهم ، فیاللّه لهم وللشّوری ، متی اعترَضَ الرَّیبُ فيَّ مع الأوّل منهم حتّی صرت أُقرَنُ بهذه النظائر ؟ فمالَ رجلٌ بضبعه ، و أصغی آخر لصِهره ، و قام ثالث القوم نافجاً حِضنَیه بین نَثیلِهِ و مُعتَلَفِه ، و قام معه بنوأُمیّة یهضمون مال اللّه هضمَ الإبل نَبتةَ الرّبیع،

و مردم در آن آزمون هر لحظه به رنگی در آمدند، و از حق روی گرداندند (یا چون راه را بست از ایشان پوشیده شد و بجای آنکه طول جاده را پیمایند تا به مقصد رسند، عرض جاده را پیمودند) و این آزمایشی بود جهت دریافت و کشف حقیقت مردم پست و زشت سیرت.

پس من بر این روزگار دراز با تمام دشواریها و غم فراوانش شکیبائی نمودم، و آب صبر بر آتش سوزان دلم پاشیدم، تا وی هم وقت مرگش کبوتر خلافت را در میان چندتن رها کرد، تا بر بام چه کسی بنشیند؟! و آن را در میان چند تن که به گمانش من نیز هم رتبهٔ آنانم واگذاشت، و مرا از آنان بشمار آورد.

خدای من! به تو پناه می‌برم از آنان و آن شورا، که چه غم‌انگیز و پرشرر بود، چگونه مردم به تردید افتادند و مرا با نخستین ایشان (ابوبکر) برابر دانستند؟! تا امروز که با اینها همطرازم سازند، معذلك در این نشیب و فراز تند و دشوار، با آنان کنار آمدم و دم از مخالفت نزدم، آه!چه شورائی که مردی از اعضای آن بجهت هوی و هوسش از من روی برگرداند، و دیگری بخاطر دامادی و خویشی (عبدالرّحمن بن عوف، چون وی شوهر امّ کلثوم بنت عقبة بن أبی مُعیط است که خواهر مادری عثمان بود) به من رأی نداد ... و شد آنچه شد، (و نتیجهٔ این دسته‌بندی و کار شورا به آنجا رسید) که سومین قوم (عثمان) سر برآورد، و زمام خلافت را به دست گرفت در حالی که از چپاول دو پهلو و تهیگاه خود را که میان موضع سرگین و جایگاه علف او است از سیری بزحمت انداخته بود و پدر زادگان او (بنی امیّه) که خویشاوندش بودند نیز با او همدست و همداستان شدند و بر سر

حتّی أجهز علیه عمله ، فما راعني إلّا و الناس إليّ کعرف الضّبع ، قد انثالوا عليّ من کلّ جانب ، حتّی لقد وطیء الحسنان و شقّ عطافي ، حتّی إذا نهضت بالأمر نکثت طائفة و فسقت اُخری و مرق آخرون ، کأنّهم لم یسمعوا قول الله تبارك وتعالی . «تلك الدّار الآخرة نجعلها للّذین لایریدون علوّا في الأرض و لافساداً و العاقبة للمتقین»

سفرهٔ بیت‌المال نشستند و مال خدا را با همهٔ دهان و لذّت، مانند اشترانی که با آزو ولع در چراگاه بهاری علف خورند، بلعیدند، و آنقدر آتش فتنه را دامن زدند تا دامنشان را سوخت و این جسارت و کردار ناهنجار باعث شد که هر چه بافته بود باز شد و مقدّمات برچیده شدن بساط زندگانیش فراهم آمد، و بعد از جراحت فراوان رهسپار دیار نیستی گردید.

در این گیر و دار مرا چیزی نترساند، مگر آنکه دیدم ناگهان مردم پیاپی بسوی من می‌آیند و اجتماع در اطرافم موج می‌زند، و مانند یال پر موی و أنبوه کفتار (که گردن آن را گرفتار خویش ساخته) در حالی که با هم تزاحم می‌کردند، مرا در میان گرفتند، چنانکه حسن و حسین من لگد مال می‌شدند (بعضی گفته‌اند مراد از «حسنان» دو انگشت ابهام و (شصت) است، چون «حسن و حسین» استخوانی است نزدیك آرنج یعنی هر دو انگشت ابهام مرا زیر پا گرفته در هم کوبیدند از بس هجوم آورده برای بیعت دست بدست می‌دادند).

و از کثرت ازدحام و کشیدن ایشان عبایم درید (یا دنده‌هایم درد گرفت) پس ناگزیر بیعت آنان را پذیرفتم. امّا دریغ که دیری نگذشت چند تن (طلحه و زبیر و ...) پیمان بیعت مرا شکستند، و گروه دیگری (خوارج) به سرعت تیری که از چلّهٔ کمان بدر آید از جادهٔ شریعت کنار رفتند و طبل پرخاشگری نواختند و دستهٔ دیگری به بیدادگری و باطل گرویدند (معاویه و طرفدارانش). گویا قول خداوند را نشنیده بودند: «تِلْكَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لایُرِیدُونَ عُلُوّاً فِي‌الأَرْضِ وَلا فَساداً وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ» (آن سرای جاودانی را برای أفرادی قرار

بلي والله لقد سمعوا و لكن احلولت الدّنيا في أعينهم ، و راقهم زبرجها ، و الّذي فلق الحبّة و برأ النّسمة لولا حضور الناصر و قيام الحجّة و ما أخذ الله تعالى على العلماء أن لا يقرّوا [على] كظّة ظالم و لا سغب مظلوم لألقيت حبلها على غاربها ، و لسقيت آخرها بكأس أوّلها ، و لألفيتم دنيا كم أزهد عندي من عفطة عنز .

قال : و ناوله رجلٌ من أهل السواد كتاباً فقطع كلامه و تناول الكتاب فقلت :

داده‌ایم که در زمین به اندیشهٔ سرکشی و فساد نباشند (و از قانون شرع منحرف نشوند) و سرانجام نیك مخصوص پرهیزگاران است ـ قصص ۸۳:۳۸)

آری به پروردگار بی همتا سوگند! این آیه را حتماً شنیده‌اند، ولی دنیا در دیدهٔ آنان زیبا جلوه نموده و دلباخته شده‌اند، و زر و زیور آن ایشان را متعجّب ساخته (و روح و شعورشان را خریده از آنرو، چشم بصیرتشان بی‌نور شده، و به سبب حبّ دنیا از اوج شرف اطاعت خدا به حضیض ذلّت طغیان و سرکشی و اطاعت از اهریمنان افتاده‌اند).

سوگند به حقّ آن خدائی که نوك دانه را جهت روئیدن در دل تودهٔ خاك شکافت، و قسم به پروردگاری که روان را در باطن جَنین پدید آورد، اگر عدّه‌ای جهت یاری من آماده نمی‌گردیدند، و حجّت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی‌شد، و این نبود که خدا شدیداً از دانایان پیمان گرفته که در مقابل تسلّط و پرخوری ظالمانهٔ ستمگر، و گرسته ماندن ستمدیده آرام و قرار نگیرند بی درنگ افسار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم و رهایش می‌ساختم، و عطش این شتر تشنه کام خلافت را با نخستین جام بی‌اعتنائی فرو می‌نشاندم (و مانند گذشته در کناری می‌نشستم) آنوقت بود که می‌فهمیدند دنیای آنها که به آن می‌نازند، و دین خود را در راه آن می‌بازند در نزد من از آب کثیف بینی بز که وقت عطسه زدن می‌پراند (یا از جیفهٔ آن) ناچیزتر است.

ابن عبّاس گوید: چون آن بزرگوار سخنش به اینجا رسید مردی از اهل

يا أميرالمؤمنين لواطـّردَتْ مقالَتُك إلى حيث بلغت .

فقال : هيهات يا ابن عبـّاس ! تلك شقشقة هدرت ثمّ قرّت. فما أسفت على كلام قطّ كأسفي على كلام أميرالمؤمنين صلوات‌الله عليه إذلم يبلغ حيث أراد .

قال مصنّف هذاالكتاب : سألت الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري عن تفسير هذا الخبر ففسـّره لي وقال :

تفسير الخبر قوله عليه‌السلام : «لقد تقمـّصها» أي لبسها مثل‌القميص ، يقال : تقمّص الرّجل أ وتدرّع وتردّى و تمندل .

و قوله : «محلّ القُطب من‌الرّحى» أي تدور عليّ كماتدور الرّحى على قطبها .

عراق نامه‌ای بدست مبارکش داد، حضرت لب فروبست و به خواندن نامه مشغول شد، پس از قرائت آن،من عرض کردم: ای امیرالمؤمنین چه خوب است دنبالهٔ سخن را از همانجا که گذاشته بودید از سر گیرید! فرمود: چه دور است آنحال نسبت به این حالت، ای ابن عبّاس آن گفتار شقشقه‌ای (گوشت سرخی است شبیه به شُش که اشتر وقتی بهیجان آید با صوت و غریدن از دهان بیرون اندازد و زود فرو برد) بود که بانگ برآورد و نمودار شد و باز در جای خود قرار گرفت.

ابن عبّاس گفت: به خدا قسم هرگز برای هیچ چیز آنقدر اندوهگین نگشتم که بر قطع رشتهٔ کلام امیرالمؤمنین عليه‌السلام شدم، که سخن را به هدف نهائی خود که اراده کرده بود نرسانید.

بیان معانی جملات خطبه:

«لقد تَقَمّصها» یعنی آن را مانند پیراهن به برکرد، گفته می‌شود: «تقمّص الرّجل» یعنی پیراهن به تن نمود یا زره پوشید، یا عبا به دوش انداخت، و عمامه به سر کرد.

«مَحَلّ القُطْبِ مِنَ الرَّحىٰ» یعنی: (خلافت برگرد وجود من می‌چرخد، چنانکه سنگ روئین آسیاب برگرد میلهٔ آهنینی که در وسط آن به زمین کوبیده

و قوله : «ینحدر عنه السّیل و لایرتقي إلیه الطّیر» یرید أنّها ممتنعة علی غیري لایتمکّن منها ولا یصلح له .

وقوله : «فسدلت دونها ثوباً» أی أعرضت عنهاولم أکشف وجوبها لي . و«الکشح» الجنب و الخاصرة ، فمعنی قوله : «طویت عنها» أي أعرضت عنها ، و «الکاشح» الّذي یولّیك کشحه أي جنبه .

و قوله : «طفقت» أی أقبلت و أخذت . «أرتئي» أي اُفکّر و أستعمل الرّأي وأنظر في «أن أصول بید جذّاء» وهي المقطوعة ، وأرادقلّة النّاصر .

و قوله : « أوأصبر علی طخیة» فللطخیة موضعان أحدهما الظلمة و الآخر الغمّ و الحزن ، یقال : «أجد علی قلبي طخیاً » أی حزناً وغمّاً ، و هو ههنا یجمع الظلمة والغمّ

شده دور می‌زند.

«یَنْحَدِرُ عَنْهُ السَّیل وَلَا یَرْتَقِي إلَیْهِ الطَّیْر»: مقصود حضرت آنست که خلافت بر غیر من ممتنع است و کسی توان ادارهٔ آن راندارد، و شایستهٔ آن نیست (در نهج‌البلاغه هر دو ضمیر متکلّم وحده است: «یَنْحَدِرُعَنّي ...»).

«فَسَدَلْتُ دُونَهاثوباً» یعنی از آن روی‌گردانیدم، و لزوم آن بر من کشف نشد. «کَشْح» پهلو و تهی گاه، پس معنی فرمودهٔ آنحضرت: «طَوَیْتُ عَنْها» یعنی از آن دوری گزیدم، و «کاشح» کسی استکه پهلوی خود را از تو بگرداند.

«طَفِقت»: یعنی روی آوردم و گرفتم.

«اَرْتَئی» یعنی اندیشه کردم، و در سراچهٔ ذهنم گوهر خرد را سفتم و گفتم: «أن أصول بید جذّاء» دست بریده شده است و مقصودش کمي یاور است.

«أو أصْبِرُ عَلیٰ طَخْیَة» «طخیه» در دو جا بکار برده شده: یکي در تاریکی، و دیگری در اندوهگین کردن، گفته می‌شود: «أجد علی قلبی طخیاً» یعنی غم و اندوهی را می‌یابم که بر قلبم نشسته، و آن بزرگوار در اینجا تاریکی و اندوه و غصّه را جمع کرده است.

والحزن .

وقوله : «يكدح مؤمن» أي يدأب و يكسب لنفسه ولايعطى حقّه .

وقوله : «أحجى» أي أولى ، يقال : هذا أحجى من هذا ، و أخلق وأحرى و أوجب . كلّه قريب المعنى .

و قوله : «في حوزة» أي في ناحية ، ، يقال : حُزْتُ الشَّيْءَ أَحُوزُهُ حَوزاً ، إذا جمعته، والحوزة ناحية الدّار و غيرها .

و قوله : «كراكب الصَّعْبَة» يعني النّاقة الّتي لم ترض ان عنف بها ، و «العنف» ضدّ الرّفق .

و قوله : «حَرَنَ» : وقف ولم يمش ، و إنّما يستعمل الحران في الدّوابّ، فأمّا في الإبل فيقال : « أخلت الناقة » و « بها خلا » و هو مثل حران الدّوابّ إلّا أنّ العرب ربّما تستعيره في الإبل .

«يكدح مؤمن» براى خودش كار و كوشش مى‌كند ولى حقّش به او داده نمى‌شود.

«أَحْجىٰ» سزاوارتر است، گفته مى‌شود: اين أحجى از آن است و «أَخْلَقُ و أَحْرىٰ و اوجب» (سزاوارتر است) معانى همهٔ اينها نزديك بهم است.

«في حَوْزة» در گوشه، گفته مى‌شود: «حُزْتُ الشَّيْءَ أَحُوزُه حَوزاً» (جمع كردم چيزى را و محيط شدم بر آن)، و «حوزة» و كنارهٔ خانه و جز آن است.

«كراكب الصَّعْبَة» يعنى شترى كه اگر به آن درشتى شود ناراحت مى‌شود، و «عنف» متضاد مدارا است.

«حرن» ايستاد و نرفت، و «حران» در جنبندگان استعمال مى‌شود، اما در شتر گفته مى‌شود: «اخلت الناقة» و «بهاخلا» و «اخل» همان معنى «حران» (نرفتى) در جنبندگان را مى‌دهد، با اين فرق كه در شتر آن را به نحو استعاره مى‌آورد.

و قوله: «إن سلس غسق» أي أدخله في الظّلمة. و قوله: «مع هن و هني» يعني الأدنياء من النّاس: تقول العرب: «فلان هنيّ» و هو تصغير «هن» أي هو دون من النّاس، و يريدون بذلك تصغير أمره.

و قوله: «فمال رجل بضبعه» و يروى «بضلعه» و هما قريب، وهو أن يميل بهواه و نفسه إلى رجل بعينه.

وقوله: «وأصغى آخر لصهره» والصّغو: الميل، يقال: «صَغوُك مع فلان» أي ميلك معه.

و قوله: «نافجاً حضنيه» يقال في الطّعام و الشّراب وما أشبههما، «قد انتفج بطنه» بالجيم و يقال في كلّ داء يعتري الإنسان: «قد انتفخ بطنه» بالخاء، و «الحضنان» جانبا الصّدر.

وقوله: «بين نثيله و معتلفه» فالنثيل قضيب الجمل و إنّما استعاره الرّجل ههنا و

«إن سَلسَ غَسَق» يعني او را در تاریکی وارد می کند.

«مَعَ هَنٍ وهَنيٍ» يعنی افراد پست و زبون از مردم، عرب می گوید: «فلان هنَی» مصغّر «هن» يعنی او فردی کوچك است، از مردم، و مقصودش از این کلمه ناچیز بودن کار اوست.

«فمال رجل بضبعه» و «بضلعه» نیز گفته می‌شود، که معنایشان نزدیك به یکدیگر می‌باشد، و معنی آن آنستکه به هوی و خواهش نفسش به مردی همانند خودش میل نمود.

«و أصْغىٰ آخَرُ لِصِهْرِهِ» «صغو» (اسم مصدر) بمعنی میل کردن است. گفته می‌شود: «صَغْوك مع فلان» يعنی میل تو با فلانی است. «نافجاً حِضنیه» پهلوی او از خوراکی و نوشیدنی و مانند آن باد کرده بود، و گفته می‌شود: «قد انتفج بطنه» به جیم، و هنگامی که بر اثر بیماری شکمش بالا آید، گفته می‌شود: «قد انتفخ بطنه» به خاء و «حِضنان» دو سمت سینه است.

«بین نَثیلِه و مُعْتَلِفِه» نرهٔ شتر است و اینجا تنها برای استعارهٔ مرد بودن، آورده شده، و «مُعْتَلَف» جائی استکه در آن علف می خورد، و معنی سخن آنستکه:

«المعتلف» الموضع الذي يعتلف فيه أي يأكل، ومعنى الكلام أنّه بين مطعمه ومَنْكحه.
وقوله: «يَهْضِمونَ» أي يكسرون و ينفضون، و منه قولهم: «هضمني الطّعام» أي نقضني.

و قوله: «حتّى أجهز» أي أتى عليه و قتله، يقال: «أجهزتَ على الجريحِ» إذا كانت به جراحة فقتلتَه.

و قوله: «كعُرف الضبع» شبّههم به لكثرته، والعُرْف الشعر الّذي يكون على عنق الفرس فاستعاره للضبع.

وقوله: «قد انثالوا» أي انصبّوا عليّ و كثروا: و يقال: «انثلت ما في كنانتي من السّهام» إذا صببته.

و قوله: «و شُقّ عطافي» يعني رداءه، و العرب تسمّي الرّداء «العطاف».

سراسر زندگانی او حدّ فاصلی بود بین خوردن و دفعش (یا بین خوردن و شهوترانی او).

«يَهْضِمون» یعنی می‌شکنند، و از همین باب است گفتهٔ عربها: «هَضَمَنی الطّعام» (خوراکی مرا در هم شکست). «حتّی أجهز» یعنی بر او شوریدند و او را کشتند، گفته می‌شود: «أجْهزت عَلَى الجَريح» هرگاه زخمی به او رسیده باشدوتو او را بکشی.

«كعُرْف الضَّبع» مردم را تشبیه به یال کفتار نموده برای زیاد بودنشان، و «عرف» موئی استکه بالای گردن اسب (یال) می‌باشد، پس برای کفتار استعاره آورده شده است. «قَدِ انْثالوا» یعنی گرد من انبوه شدند، و گفته می‌شود: «انثلت ما فی كِنانَتی من السّهام» (هر چه ازتیر در تیردان داشتم رها کردم) هرگاه آن را از چله کمان رها سازد.

«وشق عطافی» یعنی ردای او، و عرب «ردا» (چادری را که بر دوش گیرند) را «غطاف» می‌نامد. «وراقهم زِبْرِجها» یعنی زیبائی او ایشان را شگفت

و قوله : «وراقهم زبرجها» أي أعجبهم حسنها ، وأصل الزّبرج النّقش و هو ههنا زهرة الدّنيا و حسنها .

و قوله : «ألّا يقرّوا [على] كِظّة ظالم» فالكِظّة الامتلاء يعني أنّهم لايصبرون على امتلاء الظالم من المال الحرام ولايقارّوه على ظلمه

و قوله : «ولا سَغَب مظلوم» فالسّغب الجوع و معناه منعه من الحقّ الواجب له .

و قوله : «لألقيت حبلها على غاربها» هذامثل ، تقول العرب ألقيت حبل البعير على غاربه ليرعى كيف شاء .

و معنى قوله : «ولسقيت آخرها بكأس أوّلها» أى لتركتهم في ضلالتهم و عماهم .

و قوله : « أزهد عندي» فالزهيد القليل .

و قوله : «من حُبقة عنز» فالحُبقة مايخرج من دبرالعنز من الرّيح ، و «العَفطة» ما يخرج من أنفها .

و قوله : « تلك شِقْشِقة » فالشّقشقة مايخرجه البعير من جانب فمه إذا هاج و سكر .

زده ساخت، و اصل «زِبرِج» نقش و نِگار است و آن در اینجا كنايه از خوبى و خوشى دنيا است.

«ألّا يَقرّوا [على] كَظّه ظالِمٍ» «كظّه» (پرخورى) يعنى ايشان نبايد صبر نمايند بر پرخورى ستمگر از مال حرام و نبايد او را بر ستم خودش امان بدهند. «وَلا سَغَبِ مَظلومٍ» سغب، گرسنگى است و معناى آن بازداشتن اوست از حقّى كه برايش لازم است. «لَألْقَيتُ حَبْلَها على غارِبها» اين يك مثل است عرب مى گويد: افسار شتر را بر كوهان و گردنش انداختم تا در هر كجا مى خواهد بچرد.

«ولَسَقَيْتُ آخرها بِكَأسِ أوّلها» يعنى آنها را در گمراهى و كوريشان رها مى كردم. «أزْهَدُ عِنْدِى» «زهيد» بمعنى اندك است. «من حُبْقَة عنز» بادى است كه از مقعد بُز خارج شود، و «عَفْطَة» چيزيست كه از بينى آن بيرون آيد. «تلك شِقْشِقَه» «شقشقه» چيزى استكه شتر از گوشهٔ دهانش بيرون مى كند وقتى هيجان

«باب»

✿ (معنى التين والزيتون وطورسينين والبلدالأمين) ✿

١ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، قال : حدّثنا أحمدبن محمّدبن خالد ، قال : حدّثني أبوعبدالله الرّازيّ ، عن الحسن بن عليّ بن أبي‌عثمان عن موسى بن بكر، عن أبي‌الحسن موسى بن جعفر ، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله: إنّ الله تبارك و تعالى اختار من‌البلدان أربعة فقال عزّ و جلّ :«والتّين و الزيتون و طورسينين و هذا البلد الأمين » التّين المدينة ، و الزّيتون بيت المقدس ، و طورسينين الكوفة ، و هذاالبلد الأمين مكّة .

«باب»

✿ (معنى انواع السّكر) ✿

١ـحدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن‌عبدالله ، قال : حدّثنا إبراهيم بن هاشم ، عن‌القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد ، عن أبي‌بصير ؛ ومحمّدبن مسلم،عن

زده و مست شود.

(باب ۴۰۶ ـ معنى تين و زيتون و طورسينين و بلدأمين)

۱ـ موسى بن بكر گويد: امام كاظم از پدرش از نياى بزرگوارش عليهم السّلام روايت نمود كه پيامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خداوند تبارك و تعالى چهار شهر از شهرها را انتخاب كرد و فرمود: «والتّينِ وَالزَّيْتُونِ وَ طُورِسينِينَ وَ هٰذَاالبَلَدِالأمينِ» (قسم به «تين» (انجير) و قسم به «زيتون» و قسم به «طورسينين» و قسم به اين شهر آسوده) منظور از «تين» مدينه و از «زيتون» بيت‌المقْدِس و از «طورسينين» كوفه و از «اين بلدامين» مكّه مى‌باشد.

(باب ۴۰۷ ـ معنى انواع مستى)

۱ـ ابوبصير و محمّد بن مسلم گويند: امام صادق عليه السلام به نقل از پدرش از اجداد بزرگوارش عليهم‌السّلام فرمود: اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: چهار چيز

أبي‌عبدالله جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : السكر أربع سكرات : سكر الشراب ، وسكر المال ، وسكر النوم ، و سكر الملك .

باب

(معنى الناصب)

۱ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم ، عن محمّد بن عليّ الكوفيّ ، عن ابن فضّال عن المعلّى بن خنيس ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ليس الناصب من نصب لنا أهل البيت لأنّك لاتجد أحداً يقول: أنا اُبغض محمّداً وآل محمّد ، ولكنّ النّاصب من نصب لكم وهو يعلم أنّكم تتولّونا أوتتبرّؤون من أعدائنا ، و قال عليه السلام : من أشبع عدوّاً لنا فقد قتل وليّاً لنا .

است که انسان را از خود بیخود می‌سازد: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب و مستی سلطنت.

(باب ۴۰۸ ـ معنی ناصبی)

۱ـ معلّی بن خنیس گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: ناصبی (در عرف اخبار، اهل تسنّن متعصّب می‌باشند و غیر ناصب مستضعف است و در بسیاری از موارد ناصب به مستضعف تفسیر شده، و گاهی نیز به مخالف، نه به دشمن اهل‌بیت) کسی‌نیست که باما خاندان جملگی دشمنی ورزد، چون نمیتوانی فردی را پیداکنی که آشکارا بگوید: «من بامحمّد وآل محمّد دشمن هستم»، ولکن «ناصب» کسی‌است که در مقابل شما قدعلم کند، درحالیکه میداند شما دوستداران ما هستید ویا دشمن دشمنان ما میباشید، وامام علیه السلام فرمود: شخصی که شکم یکی ازدشمنان مارا سیر گرداند چنان است که یکی از دوستان مارا کشته باشد.

﴿ باب ﴾

☆ (معنى أيّام الله عزّ وجلّ) ☆

۱ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ، قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن أبي عمير، عن مثنّى الحنّاط، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السلام قال: أيّام الله عزّ وجلّ ثلاثة: يوم يقوم القائم ويوم الكرّة، و يوم القيامة.

﴿ باب ﴾

☆ (معنى الأشدّ و الأقوى) ☆

۱ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، قال: حدّثنا العبّاس بن معروف، قال: حدّثنا محمّد بن يحيى الخزّاز، عن غياث بن إبراهيم، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال: مرّ رسول الله صلّى الله عليه وآله بقوم يرفعون حجراً، فقال: ما هذا؟ قالوا: نعرف بذلك أشدّنا وأقوانا فقال صلّى الله عليه وآله: ألا اُخبركم بأشدّكم وأقواكم؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: أشدّكم وأقواكم الّذي

(باب ۴۰۹ ـ معنى «ايام الله» روزهاى خداوند)

۱ـ مثنّى حنّاط گويد: امام صادق عليه السلام به نقل از پدربزرگوارش عليهما السّلام فرمود: روزهاى مخصوص خداوند عزّ و جلّ سه روز است: روزى كه قائم آل محمّد قيام كند، روزى كه بازگشت بدنيا آغاز گردد، روز قيامت.

(باب ۴۱۰ ـ معنى «اشدّ» پرزورتر و «أقوى» مقاومتر)

۱ـ غياث بن ابراهيم گويد: امام صادق به نقل از پدرش از جدّش عليهم السّلام فرمود: پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله برگروهى از مردم گذشت كه جهت زور آزمائى سنگى را بلند مى‌نمودند، از آنها پرسيد: اين چه كارى است؟ گفتند: بدين وسيله نيرومندترين فردمان را مى‌شناسيم، پيغمبر صلّى الله عليه وآله فرمود: آيا نمى‌خواهيد زورمندترين و برومندترين فردتان را به شما معرّفى كنم؟ عرض

إذا رضي لم يدخله رضاه في إثم ولا باطل ، وإذا سخط لم يخرجه سخطه من قول الحقّ ، وإذا قدر لم يتعاطَ ماليس له بحقّ .

﴿باب﴾

✿ (معنى افضل اجزاء العبادة) ✿

١ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم ، عن أبيه عن الحسين بن يزيد النوفليّ ، عن إسماعيل بن مسلم ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم‌السلام قال : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : العبادة سبعون جزءاً و أفضلها جزءاً طلب الحلال .

﴿باب﴾

✿ (معنى غريبتين يجب احتمالهما) ✿

١ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن

کردند: آری، ای پیامبر خدا بفرمائید! فرمود: تواناترین و قوی‌ترین انسان کسی استکه وقتی خوشنود گردد، خُرسندیَش او را به گناه و باطلی نکشاند، و چون خشمگین شود، خشمش او را از مرز گفتار حقّ بیرون نبرد (هر چه‌بزبانش آمد نگوید و از روی عَصَبانیّت و خشم صحبت نکند) و چون توانمند شد، پایش را از گلیم خود فراتر ننهد، و به هر چه که مباح و جایز و سزاوار نباشد، دست نیالاید.

(باب ۴۱۱ ـ معنی برترین اجزاء عبادت)

۱ـ اسماعیل بن مسلم گوید: امام صادق علیه‌السلام از پدرش از اجدادش علیهم السّلام روایت نمود: که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: عبادت هفتاد جزء دارد، و از همه بهتر تلاش جهت بدست آوردنِ روزی حلال است.

(باب ۴۱۲ ـ معنی دو بیگانه‌ای که برداشتن آندو لازم است)

۱ـ سکونیّ از امامِ صادق از پدر و نیایِ خود از علیّ علیهم السّلام روایت

الحسن الصفّار ، قال : حدّثنا إبراهيم بن هاشم ، عن الحسين بن يزيد النوفليّ، عن إسماعيل بن أبي زياد السّكونيّ ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن عليّ عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : غريبتان فاحتملوهما: كلمة حكمة من سَفيه فاقبلوها ، و كلمة سَفه من حكيم فاغفروها .

﴿ باب ﴾

✿ (معنى داءِ الأمم الّذي دبَّ الى هذه الأمّة) ✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا الحسن ابن محمّد بن إسماعيل القرشيّ ، قال : حدّثنا أحمد بن محمّد [بن عيسى] عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال : حدّثني أبي ، عن آبائه ، عن عليّ عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : دبّ إليكم داءُ الاُمم قبلكم : البغضاء والحسد .

نموده: که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: دو سخن به دور از گوینده‌اند که باید آنها را برداشت: ۱ـ سخن حکیمانه است که نابخردی بگوید باید آنرا بپذیرید، وسخن بی‌مایهٔ صادر از حکیم است که باید آن را ندیده گیرید و بپوشید .

(باب ۴۱۳ ـ معنی بیماری ملّتهای پیشین که به این امّت سرایت کرده است)

۱ـ حسن فضّال گوید: امام رضا عليه السلام فرمود: پدرم از نیای گرامیش از علیّ علیهم‌السّلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: مرض امّتهای قبل (که) در شما نفوذ پیدا کرده است: کینه و نفرت، و رشك و حسد (می‌باشد).



﴿ باب ﴾

✿ (معنى الصّلاة من الله عزّ وجلّ ومن الملائكة ومن المؤمنين) ✿
✿ (على النّبيّ صلّى الله عليه وآله ومعنى التسليم) ✿

١ـ حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر، قال حدّثنا المعلّى بن محمّد البصريّ؛ عن محمّد بن جمهور العمّيّ، عن أحمد بن حفص البزّاز الكوفيّ عن أبيه، عن ابن أبي حمزة، عن أبيه قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «إنّ الله و ملائكته يصلّون على النبيّ يا أيّها الّذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً». فقال: الصلاة من الله عزّ وجلّ رحمة؛ ومن الملائكة تزكية، ومن النّاس دعاء. وأمّا قوله عزّ وجلّ: «وسلّموا تسليماً» فإنّه يعني التّسليم له فيما ورد عنه. قال: فقلت له: فكيف نصلّي على محمّد وآله؟ قال تقولون: صلوات الله وصلوات ملائكته وأنبيائه ورسله وجميع خلقه على محمّد وآل

(باب ۴۱۴ ـ معنى صلوات از خدا، و از فرشتگان و از مؤمنين)
(بر پيغمبر «ص» و معنى تسليم)

۱ـ ابن أبي حمزه گويد: پدرم گفت: از امام صادق عليه السلام معنى قول خداى عزّ و جلّ «إنّ اللّه و ملائكته يصلّون على النبيّ يا ايّها الّذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليماً» (همانا خداوند و فرشتگان او درود مى‌فرستند بر پيغمبر، اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد، صَلَوات فرستيد بر او و سلام گوئيد بر وى سلام گفتنى ـ احزاب ۵۶:۳۳) چيست؟

فرمود: «صَلاة» از خدا فرستادن رحمت است، و از فرشتگان پاك و پاكيزه دانستن، و از مردم دعا و طلب رحمت كردن است، و امّا فرمودهٔ خداى عزّ وَ جَلّ: «و سلّموا تسليماً» يعنى فرمان بردارى از او در آنچه فرمايد، گويد: به آنحضرت عرض كردم: پس چگونه بر محمّد و خاندانش درود فرستيم؟ فرمود: شما مى گوئيد: «صَلَواتُ اللّهِ و صَلَواتُ ملائِكَتِهِ، وأنبيائه و رُسُله و جميعِ خَلقه عَلىٰ محمّد و آل محمّد والسّلامُ عَليهِ و عَليهم و رَحْمَةُ اللّهِ و بَرَكاتُه» (رحمت‌هاى الهى

محمّد والسّلام عليه و عليهم ورحمة الله وبركاته، قال : فقلت : فما ثواب من صلّى على النّبيّ و آله بهذه الصّلاة ؟ قال : الخروج من الذّنوب والله كهيئته يوم ولدته اُمّه .

﴿ باب ﴾

* (معنى مواضع اللّعن) *

١ - حدّثنا محمّد بن أحمد السنانيّ - رضي الله عنه - قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفيّ ، عن موسى بن عمران النّخعيّ ، عن عمّه الحسين بن يزيد النّوفليّ ، عن محمّد بن حمران ، عن أبيه ، عن أبي خالد الكابليّ ، قال: قيل لعليّ بن الحسين عليهما السلام : أين يتوضّأ الغرباء ؟ قال: يتّقون شطوط الأنهار ، والطّرق النّافذة ، وتحت الأشجار المثمرة ، ومواضع اللّعن قيل له : و ما مواضع اللّعن ؟ فقال : أبواب الدّور .

و درود فرشتگان او، و پیامبران و فرستادگان وی و تمامی آفریدگانش بر محمّد و خاندان او باد، و سلام و رحمت و برکات خداوند بر آن بزرگوار و بر ایشان باد).

گوید: عرضه داشتم: پاداش کسی که بر محمّد و آلش با این تحیّت‌ها درود فرستد چیست؟ فرمود: بخدا سوگند، مانند پاکی و بیگناهی روزی که متولّد گشته، از گناهان بیرون آید.

(باب ٤١٥ - معنی جایگاههای لعن)

١- ابوخالد کابلیّ گوید: شخصی به امام زین‌العابدین علیه السلام عرض کرد: أفرادی که اهل شهری نیستند، کجا می‌توانند (بول و غایط نموده) خود را آمادهٔ وضو سازند؟ فرمود: بپرهیزند از قضای حاجت نمودن در کنارِ جویها، و کوچه‌هائی که در رو دارد (محلّ رفت و آمد است) و زیر درختانِ میوه‌دار، و جایگاههای لعن! به آنحضرت عرض شد: و «مواضعِ لَعن» چه جائیست؟ فرمود: آستانهٔ در خانه‌ها.

﴿ باب ﴾

✿ (معنى العروة الوثقى التي لا انفصام لها) ✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ما جيلويه ، قال : حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن أبيه ، عن خلف بن حمّاد الأسديّ ، عن أبي الحسن العبديّ ، عن الأعمش عن عَباية بن ربعيّ ، عن عبدالله بن عبّاس ، قال : قال رسول الله ﷺ : من أحبّ أن يتمسّك بالعروة الوثقى الّتي لا انفصام لها فليتمسّك بولاية أخي ووصيّي عليّ بن أبي طالب ، فإنّه لا يهلك من أحبّه وتولّاه ولا ينجو من أبغضه وعاداه .

﴿ باب ﴾

✿ (معنى الصبر والمصابرة والمرابطة) ✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، قال : حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب ، عن عليّ بن أسباط ، عن أبي

(باب ۴۱۶ ـ ریسمان محکمی که گسسته نشود)

۱ـ عبداللّه بن عبّاس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: شخصی که دوست دارد جهت صعود به مقاماتِ معنوی به دست آویزی گرانبها و مطمئن چنگ زند که بریده نگردد، باید به ولایت برادر و وصیّ من، علیّ بن ابیطالب بپیوندد. (زیرا کسی که به ریسمان او چنگ زند از گسستن و سقوط مَصون می‌ماند، و با حرکتی که از آن پدید می‌آید خود را همواره بالاتر می‌کشد) پس کسی که او را دوست بدارد و حلقهٔ ولایتش را از دست ندهد (پیوسته بسوی کمال حرکت می‌کند و) تباه نگردد، و فردی که با وی کینه‌توزی و دشمنی کند، از سقوط در لجنزار سیه روزی نجات نیابد (در امان نیست).

(باب ۴۱۷ ـ معنی صبر، و مصابره، و مرابطه)

۱ـ أبو بصیر گوید: از امام صادق ؑ تفسیر فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «یا

حمزة ، عن أبي بصير ، قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ : « ياأيّها الّذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا » فقال : اصبروا على المصائب ، وصابروهم على التقيّة ، ورابطوا على من تقتدون به ، واتّقوا الله لعلّكم تفلحون .

﴿ باب ﴾

* (معنى الرّغبة والرّهبة والتبتّل والابتهال والتضرّع والبصبصة) *
* (في الدعاء) *

١ ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ السّمرقنديّ ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ، عن أبيه قال : حدّثنا محمّد بن نصير ، قال : حدّثنا أحمد بن محمّد ابن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي أيّوب الخزّاز ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي عبدالله صلوات الله عليه في قول الله عزّوجلّ : « فما استكانوا لربّهم وما يتضرّعون » قال : التضرّع رفع اليدين .

ايّها الّذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا» (ای کسانی که به یگانگی خدا و نبوّت پیغمبر و معاد و عقاید حقّه ایمان آورده‌اید بر مشقّتها شکیبا باشید و در تمام کارها بردباری کنید، و آماده باشید برای پیکار ـ آل عمران ۳:۲۰۰) را پرسیدم، فرمود: یعنی صبر کنید بر مصیبتها؛ و با تقیّه، شدائد دشمنان را تحمّل نمائید، پیوند دهید خود را به کسی که اقتدا می‌نمائید به او (ائمّه)، و برای آنکه در دنیا و آخرت رستگار شوید، از خدا بترسید و تقوی پیشه سازید.

(باب ۴۱۸ ـ معنی رغبه، رهبه، تبتّل، ابتهال، تضرّع و بصبصة در دعا)

۱ـ محمّد بن مسلم گوید: امام صادق عليه السلام در معنی فرمودهٔ خدای عزّ و جل: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَايَتَضَرَّعُونَ» (پس فروتنی نکردند پروردگار خود را و زاری نمی کردند ـ مؤمنون ۲۳:۷۸)

فرمود: «تضرّع» بلند کردن دو دست می‌باشد (در نماز).

٢ ـ حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلويّ ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا جعفر ابن محمّد بن مسعود ، عن أبيه ، عن جعفر بن أحمد ، قال : حدّثني العمركيّ ، عن عليّ بن جعفر ، عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال : التّبتّل أن تقلّب كفّيك في الدّعاء إذا دعوت ، والابتهال أن تبسطهما وتقدّمهما ، والرّغبة أن تستقبل براحتيك السّماء وتستقبل بهما وجهك ، و الرّهبة أن تكفي كفّيك فترفعهما إلى الوجه ، و التضرّع أن تحرّك إصبعيك وتشير بهما .

و في حديث آخر : أنّ البصبصة ؛ أن ترفع سبّابتيك إلى السماء ، وتحرّكهما وتدعو .

«باب»

✿ (معنى قول لا إله إلّا الله باخلاص) ✿

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبد الله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن

۲ـ عليّ بن جعفر از برادر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليهما السّلام روايت نموده كه فرمود: تبتّل (در آيه ۸ از سوره مزمّل ۷۳) «واذكر اسْمَ رَبّك و تَبتّل اِليه تَبتيلاً» گردانيدن كف دستها است در دعا، در وقت خواندن دعا و «ابتهال» (زارى كردن و اخلاص ورزيدن در دعا) آنستكه دستها را بگشائى و جلو آورى، و «رغبة» (خواهش نمودن) آن استكه دو پنجهٔ دست را روبه آسمان نموده و آنها را رو به صورت خود بگيرى و «رَهْبَة» (ترسيدن) آن استكه كف دستهايت را سرازير سازى و به همان شكل آنها را تا صورت بلند نمائى و «تضرّع» (لابه و زارى) آن است كه دو انگشت خود را حركت دهى و به‌آن دو اشاره كنى، و در حديث ديگر است كه «بَصْبَصه» (عاشقانه نگاه كردن) آن استكه هر دو انگشت شهادت خود را به سوى آسمان بلندكنى و آنهارا حركت دهى و دعا كنى.

(باب ۴۱۹ ـ معنى گفتن: «لااِلٰه اِلّااللّه» با اخلاص)

۱ـ محمّد بن حمران گويد: امام صادق (ع) فرمود: هركس كه با عقيدهٔ

محمّد بن أبي عمير، عن محمّد بن حمران، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من قال: «لا إله إلّا الله» مخلصاً دخل الجنّة و إخلاصه أن يحجزه «لا إله إلّا الله» عمّا حرّم الله عزّ وجلّ.

٢ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى؛ والحسن بن عليّ الكوفي؛ و إبراهيم بن هاشم كلّهم، عن الحسين بن سيف، عن سليمان بن عمرو، عن مهاجر بن الحسن، عن زيد بن أرقم، عن النبيّ صلّى الله عليه وآله قال: من قال: «لا إله إلّا الله» مخلصاً دخل الجنّة و إخلاصه أن يحجزه «لا إله إلّا الله» عمّا حرّم الله عزّ وجلّ.

﴿ باب ﴾

* (معنى حصن الله عزّ وجلّ) *

١ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا أبوالحسين محمّد بن جعفر الأسدي، قال: حدّثنا محمّد بن حسين الصوفي، قال: حدّثنا يوسف بن عقيل، عن إسحاق بن راهويه قال: لمّا وافى أبوالحسن الرّضا عليه السلام نيسابور و أراد أن يخرج منها إلى المأمون اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا ابن رسول الله ترحل

پاك و بى ريا بگويد: «لاإلٰهَ‌إلّا‌اللّهُ» (نيست معبود بحقّى جز پروردگار) وارد بهشت گردد، و اخلاص ورزيدنش به آن استكه «لاإلٰهَ‌إلّا‌اللّهُ» او را بازدارد از آنچه خداوند ممنوع ساخته است.

٢ ـ زيد بن ارقم گويد: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: آنكس كه بدون ريا بگويد: « لااله الّا اللّه » داخل بهشت شود، و نشانهٔ اخلاصش آنستكه « لااله الّا اللّه» منع كند وى را از عمل به آنچه خدا حرام كرده است.

(باب ۴۲۰ ـ معنى دژ محكم خداى عزّ و جلّ)

١ـ اسحاق بن راهويه گويد: حضرت ابوالحسن امام رضا عليه السلام پس از رسيدن به نيشابور وقتى قصد داشت از آنجا به سوى دربار مأمون حركت نمايد، هنگام بيرون آمدن آنحضرت از شهر، محدّثين گرد او حلقه زدند و عرضه داشتند:

عنّا ولا تحدّثنا بحديث فنستفيده منك ؟ و كان قد قعدني العُمارية فأطلع رأسه وقال : سمعت أبي موسى بن جعفر يقول : سمعت أبي جعفر بن محمّد يقول : سمعت أبي محمّد بن عليّ يقول : سمعت أبي عليّ بن الحسين يقول : سمعت أبي الحسين بن عليّ بن أبي طالب يقول : سمعت أبي أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام يقول : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : سمعت جبرئيل عليه السلام يقول : سمعت الله عزّ وجلّ يقول : «لا إله إلّا الله حصني ، فمن دخل حصني أمن [من] عذابي » قال: فلمّا مرّت الرّاحلة نادانا : بشروطها و أنا من شروطها .
وقد أخرجتُ ما رويته في هذا المعنى من الأخبار في كتاب التّوحيد .

از میان ما می‌روی و حدیثی برای ما نمی‌فرمائی که آن را به عنوان یادگار داشته باشیم؟ و این درخواست هنگامی شد که آن بزرگوار در هودج نشسته بود، پس حضرت پردهٔ هودج را بالا زد و سر مبارك را بیرون آورد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که می‌فرمود: از پدرم جعفربن محمّد شنیدم که می‌فرمود: از پدرم محمّد بن علیّ شنیدم که می‌فرمود: از پدرم علیّ بن حسین شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حسین بن علیّ بن أبی‌طالب شنیدم که می‌فرمود: از پدرم امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیهم السّلام شنیدم که می‌فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: از جبرئیل علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شنیدم خدای عزّ و جَلّ می‌فرمود: «لااِلٰهَ اِلّااللّه حِصْني، فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أمِنَ [مِنْ] عَذابي» «لااِلٰهَ اِلّااللّه» حِصار محکم من است هرکس این جمله را بگوید (یعنی بجان بپذیرد) وارد حِصار من شده و هرکس که در حِصار من وارد شود از عذابم ایمن خواهد بود.

گوید: چون شتری که محمل حضرت بر روی آن بود، حرکت کرد، با صدای بلند بما فرمود: «بِشُروطِها وَ أنَا مِنْ شُرُوطِها» اظهار این کلمه در صورتی مفید است که شرایط آن انجام شود ویکی از آن شرایط من هستم (اعتراف به امامت من).

اخباری را که در این مورد برایم روایت شده، در کتاب (التّوحید)

﴿ باب ﴾

✿ (معنى آخر لِحصْن الله عزّوجلّ) ✿

۱ـ حدّثنا محمّدبن الحسن القطّان، قال: حدّثنا عبدالرّحمن بن محمّد الحسينيّ، قال: حدّثني محمّد بن إبراهيم بن محمّد الفزاريّ، قال: حدّثني عبدالله بن بحر الأهوازيّ، قال: حدّثني أبوالحسن عليّ بن عمرو، قال: حدّثنا الحسن بن محمّد بن جمهور، قال: حدّثني عليّ بن بلال، عن عليّ بن موسى الرّضا، عن موسى بن جعفر، عن جعفر بن محمّد؛ عن محمّد بن عليّ، عن عليّ بن الحسين، عن الحسين بن عليّ، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، عن النبيّ صلى الله عليه وآله، عن جبرئيل، عن ميكائيل، عن إسرافيل، عن اللّوح، عن القلم، قال: يقول الله تبارك و تعالى: «ولاية عليّ بن أبي طالب ـ صلوات الله عليه ـ حِصني، فمن دخل حصني أمن ناري».

آورده‌ام.

(باب ۴۲۱ ـ معنائی دیگر برای حِصْن خدای عزّ و جلّ)

۱ـ عليّ بن بلال گويد: حضرت رضا عليه السلام از پدر خود موسى بن جعفر، از جعفر بن محمّد، از محمّدبن عليّ، از عليّ بن الحسين، از حسين‌بن عليّ، از عليّ‌بن أبي‌طالب عليهم‌السّلام از پيغمبر صلى الله عليه وآله از جبرئيل از ميكائيل، از اسرافيل، از لوح، و آن از قلم گفت: خداوند تبارك و تعالى مي‌فرمود: «وِلايَةُ عَلِيِّ‌بنِ أبي‌طالِبٍ ـ صَلَواتُ اللّه عَلَيه ـ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أمِنَ نارِي» (دوستى با علىّ حصار محكم و نفوذ ناپذير من است، هركس داخل حصار من شود، از آتش جهنّم من ايمن خواهد شد).

﴿ باب ﴾

✿ (معنى وفاء العباد بعهدالله و معنى وفاء الله عزّوجلّ بعهدالعباد) ✿

۱ـ حدّثنا أبي ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ القرشيّ، قال: حدّثنا أبو الرّبيع الزّهرانيّ، قال: حدّثنا حريز، عن ليث بن أبي سليم، عن مجاهد، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لمّا أنزل الله تبارك و تعالى: «وأوفوا بعهدي أوف بعهدكم» والله لقد خرج آدم من الدّنيا و قدعاهد [قومه] على الوفاء لولده شيث، فما وفي له، و لقد خرج نوح من الدّنيا و عاهد قومه على الوفاء لوصيّه سام، فما وَفَتْ اُمّته؛ و لقد خرج إبراهيم من الدّنيا و عاهد قومه على الوفاء لوصيّه إسماعيل، فما وَفَتْ اُمّته؛ و لقد خرج موسى من الدّنيا و عاهد قومه على الوفاء لوصيّه يوشع بن نون فما وفت اُمّته، و لقد رفع عيسى ابن مريم إلى السّماء وقدعاهد

(باب ۴۲۲ ـ معنى وفاى به عهد خدا، و معنى وفاى خداى عزّوجلّ به پيمان بندگان)

۱ـ ابن عبّاس گويد: وقتى خداوند تبارك و تعالى آيهٔ «وَ أَوفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ...» (و شما به عهد من وفا كنيد تا من هم به عهد خود با شما، كه گفتم: شما را داخل بهشت خواهم نمود، وفا كنم بقره:۴۰) را نازل ساخت پيغمبر خدا (ص) فرمود: به خدا سوگند: حضرت آدم از دار دنيا رفت، در حاليكه با قومش پيمان بسته بود تا به فرزندش شيث وفادار بمانند، و به آن وفا نكردند، و حضرت نوح چشم از جهان پوشيد و با قومش براى وصيّش سام وفادار باشند، امّتش وفا نكردند، و حضرت ابراهيم عليه السّلام دار دنيا را وداع گفت و از قومش بر وفادار ماندن به وصيش، اسماعيل پيمان گرفت، امّتش انجام ندادند، حضرت موسى از دنيا رفت در حاليكه با قومش عهد بسته بود به وفا با وصيّش يوشع بن نون، امّتش به آن وفا نكردند، و حضرت عيسى بن مريم به آسمان بالا

قومه على الوفاء لوصيّه شمعون بن حمون الصّفا فما وفت اُمّته ، و إنّي مفارقكم عن قريب وخارج من بين أظهركم وقد عهدت إلى اُمّتي في عليّ بن أبي‌طالب وإنّها [ا]لراكبة سَنَنَ مِن قبلها مِنَ الاُمم في مخالفة و صيّي وعصيانه ، ألا و إنّي مجدّد عليكم عهدي في عليّ ، فمن نكث فإنّما ينكث على نفسه و من أوفى بما عاهد عليهُ الله فسيؤتيه أجراً عظيماً ».

أيّها الناس إنّ عليّاً إمامكم من بعدي ، و خليفتي عليكم ، و هو وصيّي ، و وزيري ؛ وأخي ؛ وناصري ؛ و زوج ابنتي ؛ وأبوولدي ؛ وصاحب شفاعتي وحوضي ولوائي، من أنكره فقد أنكرني ؛ و من أنكرني فقد أنكر الله عزّوجلّ ؛ و من أقرّ بإمامته فقد

برده شد و میثاق بست با قومش بر وفادار ماندن به وصیّش شمعون بن حَمون صفا، (ولی) امّتش وفا نکردند، و من نیز بزودی از شما جدا خواهم شد و از میان شما می‌روم و به ملکوت اعلیٰ خواهم پیوست، و به تحقیق عهد کردم با امّتم در بارۀ علیّ بن ابی‌طالب، و او هم به سرنوشت او صیاء پیامبران پیشین از جانب امّتشان دچار خواهد شد، با وصیّ من مخالفت خواهند ورزید، و نافرمانیش خواهند کرد، آگاه باشید! عهدم را در بارۀ علیّ عليه السلام بار دیگر به شما ابلاغ می‌نمایم. (پس هرکس که آن را بشکند، به زیان خودش کوشش نموده، و کسی که پایدار بماند به چیزی که بر سر او میثاق بسته شده، بزودی پاداش بزرگی از خدا دریافت خواهد داشت ـ فتح ۱۰:۴۸).

ای مردم! قطعاً بعد از من، علیّ امام و رهبر شما و قائم مقام من بر شما است و او وصیّ من، و دستیار و مددکارم، و برادر و یاورم، و همسر دخترم، و پدر فرزندان من است، و اختیاردار شفاعت من، و صاحب حوض من، و حمل کنندۀ درفش من خواهد بود، هرکس که او را نادیده بگیرد، مرا نادیده گرفته، و هرکس که مرا انکار نماید، تحقیقاً خدای عزّ و جلّ را انکار نموده و نادیده گرفته، و آنکس که به امامت وی اعتراف نماید، قطعاً به نبوّت من اعتراف نموده و هر

أقرّ بنبوّتي ؛ و من أقرّ بنبوّتي فقد أقرّ بوحدانيّة الله عزّوجلّ .

أيّها النّاس من عصى عليّاً فقد عصاني ؛ و من عصاني فقد عصى الله عزّوجلّ ؛ و من أطاع عليّاً فقد أطاعني ؛ و من أطاعني فقد أطاع الله .

أيّها النّاس من ردّ على عليّ في قول أوفعل فقدردّ عليّ ؛ و من ردّ عليّ فقدردّ على الله فوق عرشه .

أيّها النّاس من اختارمنكم على عليّ إماماً فقد اختار عليّ نبيّاً و من اختار عليّ نبيّاً فقد اختار على الله عزّوجلّ ربّاً .

أيّها النّاس إنّ عليّاً سيّد الوصيّين ؛ وقائد الغرّ المحجّلين ؛ و مولى المؤمنين ؛ و ليّه وليّي ؛ ووليّي وليّ الله ؛ و عدوّه عدوّي ؛ و عدوّي عدوّ الله .

انسانی که به نبوّت من اعتراف نماید، قطعاً به یگانگی خدای عزّ و جلّ اقرار نموده است.

ای مردم! کسی که از علیّ فرمان نبرد، مرا نافرمانی نموده، و شخصی که فرمان مرا أنجام ندهد، خدا را معصیت نموده، و هر کس که علیّ را اطاعت نماید، چنان است که مرا اطاعت نموده، و هر فردی مطیع من باشد، قطعاً خدا را فرمانبرداری کرده است.

ای مردم! شخصی که علیّ را در گفتار یاکرداری ردّ نماید، قطعاً من را ردّ نموده، و کسی که مرا ردّ کند قطعاً خدا را در بالای عرشش منکر شده است.

ای مردم! هر کس از شما که علیه «علیّ» رهبری برگزیند، قطعاً علیه من پیامبری انتخاب نموده و آنکس که چنین کند، خدائی بر پروردگار، اختیار نموده است.

ای مردم! قطعاً علی سرور همهٔ اوصیاء ، و پیشوای دست و رو سپیدان و پرهیزکاران، و مولای مؤمنان است، و دوستدار او دوستدار من، و دوستدار من دوست خدا است، و دشمن او دشمن من، و دشمن من دشمن خدا است.

أيّها النّاس أوفوا بعهد الله في عليّ يوف لكم في الجنّة يوم القيامة .

﴿باب﴾

☼ (معنى الرّبوة والقرار والمَعين) ☼

١ـحدّثنا المظفّر بن جعفر المظفّر العلويّ السّمرقندي ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود ؛ عن أبيه ؛ عن الحسين بن إشكيب ؛ عن عبدالرّحمن بن حمّاد ؛ عن أحمد بن الحسن ؛ عن صدقة بن حسّان ؛ عن مِهران بن أبي نصر ؛ عن يعقوب ابن شعيب ؛ عن سعد الإسكاف ؛ عن أبي جعفر عليه السّلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السّلام في قول الله عزّ و جلّ : « وآوينا هما إلى رَبْوة ذات قرار و مَعين » قال : الرّبوة : الكوفة ؛ و القرار : المسجد ؛ و المعين : الفرات .

ای مردم به پیمانی که خدا در بارۀ علی از شما گرفته وفا کنید، خدا هم روز قیامت برای شما در بهشت وفا خواهد کرد.

(باب ۴۲۳ ـ معنی «ربوه» مکان بلند و «قرار» آرامگاه و «معین» آب جاری)

۱ـ سعد اسکاف گوید: امام باقر عليه السلام از قول امیرالمؤمنین عليه السلام روایت نمود: در قول خدای عزّ و جلّ «وَ آوَیْنا هُما اِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرار و مَعین» (و جای دادیم مریم و پسرش را وقتیکه از یهود گریختند به بلندیی از زمین جائی که می‌توان بر آن آرام گرفت، و آبی که بروی زمین در جریان است. مؤمنون ۵۳:۲۳) فرمود: منظور از «رَبْوه» کوفه و از «قرار» مسجد کوفه و «مَعین» آب فرات می‌باشد.

﴿ باب ﴾

❁ (معنى الصفح الجميل) ❁

١ ـ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ ، قال : أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ قال : حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال ، عن أبيه ، قال : قال الرّضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « فاصفح الصّفح الجميل » قال: العفو من غير عتاب .

﴿ باب ﴾

❁ (معنى الخوف والطمع) ❁

١ـ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق ـ رضي الله عنه ـ قال : أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانيّ ؛ قال : حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال ، عن أبيه قال : قال الرّضا عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «هو الّذي يريكم البرق خوفاً وطمعاً » قال : خوفاً للمسافر، و طمعاً للمقيم .

(باب ۴۲۴ ـ معنى صفح جميل)

۱ـ عليّ بن حسن بن فضّال به نقل از پدرش گويد: امام رضا عليه السلام در معنى فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الجَمِيل» (پس درگذر در گذشتنی خوب ـ حجر ۸۵:۱۵) فرمود: مراد بخشودگی، بدون سرزنش و نكوهش است.

(باب ۴۲۵ ـ معنى خوف و طمع)

۱ـ عليّ بن حسن فضّال به نقل از پدرش گويد: امام هشتم حضرت رضا عليه السلام در معنای قول خدای عزّ و جلّ «هوالّذي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً» (اوست که برق را به شما می‌نمایاند برای بيم دادن، و اميدوار کردن ـ رعد ۱۲:۱۳) فرمود: بيم برای مسافر و طمع برای کسی است که در سرزمين خويش است.

«باب»

(معنى الحسنة الّتي تُدخِلُ العبدَ الجنّة)

١ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا عليُّ بن إبراهيم ابن هاشم، عن أبيه، عن داود بن سليمان، عن عليّ بن موسى الرّضا، عن الصّادق عليه السلام قال: أوحى الله عزّوجلّ إلى داود عليه السلام: أنّ العبد من عبادي ليأتيني بالحسنة فأدخله الجنّة. قال: يارب وما تلك الحسنة؟ قال: يفرّج عن المؤمن كربته ولو بتمرة؛ فقال داود عليه السلام: حقّ على من عرفك أن لا يقطع رجاءه منك.

«باب»

(معنى قول النبيّ صلّى الله عليه و آله «اللّهمّ ارحم خلفائي» ثلاثاً)

١ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا عليُّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسين بن يزيد النّوفليّ، عن عليّ بن داود اليعقوبيّ، عن عيسى بن عبدالله بن محمّد بن عمر بن عليّ بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ [بن أبي طالب] عليه السلام قال:

(باب ۴۲۶ ـ معنی حسنه‌ای که بنده را وارد بهشت می‌گرداند)

۱ـ داود بن سلیمان گوید: حضرت رضا از امام صادق علیهما السّلام روایت نمود که فرمود: خداوند عزّ و جَلّ به داود علیه السلام وحی کرد: «بنده‌ای از بندگان من حسنه‌ای برایم انجام می‌دهد، من بدانجهت او را وارد بهشت خواهم نمود» عرض کرد: پروردگارا و آن کار نیك چیست؟ فرمود: گرهٔ سخت و اندوهی را از مؤمنی می‌گشاید، گرچه به اندازهٔ یك عدد خرما به او بدهد، پس داود گفت: شایسته است هر کس که تو را بشناسد، امیدش را از تو قطع نگرداند.

(باب ۴۲۷ ـ معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا)

(رحمت کن جانشین مرا)

۱ـ عیسی بن عبدالله از پدرش از نیای خود از جدّش علیّ بن ابی‌طالب

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: اللّهمّ ارحم خلفائي؛ اللّهمّ ارحم خلفائي؛ اللّهمّ ارحم خلفائي. قيل له: يا رسول الله و من خلفاؤك؟ قال: الّذين يأتون من بعدي يروون حديثي و سنّتي.

﴿ باب ﴾

✿ (معنى تمام الطّعام) ✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن إسماعيل بن مسلم السكونيّ، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله الطعام إذا جمع أربع خصال فقد تمّ؛ إذا كان من حلال، و كثرت الأيدي عليه، و سمّي الله تبارك و تعالى في أوّله، و حمد في آخره.

عليه السّلام روايت كند: پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله تا سه مرتبه فرمود: «پروردگارا جانشينان مرا مشمول رحمتت فرما» به آنحضرت عرض شد: جانشينان تو چه كسانى‌اند؟ فرمود: آنان كه بعد از من مى‌آيند و حديث و سنّت مرا روايت مى‌نمايند.

(باب ۴۲۸ ـ بى نقص بودن غذا)

١ـ سكونىّ گويد: امام صادق عليه السلام از پدرش از اجداد خود از حضرت علىّ عليهم السّلام روايت نمود: كه پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: در خوراك وقتى چهار چيز فراهم آمد، كمبودى ندارد: هرگاه از حلال تهيه شده باشد، و دستهاى زياد براى خوردن آن دراز شود، و در آغازش نام خدا برده شود، و در پايان آن خدا سپاسگزارى گردد.

﴿باب﴾

✿(معني ما كتبته اُمّ سلمة الى عائشة لما أرادت الخروج الى البصرة)✿

١ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثني عمّي [محمّد بن أبي القاسم]، عن محمّد بن عليّ الصيرفيّ القرشيّ الكوفي، قال: حدّثنا نصر بن مزاحم المنقريّ، عن عمر بن سعد، عن أبي مخنف لوط بن يحيى، عن عقبة الأزديّ، عن أبي أخنس الأرحبيّ قال: لمّا أرادت عائشة الخروج إلى البصرة كتبت إليها اُمّ سلمة ـ رضي الله عنها ـ زوجة النبيّ صلّى الله عليه وآله:

أمّا بعد فإنّك سدّة بين رسول الله صلّى الله عليه وآله وبين اُمّته وحجابه المضروب على حرمته

(باب ۴۲۹ ـ معنی نامه‌ای که امّ سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت)

۱ـ ابوأخنس أرحبي گويد: چون عايشه جهت برپا نمودن جنگ جمل عازم حركت به سوى بصره شد، اُمّ سلمه ـ رضي الله عنها ـ همسر پيامبر صلّى الله عليه وآله اين نامه را به او نوشت: پس از حمد خدا، و درود بر پيغمبرش، اى عايشه تو واسطه‌اى هستى در ميان پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله و امّت او، و پوشش و پردهٔ عفّت او بالاى سر تو افكنده شده، آن را كنار مزن! و تو از اهل و عيال او هستى، قرآن مجيد تو را از گستاخى و خراميدن با تبختر منع، و دامن تو را جمع كرده و گامهاى تو را محدود ساخته، پس دامنت را گسترده نساز و از حريمى كه در قانون الهى برايت معيّن شده پايت را فراتر منه، و در ميان خانهٔ خود بنشين، و خودرا آوارهٔ بيابانها مَساز!

شرح: اشاره دارد به آيهٔ ۳۰ از سورهٔ أحزاب ۳۳ «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الأُولىٰ» (و قرار و آرام گيريد در خانه‌هاى خود و آشكار مكنيد پيرايه‌هاى خود را مانند آشكار كردن زنان در دوران جاهليّت) و اعمش روايت كرده كه هرگاه عايشه اين آيه را مى‌خواند، آنقدر مى‌گريست كه مقنعه‌اش تَر مى‌شد».

عايشه اينقدر سنگ حمايت از امّت را به سينه مزن! پروردگار متعال خود

وقد جمع القرآن ذيلك فلاتندحيه ، وسكّن عُقيراكِ فلا تُصحريها ، [إنّ] الله من وراء هذه الاُمّة ، قد علم رسول الله ﷺ مكانكِ لو أراد أن يعهد إليكِ لفعل ، ولقد عهد ، فاحفظي ما عهد فلاتُخالفي فيخالف بك ، واذكري قوله ﷺ في نُباح الكلاب بحوأب ، و قوله «ماللنّساء والغزو ؟» وقوله ﷺ : « انظري ياحُميراء ألّا تكوني أنتِ عُلتِ بل قد نهاك عن الفُرطة في البلاد و إنّ عمود الإسلام لن يُثاب بالنّساء إن مال ، ولن يرأب بهنّ إن صَدَع ، حُماديات النّساء غَضّ الأبصار ، وخفر الأعراض ، وقصر الوهازة ، ما كنت

پشت و پناه این امّت است. عایشه با تو هستم!! پیغمبر خدا ﷺ از موقعیّت و لیاقت تو با خبر بود که تا چه اندازه است، هرگاه این اقدام شایستهٔ تو بود حتماً تو را به آن سفارش می‌نمود، در صورتی که پیمان گرفته (که در خانه‌ات بنشینی‌و پای بیرون ننهی) پس مراقب توصیهٔ آن بزرگوار باش و آنرا بکار بند و ناسازگاری مکن که با تو ستیزه و دشمنی کند، به یاد آر فرمودهٔ پیغمبر ﷺ را درمورد عوعوکردن سگهای حوأب! [روزی عایشه مشغول شستن سر مبارك آنحضرت بود و امّ سلمه هم سرگرم تهیّهٔ غذای حلیم بود پیغمبر ﷺ سربرداشت و فرمود: «ایکاش می‌دانستم کدامیك از شما صاحب شتر کوتاه دم هستید که سگهای «حوأب» در اطراف آن پارس می‌کنند، آنچنان فردی از راه مستقیم منحرف خواهد شد، آنگاه دستش را بر پشت تو زد، و فرمود: «ایّاك ان تکونیها» (مبادا تو آن باشی) شرح نهج‌البلاغه ابن أبی احدید: ج ۶:۲۱۸]

همچنین فرمودهٔ آنجناب: «زنان را با جنگ چه کار؟» و فرمایش آنحضرت که به تو فرمود: «دقّت کن ای حمیرا که تو آن زن نباشی که از حقّ رویگردان شده، و به ستم و آزار متمایل گردی»، بلکه تو را از جلو افتادن و گشتن در شهر بازداشت.

و اینکه اگر ستون اسلام خمیده شد و انحرافی در آن پدید آمد، با کوشش و فعّالیّت زنها هرگز راست و استوار نگردد، و اگر در برج و باروی اسلام رخنه‌ای ایجاد شود، زنان نتوانند آن را مسدود ساخته و اصلاح کنند، نهائی‌ترین هدف و

قائلة لو أنّ رسول‌الله ﷺ عارضك ببعض الفلوات ، ناصّة قلوصاً من منهل إلى آخر ؛ إن بعين الله مَهواك ، و على رسول‌الله تردين ، قد وجّهت سِدافته ، وتركتِ عُهَيداه ، لو سِرْتُ مسيرَكِ هذا ثمّ قيل لي: «اُدخلي الفردوس» لاستحييتُ أن ألقى رسول الله ﷺ هاتكةً حجاباً قد ضربه عليّ ، اجعلي حِصْنَكِ بيتَكِ ورِباعَةَ السِّتْرِ قبرَكِ ، حتّى تلقيه ، وأنتِ على تلك الحال أطوع ما تكونين لله ما لزمته ، و أنصر ما تكونين للدّين ما جلستِ عنه ، لو

پسندیده‌ترین کمال زنان این استکه چشم خود را از بیگانه فرو بندند، و حیا داشته باشند، و ناموس و آبروی خود را حفظ کنند، و کم قدم بردارند (بلکه بیشتر در خانه باشند). (ای عایشه) اگر در طیّ این مسافت، در میان بعضی از بیابانها پیغمبر خدا با تو برخورد کند، در حالی که سوار بر اشتر جوان بلند قامت خود، از سرچشمه‌ای به منزلگاه دیگری رهسپار می‌باشی و بیابانهای پهناور و کوههای بلند را از روی هوی و هوس برای غیر خدا می‌پیمایی، و بتو بگوید: عایشه! این مسافرت تو از دید خدا مخفی نمی‌باشد! (چه پاسخی داری؟) و آیا در روز باز پسین آنگاه که در پیشگاه پیامبر خدا ﷺ وارد خواهی شد، چه جوابی داری؟ فقط شرمنده خواهی بود، زیرا پردهٔ عفّت او را که به رویت کشیده بود، دریدی، و عهد و فرمان او را ترك نمودی.

هرگاه من به چنین راهی که تو در پیش گرفته‌ای می‌رفتم و آنگاه به من می‌فرمود: «وارد بهشت برین شو!» از دیدار پیامبر خدا شرمگین بودم و از شرمساری آنکه پرده‌ای که او برویم کشیده بود، دریده‌ام، وارد بهشت نمی‌شدم.

تو اکنون خانهٔ خود را قلعهٔ محکم خویش قرار بده، و پشت پردهٔ منزلت را گور خویشتن ساز! که در آن صورت چون پیغمبر خدا را دیدار کنی، به فرمانبری خدا نزدیکتری، و اگر از این سفر دست بکشی دین را بهتر یاری نموده‌ای.

اگر سخنی را به تو یادآوری کنم که تو خود نیز آن را می‌دانی، هر آینه همچون مار خالدار سر به زیر مرا نیش خواهی زد.

ذكرتكِ بقول تعرفينه لنهشتني نهشَ الرّقشاء المُطرِق. فقالت عائشة: ما أقبلني لوعظكِ، وما أعرفني بنُصْحكِ؛ وليس الأمر على ما تظنّين ولَنِعْمَ المسيرُ مَسيراً فزعت إليّ فيه فئتان متشاجرتان، إن أقعد ففي غير حَرَج، وإن أنهض فإلى مالابدّ من الازدياد منه.

فقالت أمّ سلمة:

لوكان مُعتصِماً من زَلّة أحدٌ * كانت لعائشة العُتبى على النّاس

كم سُنّة لِرسولِ اللهِ دارِسَة * و تَلو آيٍ مِنَ القُرآنِ مُدراس

قدينزع اللهُ مِنقَومٍ عقُولَهم * حتّىيكونالّذييقضيعلىالرّأس

تفسيره: قولها ـ رحمةالله عليها ـ «إنّك سدّة بين رسول الله ﷺ» أي إنّك باب بينه وبين اُمّته في حريمه وحوزته فاستبيح ماحماه فلاتكوني أنت سبب ذلك بالخروج الّذي لايجب عليك لتحوّجي النّاس إلى أن يفعلوا مثل ذلك.

عایشه گفت: چه پذیرای پذیرفتن پند تو گشته‌ام، و از خیرخواهیت چه آگاهیی به من دادی! ولی مطلب چنان نیست که تو پنداشته‌ای، و این مسافرت بهترین راهها است، چون دو گروه مخالف به من پناه جسته‌اند، اگر در خانه بنشینم باکی برایم نیست، و اگر قیام کنم به تلاشی دست زده‌ام که ناچارم از زیاده کردن آن.

اُمّ سَلَمه در پاسخش این شعرها را خواند: اگر برای فردی از افراد بشر هنگام لغزش و سقوط جای دست آویزی می‌بود، عایشه هم راه بازگشتی به سوی مردم داشت.

چه قوانینی از پیامبر خدا که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی‌شود و فقط در مدرسه‌ها آموزش داده می‌شود گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می‌گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلّط شود و در رأس قرار گیرد.

بیان معانی الفاظ آن: گفتهٔ او رحمة اللّه علیها: «اِنّك سدّة بین رسول اللّه» یعنی تو درگاه (دری) هستی میان پیغمبر و امّتش در حریم و ناحیهٔ او، پس مباح شمرده شده آنچه قُرُق کرده بود، پس تو بواسطهٔ خروجی که بر تو واجب نیست،

وقولها: «فلا تَندحيه» أي لا تفتحيه فتوسّعيه بالحركة والخروج، يقال: «ندحت الشيء» إذا وسّعته ومنه يقال: «أنا في مندوحة عن كذا» أي في سعة.

وتريد بقولها: «قد جمع القرآن ذيلك» قول الله عزّوجلّ: «وقرن في بيوتكنّ ولا تبرّجن تبرّج الجاهليّة الأُولى».

وقولها: «وسكّن عُقَيراكِ» من عُقر الدّار وهو أصلها وأهل الحجاز يضمّون العين، و أهل نجد يفتحونها: فكانت «عقيرا» اسم مبنيّ من ذاك على التصغير، ومثله ما جاء مصغّراً «الثريّا» و «الحميّا» وهي سَورة الشّراب، ولم يسمع بعُقيرا إلّا في هذا الحديث.

وقولها: «فلا تُصحِرِيها» أي لا تبرزيها و تباعديها و تجعليها بالصّحراء، يقال: «أصحرنا» إذا أتينا الصّحراء كما يقال: «أنجدنا» إذا أتينا نَجْداً.

وقولها: «عُلتِ عُلتِ» أي ملت إلى غير الحقّ، والعول الميل والجور؛ قال الله عزّوجلّ:

باعث شکستن این قرقگاه نباش، چون این کار مردان است.

«فلا تَندَحیه» باز نکن و فراخ منما با حرکت و خروج، گفته می‌شود: «ندحتَ الشئ» هرگاه آن را توسعه دهی، و از همان باب است جملهٔ «انّا فی مندوحة عن کذا» یعنی در گشایش هستم.

«قد جمع القرآن ذیلك» مقصودش آیهٔ شریفهٔ «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» که با ترجمه‌اش در متن نوشته شد، می‌باشد.

«و سَکّن عُقَیْراكِ» از «عُقرالدّار» می‌باشد و آن بیخ خانه است، و «عین» آن را اهل حِجاز با صدای ضمّه خوانند، و اهل نَجد با صدایِ فَتْحه پس «عُقیرا» اسم است و مبنی و مصغّر آن، و مانند آن است در تصغیر «ثریّا» و «حمیّا» و آن تندی شراب است، و تلفّظ به «عُقیر» شنیده نشده، مگر در این حدیث.

«فلا تُصْحِرِبها» از پرده بیرون‌میا و از خانه‌ات دور نشو و بیابان نشین نگرد! گفته می‌شود: «أصحرنا» هرگاه به بیابان آییم، چنانچه گفته می‌شود: «اُنجدنا» وقتی به سرزمین «نَجْد» آییم.

«عُلْتِ عُلْتِ» یعنی راه خود کج کرده‌ای به سوی غیر حقّ، و «عول» به

«ذلك أدنى ألّا تعولوا» يقال: «عال يعول» إذا جاز.

وقولها: «بل قد نهاك عن الفُرطة في البلاد» أي عن التقدّم والسّبق في البلاد لأنّ الفرطة اسم في الخروج والتقدّم مثل غرفة وغرفة، يقال: «في فلان فُرطَة» أي تقدّم وسبق، يقال: «فرّطته في المال» أي سبقته، وقولها: «إنّ عمود الإسلام لن يُثاب بالنّساء إن مال» أي لايرد بهنّ إلى استوائه، «ثبتُ إلى كذا» أي عدت إليه.

وقولها: «لن يرأب بهنّ إن صدع» أي لايسدّ بهنّ، يقال: «رأبتُ الصدع ولأمته فانضمّ».

وقولها: «حُماديات النّساء» هي جمع حمادي، ويقال: «قصاراك أن تفعل ذلك وحماداك» كأنّها تقول: حدك وغايتك.

معنی میل کردن، و جور و ستم می‌باشد، خدا فرموده: «ذٰلِكَ اَدْنىٰ اَلّا تَعُولُوا» (که این نزدیکتر به دادگستری و ترك ستمکاری است ـ نسا ٤:٣). گفته می‌شود: «عال یعول» هرگاه از حد بگذرد.

«بَلْ قَدْ نَهاكَ عَنِ الْفَرْطَةِ فِي البِلادِ» یعنی از پیش افتادن و رفتن در شهرها، چون «فرطه» اسم است در بیرون رفتن و پیشی گرفتن، مانند: «غرفه و غرفه»، گفته می‌شود: «في فلانٍ فَرْطَةٌ» یعنی جلو رفتن و پیشی گرفتن، گفته می‌شود: «فَرَّطتُه في المال» در ثروت بر او پیشی گرفتم.

«ان عمودالاسلام لن یثاب بالنساء ان مال» ستون اسلام اگر خمیده شد به وسیلهٔ زنها به اعتدال بر نمی‌گردد، «ثُبْتُ اِلىٰ كَذا» یعنی برگشتم به سوی او.

«لَنْ يَرْأَبَ بهنَّ إنْ صَدَع» (یعنی اگر شکافی ایجاد شد هرگز به وسیلهٔ زنها مسدود نمی‌گردد). گفته می‌شود: مسدود ساختم شکاف را و آنرا بهم آوردم پس بهم پیوست.

«حُمادياتُ النِّساء» آن جمع «حمادی» است، یعنی نهایت امر، و گفته می‌شود: «قُصاراكَ أنْ تَفْعَلَ ذلِكَ وَ حُماداكَ». مثل اینکه میگوئی آخرین مقصود و منتها هدف.

وقولها : «غضّ الأبصار» معروف .

وقولها : «وخفر الأعراض» الأعراض جماعة العرض وهو الجسد ، و«الخفر» الحياء ، أرادت أنّ جملة النساء في غضّ الأبصار وفي التستّر للخفر الّذي هو الحياء .

و«قصر الوهازة» وهو الخطو ، تعني بها أن تقلّ خطوهنّ .

وقولها : «ناصّة قلوصاً من منهل إلى آخر» أي رافعة لها في السّير ، و«النصّ» سير مرفوع ومنه يقال : «نصصت الحديث إلى فلان» إذا رفعته إليه ، ومنه الحديث «كان رسول الله ﷺ يسير العنق فإذا وجد فجوة نصّ» تعني زاد في السّير .

وقولها : «إنّ بعين الله مهواك» تعني مرادك لا يخفى عليه .

وقولها : «وعلى رسول الله تردين» فتخجلي من فعلك «وقد وجّهت سدافته» إي هتكت السّتر لأنّ السّدافة الحجاب والسّتر وهو اسم مبنيّ من أسدف اللّيل إذا ستر بظلمته ،

«غَضُّ الأبْصار» چشم پوشی.

«و خُفَرُ الأعراض» «أعراض» جمع «عرض» است، «جماعة العرض» اندام، و «خفر» بمعنی شرم، مقصودش آن بوده که کمال زنها در پوشیدن چشم از بیگانه و در پرده نشینی از روی آزرم است.

«قَصْرُ الوِهازَة» به معنی گام برداشتن، مقصودش آن استکه: کم قدم بردار، «و هازه» (رفتار زن شرمگین).

«ناصَّةً قَلُوصاً مِنْ مَنْهَل» یعنی در رفتن تیزرو، و رفیع و کوشا بود، و «نص» رفته شده به طرف بالا است و از همین باب است «نَصَصْتُ الحدیثَ اِلی فلانٍ» وقتی اسناد حدیث را به فردی برساند، و از همین باب است حدیثی که فرموده: پیامبر خدا ﷺ تند و تازنده و با گامهای سریع می‌رفت، پس در هر جای زمین شکافی می‌دید بر (سرعت) سیر خود می‌افزود (می‌پرید).

«اِنَّ بِعَیْنِ اللهِ مَهْواك» یعنی آنچه در نظر داری بر او پوشیده نیست.

«و علی رسول الله تردین» یعنی پس از کارت خجالت بکش.

ويجوز أن تكون أرادت«وجّهت سِدافته» تعني : أزلتها من مكانها الّذي اُمرت أن تلزميه وجعلتها أمامك .

وقولها : « وتركت عُهَّيداه » تعني بالعُهَيدة الّتي تعاهده و يعاهدك ، و يدلّ على ذلك قولها : «لوقيل لي : ادخلي الفردوس لاستحييت أن ألقى رسول الله ﷺ هاتكة حجاباً قد ضربه عليّ» .

و قولها : «اجعلي حِصنكِ بيتكِ ورِباعة السّتر قبرك » فالرّبع المنزل ، و الرّباعة الستر ماوراء الستر ، تعني : اجعلي ماوراء السترمن المنزل قبرك . ومعنى مايروى «ووقاعة الستر قبرك » هكذا رواه القتيبيّ و ذكر أنّ معناه ووقاعة السّتر موقعه من الأرض إذا اُرسلت . وفي رواية القتيبيّ : لوذكرت قولاً تعرفينه نهشتني نهش الرّقشاء المطرق . فذكر أنّ الرّقشاء سمّيت بذلك للرّقش في ظهرها وهي النّقط ؛ و قال غير القتيبيّ : الرّقشاء

«وَ قَدْ وَجَّهْتِ سُدافَتِه» یعنی پرده را دریدی، چون «سدافة» بمعنی حجاب و پوشش است و اسم است که از «أسدف اللّيل» گرفته شده ، هرگاه به سبب تاریکی خود را بپوشاند، و می‌شود اراده کرده باشد: تو آن را از جایش بااینکه مأمور شده بودی تا ملازم آن باشی، کندی و آن را پیش روی خودت برپا داشتی.

«وَ تَرَكْتِ عُهَيْداه» مقصودش هم پیمان شدن تو با او و او با تو است، و دلیل بر آن گفتهٔ بعدی اوست: اگر به من گفته شود: «داخل بهشت شو!» شرم دارم که پیامبر خدا را دیدار کنم، در حالی که حجاب او را که بر من افکنده بود، دریده باشم.

«... و رِباعَة السِّتْر قَبْرُكِ» «ربع» خانه‌است و«رباعة الستر»پردهٔ‌پشت‌پرده است، مقصودش آن استکه ماوراء پوشیده شده از خانه‌ات را گورت قرار ده و بنا به روایت دیگری که «ووقاعة الستر قبرك» است، چنانکه قتیبی روایت نموده وگفته است: معنایش افتادن دامن پرده است چون آویزان شود و بیفکنند آن را.

و در روایت قتیبی است: «لَوْ ذَكَرْتِ قَوْلاً تَعْرِفينَه نَهَشْتَني نَهْشَ الرَّقْشاء

من الأفاعي الّتي في لونها سواد وكدورة . قال : و « المُطرِق » المسترخي جفون العين .

«باب»

«(نوادر المعاني)»

١ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن عبدالحميد بن أبي العلاء قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ الشّرك أخفى من دبيب النّمل . وقال : منه تحويل الخاتم ليذكر الحاجة وشبه هذا .

٢ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبي خالد القمّاط ، عن حمران ، قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عزّ وجلّ : «من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنّه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنّما قتل النّاس جميعاً » وإنّما

المطرق» و گفته است (مار خالدار) «رقشاء» نامیده شده، برای اینکه نقطه‌های سیاه و سفید در آن است و دیگری گفته است: «رقشاء» در اژدها آن استکه در رنگش سیاهی و تیرگی است، گوید: «مطرق» کسی استکه پلکهای چشم را فرو هشته است.

(باب ۴۳۰ ـ أخبار بی‌مانند و کمیاب)

۱ـ عبدالحمید بن أبي العلا گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شرك (دو گانه پرستی) پنهان‌تر است از راه رفتن مورچه، و فرمود: از جملهٔ شرك این استکه انگشتری را بگرداند تا با دیدن آن نیازی را به یادآرد، و مانند این.

۲ـ حمران گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: معنای قول خداوند عزّ وَ جَلّ چیست: «مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنا عَلىٰ بَني إِسْرائيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَميعاً» (از این جهت بر بنی اسرائیل نوشتیم و چنین

قتل واحداً؟ فقال: يوضع في موضع من جهنّم إليه منتهى شدّة عذاب أهلها لو قتل النّاس جميعاً كان إنّما يدخل ذلك المكان، ولو كان قتل واحداً كان إنّما يدخل ذلك المكان، قلت: فإن قتل آخر؟ قال: يضاعف عليه.

۳ـ وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان، عن إسحاق بن إبراهيم الصيقل، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: وجد في ذؤابة سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة فإذا فيها [مكتوب]: بسم الله الرّحمن الرّحيم إنّ أعتى النّاس على الله يوم القيامة، من قتل غير قاتله، ومن ضرب غير ضاربه، ومن تولّى غير مواليه، فهو كافر بما أنزل الله تعالى على محمّد صلى الله عليه وآله. ومن أحدث حدثاً أو آوى محدثاً لم يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً، قال: ثمّ قال: تدري ما يعني بقوله: «من تولّى غير مواليه»؟ قلت: ما يعني به؟

حکم نمودیم که هرکس شخصی را بدون قصاص و یا فساد کردن در زمین بکشد، چنان استکه همهٔ مردم را کشته باشد ـ مائده ۳۲:۵) در حالیکه (آن شخص) فقط یك نفر را کشته است؟ فرمود: در جائی از دوزخ که آخرین حد شدّت عذاب جهنّمیان است نهاده می‌شود، و اگر کسی تمامی مردم را بکشد نیز به همان مکان وارد می‌شود، گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد (چه می‌شود)؟ فرمود: عذابش زیادتر گردد.

۳ـ اسحاق بن ابراهیم صیقل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در قسمت بالای شمشیر پیغمبر صلى الله عليه وآله ورقی یافت شد که در آن نوشته شده بود: بنام خدای بخشایندهٔ مهربان، همانا روز قیامت گردنکش‌ترین و گستاخ‌ترین مردم در پیشگاه خداوند کسی استکه غیر فردی را که با او به ستیز و نبرد برخاسته، بکشد و هرکس بدون آنکه شخصی ضربه‌ای به او زده باشد، او را مورد ضرب و شتم قرار دهد و شخصی که برگزیند غیر ولیّ خود را، چنین فردی به آنچه خدای تعالی بر محمّد صلى الله عليه وآله نازل نموده کفر ورزیده، و شخصی که بدعتی را اختراع کرد، یا بدعت گزاری را پناه داد، خداوند تعالی روز قیامت هیچ توبه و تاوانی را از او نخواهد پذیرفت، آنگاه فرمود: می‌دانی مقصود وی از فرموده‌اش «آنکه جز

قال : يعني أهل الدّين .

والصّرف : التوبة في قول أبي جعفر عليه السلام ، والعدل : الفداء في قول أبي عبدالله عليه السّلام .

٤ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة ، قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «ومن قتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّم » قال : من قتل مؤمناً على دينه فذاك المتعمّد الّذي قال الله عزّ وجلّ في كتابه : « و أعدّ له عذاباً أليماً » قلت : فالرّجل يقع بينه وبين الرّجل شيء فيضرب بسيفه فيقتله . ؟ قال : ليس ذلك المتعمّد الّذي قال الله عزّ وجلّ .

٥ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسين بن سعيد ، عن حمّاد بن عيسى ، عن أبي السفاتج

موالي خود را ولیّ برگزیند؛ چیست ؟ عرض کردم: منظورش چه بوده؟ فرمود: دینداران را اراده فرموده است

ودر فرمودهٔ امام باقر عليه السلام «صرف» پشیمانی از گناه وبازگشت به سوی خداست، و«عدل» درفرمودهٔ امام صادق عليه السلام : سربها دادن ورستن است .

٤ـ سماعه گوید: از امام (ششم) عليه السّلام پرسیدم: تفسیر قول خدای عزّ و جلّ چیست: «و من يقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّم» (و کسی که عمداً مؤمنی را بکشد کیفر او جهنّم است که همیشه در آن خواهد بود ـ نساء٤:٩٣) فرمود: شخصی که مؤمنی را به دینداریش بکشد، او متعمّدی است که خداوند در کتابش (در پایان همان آیه) فرموده:«و اعدّله عذاباً اليماً» (و عذاب بزرگ و دردناکی برایش آماده خواهد کرد).

عرض کردم: پس مردی که میان او و دیگری درگیری پیدا می‌شود، و شمشیرش را بر او فرود می‌آورد و او را می‌کشد،چطور؟ فرمود: وی آن متعمّدی که خداوند فرموده نیست.

٥ـ ابوالسّفاتج گوید: امام صادق عليه السلام در معنی فرمودهٔ خدای عزّوجلّ:(و

عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «ومن يقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّم» قال: جزاؤه جهنّم إن جازاه.

۶ ـ وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن الحسن بن بنت إلياس، قال: سمعت الرّضا عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لعن الله من أحدث حدثاً أو آوى محدثاً، قلت: وما الحدث؟ قال: من قتل.

۷ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، قال: حدّثني العوني الجوهريّ، عن إبراهيم الكوفيّ، عن رجل من أصحابنا رفعه، قال: سئل الحسن بن علي عليهما السلام عن العقل فقال: التجرّع للغصّة، ومداهنة الأعداء.

۸ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: طوبى لعبد نُومة، عرف الناس فصاحبهم ببدنه، ولم يصاحبهم في أعمالهم بقلبه، فعرفوه

هر شخصی که مؤمنی را از روی قصد به قتل رساند جزای وی دوزخ است ـ نسا ٤: ۹۲) فرمود: اگر خداوند بخواهد مجازاتش کند جزایش جهنّم است.

۶ـ حسن بن بنت إلیاس گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: خدا از رحمتش دور گرداند شخصی را که بدعتی پدید آورد یا بدعت گزاری را پناه دهد. عرض کردم: «حدث» چیست؟ فرمود: کسی که قتل کند.

۷ـ ابراهیم کوفی از یکی از رواتمان مرفوعاً نقل نموده که از حسن بن علیّ علیهما السّلام از عقل پرسیده شد: که آن چیست؟ فرمود: فروبردن دو ناگوار: سوختن و ساختن و با دشمنان مدارا نمودن.

۸ـ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال مرد گمنامی که مردم به او توجّهی ندارند، او مردم را می‌شناسد و با جسمش باایشان همدم است ولی در دل خویش و در کردارشان با آنان همراه نیست، مردم ظاهر

في الظاهر، وعرفهم في الباطن.

٩ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبدالله، عن آبائه عليهم السلام قال: إنّ من التّواضع أن يرضى الرّجل بالمجلس دون المجالس، وأن يسلّم على من يلقى، وأن يترك المراء وإن كان محقّاً، ولا يحبّ أن يحمد على التّقوى.

١٠ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن جعفر بن عثمان، عن أبي بصير، قال: كنت عند أبي جعفر عليه السلام فقال له رجل: أصلحك الله، إنّ بالكوفة قوماً يقولون مقالة ينسبونها إليك، قال: وما هي؟ قال: يقولون: إنّ الإيمان غير الإسلام. فقال أبو جعفر عليه السلام: نعم، فقال له الرّجل: صفه لي، قال: من شهد أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّداً رسول الله و أقرّ بما جاء من عندالله فهو مسلم، قال:

وی را شناخته‌اند، و او بر باطن مردم آگاهی یافته است.

۹ـ سَکونیّ گوید: امام صادق علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش فرمود: همانا از نشانه‌های فروتنی آن است که مرد به نشستن در جائی پست‌تر از جائی که دیگران نشسته‌اند خوشنود باشد، و بهر کس که می‌رسد، سلام دهد، و کشمکش و خودنمائی در بحث را ترک کند، اگر چه حقّ با او باشد، و دوست نداشته باشد که بر پرهیزکاری ستوده شود.

۱۰ـ ابوبصیر گوید: در محضر امام باقر علیه السلام بودم، شخصی به آن بزرگوار گفت: خدا توفیقت دهد، گروهی در کوفه هستند و مطلبی را از زبان شما نقل می‌نمایند. فرمود: چه می‌گویند؟ عرضه داشت می‌گویند: قطعاً ایمان غیر از اسلام است، امام باقر پاسخ داد: بلی چنین است. آن مرد گفت: برای من بیان بفرمائید! فرمود: کسی که گواهی دهد که معبود بر حقّی نیست جز «اللّه»، و گواهی دهد که «محمّد فرستادهٔ پروردگار است» و آنچه را پیغمبر از جانب خدا آورده پذیرفته باشد، او مسلمان است.

فالإيمان ؟ قال : من شهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّد رسول الله وأقرّ بما جاء من عندالله وأقام الصّلاة وآتى الزّكاة وصام شهر رمضان وحجّ البيت ولم يلق الله بذنب أوعد عليه النّار فهو مؤمن .

قال أبو بصير : جعلت فداك وأيّنا لم يلق الله بذنب أوْعَدَ عليه النّار ؟ فقال : ليس هو حيث تذهب ، إنّما هو من لم يلق الله بذنب أوعد عليه النّار ولم يتب منه .

١١ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن المفضّل ابن عمر ، قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ من قبلنا يقولون : إنّ الله تبارك و تعالى إذا أحبّ عبداً نوّه به مُنَوِّهٌ من السّماء أنّ الله يحبّ فلاناً فأحبّوه ، فتلقى له المحبّة

گوید: (آن شخص) پرسید: پس ایمان چیست؟ فرمود: شخصی که گواهی دهد: معبود سزاوار پرستشی جز خداوند نیست و محمّد فرستادهٔ پروردگار می‌باشد، و اعتراف کند به آنچه از سوی خدا آمده است، و نماز بخواند، و زکات بپردازد، و در ماه رمضان روزه بدارد، و در صورت استطاعت، حجّ خانهٔ خدا را انجام دهد، و با گناهی که بیم جهنّم بر آن داده شده خدا را دیدار نکند، (نمیرد) چنین شخصی مؤمن است.

أبوبصیر گوید: (گفتم) فدایت شوم! کدامیك از ما هستیم که بتوانیم بدون داشتن گناهی که بیم جهنّم به آن وعده داده شده خدا را ملاقات کنیم؟ فرمود: چنان نیست که تو پنداشته‌ای، همانا آن کسی که خدا را ملاقات نکند مگر با گناهی که پروردگار بر آن بیم جهنّم داده، شخصی میباشد که او از آن معصیتی که که انجام داده توبه نکرده باشد.

۱۱ـ مفضّل بن عمر گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: از قِبَل ما (اطرافیان ما) می‌گویند: خداوند تبارك و تعالی هرگاه بنده‌ای را دوست داشته باشد، از سوی آسمان آگاهی دهنده‌ای به آوای بلند بانگ برآورد که خداوند

في قلوب العباد، فإذا أبغض الله تعالى عبداً نوّه منوّه من السّماء أنّ الله يُبغض فلاناً فأبغضوه قال : فيلقي الله له البغضاء في قلوب العباد ؛ قال : كان عليه السلام متّكئاً فاستوى جالساً فنفض يده ثلاث مرّات يقول : لا ، ليس كما يقولون . ولكنّ الله عزّ وجلّ إذا أحبّ عبداً أغرى به النّاس في الأرض ليقولوا فيه فيؤثمهم ويأجره ، وإذا أبغض الله عبداً حبّبه إلى النّاس ليقولوا فيه فيؤثمهم ويؤثمه . ثمّ قال عليه السلام : من كان أحبّ إلى الله من يحيى بن زكريّا عليه السلام ؛ أغراهم به حتّى قتلوه ، ومن كان أحبّ إلى الله عزّ وجلّ من عليّ بن أبي طالب عليه السلام ؟ فلقي من النّاس ما قد علمتم ، ومن كان أحبّ إلى الله تعالى من الحسين بن عليّ صلوات الله عليه فأغراهم به حتّى قتلوه .

فلانی را دوست می‌دارد، پس شما هم باید او را دوست بدارید، آنگاه محبّت او را در دلهای بندگان خدا می‌افکند.

و هرگاه خدای متعال بنده‌ای را دشمن دارد، آگاهی دهنده‌ای از آسمان بانگ برآورد که خداوند فلانی را دشمن می‌دارد، شما هم باید او را دشمن بدارید، پس خداوند نفرت را در دلهای بندگان نسبت به او القا می‌نماید.

گوید: امام علیه السلام که تا آنوقت به چیزی تکیه داده بود، صاف نشست (و چون کسی که رَعشه بر اندامش افتاده باشد) دست خود را سه مرتبه لرزاند و کنار کشید در حالیکه می‌فرمود: نه! چنانکه می‌گویند نیست. ولکن خدای عزّوجلّ چون بنده‌ای را دوست بدارد، مردم را بر آن وادارد، تا در بارهٔ او سخنانی بگویند. پس ایشان را کیفر و او را پاداش دهد، و هرگاه بنده‌ای را دشمن بدارد، او رانزد مردم محبوب گرداند، تا در بارهٔ او سخن بگویند، پس به ایشان و او کیفر دهد، آنگاه فرمود: در پیشگاه خدا چه کسی از یحیی بن زکریا محبوب‌تر بود؟ ایشان را برانگیخت تا او را کشتند، و چه کسی در درگاه خدای عزّ و جلّ از علیّ بن أبی‌طالب دوست داشتنی‌تر بود؟ از مردم همان به او رسید که همگی می‌دانید، و از حسین بن علیّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیه چه کسی نزد خدای تعالی پسندیده‌تر بود؟ آنان را بر دشمنی او برانگیخت تا او را به شهادت رساندند.

١٢ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن يحيى بن إبراهيم ، عن أبي البلاد ، عن أبيه ، عن عبدالله بن عطاء ، قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : إنّ النّاس يقولون : إنّ عليّ بن أبي‌طالب صلوات‌الله عليه قال : إنّ أفضل الإحرام أن تحرم من دويرة أهلك . قال : فأنكر ذلك أبو جعفر عليه السلام فقال : إنّ رسول‌الله صلى الله عليه وآله كان من أهل‌المدينة ووقته من ذي‌الحُليفة ، وإنّماكان بينهما ستّة أميال ولوكان فضلاً لأحرم رسول‌الله صلى الله عليه وآله من‌المدينة ولكنّ عليّاً صلوات‌الله عليه كان يقول : تمتّعوا من ثيابكم إلى وقتكم .

١٣ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن يحيى بن‌المبارك ، عن عليّ بن الصّامت ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنّا معه في جنازة ، فقال بعض القوم : بارك‌الله لي في الموت وفيما بعد الموت ، فقال له أبو عبدالله عليه السلام : فيما بعدالموت فضل ، إذا بورك لك في الموت فقد بورك لك فيما بعده .

١٢ـ عبدالله بن عطا گويد: به امام باقر عليه السلام گفتم: سنّی‌ها می‌گويند: علیّ ابن أبی‌طالب صلوات‌الله عليه فرموده: بهترين احرام آن استكه از سرای كوچك خانوادهٔ خودت احرام بپوشی و محرم گردی، گويد: امام باقر عليه السلام آن را انكار نموده فرمود: همانا پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله از مردم مدينه بود و ميقاتش از «ذی الحُلَيفه» بود، و قطعاً ميان آن دو شش ميل فاصله می‌باشد، (اين گونه كه شما می‌گوئيد) پس بهتر بود، پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله از خود مدينه محرم می‌شد، ولكن علی عليه السلام فرموده: می‌توانيد از لباس احرامتان تا به ميقات می‌رسيد، بهره‌مند شويد و بدون احرام آن را بپوشيد.

١٣ـ علیّ بن صامت گويد: در تشييع جنازه‌ای همراه با امام صادق عليه السلام بوديم، شخصی گفت: خداوند، مرا در هنگام جان دادن و پس از مرگ، خير و نيكی فراوان دهد، امام صادق عليه السلام به او فرمود: جملهٔ «پس از مردن» زيادی است، زيرا هرگاه مرگ برايت مبارك شد، پس از مرگ هم برايت خير خواهد بود.

١٤ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن محمّد بن الحسين ابن أبي‌الخطّاب، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمّد بن يعقوب بن شعيب، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه‌السلام قال: قلت له: إنّ الناس يروون أنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ما صام شهر رمضان تسعة وعشرين أكثر ممّا صام ثلاثين، قال: كذبوا، ما صام رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله إلّا تامّاً ولا تكون الفرائض ناقصة، إنّ الله تبارك وتعالى خلق السنة ثلاث مائة وستّين يوماً وخلق السماوات والأرض في ستّة أيّام فحجزهامن ثلاث مائة وستّين، فالسّنة ثلاث مائة وأربعة وخمسون يوماً وشهر رمضان ثلاثون يوماً لقول الله عزّوجلّ: «ولتكملوا العدّة» والكامل تامّ، وشوّال تسعة وعشرون يوماً، وذوالقعدة ثلاثون يوماً لقول الله عزّ وجلّ «وواعدنا موسى ثلاثين ليلة» فالشّهر هكذا ثمّ على هذا شهر تامّ و شهر ناقص و شهر

۱۴ـ محمّد بن يعقوب بن شعيب گويد: پدرم گفت: به امام صادق عليه‌السلام عرضه داشتم: مردم (سنّی‌ها) روايت می کنند كه: پيغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در طول زندگيش، ماه رمضان‌هائی كه بيست و نه روز، روزه گرفت، بيشتر از ماه رمضان‌هائی بوده كه سی روز، روزه گرفته است.

فرمود: دروغ گفته‌اند، پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله روزه نگرفت مگر كامل، و واجبات ناتمام نمی‌شود. قطعاً خداوند سال را سيصد و شصت روز آفريده، و آسمانها و زمين را در شش روز آفريده، پس منها شده است از سيصد و شصت روز آن شش روز (شش روز كـم شد) و سال شده سيصد و پنجاه و چهار روز، و ماه رمضان سی روز است، به دليل فرمودهٔ خدای عزّوجلّ «و لتكملوا العدّه» (و برای اينكه عدد روزه را تكميل كنيد ـ بقره ۱۸۵:۲) شمارهٔ ايّام سفر و مرض را قضا كنيد بمانند آن، در وقت ديگر، يا بجهت تكميل شمارهٔ ايام ماه رمضان.

و ماه شوّال بيست و نه روز، و ماه ذوالقعده سی روز می‌باشد، بدليل فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «و واعدنا موسى ثلاثين ليلة» (و وعده داديم موسی را سی شب ـ بقره:۱۸۵).

رمضان لاينقص أبداً وشعبان لايتمّ أبداً .

۱۵ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد بن‌عيسى، عن الحسن بن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، قال : سألت أبا عبد الله عليه‌السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير» أرأيت ماأصاب عليّاً وأهل بيته هو بما كسبت أيديهم وهم أهل بيت طهارة معصومون ؟ فقال : إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله كان يتوب إلى الله عزّ وجلّ ويستغفره في كلّ يوم وليلة مائة مرّة من غير ذنب إنّ الله عزّ وجلّ يخصّ أولياءه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب .

۱۶ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن‌عيسى،

پس ماه چنین است، بنابر این یك ماه تمام است، و ماه دیگر ناقص و ماه رمضان همیشه در قسمت ماههای تمام است و هرگز از سی روز کم نمی‌شود، و ماه شعبان همیشه در بخش ماههای ناتمام است و هرگز سی روز نمی‌شود.

شرح: «باید دانستکه ماه و سال امری طبیعی است، و قراردادی نیست، و تابع نظام طبیعت است و روایت ضعیف است و شیخ مفید و دیگران آنرا رد کرده‌اند».

۱۵ـ علیّ بن رئاب گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: معنی فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ چیست: «وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (و آنچه می‌رسد به شما از آفتهای مالی و جانی، همه از اعمال زشت شما است و خداوند از بسیاری از گناهان در می گذرد ـ شوری ۴۲:۳۰).

آیا به نظر شما آنچه به علیّ علیه‌السلام و خاندانش رسید، نتیجهٔ کردارشان بوده است؟ حال آنکه ایشان خاندان پاکیزه، و همگی معصوم هستند! فرمود: پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در هر شب و روز صد مرتبه از خدا آمرزش می‌خواست بدون آنکه گناهی داشته باشد، خداوند عزّ و جلّ اولیای خود را اختصاص می‌دهد به مصائب تا پاداش دهد ایشان را با اینکه کوچك‌ترین گناهی مرتکب نشده‌اند.

۱۶ـ عَزرمی گوید: با امام صادق علیه‌السلام در حِجْر زیر ناودان خانهٔ کعبه

عن العبّاس بن معروف، عن عليّ بن مهزيار، عن محمّد بن الحصين، عن محمّد بن الفضيل، عن العَرْزميّ، قال: كنت مع أبي‌عبدالله عليه السلام في الحجر جالساً تحتَ الميزاب و رجل يخاصم رجلاً وأحدهما يقول لصاحبه: والله ما تدري من أَيْنَ تَهُبّ الرِّيحُ؟ فلمّا أكثر عليه قال له أبوعبدالله عليه السلام: فهل تَدْرِي أنت من أين تَهُبّ الرِّيحُ؟ فقال: لا، ولكن أسمع النّاس يقولون. فقلت أنا لأبي عبدالله عليه السلام: من أين تَهُبّ الرِّيح جعلت فداك؟ قال: إنّ الريح مسجونة تحت هذا الرُّكن الشّاميّ فإذا أراد الله عزّ وَجَلّ أن يُرسِلُ منها شيئاً أخرجه أمّا جَنوب فجَنوب، وأمّا شمال فشمال، وأما صبا فصبا، وأمّا دبور فدبور، ثمّ قال: و آية ذلك أنّك لا تزال ترى هذا الرُّكن مُتحرِّكاً في الشّتاء و الصّيف أبداً اللّيل مع النّهار.

۱۷ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال حدّثنا عبدالله بن جعفر، عن أحمد بن

نشسته بودیم، و دو مرد با هم نزاع می‌کردند یکی از آنان به دیگری می‌گفت: به خدا سوگند تو نمی‌فهمی باد از کجا می‌وزد و چون چند بار این جمله را به او گفت، امام صادق عليه السلام به او فرمود: آیا می‌دانی باد از کجا می‌وزد؟ گفت: نه، ولی از مردم شنیده‌ام.

من به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت گردم، کانون وزش باد کجاست؟ فرمود: باد زیر این رکن شامی (در چند متری حِجْر اسماعیل واقع شده) زندانی است، و هر گاه خدای عَزَّ وَ جَلّ خواهد چیزی از آن بوزد آن را یا از سمت راست به حرکت در آورد که «باد جَنوب» است، و یا از سمت چپ که «باد شمال» و یا از طرف شرق می‌وزد که باد «صبا» نامیده می‌شود، و بادی که از جانب مغرب باشد «دبور» نامیده می‌شود.

آنگاه فرمود: و نشانهٔ آن این استکه پیوسته در زمستان و تابستان شب و روز این رکن را در جنبش می‌بینی.

۱۷ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: همانا

محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان، قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: إنّ الرّجل ليشرب الشربة فيدخله الله الجنّة. قلت: وكيف ذاك؟ قال: إنّ الرّجل ليشرب الماء فيقطعه ثمّ ينحّي الإناء وهو يشتهيه فيحمدالله، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه وهو يشتهيه فيحمد الله، ثمّ يعود فيشرب فيوجب الله عزّوجلّ له بذلك الجنّة.

١٨ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن السيّاريّ، عن ابن بقّاح، عن عبد السّلام رفعه إلى أبي‌عبدالله عليه السلام قال: كفر بالنعم أن يقول الرّجل: أكلت الطّعام كذا وكذا فضرّني.

١٩ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحسن بن محبوب، عن حمّاد بن عثمان، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: «الشّعراء يتّبعهم الغاوون» قال: هل رأيت شاعراً يتّبعه أحد؟ إنّما هم قوم تفقّهوا لغير الدّين، فضلّوا وأضلّوا.

شخص آب مي‌نوشد و به آن عمل خداوند او را وارد بهشت مي‌سازد، عرض كردم: و آن چگونه مي‌شود؟ فرمود: شخصي آب مي‌آشامد سپس آن را قطع مي‌كند، بعد در حالي كه اشتها به آب دارد ظرف آب را دور از خودش مي‌گذارد، و خدا را حمد مي‌نمايد، سپس دو باره مينوشد، بعد آن را كنار مي‌گذارد در صورتي كه ميل به آن دارد، پس خدا را حمد مي‌كند، سپس دوباره آن را مي‌آشامد، و خداوند عزّ و جلّ به سبب آن كار بهشت را بر او واجب كند.

۱۸ـ عبدالسّلام مرفوعاً تا امام صادق عليه السلام روايت نمود كه آنحضرت فرمود: كفر به نعمت اين استكه شخصي بگويد: غذاي چنين و چنان خوردم، پس زيان به من رسانيد.

۱۹ـ حمّادبن عثمان گويد: امام باقر عليه السلام در معناي فرمودهٔ خداي عزّ و جلّ «الشُّعَرٰاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ» (و شاعران را پيروى كنند زيانكاران و نادانان ـ الشّعرا ۲۶:۲۲۴) فرمود: آيا شاعرى را ديده‌اى كه كسى از او پيروى كند؟ جز اين نيست كه آنها گروهي‌اند كه دانش مي‌آموزند براى غير دين، به اين دليل گمراه

۲۰ـ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، قال: حدّثنا الحسن بن عليّ السّكريّ، قال: حدّثنا محمّد بن زكريّا الجوهريّ، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن عمارة، عن أبيه، عن سفيان ابن سعيد، قال: سمعت أباعبدالله جعفر بن محمّد الصادق عليهما السلام ـ وكان والله صادقاً كما سمّي ـ يقول: يا سفيان، عليك بالتّقيّة فإنّها سنّة إبراهيم الخليل عليه السلام و إنّ الله عزّ و جلّ قال لموسى وهارون: «اذهبا إلى فرعون إنّه طغى فقولا له قولاً ليّناً لعلّه يتذكّر أو يخشى»، يقول الله عزّ وجلّ: كنّياه وقولا له: «يا أبا مصعب» وإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان إذا أراد سفراً ورّى بغيره و قال: أمرني ربّي بمداراة النّاس كما أمرني بأداء الفرائض ولقد أدّبه الله عزّ وجلّ بالتّقيّة فقال: «ادفع بالّتي هي أحسن فإذا الّذي بينك وبينه عداوة كأنّه

می‌شوند و مردم را نیز به گمراهی میکشند.

۲۰ـ سفیان بن سعید گوید: از حضرت صادق علیه السلام ـ واو چنانکه نامیده شده به خدا سوگند راستگو است ـ شنیدم که فرمود: ای سفیان! (در جائی که افشا کردن عقیده سبب اتلاف نیروها و بهم خوردن نقشه‌ها و هدفها گردد) بر تو باد به تقیّه، چون آن سنّت و قانون حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است، و خداوند عزّ و جلّ به موسی و هارون دستور داد: «اِذْهَبا اِلى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغى فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشى» (بروید به سوی فرعون چون او سر به طغیان برآورد، اما به نرمی با وی سخن بگوئید، شاید متذکّر شود و ایمان آورد، یا از (مجازات) الهی بترسد ـ طه ۲۰: ۴۳ و ۴۴) خداوند می‌فرماید: وی را با بهترین نامش که کنیهٔ اوست صدا بزنید و به او بگوئید: ای أبا مصعب (نامش ولید بن مصعب بن ریان بود).

و پیغمبر صلّی الله علیه وآله هرگاه قصد داشت به مسافرتی برود آن را پنهان می‌داشت، و به جهت مصالحی مقصد خود را طوری اظهار می‌نمود که درست نفهمند، و آن را به طرزی می‌گفت که شنونده خیال می‌کرد جای دیگری را فرموده است. و فرمود: پروردگارم به من دستور داده با مردم سازش کنم، همچنانکه به أداء واجبات مأمورم ساخته، و خداوند با آموختن تقیّه به او فرمود:

وليّ حميم * وما يُلقّيها إلّا الّذين صبروا وما يُلقّيها إلّا ذوحظّ عظيم » يا سفيان من استعمل التّقيّة في دين الله فقد تسنّم الذّروة العُليا من العزّ ، إنّ عزّ المؤمن في حفظ لسانه ومن لم يملك لسانه نَدم . قال سفيان : فقلت له : يا ابن رسول الله هل يجوز أن يطمع الله عزّ وجلّ عباده في كون مالا يكون ؟ قال : لا . فقلت : فكيف قال الله عزّ وجلّ لموسى وهارون عليهما السّلام : «لعلّه يتذكّر أو يخشى » وقد علم أنّ فرعون لا يتذكّر ولا يخشى ؟ فقال : إنّ فرعون قد تذكّر وخشي ولكن عند رؤية البأس حيث لم ينفعه الإيمان ، ألا تسمع الله عزّ وجلّ يقول : «حتّى إذا أدركه الغرق قال آمنت أنّه لا إله إلّا الّذي آمنت به بنو

«ادْفَعْ بِالّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَإذَا الّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأنّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ، وَ ما يُلَقّيها اِلّا الّذِينَ صَبَرُوا وَ ما يُلَقّيها اِلّا ذُوحَظٍّ عَظِيمٍ» (بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند، امّا به این مرحله جز اشخاصی که دارای صبر و استقامتند نمی‌رسند و به آن نمیرسند مگر افرادی که بهرهٔ عظیمی از عقل و ایمان و تقوی دارند ـ فصلت ۳٤:٤ و۳۵) ای سفیان! هرکس که در آئین الهی تقیّه را بکار گیرد خود را به قلهٔ بلندی از عزّت رسانده، قطعاً عزّت مؤمن در نگهداری زبانش می‌باشد، و آنکس که مالکِ زبان خود نگردد پشیمانی خواهد کشید.

سفیان گوید: به آنحضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا آیا رواست که خداوند به بندگان خودش طمع داشته باشد که پدید آورند آنچه را ایجاد نمی‌شود؟ فرمود: نه. گفتم: بنابر این چگونه خداوند به موسی و هارون علیهماالسّلام فرموده: «شاید او متذکّر شود یا از خدا بترسد» و حال آنکه خداوند می‌دانست که فرعون نه ایمان خواهد آورد، و نه خواهد ترسید. فرمود: فرعون به یاد خدا افتاد و ترسید، ولی هنگامی که در چنگال امواج خروشان گرفتار شد و مرگ را در پیش روی خود دید، جائی که دیگر ایمان برایش سودی نداشت. آیا فرمودهٔ خداوند را نشنیده‌ای: «حَتّی اِذا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ اَنّهُ لااِلهَ اِلّاالّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو اِسْرائِیلَ

إسرائيل وأنا من المسلمين» فلم يقبل الله عزّ وجلّ إيمانه وقال: «آلآن وقد عصيت قبل و كنت من المفسدين * فاليوم ننجّيك ببدنك لتكون لمن خلفك آية » يقول: نلقيك على نجوة من الأرض لتكون لمن بعدك علامة وعبرة.

حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقاني -رضي الله عنه- قال: حدّثنا أبو بكر محمّد بن القاسم الأنباريّ، قال: حدّثنا أبو العبّاس، عن أحمد بن يحيى، عن سلمة، عن الفرّاء قال: يقال: هي ذِروة الجبل وذُروته، وهو فِرعون وفُرعون، وهو سِفيان وسُفيان، قال لي: أبو بكر وحكى يونس النّحويّ أنّه سفيان، وروي عن غير الفرّاء أنّ

و أنا مِنَ المُسلِمين» (تا هنگامی که گرداب دامن او را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز خدائی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد، و من از تسلیم شدگان هستم ـ یونس ۹۱:۱۰) و خداوند ایمانش را نپذیرفت و فرمود: «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً» (به او خطاب شد) (حالا! در صورتی که پیش از این نافرمانی کردی و از تبهکاران بودی؟ ولی امروز کالبدت را (از آب) رهائی می‌بخشیم تا عبرتی برای آیندگان باشی ـ یونس ۹۱:۱۰و۹۲) می‌فرماید: بدن تو را بر نقطهٔ مرتفعی از زمین می‌أندازیم تا نشانه،علامت و عبرت آموز برای همهٔ آیندگان بعد از تو (و نتیجهٔ ایمان بی روح تو) باشد.

شیخ ما ابوالعبّاس طالقانیّ ـ رضی‌الله عنه گفت: فراء گوید: «ذِروه» و «ذُروه» به صدای کسره و ضمه خوانده شده به معنی قلّهٔ کوه، «فاء» در لفظ فرعون نیز بهمین دو صدا خوانده شده، «فِرعون» و «فُرعون» (لقب هر سرکش ستمکار، و نیز لقب هر یك از پادشاهان مصر «فرعون» خوانده شده و جمعش «فراعنه» و به معنی نهنگ می‌باشد).

و «سِفیان» یا «سُفیان»، ابوبکر (ابن انباری) به من گفت که یونس نحوی نقل نمود که آن سفیان است و از غیر فرّاء روایت شده «سفیان» جایز است از

سفيان يجوز أن يكون مأخوذاً من السَّفَن وهو قشور السّمك الّتي تلزق على السّيوف، ويجوز أن يكون مأخوذاً من سفت الرّيح التّراب تسفيه سفيٌ ـ مقصوراً ـ، والسّفاء ـ ممدوداً ـ : الجهل.

۲۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال: لمّا اُسريَ برسول‌الله صلى الله عليه وآله و حضرت الصلاة فأذّن جبرئيل عليه السلام فلمّا قال: الله أكبر، الله أكبر، قالت الملائكة الله أكبر، الله أكبر، فلمّا قال: أشهد أن لا إله إلّا الله، قالت الملائكة: خلع الأنداد: فلمّا قال: أشهد أنّ محمّداً رسول الله، قالت الملائكة: نبيّ بعث، فلمّا قال: حيّ على الصّلاة، قالت الملائكة: حثّ على عبادة ربّه، فلمّا قال: حيّ على الفلاح، قالت الملائكة: أفلح من اتّبعه.

«سَفَن» گرفته شده باشد که پوست تمساح، و ماهيها است که بر دستهٔ شمشير چسبانده می‌شود و ممکن است از «سَفَتِ الرّيح التّرابَ» (باد خاك را بُرد و برداشت) گرفته شده که مصدرش «سفي» می‌باشد، بدون «مد» و «سفاء» با مدّ به معنی نادانی و بیخردی است.

۲۱ـ حفص بن بختری گويد: امام صادق (ع) فرمود: در شب معراج چون پيغمبر خدا در آسمان‌ها گردانده شد، و موقع نماز فرا رسيد، جبرئيل شروع به گفتن اذان نمود، چون گفت: «اللّهُ‌اكبرُ، اللّهُ‌اكبرُ» (خدا بسيار بزرگ است) فرشتگان هم دو بار گفتند: «اللّهُ‌اكبر، اللّه‌اكبرُ» و چون گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لااِلٰهَ‌اِلّااللّهُ» (گواهی دهم هيچ معبودی سزاوار پرستش نيست جز «اللّه») ملائكه گفتند: همتا و مانند را از او كنار زد، و چون گفت: «أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللّهِ» (شهادت می‌دهم محمّد فرستادهٔ خداست). فرشتگان گفتند: پيامبری است برانگيخته شده، و چون گفت: «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» ملائكه گفتند: برانگيخت (مردم را) بر پرستش پروردگارش، و چون گفت: «حَيَّ عَلَى الفَلاحِ» (بشتابيد بسوی رستگاری) فرشتگان گفتند: كامياب شد هر كس كه پيرو او گرديد.

٢٢ ـ حدّثنا أبوعبدالله الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هاشم المكتّب ، قال : حدّثنا محمّد بن جعفر الأسديّ أبوالحسين الكوفيّ ، قال : حدّثنا محمّد بن إسماعيل البرمكيّ ، قال : حدّثنا جعفر بن عبدالله المروزيّ ، قال : حدّثنا أبي ، عن إسماعيل بن الفضل الهاشميّ ، عن أبيه ، عن سعيد بن جُبَير ، عن ابن عبّاس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا ظلمت العيون العين ، كان قتل العين على يد الرّابع من العيون ، فإذا كان ذلك استحقّ الخاذل له لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين ؛ فقيل له : يارسول الله ماالعين والعيون ؟ فقال : أمّا العين فأخي عليّ بن أبي طالب ، وأمّا العيون فأعداؤه ، رابعهم قاتله ظلماً وعدواناً .

٢٣ ـ حدّثنا أبوالقاسم عليّ بن أحمد بن موسى بن عمران الدّقّاق ، قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفيّ ، قال : حدّثنا سهل بن زياد الآدميّ ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنيّ ، قال : حدّثني سيّدي عليّ بن محمّد بن عليّ الرّضا ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن الحسن بن عليّ عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ أبابكر منّي بمنزلة السّمع و إنّ عمر منّي بمنزلة البصر ، وإنّ عثمان منّي بمنزلة الفؤاد . قال : فلمّا كان من الغد دخلت إليه وعنده أميرالمؤمنين عليه السلام وأبوبكر وعمر وعثمان ، فقلت له : يا أبه سمعتك تقول في

٢٢ـ ابن عبّاس گويد: پيامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هرگاه عيون، عين را باز دارند و از او منحرف شوند، كشتن عين بر دست چهارمى از عيون خواهد بود، پس هرگاه چنان شود، هركس كه يارى او را ترك نمايد شايسته است براى او لعنت خداوند و فرشتگان و همهٔ مردم، به آنحضرت عرض شد: اى رسولخدا! «عين» و «عيون» چيست؟ فرمود: «عين» برادرم علىّ بن أبي‌طالب است، و امّا «عيون» دشمنان اويند، چهارمين ايشان كشندهٔ اوست، از راه ستم و دشمنى.

٢٣ـ عبدالعظيم بن عبدالله حسنى گويد: آقايم امام يازدهم حضرت هادى، از پدرش از أجدادش، از امام مجتبى عليهم السّلام برايم نقل كرد كه پيامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: همانا ابوبكر به منزلهٔ گوش من، و عمر به منزلهٔ چشم من، و عثمان به منزلهٔ قلب من است. بامداد فردا خدمت آنحضرت رسيدم، و اميرالمؤمنين و ابوبكر و عثمان در محضرش بودند، به آن بزرگوار گفتم: پدرجانم دوش از شما

أصحابك هؤلاء قولاً فما هو ؟ فقال عليه السلام : نعم ، ثمّ أشار بيده إليهم فقال : هم السمع و البصر والفؤاد وسيسألون عن ولاية وصيّي هذا وأشار إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، ثمّ قال : إنّ الله عزّ وجلّ يقول : «إنّ السمع والبصر والفؤاد كلّ أُولئك كان عنه مسؤولاً» ثمّ قال عليه السلام : وعزّة ربّي إنّ جميع أُمّتي لموقوفون يوم القيامة و مسؤولون عن ولايته وذلك قول الله عزّ وجلّ : «وقفوهم إنّهم مسؤولون».

۲۴ ـ حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ ، قال : حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن عليّ بن معبد ، عن الحسين بن خالد ، عن عليّ بن موسى الرّضا ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال : إنّ الله تبارك و تعالى

سخني را که در بارهٔ این چند صحابه‌ات فرمودی، شنیدم، مقصود از آن چه بوده است؟

در پاسخم فرمود: آری، آنگاه با دست مبارکش به سوی ایشان اشاره نمود و فرمود: ایشانند گوش و چشم و دل، و به سوی علیّ بن ابی طالب اشاره کرد، و فرمود: بزودی از ولایت این وصیّ من بازپرسی خواهند شد، آنگاه فرمود: براستی خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ اُولٰئِكَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» (به درستی که از گوش و چشم و دل، از همهٔ این اعضا پرسیده شود که صاحب شما با شما چه کرد ـ اسری ۳۸:۱۷) آنگاه فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند تمامی امّت من روز رستاخیز بازداشت می‌شوند و از ولایت و دوستی علی از ایشان پرسیده می‌شود، و آن است فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ «وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ» (یعنی: و باز دارید ایشان را (بر پل صراط) هر آینه ایشان پرسیده خواهند شد ـ صافات ۲۴:۳۷).

۲۴ـ حسین بن خالد گوید: حضرت رضا از پدرش امام کاظم از پدرش امام صادق علیهم‌السّلام روایت نموده که فرمود: همانا خدای تبارك و تعالی دشمن می‌دارد خانهٔ گوشت، و گوشت فربه را، یکی از یارانش به آنحضرت عرض کرد: ای پسر پیغمبر خدا! ما گوشت را دوست داریم و خانه‌های ما از آن خالی نمی‌ماند،

ليبغض البيت اللّحم و اللّحم السّمين ؛ قال له بعض أصحابه : يابن رسول الله ، إنّا لنحبّ اللّحم وما تخلو بيوتنا منه فكيف ذاك؟ فقال : ليس حيث تذهب ، إنّما البيت اللّحم البيت الّذي يؤكل فيه لحوم النّاس بالغيبة ، وأمّا اللّحم السمين فهو المتكبّر المتبختر المختال في مشيه .

۲۵ ـ حدّثنا محمّدبن موسى بن المتوكّل ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله البرقيّ ، عن أبيه ، عن يونس بن عبدالرّحمن ، عن عليّ بن أسباط ، عن عمّه يعقوب بن سالم ، عن أبي بصير ، قال : قلت لأبي‌عبدالله عليه السلام : إنّ النّاس يقولون : إنّ العرش اهتزّ لموت سعدبن معاذ ، فقال : إنّما هو السّرير الّذي كان عليه .

۲۶ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، قال : حدّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن محمّدبن أبي‌عمير ، عن بعض أصحابه، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال: قيل له: إنّ أباالخطّاب يذكر عنك أنّك قلت له : إذا عرفت الحقّ فاعمل

پس آن چگونه است؟ فرمود: چنان نيست كه تو فكر مى‌كنى، بلكه فقط منظور از خانهٔ گوشت، منزلى است كه در آن گوشتهاى مردم به سبب غيبت خورده مى‌شود، و امّا گوشت فربه، مراد شخص خودخواه خرامان‌رو و با تكبّر است كه با نخوت و گردنكشى راه مى‌رود.

۲۵ـ ابوبصير گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: مردم (سنّى‌ها) مى‌گويند: براى مرگ سعدبن معاذ عرش به لرزه درآمد، فرمود: همانا آنچه لرزيده تابوت و تختى بوده كه جنازهٔ او به روى آن بوده است. (يعنى مراد از «عرش» تابوتش بود).

۲۶ـ محمّد بن أبى عمير با يك واسطه از امام صادق عليه السلام روايت نمود: شخصى به آنحضرت گفت: اباالخطّاب از شما نقل مى‌نمايد كه به او فرموده‌اى: هرگاه حقّ را شناختى پس هرچه مى‌خواهى بكن، فرمود: خدا اباالخطّاب را لعنت

ما شئت فقال : لعن‌الله أبا الخطّاب والله ماقلت له هكذا ولكنّي قلت : إذا عرفت الحقّ فاعمل ماشئت من خير يقبل منك ، إنّ‌الله عزّوجلّ يقول : « من عمل صالحاً من ذكر أو أُنثى وهو مؤمن فأُولئك يدخلون الجنّة يرزقون فيها بغير حساب » ويقول تبارك وتعالى : «من عمل صالحاً من ذكر أو أُنثى وهو مؤمن فلنحيينّه حياة طيّبة».

٢٧ ـ حدّثنا عبدالواحدبن محمّدبن عبدوس العطّار النيسابوريّ ، قال : حدّثنا عليّ بن محمّدبن قتيبة ، عن حمدان بن سليمان ، عن عبدالسلام بن صالح الهرويّ ، قال : قلت للرضا عليه السلام : ياابن رسول‌الله قدروي عن آبائك عليهم السلام في من جامع في شهر رمضان أوأفطر فيه ثلاث كفّارات وروي عنهم أيضاً كفّارة واحدة فبأيّ الخبرين نأخذ ؟ قال : بهماجميعاً ، متى جامع الرّجل حراماً أو أفطر على حرام في شهر رمضان فعليه ثلاث كفّارات : عتق

کند، به خدا قسم من به او این چنین نگفته‌ام، ولکن گفتم: هرگاه حق را شناختی، پس هر چه اعمال نیك که خواستی انجام ده که از تو پذیرفته می‌شود، چون خدای عَزّ وَجَلّ فرموده است: «وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ» (و هرکس از مرد یا زن عمل خوب و شایسته‌ای انجام دهد و مؤمن و معتقد به آنچه خدا فرمان داده است باشد، در بهشت أبدی داخل گردد، و در آنجا از نعمت‌های فراوان بیحساب تا آنجاکه دلش بخواهد استفاده خواهد نمود ـ مؤمن ٤٠:٤).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» (هرکس که کردار شایسته‌ای انجام دهد از مرد یا زن، و او مؤمن باشد، هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیا زندگانی خوش ـ نحل ٩٧:١٦).

٢٧ـ عبدالسّلام بن صالح هروی گوید: به امام هشتم عليه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا از پدران تو علیهم‌السّلام روایت شده: هرکس که در (روز) ماه رمضان جماع کند یا چیزی بخورد، در آن سه کفاره است، و از ایشان نیز روایت شده یك کفاره دارد، پس به کدامیك از دو خبر عمل نمائیم؟ فرمود: بهر دوی آنها با هم، هرگاه مرد زنا کرد یا با غذای حرامی در ماه رمضان روزه‌اش را باطل نمود،

رقبة ، وصيام شهرين متتابعين ، وإطعام ستّين مسكيناً وقضاء ذلك اليوم . و إن كان نكح حلالاً أوأفطر على حلال فعليه كفّارة واحدة وقضاء ذلك اليوم ، وإن كان ناسياً فلا شيء عليه .

۲۸ ـ حدَّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن حمّاد بن عيسى ، عن عبدالله بن القاسم ، عن عبدالله بن سنان ، قال : قال أبوعبدالله عليه‌السلام : لايمين في غضب ، ولا في قطيعة رحم ، ولا في جبر ، ولا في إكراه . قال : قلت : أصلحك‌الله فما الفرق بين الإكراه والجبر ؟ قال : الجبر من السلطان يكون ، و الإكراه من الزّوجة و الأب وليس ذلك بشيء .

۲۹ ـ حدَّثنا محمّدبن إبراهيم ، عن أحمدبن يونس المُعاذيّ ، قال : حدَّثنا أحمدبن محمّد ابن سعيد الكوفيّ ، قال : حدَّثنا محمّدبن محمّدبن الأشعث ، عن موسى بن إسماعيل ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن جعفربن محمّد عليهما‌السلام قال : كان للحسن بن عليّ عليهما‌السلام صديق وكان ماجناً،

بر او لازم است که سه کفّاره بپردازد: برده‌ای آزاد کند، و دو ماه پیاپی روزه بگیرد، و شصت بینوا را خوراك دهد، و عوض روزهٔ آن روز را هم بگیرد، و اگر با همسر خودش جماع کرد، یا بر حلالی افطار نمود، بر او یك کفّاره و قضای آن روز لازم است، و اگر هم از روی فراموشی انجام داده، چیزی بر او لازم نیست.

۲۸ـ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: سوگندی که در حال خشم باشد و در جهت بریدن پیوند خویشاوندی، و در حال «جبر». و «اکراه» منعقد نمی‌گردد، گوید: عرض کردم: خدا توفیقت دهد، تفاوت میان «اکراه» (کسی را به زور و ستم به کاری واداشتن) و «جبر» (فردی را به کاری مجبور ساختن) چیست؟ فرمود: «جبر» از سلطان می‌باشد و «اکراه» از همسر و پدر، و آن اهمّیتی ندارد (مراد سوگند در مقام نذر و عهد است).

۲۹ـ موسی بن اسماعیل از پدرش از جدش از حضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده که امام حسن مجتبی علیه‌السلام دوستی شوخ طبع داشت، چند روزی نزد آنحضرت نیامده بود، روزی آمد، امام مجتبی علیه‌السلام به او فرمود: حالت چطور

فتباطأ عليه أيّاماً فجاءه يوماً فقال له الحسن عليه السلام: كيف أصبحت؟ فقال: يابن رسول الله أصبحت بخلاف ما أُحبّ ويحبّ الله ويحبّ الشيطان! فضحك الحسن عليه السلام ثمّ قال: وكيف ذاك؟ قال: لأنّ الله عزّوجلّ يحبّ أن أُطيعه ولاأعصيه ولست كذلك، والشيطان يحبّ أن أعصي الله ولا أُطيعه و لست كذلك، وأنا أُحبّ أن لاأموت ولست كذلك فقام إليه رجل فقال: يابن رسول الله مابالنا نكره الموت ولانحبّه؟ قال: فقال الحسن عليه السلام: لأنّكم أخربتم آخرتكم وعمّرتم دنياكم وأنتم تكرهون النُّقلة من العمران إلى الخراب.

۳۰ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الكوفيّ، عن عبدالله الدّهقان، عن درست، عن إبراهيم بن عبدالحميد، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ألا، هل عسى رجل يكذّبني وهو على

است و شب را چگونه به بامداد رساندی؟ عرض کرد: صبح کردم بخلاف آنچه خود دوست دارم و آنچه خدا دوست می‌دارد، و آنچه شیطان دوست می‌دارد، امام حسن خندید، آنگاه فرمود: آن چگونه است؟ گفت: چون خدای عزّ و جلّ دوست دارد وی را اطاعت نمایم و نافرمانیش نکنم، و من چنان نیستم، و شیطان دوست می‌دارد معصیت خدا را انجام دهم و فرمان بردار او (خدا) نباشم و چنان نیستم، و من دوست دارم نمیرم و چنان نخواهد شد، پس مردی برای حضرت بپاخاست و عرض کرد: ای پسر پیغمبرخدا! چرا ما از مرگ بیزاریم و آن را دوست نمی‌داریم؟ گوید: امام حسن علیه السلام فرمود: بخاطر اینکه شما سرای آخرت خویش را ویران ساخته‌اید، و دنیای فانی خود را آباد، و مایل نیستید از آبادی به ویرانی جابجا شوید.

۳۰ـ ابراهیم بن عبدالحمید از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که پیغمبر صلّی الله علیه وآله فرمود: توجّه کنید! آیا ممکن است کسی مرا به دروغ گوئی متّهم کند؟ ـ در حالیکه آنحضرت بر تشك خود تکیه داده بود ـ حضار عرض کردند: ای پیامبر خدا! کیست که تو را تکذیب نماید؟ فرمود: آنکس که حدیثی از من به او برسد، و

حَشـاياه متـكيء ؟ قالوا : يارسول‌الله ومَن الّذي يكذّبك ؟ قال : الّذي يبلغه الحديث فيقول : ماقال هذا رسول الله قطّ ، فماجاءكم عنّي من حديث موافق للحقّ فأنا قلته ، وما أتاكم عنّي من حديث لايوافق الحقّ فلم أقله ولن أقول إلّا الحقّ .

۳۱ ـ وبهذا الإسناد قال : قال رسول‌الله صلّى الله عليه وآله : اتّقوا تكذيب الله . قيل : يارسول‌الله وكيف ذاك ؟ قال : يقول أحدكم : قال‌الله ، فيقول‌الله : كذبتَ لم أقله . أو يقول : لم يقل‌الله ، فيقول الله عزّ وجلّ : كذبت قدقلتُه .

۳۲ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز بن عبدالله ، عن زرارة ، قال : قال أبوجعفر عليه السلام : إيّاك والتحاف الصمّاء . قال : قلت وما الصمّاء ؟ قال : أن تدخل الثوب من تحت جناحك فتجعله على منكب واحد .

بگوید: هر گز پیغمبر خدا این را نگفته است، پس هر حدیثی از من برای شما نقل شد آن را بسنجید، اگر موافق با حقّ بود، آن گفته از من است، و هر حدیثی از من برای شما نقل شد که با حقّ سازش نداشت، من آن را نگفته‌ام، من هرگز جز حقّ نگویم.

۳۱ـ و بهمین سلسله سند گوید: پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از اینکه خدا را تکذیب نمائید. عرض شد: ای رسول خدا! آن چگونه است؟ فرمود: یکی از شما می‌گوید: خدا چنین فرموده، و خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی، آن را من نگفته‌ام، یا می‌گوید: خداوند نفرموده است، پس خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: دروغ گفتی، آن را گفته‌ام.

۳۲ـ زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: برحذر باش از پوشیدن لباس بطرز «صَمّاء»، گوید: عرض کردم: «صَمّاء» چیست؟ فرمود: آن استکه یکسوی لباس را زیر بالت داخل کنی و آن سوی دیگر را بر روی دوشت قرار دهی یعنی پارچه‌ای را بخود بپیچی به قسمیکه یکسوی آن زیر بغل،و شانه و دست بیرون،و سوی دیگر روی شانه و دست را گرفته باشد.

٣٣ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا أحمدبن إدريس ، عن‌سلمة بن‌الخطّاب عن‌الحسين‌بن راشدبن يحيى ، عن‌عليّ بن إسماعيل ، عن عمروبن أبي‌المقدام ، قال : سمعت أباالحسن أوأباجعفر عليهما‌السلام يقول في‌هذه الآية : «ولا يَعْصِينَكَ في مَعروف» قال : إنّ رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال لفاطمة عليها‌السلام : إذا أنا مُتُّ فلا تَخْمُشِي عليّ وجهاً ، ولا ترخي عليّ شعراً ، ولا تنادي بالويل ، ولا تقيمي عليّ نائحة . ثمّ قال : هذا المعروف الّذي قال الله عزّوجلّ في كتابه : «ولا يعصينك في معروف» .

٣٤ ـ حدّثنا محمّدبن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا عبدالله بن جعفرالحميريّ ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن داود بن كثير الرقّي قال : قلت لأبي‌عبدالله عليه‌السلام : أيّهما كان أكبر ، إسماعيل أوإسحاق ؟ وأيّهما كان الذّبيح ؟ فقال : كان إسماعيل أكبر من إسحاق بخمس سنين ، وكان الذّبيح إسماعيل ، وكانت مكّةمنزل

۳۳ـ عمروبن أبی مِقدام گوید: از امام هفتم یا امام پنجم شنیدم که در تفسیر این آیه «وَلاَ يَعْصِينَكَ فِي معروف» (و نافرمانی نمی‌کند او تو را در کارِ نیك ـ ممتحنه ۱۲:٦۰) فرمود: پیغمبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به دختر گرامیش حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود: چون من از جهان فانی درگذرم و به مَلَکوت أعلیٰ بپیوندم برای مرگ مَن سیلی به صورتِ خود مزن و آن را مَخراش و مویت را پریشان مساز و با شیون صدایت را به وای، بر من بلند مکن، و برایم مجالس نوحه‌گری و سوگواری بپا مکن! آنگاه فرمود: این است کار نیکی که خدا در کتاب خودش فرموده: «وَلاَ يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ» (و نافرمانیت نکنند در خوبی ـ ممتحنه ٦۰: ۱۲).

شرح: «رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اززنانی که مهاجرت کرده وبمدینه‌آمدندپیش‌از آنکه مأمور بدفاع شود پیمانی این چنین گرفت».

۳٤ـ داود رِقّیّ گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: کدامیك از دو پسر حضرت ابراهیم عليه‌السلام از نظر سن بزرگتر بودند؟ اسماعیل یا اسحاق؟ و کدامیك از آن دو ذبیح بودند؟ فرمود: اسماعیل پنج سال بزرگتر از اسحاق بود، و ذبیح

إسماعيل ، وإنّما أراد إبراهيم أن يذبح إسماعيل أيّام الموسم بمنى . قال : و كان بين بشارة الله لإبراهيم بإسماعيل وبين بشارته بإسحاق خمس سنين ، أماتسمع لقول إبراهيم عليه السلام حيث يقول : « ربّ هب لي من الصّالحين » إنّما سأل الله عزّ و جلّ أن يرزقه غلاماً من الصالحين ، وقال في سورة الصافّات : « فبشّرناه بغلام حليم » يعني إسماعيل من هاجر ، قال : ففدي إسماعيل بكبش عظيم . فقال أبوعبدالله عليه السلام : ثمّ قال : « وبشّرناه بإسحاق نبيّاً من الصّالحين * وباركنا عليه وعلى إسحاق » يعني بذلك إسماعيل قبل البشارة بإسحاق فمن زعم أنّ إسحاق أكبر من إسماعيل وأنّ الذّبيح إسحاق فقد كذّب بما أنزل الله عزّوجلّ في القرآن من نبائهما .

اسماعیل می‌باشد و مکّه محلّ زندگی اسماعیل بود، و براستی ابراهیم خواست اسماعیل را در روزهای برپائی مراسم حج در منی قربانی کند.

فرمود: و میان مژده‌ای که برای اسماعیل و نویدی که جهت اسحاق به ابراهیم داده شد، پنج سال فاصله بود، مگر نشنیده‌ای گفتهٔ ابراهیم را که می گوید: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» (پروردگارا عطا کن مرا از شایستگان) جز این نیست که از پروردگارش درخواست نمود که پسری از شایستگان نصیبش نماید، و در سورهٔ صافات فرموده: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» (پس نوید دادیم او را به پسری بردبار ـ صافات ۱۰۱:۳۷) مقصود اسماعیل است از هاجر، فرمود: آن قوچ بزرگ در برابر رهائی اسماعیل قربانی شد، آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: سپس خداوند فرموده: «وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيّاً مِنَ الصَّالِحِينَ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ» (و مژده دادیم او را به اسحاق که پیغمبری باشد از شایستگان، و برکت دادیم بر او و بر اسحاق ـ صافّات ۱۱۲:۳۷) از آن قصد فرموده اسماعیل را،پیش از مژده دادن به اسحاق. پس هر کس که بپندارد، اسحاق بزرگتر است از اسماعیل، و اینکه ذبیح اسحاق بوده، تکذیب نموده است آنچه را خداوند عزّ و جلّ در قرآن راجع به آن دو فرموده است.

۳۵ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن‌الحسن‌بن عليّ بن فضّال ، عن‌أحمدبن أشيم ، عن الرّضا عليه‌السلام قال : قلت له : جعلت فداك لمَ سمّوا العرب أولادهم بكلب و نمر وفهد وأشباه ذلك ؟ قال : كانت العرب أصحاب حرب ، وكانت تهول على العدوّ بأسماء أولادهم و يسمّون عبيدهم فرجاً ومباركاً وميموناً وأشباه ذلك يتيمّنون بها .

۳۶ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن‌عبدالله ، عن‌الهيثم‌بن أبي‌مسروق عن عليّ بن أسباط يرفعه إلى أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : إنّ الله تبارك و تعالى يبدء بالنظر إلى زوّار قبر الحسين بن عليّ عليهما‌السلام عشيّة عرفة . قال : قلت : قبل نظره إلى أهل الموقف ؟ قال : نعم . قلت : و كيف ذاك ؟ قال : لأنّ في اُولئك أولاد زناً و ليس في هؤلاء أولاد زناً .

۳۷ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، عن‌أبي‌سعيد الآدميّ ، عن

۳۵ـ احمد بن أشيم گويد: به امام رضا عليه‌السلام عرض كردم: فدايت گردم! چرا عربها پسران خود را به نام سگ و پلنگ و يوزپلنگ مى‌نامند؟ فرمود: زيرا تازى‌ها مردان جنگى بودند، و به وسيلهٔ نامهاى فرزندانشان ترسى بر دشمن وارد مى‌ساختند و بردگان خود را فرج (گشايش) و مبارك (شادكام) و ميمون (فرخنده) و مانند اينها مى‌ناميدند و به آن فال نيك مى‌زدند.

۳۶ـ علىّ بن أسباط مرفوعاً تا امام صادق عليه‌السلام از آنحضرت روايت نموده كه فرمود: براستى خداوند تبارك و تعالى در نيمهٔ اوّل شب عرفه نظر مى‌كند به زائران قبر حسين بن علىّ عليهما السّلام. راوى گويد: عرض كردم: قبل از آنكه به اشخاصى كه در منى و عرفات هستند، نظر نمايد؟ فرمود: آرى. پرسيدم: آن چگونه است؟ فرمود: چون در ميان آنان زنازاده مى‌باشد، ولى در ميان زوّار امام حسين زنازاده وجود ندارد.

۳۷ـ ابوبصير گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم ابوالخطّاب مى‌گويد:

الحسن بن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبيه ، عن أبي بصير ، قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ أبا الخطّاب كان يقول : إنّ رسول الله تعرض عليه أعمال اُمّته كلّ خميس ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : ليس هكذا ولكن رسول الله تعرض عليه أعمال اُمّته كلّ صباح أبرارها وفجّارها فاحذروا ، وهو قول الله عزّوجلّ : « وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون » وسكت . قال أبوبصير : إنّما عنى الأئمّة عليهم السلام .

۳۸ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن يعقوب يزيد ، عن محمّدبن أبي عمير ، عن أبي المغرا ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : الهبة جائزة قبضت أولم تقبض ، قسّمت أولم تقسّم ، و إنّما أراد النّاس النّحل فأخطؤوا والنّحل لا

هر پنجشنبه کردار همهٔ امّت او بر آن بزرگوار عرضه می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست. بلکه صبح هر روز اعمال امّت از نیکوکاران و تبهکاران بر پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله ارائه می‌شود، بنابر این مواظب باشید (که کار ناشایستی از شما سرنزند) و این است فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» و (ای پیامبر ما) بگو ای مردم، هر عملی که انجام دهید خدا آن عمل را از شما می‌بیند، و نیز پیغمبر و مؤمنان بر آن آگاه می‌شوند (توبه ۱۰۴:۹).

و امام علیه السلام پس از خواندن این آیه ساکت شد، و جز این نیست که ائمّه علیهم السّلام را قصد کرده است.

۳۸ـ ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: جایز است شخص مال خود را به دیگری هبه کند، خواه در اختیارش در آمده باشد و در دست گرفته باشد یا هنوز به دستش نیامده باشد، و خواه تقسیم شده باشد یا هنوز بین او و چند تن دیگر مشاع باشد (مانند میراثی که هنوز به دستش نرسیده، یا هنوز بین ورثه تقسیم نشده) و مال موهوب می‌شود.

و سنّی‌ها «هبه» (که عقد یا اثری است که مُقْتَضِي تَمْلِيكِ عَيْن است به طور منجز) و «نحله» (که به معنی بخشش و اعم است از هبه و شامل وقف و صدقه، و

تجوز حتّى تقبض .

۳۹ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، [عن بعض أصحابنا] عن أبي سعيد المكاري ، قال : كنّا عند أبي‌عبدالله عليه‌السلام فذكر زيد ومن خرج معه ، فهمّ بعض أصحاب المجلس أن يتناوله فانتهره أبوعبدالله عليه‌السلام وقال : مهلاً ؟ ليس لكم أن تدخلوا فيما بيننا إلّا بسبيل خير إنّه لم تمت نفس منّا إلّا وتدركه السعادة قبل أن تخرج نفسه ولو بفواق ناقة . قال : قلت : ومافواق ناقة ؟ قال : حِلابُها .

۴۰ ـ حدّثنا جعفربن محمّدبن مسرور ، قال : حدّثنا الحسين بن محمّدبن عامر ، عن عمّه عبدالله بن عامر ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن ثعلبة ، عن عمربن أبان الرّفاعي ، عن الصّباح بن سيابة ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : إنّ الرّجل ليحبّكم ومايدري ماتقولون فيدخله الله الجنّة ، وإنّ الرّجل ليبغضكم ومايدري ماتقولون فيدخله الله النّار ، وإنّ

غیر اینها می‌شود) را یکی دانسته‌اند لذا به اشتباه افتاده‌اند، حال آنکه «نحله» را تا در دست نداشته باشد، نمی‌تواند به دیگری ببخشد. (و یا تا آنکه به او بخشیده شده، در دست نگیرد مالکش نمی‌شود. برای توضیح بیشتر به کتب مبسوط فقهی مراجعه شود).

۳۹ـ ابو سعید مکاری گوید: در خدمت امام صادق بودیم، از زید (شهید) و افرادی که با وی سر به شورش برآورده بودند، سخن به میان آمد، یکی از کسانی که در آن مجلس بود، خواست از او انتقاد و بدگوئی و سب نماید، امام صادق علیه‌السلام فرمود: آرام باش! شما در آنچه میان ما خاندان هست حقّ مداخله ندارید مگر به راه نیکی، چون هیچیك از ما نمی‌میرد، مگر قبل از رفتن جان از تنش سعادتمند گردد، اگر چه به اندازهٔ فَواق شتر ماده باشد، گوید: عرض کردم: «فَواق ناقه» چیست؟ فرمود: یك دوشیدن شیر.

۴۰ـ صباح بن سیابه گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا مردی شما را دوست می‌دارد در حالیکه نمی‌داند شما چه می‌گوئید؟ و خداوند او را وارد بهشت

الرّجل منكم ليملأ صحيفته من غير عمل؛ قلت: وكيف يكون ذاك؟ قال: يمرّ بالقوم ينالون منّا فإذا رأوه قال بعضهم لبعض: إنّ هذاالرّجل من شيعتهم، ويمرّ بهم الرّجل من شيعتنا فينهزونه، و يقولون فيه فيكتب الله عزّ و جلّ بذلك حسنات حتّى تملأ صحيفته من غير عمل.

۴۱ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار، قال: حدّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن حمّادبن عثمان، عن حفص الكُناسيّ، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ما أدنى مايكون به العبد مؤمناً؟ قال: يشهد أن لاإله إلّا الله، وأنّ محمّداً عبده و رسوله، و يقرّ بالطّاعة و يعرف إمام زمانه، فإذا فعل ذلك فهومؤمن.

۴۲ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّدبن

می‌نماید، و شخصی شما را دشمن می‌دارد و نمی‌داند شما چه می‌گوئید؟ پس پروردگار او را داخل دوزخ می‌گرداند، و به راستی شخصی از شما نامهٔ عملش پر می‌شود، بدون آنکه کاری انجام داده باشد. گفتم: آن چگونه می‌باشد؟ فرمود: به گروهی گذر می‌کند که به ما ناسزا می‌گویند چون او را میبینند، یکی بر دیگری می‌گوید: این مرد از طرفداران ایشان است، و مردی از شیعیان ما بر ایشان می‌گذرد او را می‌زنند و از خود دور می‌کنند، و ناسزایش می‌گویند، پس خداوند عزّ و جلّ به سبب آن، حسناتی برایش می‌نویسد تا اینکه نامهٔ عملش بدون اینکه کاری انجام داده باشد پر شود.

۴۱ـ حَفص کُناسی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده به درجهٔ ایمان می‌رسد، چیست؟ فرمود: گواهی بدهد بر اینکه جز الله معبود بر حقّی نیست، و محمّد بنده و پیامبر اوست و به فرمانبری از او اقرار همی‌کند، و امام زمانش را همی‌شناسد، پس هرگاه اینگونه اقرار و عمل کرد او مؤمن است.

۴۲ـ ابوالرَّبیع (شامی خلیل بن أوفیٰ که از اصحاب امام صادق علیه السلام

الحسن الصفّار، قال: حدّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى، عن‌العبّاس‌بن معروف، عن حمّادبن عيسى، عن‌حريز، عن‌ابن مسكان، عن‌أبي‌الرّبيع، قال: قلت: ماأدنى مايخرج به‌الرّجل من‌الإيمان؟ قال: الرّأي يَراه مخالفاً للحقّ فيقيم عليه.

٤٣ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد ابن‌الحسن الصفّار، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن‌الحسين بن سعيد، عن ابن‌أبي عمير، عن حمّاد، عن‌الحلبيّ، قال: قلت‌لأبي‌عبدالله عليه‌السلام: ماأدنى مايكون به‌العبدكافراً؟ قال: أن‌يَبتدع‌به شيئاً فيتولّى‌عليه ويَتبرّء مِمّن خالَفه.

٤٤ ـ حدّثنا محمّدبن‌الحسن‌بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن محمّدبن أبي‌عمير، عن‌ابن اُذينة، عن بريد العجليّ، قال: قلت لأبي‌عبدالله عليه‌السلام: ما أدنى ما يصير به العبد كافراً؟ قال: فأخذ

می‌باشد و ظاهراً از آنحضرت پرسیده) گفت: گفتم: کمترین چیزی که به سبب آن مرد ایمان خود را از دست می‌دهد، چیست؟ فرمود: رأی و نظری است که خود تشخیص می‌دهد، که آن با حق سازگار نیست، با این حال از آن دست برنمی‌دارد.

۴۳ـ حلبیّ گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: کمترین چیزی که به سبب آن بنده کافر می‌شود، چیست؟ فرمود: آن است که به وسیلهٔ او عقیدهٔ فاسد نوظهوری ایجاد گردد، و دوستیش بر معیار آن باشد و از کسی که با او مخالفت ورزد، بیزاری جوید.

۴۴ـ برید عجلیّ گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: بی مقدارترین چیزی که بنده به سبب آن کافر می‌شود، چیست؟ گوید: آن بزرگوار مقداری ریگ از زمین برداشت و آنگاه فرمود: اینکه بگوید: ریگ‌ها هستهٔ خرما است و از کسی که این نظر را از وی نپذیرد، بیزاری جوید، و خدا را به سبب بیزاری جستن از کسی که غیر از گفتهٔ او را بگوید، نافرمانی کند، پس این «ناصب»

حصاة من الأرض فقال: أن يقول لهذه الحصاة إنّها نَواة و يبرء ممّن خالفه على ذلك، ويدين الله بالبراءة ممّن قال بغير قوله، فهذا ناصب قد أشرك بالله و كفر من حيث لا يعلم.

٤٥ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد ابن الحسن الصفّار، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن محمّد بن عليّ، عن محمّد بن أسلم، عن الحسن ابن محمّد الهاشميّ، عن عمر بن اُذينة، عن أبان بن أبي عيّاش، عن سُليم بن قيس الهلاليّ، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قلت له: ما أدنى ما يكون به الرّجل ضالّاً؟ قال: أن لا يعرف مَن أمَرَ اللهُ بطاعتِه، وفرض ولايته، وجعله حُجّته في أرضه، وشاهده على خلقه. قلت: فمن هم يا أمير المؤمنين؟ فقال: الّذين قرنهم الله بنفسه و نبيّه فقال: «يا أيّها الّذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول واُولي الأمر منكم» قال: فقبّلت رأسه و قلت: أوضحتَ لي وفرّجتَ عنّي وأذهبتَ كلّ شكّ كان في قلبي.

دشمن آشکاری است که به خدا شرك ورزيده، و از جهتی کفر ورزیده که خود نمی‌داند.

۴۵ـ سلیم بن قیس هلالی گوید: به امیرالمؤمنین عليه السلام عرض کردم: ناچیزترین چیزی که به سبب آن مردی گمراه می‌شود، چیست؟ فرمود: آن استکه امام خود را که خداوند به اطاعت از او فرمان داده، و ولایت او را واجب نموده، و او را حجّت خویش در زمینش قرار داده، و شاهد و گواه خود بر مخلوقش ساخته، نشناسد.

عرضه داشتم: ای امیرمؤمنان ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنانکه خداوند ایشان را به نفس خود و پیغمبرش پیوسته، و فرموده: «یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ»(ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و فرمان برید پیغمبر و صاحبان أمر را ـ نساء٤:٦٢) گوید: سر آنحضرت را بوسیدم و عرض کردم: مطلب را برایم روشن نمودی، و گره از مشکلم گشودی، و هر تردیدی که در دلم بود، زدودی.

٤٦ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، قال : حدّثنا أحمدبن محمّدبن عيسى بإسناد متّصل إلى‌الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال : أدنى ما يجزي من الدّعاء بعد المكتوبة أن يقول : «اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد ، اللّهمّ إنّي أسألك من كلّ خير أحاطَ به عِلمُكَ ، وأعوذ بِكَ مِنْ كلّ شرّ أحاط به عِلمُك ، اللّهمّ إنّي أسألك عافيتَك في اُموري كلّها، وأعوذبك من خِزي الدّنيا وعذاب الآخرة» .

٤٧ ـ حدّثنا محمّدبن الحسن بن أحمدبن الوليد ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّدبن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان بن عثمان ، عن حبيب بن حكيم قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن أدنى الإلحاد فقال : الكبر منه .

٤٨ ـ حدّثنا جعفر بن محمّدبن مسرور ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا الحسين بن محمّدبن عامر ، عن عمّه عبدالله بن عامر ، عن محمّدبن أبي عمير ، عن سيف بن عميرة ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال : أدنى مايخرج به الرّجل من الإيمان أن يواخي الرّجل على دينه فيحصي

٤٦ـ احمد بن محمّد بن عیسی به سلسله سند پیوسته از امام ششم عليه السلام روایت نموده که فرمود: کمترین دعائی که بعد از نماز واجب کفایت می‌نماید، این استکه بگوئی: پروردگارا از تو می‌خواهم، از هرخیری که آگاهیت آن را فراگرفته، نصیبم سازی، و از هر گزندی که علمت بر آن احاطه دارد به تو پناه میبرم! خداوندا از تو خواستارم در تمامی کارها نیرومند و توانایم نمائی، و به تو پناه می‌برم از رسوائی دنیا و شکنجهٔ آخرت!

٤٧ـ حبیب بن حکیم گوید: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم: کمترین درجهٔ «الحاد» (از دین حق بر گشتن) چیست؟ فرمود: نخوت و خودخواهی از «الحاد» می‌باشد.

٤٨ـ سیف‌بن عمیره گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: کمترین چیزی که مرد را از مرز ایمان بیرون می‌برد، این استکه با شخصی به جهت دینداریش برادری می‌نماید، و در ضمن اشتباهات و لغزشهای وی را به خاطر می‌سپارد تا در وقت

عليه عَثَراتِه وزلّاتِه ليُعَنِّفَه بها يوماً [ما].

۴۹ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان بن داود المِنقريّ، عن سفيان عيينة، قال: سمعت أباعبدالله عليه‌السلام يقول: وجدت عِلمَ النّاس كلّهم في أربعة: أوّلها أن تعرفَ ربّك، والثاني أن تعرف ماصنع بك، والثالث أن تعرف ما أراد منك، و الرّابع أن تعرفَ ما يُخرِجك مِن دينِكَ.

۵۰ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثماليّ، عن أبي جعفر عليه‌السلام قال: القلوب ثلاثة: قلبٌ مَنكوس لايعي على شيءٍ من الخير، وهو قلب الكافر، وقلبٌ فيه نكتة سوداء فالخير والشرّ فيه يَعْتَلِجانِ، فماكان منه أقوى غلب عليه، وقلبٌ مفتوح فيه مصباح يزهر ولا يطفأ نوره إلى يوم القيامة وهو قلب المؤمن.

۵۱ ـ حدّثنا أحمدبن محمّدبن يحيى العطّار، قال: حدّثنا أبي، عن الحسين بن الحسن بن

متاسبی او را به آن نکوهش کند.

۴۹ـ سفیان بن عیینه گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: تمام دانش مردم را در چهار مورد یافتم: نخست، آنکه پروردگارت را بشناسی، و دوم، آنکه بدانی خدا با تو چه خواهد کرد، و سوم، آنکه بدانی از آفرینش تو چه هدفی داشته، و چهارم، آنکه بدانی چه چیز تو را از دینت بیرونت می‌برد.

۵۰ـ ابو حمزهٔ ثمالی گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: دلها سه گونه‌اند، دلی وارونه است که هیچ نیکی و خیری در آن جای نگیرد، و آن قلب کافر است، و دلی که در آن نقطهٔ سیاهی است و نیکی و بدی در آن با یکدیگر در پیکار و کشمکش می‌باشند، که آن دل با هر کدام از آن دو همراه باشد، بر دیگری چیره شود، و دیگر، دلی است باز و گشاده که در آن چراغهائیست نورافشان، و تا روز بازپسین خاموش نگردد و آن دل مؤمن است.

۵۱ـ سعد خفاف گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: دلها چهار نوعند: دلی که در

أبان، عن محمّد بن أورمة، عن محمّد بن خالد، عن هارون، عن المفضّل، عن سعد الخفّاف، عن أبي جعفر عليه السلام قال: القلوب أربعة: قلب فيه نفاق وإيمان، و قلبٌ منكوسٌ، و قلبٌ مطبوعٌ، وقلبٌ أزهرأنور. قلت: ما الأزهر؟ قال: فيه كهيئة السّراج؛ وأمّا المطبوع فقلب المنافق؛ وأمّا الأزهر فقلب المؤمن إن أعطاه الله عزّ وجلّ شكر، و إن ابتلاه صبر؛ وأمّا المنكوس فقلب المشرك ثمّ قرأ هذه الآية: «أفَمَن يَمشي مُكِبّاً على وجهِهِ أهدى أمّن يَمشي سَوِيّاً على صراطٍ مستقيم»، أمّا القلب الّذي فيه إيمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف وإن أدرك أحدَهم أجلُه على نفاقه هلك وإن أدركه على إيمانه نجا.

۵۲ ـ حدّثنا عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس النيسابوري العطّار قال: حدّثنا عليّ ابن محمّد بن قتيبة قال: حدّثنا حمدان بن سليمان النيسابوري، عن عبدالسّلام بن صالح الهرويّ

آن هم نفاق و هم ایمان است، و دلی که وارونه و سرنگون است، و دلی است چرکین و بر آن مُهر زده شده، و دلی است درخشان و پاك. عرض کردم: دل تابان کدام است؟ فرمود: آنکه چیزی همانند چراغ درونش می‌باشد، و امّا دلی که چرك و زنگار روی آن را گرفته دل منافق است، و دل فروزنده، قلب مؤمن می‌باشد اگر خدا به او عطائی دهد سپاسگزاری نماید، و اگر گرفتارش کند بردباری پیشه سازد، و دل وارونه دل مشرك است. آنگاه این آیه را خواند: «اَفَمَنْ یَمْشِي مُکِبّاً عَلیٰ وَجْهِهِ أَهْدیٰ اَمَّنْ یَمْشِي سَوِیّاً عَلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» (آیا آنکس که واژگون بر چهرهٔ خود راه می‌رود، هدایت یافته‌تر است یا کسی که مستقیم به راه راست می‌رود ـ ملك ۶۷:۲۳) امّا دلی که در آن ایمان و نفاق به هم آمیخته است، آن قلب مردمی از شهر طائف است (گاهی مؤمن و گاهی منافق اند) که هر کدام در حال نفاق مرگش می‌رسید (چون ایمان نداشته) تباه بود، و اگر در موقع ایمان مرگش فرا رسید، نجات یافته بود.

۵۲ـ عبدالسّلام هَرَوی گوید: از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کردار بندگان «مخلوق» هستند. به آنحضرت عرض کردم: ای فرزند

قال : سمعت أباالحسن عليّ بن موسی الرّضا عليه‌السلام يقول : أفعال العباد مخلوقة . فقلت له : يابن رسول‌الله وما معنی « مخلوقة » ؟ قال : مُقدّرة .

۵۳ ـ حدّثنا محمّدبن موسی بن المتوكّل ـ رضي‌الله عنه ـ قال : حدّثنا عبدالله بن جعفرالحميريّ ، عن يعقوب‌بن يزيد ، قال : حدّثنا الحسن‌بن عليّ بن فضّال ، عن عبد الرحمن‌بن الحجّاج ، عن سدير الصيرفيّ ، عن‌الصادق جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن جدّه عليهم‌السلام قال : قال رسول الله صلی‌الله‌عليه‌وآله : خلق نور فاطمة عليهاالسلام قبل أن تخلق الأرض والسماء . فقال بعض النّاس : يانبيّ‌الله فليست هي إنسيّة ؟ فقال‌صلی الله عليه و آله : فاطمة حوراء إنسيّة قال :ريا نبيّ الله و كيف هي حوراء إنسيّة ؟ قال : خلقها الله عزّ و جلّ من نوره قبل أن يخلق آدم إذ كانت الأرواح فلمّا خلق الله عزّو جلّ آدم عرضت علی آدم . قيل : يانبيّ‌الله وأين‌كانت فاطمة ؟ قال : كانت‌في‌حقّة تحت ساق العرش ، قالوا : يانبيّ‌الله فما كان طعامها ؟ قال : التسبيح ، والتهليل ، والتحميد . فلمّا خلق‌الله عزّوجلّ آدم و

پيامبر خدا معنی و مراد از «مخلوق» چيست؟ فرمود: در علم خدا مقدر بوده است.

(يعنی خداوند او را مختار آفريده و آزاد گذارده كه بتواند اختيار كند، و البتّه می‌داند كه چه اختيار می كند).

۵۳ـ سدير صيرفی گويد: امام‌أبوعبدالله صادق از پدرش از اجدادش عليهم‌السّلام روايت نمود: كه پيغمبر صلی‌الله‌عليه‌وآله فرمود: نور فاطمه پيش از آفرينش زمين و آسمانها آفريده شد، يكی از مردم گفت: ای پيامبر خدا بنابر اين فاطمه از جنس بشر نيست؟ پيغمبر صلی‌الله‌عليه‌وآله در پاسخ او فرمود: فاطمه حوراء بشر است، گفتند: ای پيغمبر خدا! چگونه می‌شود كه زهرا حوريّه و انسيّه باشد؟ فرمود: پيش از اين كه پروردگار متعال، حضرت آدم را خلقت نمايد، در آنهنگام كه روحهای خلايق را آفريد، فاطمه را از نور خود خلق كرد، و چون آدم را آفريد فاطمه را به او ارائه نمود. گفته شد: ای پيامبر خدا! فاطمه در آن هنگام كجا بود؟ فرمود: نور او در ميان يك ظرف كوچكی در زير ساق عرش جای داشت. گفتند: ای رسولخدا! غذای وی چه بود؟ فرمود: گفتن «سبحان اللّه، و لااله‌الاّاللّه، و حمد خدا را گفتن،

أخرجني من صلبه أحبّ الله عزّوجلّ أن يخرجها من صلبي جعلها تفّاحة في الجنّة و أتاني بها جبرئيل عليه‌السلام فقال لي : السلام عليك ورحمة الله وبركاته يا محمّد ، قلت : و عليك السلام ورحمة الله حبيبي جبرئيل . فقال : يامحمّد إنّ ربّك يقرئك السلام . قلت : منه السلام وإليه يعودُ السلام . قال : يامحمّد إنّ هذه تفّاحة أهداها الله عزّ و جلّ إليك من الجنّة فأخذتها وضممتها إلى صدري . قال : يا محمّد يقول الله جلّ جلاله : كلها . ففلقتها فرأيت نوراً ساطعاً ففزعت منه فقال : يامحمّد مالك لا تأكل ؟ كُلها ولا تخف ، فإنّ ذلك النّور المنصورة في السماء وهي في الأرض فاطمة ، قلت : حبيبي جبرئيل ، ولم سمّيت في السماء « المنصورة» وفي الأرض « فاطمة » ؟ قال : سُمّيت في الأرض « فاطمة » لأنّها فطمت

وقتی که پروردگار متعال، آدم را آفرید، مرا از پشت او بیرون نمود، و دوست داشت فاطمه را از صلب من بیرون آرد، او را به صورت یك سیب در بهشت درآورد، و جبرئیل آن سیب را نزد من آورد و به من گفت: ای محمّد درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد! گفتم: ای دوست من جبرئیل! بر تو باد درود و رحمت خدا و برکات او!

آنگاه جبرئیل گفت: ای محمّد! خدا تو را سلام می‌رساند، گفتم: ایمنی و تندرستی از جانب خداست و به سوی او باز خواهد گشت، گفت: ای محمّد، این سیبی است که خدای عزّ و جلّ از بهشت برای تو هدیه فرستاده، من آن را گرفتم و به سینهٔ خود نهادم، جبرئیل گفت: ای محمّد! خداوند جلّ جلاله می‌فرماید: این سیب را نوش‌جان نما!

چون آن سیب را شکافتم، نوری از آن تابید که من ترسان شدم. گفت: ای پیامبر خدا چرا آن را میل نمی‌کنی؟ آن را بخور و نترس! زیرا آن نور بانوئی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» می‌باشد. گفتم: ای دوست من، جبرئیل چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است؟ گفت: بدین سبب در زمین «فاطمه» نامیده شده که شیعیان خود را از جهنّم رهائی می‌بخشد، و

شيعتها من النّار وفطم أعداءها عن حبّها ، و هي في السمّاء « المنصورة » و ذلك قول الله عزّ و جلّ : « يومئذ يفرح المؤمنون * بنصر الله ينصر من يشاء » يعني نصر فاطمة لمحبّيها .

٥٤ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ، قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عثمان بن عيسى ، عن أبي أيّوب الخزّاز قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : لمّا اُنزلت هذه الآية على النبيّ صلى الله عليه وآله : « من جاء بالحسنة فله خير منها » قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللّهمّ زدني فأنزل الله تبارك وتعالى : « من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها » فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : اللّهمّ زدني ، فأنزل الله عزّ و جلّ عليه « من ذا الّذي

دشمنانش از محبّت وی بی‌بهره خواهند بود، و در آسمان بدین جهت «منصوره» است که خداوند فرموده: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ» یعنی: در آن روز (قیامت) مؤمنان به جهت یاری خدا که هر فردی را بخواهد یاری دهد خرسند می‌شوند (روم ۳۰:۳و۴).

منظور از این یاری همان نصرتی است که حضرت فاطمه سلام الله علیها به دوستان خویش خواهد کرد.

۵۴ـ ابو اُیّوب خزّاز گوید: از امام علیه السلام شنیدم که فرمود: چون این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل گردید: «من جاء بالحسنة فله خير منها» (هرکس که عمل نیکی اُنجام دهد، پس او را سزائی و پاداشی بهتر از آن کار نیکو است ـ نمل ۲۷: ۹۱) پیغمبر صلی الله علیه وآله به درگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا بر من اُفزون فرما، پس خداوند تبارك و تعالی این آیه را نازل کرد: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها» (و هرکس که کار نیکی بکند، پاداشی ده برابر آن را دارد ـ انعام ۱۶۱:۶) پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پروردگارا برایم زیادتر از این بفرما! خداوند این آیه را بر او فرو فرستاد: «مَنْ ذَاالَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ اَضْعافاً كَثيرَةً» (کیست آنکه قرض دهد به خدا قرضی نیکو، پس خدا بیفزاید آن را برایش

يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة » فعلم رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّ الكثير من الله عزّ وجلّ لا يحصى وليس له منتهى.

۵۵ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، عن أبي الحسن عليّ بن يحيى، عن عليّ بن مروك الطّائي، عن أبي عبدالله، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أيّ عُرى الإيمان أوثق؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم، فقال بعضهم: «الصلاة» وقال بعضهم: «الزكاة» وقال بعضهم: «الصّوم» وقال بعضهم: «الحجّ والعمرة» وقال بعضهم: «الجهاد» فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لكلّ ماقلتم فضل وليس به، ولكن أوثق عُرى الإيمان الحبّ في الله، والبغض في الله، وتولّي أولياء الله، والتبرّي من أعداء الله عزّ وجلّ.

۵۶ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد ابن الحسن الصفّار، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد، عن الصّادق جعفر بن محمّد،

افزايش بسيار ـ بقره ۲۴۶:۲).

پس پيامبر صلّى الله عليه وآله دانست كثير از جانب خدا بی‌شمار است و پايانی برايش نيست.

۵۵ـ عليّ بن مروك طائی گويد: امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم‌السّلام روايت نمود: كه پيغمبر صلّى الله عليه وآله روزی پرسشی را در بين اصحابش مطرح كرد و آن اين بود: در ميان دستگيره‌های ايمان كداميك از همه محكمتر است؟ گفتند: خدا و پيغمبرش بهتر می‌دانند، آنگاه يكی از ايشان گفت: نماز، و ديگری گفت: زكات، شخصی گفت: روزه، و يكی ديگر از ايشان گفت: حج و عمره، و ديگری گفت: جهاد، آنگاه پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: همهٔ اينها كه نام برديد، كارهای با فضيلتی است، ولی پاسخ سؤال من نيست، (بلكه) قوی‌ترين دستگيرهٔ ايمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، و دوست داشتن اولياء خدا، و بيزاری جستن از دشمنان خدا، می‌باشد.

۵۶ـ مسعدة بن زياد از امام صادق از پدرش عليهماالسّلام روايت نموده:

عن أبيه عليهما السلام أنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال: من أطاع الله فقد ذكر الله وإن قلّت صلاته و صيامه وتلاوته و من عصى الله فقد نسي الله و إن كثرت صلاته و صيامه و تلاوته للقرآن.

٥٧ ـ حدّثنا محمّدبن موسى بن المتوكّل، قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن زياد قال: قال الصادق عليه السلام: كذب من زعم أنّه يعرفنا وهو متمسّك بعروة غيرنا.

٥٨ ـ حدّثنا محمّدبن القاسم المفسّر الجرجانيّ، قال: حدّثنا يوسف بن محمّدبن زياد؛ وعليّ بن محمّدبن سنان، عن أبويهما، عن الحسن بن عليّ بن محمّدبن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّدبن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لبعض أصحابه ذات يوم: يا عبدالله أحبب في الله، وأبغض في الله و وال

که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که خدا را اطاعت کند خدارابیادداشته، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش اندك باشد، و آنکس که خدا را نافرمانی کند، خدا را فراموش نموده، اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش زیاد باشد.

۵۷ـ ابراهیم بن زیاد گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی که فکر کند ما را می‌شناسد، و او به دستگیره‌ای جز (احکام) ما چنگ زده باشد، دروغ گفته است.

۵۸ـ امام حسن عسکری علیه السلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهماالسّلام روایت نموده که روزی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله به یکی از یاران خود فرمود: ای بندهٔ خدا، در راه خدا دوستی کن، و در راه رضای خدا دشمنی نما، و برای خدا دوست بدار، و در راه او ستیز کن! حقیقت این است که کسی ولایت خدا را درك نخواهد کرد، جز به آن طریق، و هیچ کس مزهٔ ایمان را نخواهد چشید تا چنین نشود، اگر چه نماز و روزه‌اش بسیار باشد، و مسلّماً برادری مردم امروز، بیشترش در بارهٔ دنیاست، بر اساس آن به یکدیگر اظهار دوستی می‌نمایند، و بر همان اساس به یکدیگر خشم و کینه می‌ورزند، و آن از پروردگار بی‌نیازشان نسازد، در این موقع

في الله، وعاد في الله، فإنّه لاتنال ولاية الله إلّا بذلك، ولايجد الرّجل طعم الإيمان وإن كثرت صلاته وصيامه حتّى يكون كذلك وقد صارت مؤاخاة النّاس يومكم هذا أكثرها في الدّنيا، عليها يتوادّون، وعليها يتباغضون، و ذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً. فقال الرّجل: يارسول الله فكيف لي أن أعلم أنّي قدواليت وعاديت في الله؟ ومن وليّ الله عزّ و جلّ حتّى أُواليه؟ ومن عدوّه حتّى أُعاديه؟ فأشار له رسول الله صلّی الله علیه و آله إلى عليّ علیه السلام فقال: أترى هذا؟ قال: بلى، قال: وليّ هذا وليّ الله فواله، و عدوّ هذا عدوّ الله فعاده، و وال وليّ هذا ولو أنّه قاتل أبيك و ولدك، و عاد عدوّ هذا ولو أنّه أبوك وولدك.

۵۹ ـ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، قال: حدّثنا أبو العبّاس عبدالرّحمن بن محمّد بن حمّاد، قال: حدّثنا أبوسعيد يحيى بن حكيم، قال: حدّثنا أبو قتيبة، قال: حدّثنا الأصبغ ابن زيد، عن سعيد بن رافع، عن زيد بن عليّ علیه السلام، عن آبائه علیهم السلام، عن فاطمة بنت النّبيّ عليهما السّلام قالت: سمعت النّبيّ صلّی الله علیه و آله: إنّ في الجمعة لساعة لا يراقبها رجلٌ

آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا چگونه میسّر خواهد شد که بفهمم، یقیناً و مطمئنّاً در راه خدا دوستی و دشمنی کرده‌ام؟ و ولیّ خدای عزّ و جلّ کیست؟ تا دوستدار و فرمانبردار او باشم، و دشمن خدا چه کسی است؟ تا به او کینه و دشمنی ورزم!

پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله در حالی که اشاره به علیّ علیه السلام می‌نمود، به آنمرد فرمود: آیا این مرد را می‌بینی و می‌شناسی؟ عرض کرد: بلی، فرمود: این مرد ولیّ (سرپرست)، از جانب خداست، پس فرمان‌بردار او باش! و دشمن این (علی «ع») دشمن خداست، پس با دشمن او دشمنی نما، و با دوستدارش پیوستگی و دوستی کن! اگر چه به راستی او قاتل پدر و فرزند تو باشد و با دشمن این (علی ـ «ع») دشمنی کن، اگر چه حقیقتاً او پدر و اولاد تو باشد.

۵۹ـ زید بن علیّ علیه السلام از پدرانش از حضرت فاطمه دخت گرامی پیغمبر علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: از پیغمبر صلّی الله علیه و آله چنین شنیدم که: همانا در جمعه لحظه‌ای هست که هیچ مسلمانی آنرا در نظر نمیگیرد و در آن لحظه از خدا

مسلم يسأل الله عزّوجلّ فيها خيراً إلّا أعطاه إيّاه . قالت : فقلت : يارسول الله أيّ ساعة هي ؟ قال : إذا تدلّى نصف عين الشمس للغروب . قال : وكانت فاطمة عليها السلام تقول لغلامها: إصعد على الضّراب فإذا رأيت نصف عين الشّمس قد تدلّى للغروب فأعلمني حتّى أدعو .

٦٠ ـ حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا الحسين بن محمّد ابن عامر ، عن عمّه عبدالله بن عامر ، عن محمّد بن زياد ، عن سيف بن عميرة ، قال : قال الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام : من لم يبال ماقال وماقيل فيه ؛ فهو شِرْكُ شيطان ، ومن لم يبال أن يراه النّاس [مُسيئاً] فهو شِرْكُ شيطان ، ومن اغتاب أخاه المؤمن من غير ترة بينهما فهو شرك شيطان ، ومن شغف بمحبّة الحرام وشهوة الزّنا فهو شرك شيطان . ثمّ قال عليه السلام : إنّ لولد الزّنا علامات : أحدها بغضنا أهل البيت ، وثانيها أن يحنّ إلى الحرام الّذي

نیکی درخواست نمی‌نماید، مگر اینکه آن را به او عطا می‌کند، فرمود: عرضه داشتم: ای پیامبر خدا آن چه لحظه‌ایست؟ فرمود: هرگاه پرتو نیمی از قرص خورشید نزدیك بر پنهان شدن در افق مغرب گردد. راوی گوید: و فاطمه علیهاالسّلام به غلامش می‌گفت: برو بالای بلندی، پس هرگاه نیمی از قرص خورشید را دیدی که به غروب نزدیك شد، به من خبر ده تا دعا کنم!

۶۰ـ سیف بن عمیره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی که در آنچه می‌گوید و آنچه در باره‌اش گفته شود بی‌تفاوت باشد و ناراحت نشود همدست با شیطان است (یا در دام شیطان افتاده است). و کسی که باکی نداشته باشد از اینکه مردم او را در حال آلودگی به گناه بینند پس او در دام شیطان است، و شخصی که پشت سر برادرمؤمن خود بدگوئی نماید بدون آنکه کینه‌ای با هم داشته باشند، در دام شیطان می‌باشد و آنکس که محبّت حرام و شهوت زنا را به پردهٔ دل آویخته، در دام شیطان است. آنگاه فرمود: براستی زنازاده چند نشانه دارد: ۱ـ کینه ورزی با ما خاندان پیغمبر ۲ـ مشتاق است به سوی حرامی که از آن آفریده شده ۳ـ دین

خلق منه ، و ثالثها الاستخفاف بالدّين ، و رابعها سوء المحضر للنّاس و لا يسيء محضر إخوانه إلّا من ولد على غير فراش أبيه أومن حملت به أُمّه في حيضها .

٦١ ـ حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطّالقاني ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا عبد العزيز بن يحيى ، قال : حدّثنا عبدالله بن محمّد الضّبّيّ ، قال : حدّثنا محمّد بن هلال قال : حدّثنا نائل بن نجيح ، قال : حدّثنا عمرو بن شمر ، عن جابر الجعفيّ ، قال : سألت أبا جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «كشجرة طيّبة أصلها ثابت و فرعها في السّماء * تؤتي أُكلها كلّ حين بإذن ربّها» قال : أمّا الشجرة فرسول الله صلى الله عليه وآله وفرعها عليّ عليه السلام و غصن الشّجرة فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و ثمرها أولادها عليهم السلام وورقها شيعتنا : ثمّ قال عليه السلام : إنّ المؤمن من شيعتنا ليموت فيسقط من الشّجرة ورقة ، وإنّ المولود من شيعتنا ليولد فتورق الشّجرة ورقة .

را سبك شمارد ٤ـ برای مردم بدمحضر است، و انجمن برادران خود را بهم نمی‌زند جز کسی که نطفه‌اش بر غیر بستر پدرش منعقد گردیده یا مادرش در حال عادت ماهیانه او را حامله شده است.

٦١ـ جابر جعفی گوید: از امام پنجم حضرت باقر عليه السلام معنی قول خدای عزّ وَ جَلّ: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها» (مانند درخت پاکی که ریشهٔ آن در زمین محکم و پابرجا باشد، و شاخهٔ آن از بس بلند است سر به جانب آسمان کشیده، در هر زمان که خدا حکم نموده به ثمر دادن،ثمر خود را می‌دهد، و به اراده و تکوین آفریدگار میوهٔ خود را می‌دهد ـ ابراهیم ١٤:٣٠) را پرسیدم، فرمود: امّا آن درخت،پیامبر خدا صلى الله عليه وآله ، و شاخهٔ آن، علیّ عليه السلام و جوانهٔ شاخهٔ آن درخت، فاطمه دُخت رسولخدا صلى الله عليه وآله و میوهٔ آن اولاد او، و برگش شیعیان ما هستند، آنگاه فرمود: هرگاه مؤمنی از شیعیان ما بمیرد، از آن درخت برگی می‌افتد، و چون نوزادی از شیعیان ما متولّد شود، آن درخت برگی آورد.

٦٢ ـ حدَّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق ـ رضي الله عنه ـ قال: حدَّثنا محمّد بن سعيد بن يحيى البزوفريّ، قال: حدَّثنا إبراهيم بن الهيثم [عن اُميّة] البلديّ، قال: حدَّثنا أبي عن المعافا بن عمران، عن إسرائيل، عن المقدام بن شريح بن هانئ، عن أبيه شريح، قال: سأل أمير المؤمنين عليه السلام ابنه الحسن بن عليّ فقال: يا بُنيّ ما العقل؟ قال: حفظ قلبك ما استودعته. قال: فما الحزم؟ قال: أن تنتظر فرصتك وتعاجل ما أمكنك. قال: فما المجد؟ قال: حمل المغارم و ابتناء المكارم. قال: فما السماحة؟ قال: إجابة السائل و بذل النّائل. قال: فما الشُّحّ؟ قال: أن ترى القليل سَرَفاً و ما أنفقت تَلَفاً. قال: فما الرِّقّة؟ قال: طلب اليسير ومنع الحقير. قال: فما الكُلفة؟ قال: التّمسّك بمن لا يؤمنك، والنّظر فيما لا يعنيك. قال: فما الجهل؟ قال: سرعة الوثوب على الفرصة قبل الاستمكان

٦٢ـ شریح بن هانی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از پسرش حسن بن علی علیهما السّلام پرسید و فرمود: پسرم خِرَد چیست؟ گفت: آنکه دل تو نگهدارندهٔ چیزی باشد که در آن ودیعه نهاده‌ای.

فرمود: حَزْم (هوشیاری، دوراندیشی) چیست؟ پاسخ داد: آنکه منتظر فرصت باشی، و در امور خیری که برایت ممکن است شتاب ورزی فرمود: بزرگواری چیست؟ گفت: عفو و تحمّل لغزش دیگران، استوار نمودن زندگی بر شالودهٔ خویهای ارزنده. فرمود: بخشندگی و بلند نظری در چیست؟ پاسخ داد: برآوردن نیاز درخواست کننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چیست؟ گفت: اینکه اندك را زیاد بدانی، و آنچه را در راه خدا داده‌ای، تلف شده پنداری. فرمود: «رقّه»: پستی و بردگی چیست؟ (در نسخهٔ بحار الأنوار «دقّة». و در تحف‌العقول «الدّنیّه» ضبط شده است) گفت: کوته بینی و درخواست نمودن چیز کم، و دریغ داشتن از چیز اندك.

پرسید: خود را به رنج و مصیبت انداختن چیست؟ پاسخ داد: تمسّك به کسی که تو را ایمن نمی‌سازد، و کنجکاوی در چیزی که برایت سودی ندارد.

فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب پیش از مهارت یافتن

منها و الامتناع عن الجواب ، و نعم العون الصّمت في مواطن كثيرة و إن كنت فصيحاً .

ثمّ أقبل صلوات الله عليه على الحسين ابنه عليه السلام فقال له : يابُنَيّ ما السّؤدد ؟ قال : اصطناع العشيرة واحتمال الجريرة . قال : فما الغنا ؟ قال : قلّة أمانيك والرّضا بمايكفيك قال : فما الفقر ؟ قال : الطّمع و شدّة القنوط . قال : فما اللّوم ؟ قال : إحراز المرء نفسه وإسلامه عرسه . قال : فما الخرق ؟ قال : معاداتك أميرك ومن يقدر على ضرّك ونفعك .

ثمّ التفت إلى الحارث الأعور فقال : يا حارث علّموا هذه الحكم أولادكم فإنّها زيادة في العقل والحزم والرّأي .

در آن، و سرباز زدن از پاسخ گوئی، و چه خوب کمك کاری است خاموشی در جایگاههای بسیاری اگر چه زبان گویائی داشته باشی.

آنگاه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رو به فرزندش حسین علیه السلام نمود و به او فرمود: پسرم آقائی چیست؟ گفت: نیکوئی نمودن به قبیله، و بر گردن گرفتن و پرداختن دیهٔ جرائم و جنایات آنان.

فرمود: غنا (بی‌نیازی) در چیست؟ پاسخ داد: اندك بودن آرزوهایت، و خوشنودی به آنچه تو را کفایت می‌نماید، پرسید: بینوائی در چیست؟ گفت: طمع داشتن به همه چیز، و سخت نا‌امید شدن.

پرسید: لوم (نکوهش، سرزنش) چیست؟ پاسخ داد: که مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عیال خود را تسلیم کند!

شرح: شاید صحیح آن «لؤم» باهمزه باشد ومعنی آن ذلَّت و پستی است».

پرسیدخرق (درشتی، دریده بودن) چیست؟ گفت:درافتادن و دشمنی کردن بافرماندهٔ خود، وشخصی که می‌تواند به‌تو سود و زیانی برساند.

آنگاه به حارث اَعْوَر توجّه نمود و به وی فرمود: ای حارث! این حکمت‌ها را به فرزندانتان بیاموزید، زیرا آنها بر خِرَد و حَزْم و رأی می‌افزاید.

٦٣ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال : حدّثنا الحسن بن متّيل الدقّاق ، قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن ابن أبي عمير ، عن عمر الكرابيسيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خير شبّانكم من تشبّه بكهولكم ، وشرّ كهولكم من تشبّه بشبّانكم .

٦٤ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن خلف بن حمّاد ، عن أبي الحسن العبديّ ، عن الأعمش عن عباية الأسديّ ، عن ابن عبّاس أنّه قال : ستكون فتنة فإن أدركها أحدمنكم فعليه بخصلتين : كتاب الله ، وعليّ بن أبي طالب عليه السلام . فإنّي سمعت نبيّ الله صلّى الله عليه وآله يقول ـ و هو آخذ بيد عليّ عليه السلام ـ : هذا أوّل من آمن بي ، وأوّل من يصافحني يوم القيامة ، و هو فاروق هذه الامّة يفرق بين الحقّ و الباطل ، و هو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظلمة ، و إنّه لهو الصدّيق الأكبر ، و هو بابي الّذي أوتي منه ، و هو خليفتي من

٦٣ـ عمر کرابیسی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین جوانان شما آنانند که خود را همانند پیرانتان سازند، و بدترین پیران شما آنهایند که خویشتن را همانند جوانانتان سازند.

توضیح: شاعر گفته است:

شَیْئانِ عَجیبانِ هُما أبْرَدُ مِنْ یَخ   شَیخٌ یَتَصَبّی وَصَبِیٌّ یَتَشَیَّخ

٦٤ـ عبایهٔ اسدی گوید: ابن عبّاس گفت: بزودی فتنه و آشوبی خواهد آمد، که اگر فردی از شما دچار آن گردید، بر او باد به دو خصلت کتاب خدا و علیّ بن ابی‌طالب، چون من از پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که فرمود: این نخستین فردی است که به من ایمان آورده، و اوّل کسی استکه در روزِ رستاخیز دست به دست من خواهد نهاد، و اوست فاروق این امّت که حق و باطل را از هم جدا خواهد ساخت، و او رئیس و بزرگ دین، و ثروت، رئیس ستمگران است و قطعاً او عدالت گستر و دوست وفادار بزرگ می‌باشد، و او در (علم) من است که از جانب او می‌آید، و او جانشین من است بعد از

بعدي .

٦٥ ـ حدّثنا أبي ، ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ـ رضي الله عنهما ـ قالا : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن مقاتل بن سليمان ، قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لمّا صعد موسى عليه السلام إلى الطّور فناجى ربّه عزّوجلّ قال : يارب أرني خزائنك ، فقال : يا موسى إنّما خزائني إذا أردت شيئاً أن أقول له : «كن» فيكون .

٦٦ ـ حدّثنا أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا أحمد بن إدريس ، قال : حدّثنا محمّد ابن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ ، قال : حدّثنا محمّد بن عبدالحميد ، عمّن حدّثه . قال مات رجل من آل أبي طالب لم يكن حضره أبوالحسن عليه السلام فجاء قوم فلمّا جلس أمسك القوم كأنّ على رؤسهم الطّير وكانوا في ذكر الفقر[اء] والموت : فلمّا جلس قال : ابتداءً منه : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : ما بين السّتين إلى السبعين معترك المنايا . ثمّ قال عليه السلام : الفقر[اء]

در گذشتم.

٦٥ـ مقاتل بن سليمان گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمود: حضرت موسى چون از كوه طور بالا رفت و با خدايش مناجات كرد، گفت: پروردگارا گنجينه هايت را به من بنما، خدا فرمود: اى موسى جز اين نيست كه خزانه‌هاى من آن استكه: هرگاه چيزى را بخواهم، به آن بگويم: ايجاد شو! فوراً پديدار گردد.

٦٦ـ محمّد بن عبدالحميد از قول شخصى كه اين حديث را برايش نقل نموده، گويد: مردى از خاندان ابوطالب مرده بود، علىّ عليه السلام در مراسم او حضور نداشت، وقتى كه آمد، كسانى كه در آنجا بودند، در بارهٔ بينوايان و مرگ سخن مى‌گفتند، با آمدن حضرت ابوالحسن چنان سكوتى بر مجلس حكمفرما شد كه گويا بر سر آنان پرنده‌اى نشسته (و از ترس آنكه به پرواز در نيايد دم نمى‌زدند) پس چون نشست، بدون اينكه شخصى سؤالى نموده باشد، سخن را اينگونه آغاز كرد: پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: ميان شصت تا هفتاد سالگى عمر بشر، ميدان

عن الإسلام.

٦٧ ـ حدّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا أبي، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن إبراهيم النوفليّ، عن الحسين بن المختار بإسناده رفعه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ملعون ملعون من أكمه أعمى؛ ملعون ملعون من عبد الدّينار و الدّرهم؛ ملعون ملعون من نكح بهيمة.

قال مصنّف هذا الكتاب قوله عليه السلام: «ملعون ملعون من أكمه أعمى» يعني من أرشد متحيّراً في دينه إلى الكفر وقرّره في نفسه حتّى اعتقده ومعنى قوله عليه السلام: «ملعون ملعون من عبد الدينار والدّرهم» فإنّه يعني بمن يمنع زكاة ماله ويبخل بمؤاساة إخوانه فيكون قد آثر عبادة الدّينار والدّرهم على عبادة خالقه وأمّا نكاح البهيمة فمعروف.

٦٨ ـ حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى ـ رضي الله عنه ـ قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب،

کارزار زندگی و مرگ است. آنگاه فرمود: نیازمندان وسیلهٔ آزمایش اسلامند.

٦٧ـ حسین بن مختار به سند خودش مرفوعاً گوید: پیامبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: ملعون است، ملعون! (رانده و دور کرده شده از نیکی و رحمت) شخص نیم کور نابینا، نفرین شده و لعنت شده است آدم پول پرست، نفرین شده و لعنت شده است شخصی که با حیوان جماع کند.

مصنّف این کتاب گوید: فرمایش پیغمبر صلّى الله عليه وآله: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَكْمَهَ أَعْمَى» یعنی شخص آنکس را که در دینش واله و سرگردان است، به کفر کشانده و خود را در دل او جا دهد تا به او عقیده‌مند گردد، و معنی قول او عليه السلام «ملعون ملعون من عبدالدّينار والدّرهم» یعنی کسی که زکات مالش را نمی‌دهد، و از همدردی و کمك مالی به برادران دینیش خودداری می‌کند، و پرستش پول طلا و نقره را بر عبادت آفریننده‌اش ترجیح داده است وأمّا نکاح بهیمه (جماع با حیوانات) معروف است.

٦٨ـ محمّد بن عبدالله بن مسکان گوید: پدرم گفت: امام صادق عليه السلام

عن الحسن بن محمّد ، عن محمّد بن يحيى الفارسي ، عن أبي حنيفة محمّدبن يحيى ، عن الوليد بن أبان ، عن محمّدبن عبدالله بن مسكان ، عن أبيه ، قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ فاطمة بنت أسد ـ رحمها الله ـ جاءت إلى أبي طالب تبشّره بمولد النبيّ صلى الله عليه وآله فقال لها أبوطالب : اصبري لي سبتاً آتيك بمثله إلّا النبوّة فقال : السّبت ثلاثون سنة و كان بين رسول الله صلى الله عليه وآله و أميرالمؤمنين عليه السلام ثلاثون سنة .

٦٩ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، قال : حدّثنا محمّدبن يونس ، قال : حدّثنا حمّادبن عيسى ، قال : حدّثنا جعفربن محمّد ، عن أبيه عليهما السلام قال : قال جابر بن عبدالله : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعليّ بن أبي طالب عليه السلام قبل موته بثلاث: سلام الله عليك يا أباالرّيحانتين ، أُوصيك بريحانتيّ من الدّنيا فعن قليل ينهدّ ركناك والله خليفتي عليك . فلمّا قبض رسول الله صلى الله عليه وآله قال عليّ : هذا أحد ركنيّ الّذي قال لي رسول الله ، فلمّا ماتت فاطمة سلام الله عليها قال عليّ عليه السلام : هذاالرّكن الثاني الّذي

فرمود: هنگامی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله از مادر متولّد شد، فاطمه دخت اسد ـ رحمها اللّه ـ نزد همسرش أبوطالب آمد و مژدهٔ تولّد پیغمبر را به او داد، ابوطالب به او فرمود: یك «سبت» (روزگار دراز و طولانی) برایم صبر کن، من‌هم (مژده تولّد) مانند آن را جز نبوّت که ندارد به تو خواهم داد، آنگاه فرمود: «سبت» مدّت سی سال است و فاصلهٔ زمانی بین تولّد پیغمبر تا تولّد امیرالمؤمنین سی سال بود.

٦٩ـ حمّادبن عیسی گوید: امام صادق عليه السلام از پدرش برایمان نقل کرد که جابربن عبداللّه گفت: سه سال قبل از اینکه مرغ روح پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله به ملکوت أعلی پرواز کند از آن حضرت شنیدم که به علیّ بن أبی‌طالب می‌فرمود: سلام خدا بر تو باد! ای پدر دوریحانه، سفارش می‌کنم تو را به دو ریحانهٔ من از دنیا، پیمانهٔ عمر من نزدیك است پر شود، و بزودی از میان شما خواهم رفت، به خدا بزودی دو تکیه‌گاه تو درهم فرو ریزند، به خدا سوگند خلافت و جانشینی من بر عهدهٔ تو است. چون پیامبر خدا صلى الله عليه وآله جان به جان آفرین تسلیم کرد، علی عليه السلام

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله .

۷۰ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن سلمة بن الخطّاب ، عن الحسن ابن يوسف ، عن صالح بن عقبة ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال : الناس ثلاثة عربيّ ، ومولى ، وعِلْج . فأمّا العرب فنحن ، وأمّا المولى فمن والانا ، وأمّا العلج فمن تبرّأ منّا وناصبنا .

۷۱ ـ وبهذا الإسناد ، عن الحسن بن يوسف ، عن عثمان بن جبلة ، عن ضريس ابن عبدالملك قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : نحن قريش ، وشيعتُنا العرب ، و عدوُّنا العجم .

۷۲ ـ وبهذا الإسناد ، عن سلمة ، عن عمر بن سعيد بن خَيْثم ، عن أخيه معمر ، عن محمّد بن عليّ عليهما السلام قال : نحن العرب ، و شيعتنا منّا ، و سائر النّاس هَمَج أو هبج . قال : قلت : وما الهمج ؟ قال ، الذّباب ، قلت : وما الهبج ؟ قال : البقّ .

فرمود: این یکی از آن دو رُکنی است که رسول خدا به من فرموده بود، و چون حضرت فاطمه سلام الله علیها شهیده گردید، علی علیه السلام فرمود: این تکیه گاه دومی بود که پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرموده بود.

۷۰ـ صالح بن عُقبه گوید: حضرت کاظم علیه السلام فرمود: مردم سه قسمند: تازی، و مولی (فرمانبر) و «عِلْج» (بی دین درشت و سخت) فرمود: اما «عرب» ما هستیم، و «مَوْلیٰ» آنکسی استکه ما را ولی و سرپرست خود می‌داند و دوستی ما را در دل دارد، و «علج» کسی استکه از ما بیزاری جوید و به ما ناسزا گوید.

۷۱ـ ضریس بن عبدالملك گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مراد از قریش ما هستیم، و از عرب شیعیان ما، و از عجم دشمنان ما.

۷۲ـ سعید بن خَیْثَم گوید: برادرم معمّر گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: عرب مائیم، و شیعیان ما از مایند و بقیّهٔ مردم «همج» (نوعی مگس ریزه شبیه پشه که بر روی گوسفند و چهارپا نشیند) یا «همج»اند، گوید: عرض کردم: «همج» چیست؟ فرمود: مگس. گفتم: «هبج» چه باشد؟ فرمود: «بق» (پشه، شپش).

۷۳ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعدبن‌عبدالله، عن أحمدبن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن داودبن الحصين، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: مايزال الرّجل ممّن ينتحل أمرنا يقول‌لمن‌منّ الله عليه‌بالإسلام: «يانبطيّ» قال: فقال عليه السلام: نحن أهل البيت و النبطيّ من ذرّيّة إبراهيم إنّما هما نبطان من النّبط الماء والطّين وليس بضارّه في‌ذرّيّته شيء، فقوم‌استنبطوا العلم فنحن‌هم.

۷۴ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال: حدّثنا سعدبن عبدالله، عن‌أيّوب بن‌نوح، عن‌صفوان ابن يحيى، عن أخي دارم، عن محمّد بن‌مسلم، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: من ولد في‌الإسلام فهوعربيّ، ومن دخل فيه طوعاً أفضل ممّن دخل فيه كرهاً و المولى هو الّذي يؤخذ أسيراً من‌أرضه ويسلم فذلك المولى.

۷۵ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن‌المتوكّل، عن محمّد بن يحيى؛ وأحمدبن إدريس‌جميعاً، عن محمّد بن أحمد، عن أحمدبن محمّد، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: قال:

۷۳ـ يعقوب بن شعيب گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: مردى است كه كيش ما را اختيار كرده، به شخصى كه خدا بر او منّت نهاده و مسلمان شده، مى‌گويد: «اى نَبْطِيّ». گويد: امام عليه السلام فرمود: اهل بيت ما هستيم، و «نبطى» از دودمان حضرت ابراهيم‌اند، آنها هر دو يكى هستند، و از آب و گل جوشيده، و بيرون آورده شده‌اند،واژهٔ «نَبْطِي» از «نَبطَ الماءُ وَالطِّين» (گل و آب از زمين و چشمه جوشيد و آشكارا شد بعد از پنهانى) باز گرفته شده و زيانى به نژاد او نمى‌رساند، پس گروهى هستند كه دانش را كشف كردند و آن گروه ما هستيم.

۷۴ـ محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مى‌فرمود: شخصى كه در اسلام متولّد گردد «عربى» است، وآنكس‌كه به اختيار خود اسلام را پذيرفته، برتر از شخصى است كه از روى بى‌ميلى مسلمان شده، و «مولى» كسى است كه از سرزمين خودش به اسارت گرفته شده، و اسلام آورده پس او «مولى» است.

۷۵ـ احمد بن محمّد از يكى از راويان مرفوعاً تا امام صادق عليه السلام از

رسول‌الله صلى الله عليه وآله: ثمانية لاتقبل لهم صلاة: العبد الآبق حتّى يرجع إلى مولاه، و النّاشز عن زوجها وهو عليها ساخط، ومانع الزكاة، وتارك الوضوء، والجارية المدركة تصلّي بغير خمار، وإمام قوم يصلّي بهم وهم له كارهون، والزّبين ـ قالوا: يارسول الله وماالزّبين؟ قال: الرّجل يدافع الغائط والبول ـ والسّكران، فهؤلاء الثمانية لاتقبل لهم صلاة.

٧٦ ـ حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري، قال: حدّثنا محمّد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن الوليد بن العبّاس، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: الحسب الفعال، و الشرف المال، والكرم التّقوى.

٧٧ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ، قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن أبي سعيد الآدميّ، عن يعقوب بن يزيد، عن عبدربّه بن نافع، عن الحباب بن موسى، عن أبي جعفر عليه السلام قال: من ولد في الإسلام حرّاً فهو عربيّ؛ و من كان له عهد فخفر..

آنحضرت حديث كرد: كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هشت گروه‌اند كه نمازشان قبول نمی‌شود: بردهٔ فراری تا به نزد مولای خود بازگردد، و زنی كه با شوهرش ناسازگار باشد و خود را در اختيار او قرار ندهد و شوهر بر او خشمگين باشد، و شخصی كه زكات ندهد، و فردی كه وضو را ترك نمايد، و دختر بچه‌ای كه به حدّ تميز و دريافت رسيده و بدون روپوشی نماز بخواند، و پيشنمازی كه بر قومی نماز بخواند، و مأمومينش به او مايل نباشند، و «زبين». عرض كردند: ای پيامبر خدا «زبين» چيست؟ فرمود: كسی كه احتياج به قضای حاجت و دفع ادرار دارد و خودداری می كند، و آدم مست. از اين هشت طايفه نماز پذيرفته نمی‌شود.

۷۶ـ وليد بن عبّاس گويد: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم كه می‌فرمود: شخصيّت بشر كردار اوست، وثروت‌مايهٔ آبرومندی‌است، و پرهيزكاری سرمايهٔ بزرگواری است.

۷۷ـ حباب بن موسی گويد: امام باقر عليه السلام فرمود: شخصی كه در اسلام آزاد بدنيا آمده او «عربی» است، و فردی كه عهدی برگردن داشته و به آن وفا

في عهده فهو مولى رسول الله صلّى الله عليه و آله؛ ومن دخل في الإسلام طوعاً فهو مهاجر.

۷۸ ـ وبهذا الإسناد، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن هارون، عن أبي يحيى الواسطيّ عمّن ذكره قال: قال رجل لأبي عبدالله عليه السلام: إنّ الناس يقولون: من لم يكن عربيّاً صلباً أو مولى صريحاً فهو سفليّ، فقال: وأيّ شيء المولى الصريح؟ فقال له الرّجل: من ملك أبواه، قال: ولم قالوا هذا؟ قال: قالوا لقول رسول الله صلّى الله عليه و آله: «مولى القوم من أنفسهم» فقال: سبحان الله أما بلغك أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله قال: «أنا مولى من لا مولى له، وأنا مولى كلّ مسلم عربيّها وعجميّها»؟ فمن والى رسول الله صلّى الله عليه و آله أليس يكون من نفس رسول الله صلّى الله عليه و آله؟ ثمّ قال: أيّهما أشرف من كان من نفس رسول الله صلّى الله عليه و آله أو من كان من نفس أعرابيّ جلف بائل على عقبيه؟ ثمّ قال عليه السلام: من دخل في الإسلام

نماید او دوست پیامبر خدا می‌باشد، آنکس که بمیل خود اسلام را اختیار کرد «مهاجر» است.

۷۸ـ یحیی واسطیّ از شخصی که نامش را برد روایت کرده که گفت: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: همانا عامّه می‌گویند: هرکس عرب تبار نباشد یا «مولای صریح» نباشد، آن پست است؟ فرمود: و «مولای صریح» چه کسی است؟ آن مرد عرضه داشت: کسی است که اگر نژادش عرب نیست پدر و مادرش مملوك عربها بوده‌اند و نوکر خانه زاد عربهاست، فرمود: این‌را به چه دلیل می‌گویند؟ گفت: می‌گویند به دلیل فرمودهٔ پیغمبر خدا صلّى الله عليه و آله «مولی هر قوم از خودشان محسوب است»، امام از روی تعجّب فرمودند: «سُبْحانَ اللّهِ» مگر به تو نرسیده که پیغمبر خدا صلّى الله عليه و آله فرموده: «من مولای کسی‌هستم که مولائی برایش نیست، و من مولای همهٔ مسلمانهایم، عرب باشند یا عجم» بنابر این هرکس پیغمبر را ولیّ خود قرار داد و او را دوست داشت و یاریش نمود و از او متابعت کرد، آیا از نفس رسول خدا نمی‌باشد؟ آنگاه فرمود: کدامیك از این دو شرافتمندترند: کسی که از نفس پیامبر خدا صلّى الله عليه و آله باشد یا آنکس که از نفس عرب بیابانگرد بی

رَغبة خير ممّن دخل رَهبة ، ودخل المنافقون رَهبة والموالي دخلوا رغبة .

۷۹ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا محمّدبن يحيى العطّار ، عن محمّدبن أحمد ، عن عليّ بن السّنديّ ، عن محمّدبن عمروبن سعيد ، عن أبيه ، قال : كنت عند أبي‌الحسن عليه‌السلام حيث دخل عليه داود الرقّيّ فقال له : جعلت فداك إنّ النّاس يقولون : إذا مضى للحامل ستّة أشهر فقد فرغ الله من خلقته . فقال أبوالحسن عليه‌السلام : يا داود ادع و لو بشقّ الصفا . فقلت : جعلت فداك وأيّ شيء الصّفا ؟ قال : مايخرج مع الولد فإنّ الله يفعل مايشاء .

۸۰ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدَّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن فضّال عن ابن بكير ، عن زرارة ، قال : ذهبت أنا وبكير مع رجل من ولد عليّ إلى المشاهد حتّى انتهينا إلى أُحُد ، فأرانا قبور الشهداء ثمّ دخل بنا الشِعبَ فمضينا معه ساعة حتّى مضينا إلى مسجد هناك فقال : إنّ رسول‌الله صلّى‌الله‌عليه‌وآله صلّى فيه فصلّينا فيه ، ثمّ أرانا مكاناً في رأس

ادبی که بر پاشنه پای خود ادرار می کند؟!(مثل ناقه)؟!سپس فرمود: فردی که با میل و رغبت مسلمان شود، بهتر است از آنکس که از ترس مسلمان شده، و منافقها (ی عرب) از ترس مسلمان شدند و غیر عربها با کمال رغبت و میل اسلام را پذیرفتند.

۷۹ـ عمروبن سعید گوید: پدرم گفت: در خدمت امام هفتم ابوالحسن علیه‌السلام بودیم، داود رقّی به محضرش شرفیاب شد و عرض کرد: قربانت شوم! عامّه می گویند: وقتی شش ماه از آغاز انعقاد نطفه در رحم بگذرد، خداوند از آفرینش او فارغ گشته، امام کاظم علیه‌السلام فرمود: ای داود دعا کن، اگر چه در وقت شکافته شدن صفا (پردهٔ رحم)باشد ،من گفتم: فدایت ! «صفا» چیست؟ فرمود: کیسه ای که همراه نوزادِ بیرون می آید، زیرا خداوند هرچه بخواهد انجام می دهد.

۸۰ـ زراره گوید: من و بکیر همراه مردی از فرزندان علی برای زیارت قبور شهدای اُحُد رفتیم تا به اُحُد رسیدیم، قبرهای شهدا را بما نشان داد، سپس ما را وارد درّه کرد و مدّتی با او رفتیم تا ما رابمسجدی که در آنجا بود، برد و گفت: پیغمبر خدا (ص) دراینجانماز خوانده، پس ما در آن مسجد نماز خواندیم، بعد

جبل فقال : إنّ النّبي ّ صلی الله علیه و آله صعد إليه فكان يكون فيه ماء المطر . قال زرارة : فوقع في نفسي أنّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله لم يصعد إلى ماء ثمّ ، فقلت أنا : فإنّي لا أجيء معكم ، أنا نائم ههنا حتّى تجيئوا ، فذهب هو وبكير ، ثمّ انصرفوا وجاؤوا إليّ فانصرفنا جميعاً حتّى إذا كان الغد أتينا أباجعفر علیه السلام فقال لنا : أين كنتم أمس فإنّي لم أركم فأخبرناه و وصفنا له المسجد والموضع الّذي زعم أنّ النبيّ صلی الله علیه و آله صعد إليه فغسل وجهه فيه ، فقال أبوجعفر : ماأتى رسول الله ذلك المكان قطّ ، فقلنا له : و روي لنا أنّه كسرت رباعيته . فقال : لا ، قبضه الله سليماً و لكنّه شجّ في وجهه فبعث عليّاً فأتاه بماء في حَجَفة فعافه رسول‌الله صلی الله علیه و آله أن يشرب منه وغسل وجهه .

۸۱ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن‌عبدالله ، عن أحمدبن‌أبي‌عبدالله ، عن محمّدبن

روی قلّهٔ کوه مکانی بما نشان داد، و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا بالا رفته تا ببیند آیا آب باران در آن مکان یافت می‌شود.

زراره گوید: در ذهنم این سؤال پیدا شد که پیغمبر برای آبی که در آنجاست بالای کوه نمی‌رود، به آنان گفتم: من همراه شما نمی‌آیم در اینجا می‌خوابم تا شما باز گردید، او و بکیر رفتند و باز آمدند و همگی به منزل برگشتیم. فردای آنروز خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب شدیم، بما فرمود: دیروز کجا بودید؟ شما را ندیدم ماجرای خود را به آنحضرت گفتیم، و مسجد و جایی را که (آن مرد) گمان می‌کرد، رسولخدا صلی الله علیه و آله بالا رفته و صورتش را در آنجا شسته، همه را تعریف کردیم، امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر هرگز به آنجا نرفته است. عرضه داشتیم: و برای ما روایت شده که دندان میان ثنایا و انیاب آن بزرگوار شکسته شده فرمود: نه. خداوند سالم جان او را گرفت امّا زخمی در چهره‌اش پیدا شد، علی را فرستاد در جُحْفَه آبی برایش آورد، پیغمبر آن را گرفت و نخواست تا از آن بیاشامد، و صورتش را شست .

۸۱ـ شعبی گوید: ابن کواء به حضرت علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان!

عليّ الكوفيّ، عن سفيان، عن فراس، عن الشعبيّ، قال: قال ابن الكوّاء لعليّ عليه السلام: يا أمير المؤمنين أرأيت قولك: «العجبُ كلّ العجَب بين جمادىٰ ورجب» قال عليه السلام: ويحك يا أعور هو جمع أشتات، ونشر أموات، وحصد نبات، وهنات بعد هنات، مهلكات مبيرات، لست أنا ولا أنت هناك.

۸۲ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى عن صالح بن ميثم، عن عَباية الأسديّ، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام وهو مسجل و أنا قائم عليه: لآتينّ بمصر مبيراً ولأنقضنّ دِمشق حَجَراً حَجَراً، ولاُخرجنّ اليهود و النّصارىٰ من [كلّ] كور العرب، ولأسوقنّ العرب بعصاي هذه. قال: قلت له: يا أمير المؤمنين كأنّك تخبرنا أنّك تحيى بعد ما تموت! فقال: هيهات يا عَباية ذهبت في غير مذهب يعقله رجل منّي.

قال مصنّف هذا الكتاب ـ رضي الله عنه ـ: إنّ أمير المؤمنين عليه السلام اتّقى عَباية

خبر ده مرا از فرمودهات: «چه شگفت است! و همهٔ شگفتی‌ها در فاصلهٔ زمانی ماه جمادی و رجب خواهد بود» امیر مؤمنان به او فرمود: وای بحالت ای یك چشم! آن، همان زمانی است که، پراکنده ها جمع شوند، ومردگان پراکنده شوند، وروئیده‌ها درو گردد وبدبختی های تباه کننده و درهم کوبنده پشت سر هم آیند، آنوقت در آنجا نه من خواهم بود و نه تو.

۸۲ـ عبایه اسدی گوید: درحالیکه (امیرمؤمنان عليه السلام) دراز کشیده بود و من در بالای سرش ایستاده بودم،شنیدم که فرمود: مسلّماً، در مصر هلاك کننده‌ای خواهد آمد، و محقّقاً شهر دمشق را یك سنگ‌ یك‌سنگ‌ دَرْهَم خواهد کوبید، و حتماً یهودیان و مسیحیان از هر ایالت و ناحیهٔ عرب سر بر خواهند آورد، و یقیناً عرب را با این عصایم خواهم راند، گوید: به آنحضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویا بما خبر می‌دهی پس از آنکه مردی زنده می‌شوی؟! فرمود: چه دور است این، ای عبایه! معتقد شدی به غیر عقیده‌ای که مردی آن را از من باور کند.

مصنّف این کتاب رضی الله عنه گوید: قطعاً امیرالمؤمنین عليه السلام در این

الأسديّ في هذا الحديث واتّقى ابن الكوّاء في الحديث السابق لأنّهما كانا غير محتملين لأسرار آل محمّد عليهم السلام.

٨٣ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن ابن سنان، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن سدير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول أمير المؤمنين عليه السلام: «إنّ أمرنا صعب مستصعب لا يقرّ به إلّا ملك مقرّب أو نبيّ مرسل أو عبدٌ امتحن الله قلبه للإيمان» فقال: لأنّ في الملائكة مقرّبين وغير مقرّبين، ومن الأنبياء مرسلين وغير مرسلين، ومن المؤمنين ممتحنين و غير ممتحنين، فعرض أمركم هذا على الملائكة فلم يقرّ به إلّا المقرّبون، وعرض على الأنبياء فلم يقرّ به إلّا المرسلون، و عرض على المؤمنين فلم يقرّ به إلّا الممتحنون. قال: ثمّ قال لي: مر في حديثك.

٨٤ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد الجوهريّ، عن إسماعيل بن إبراهيم، عن أبي معاوية الأشتر، قال: سمعت

حديث يا عبايه، و در حديث قبل با ابن كوّاء به طريق تقيّه سخن گفته، چون نميتوانستند اسرار آل محمّد را تحمّل كنند.

غمِ حبيب نهان به ز گفتگوي رَقيب ✿ كه نيست سينهٔ ارباب كينه، مَحرم راز

۸۳ـ سدير گويد: از امام صادق عليه السلام در بارهٔ قول اميرمؤمنان عليه السلام پرسيدم، كه فرموده: «قطعاً امر ما دشوار و طاقت فرسا است، به او اقرار نكند مگر فرشتهٔ مقرّب، يا پيامبر مرسل، يابندهاى كه خداوند دلش را جهت ايمان آزموده است». در پاسخم فرمود: چون فرشتگان دو قسمند: آنان كه مقرّب درگاه خدايند و آنانكه مقرّب نيستند، و پيامبران مرسل وغير مرسلند، و مؤمنان نيز آزموده شده وآزمايش‌نشده‌اند.پس اين امر شما (ولايت) را فرشتگان به آن اعتراف ننمودند، مگر آزموده شدگان (از ايشان)، و بر پيامبران عرضه شد: به آن اقرار نكردند، جز مرسلها، و بر مؤمنان هم ارائه شد، به آن اعتراف ننمودند مگر آزموده شدگان گويد: آنگاه به من فرمود: مرور كن در حديثت.

۸۴ـ ابو معاويهٔ أشتر گويد: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود: شخصى

أباعبدالله عليه السلام يقول : من شكا إلى مؤمن فقد شكا إلى الله عزّوجلّ ، ومن شكا إلى مخالف فقد شكاالله عزّوجلّ .

٨٥ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن كليب بن معاوية الأسديّ ، قال : قلت لأبي‌عبدالله عليه السلام : شيعتك تقول : الحاجّ أهله وماله في‌ضمان الله و [قد] يخلف في أهله ، وقد أراه يخرج فيحدث [على] أهله الأحداث . فقال عليه السلام : إنّمايخلفه‌فيهم بماكان يقوم به ، فأمّا ماكان حاضراً لم يستطع دفعه فلا .

٨٦ ـ أبي ـ رحمه‌الله ـ قال : حدّثنا سعدبن عبدالله ، عن أحمدبن محمّد ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن حريز ، عن زرارة ، قال : سألت أباجعفر عليه السلام : هل سئل رسول‌الله صلى الله عليه وآله عن الأطفال . فقال : قدسئل فقال : الله أعلم بما كانوا عاملين . ثمّ قال : يا زرارة هل‌تدري

که نزد مؤمنی شکوه نماید تحقیقاًنزد خدا شکایت نموده و آنکس که شکایت نزد مخالف (ولایت) برد، از خدای عزّ و جلّ شکایت کرده است.

۸۵ـ کلیب بن معاویه اسدی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شیعهٔ تو می‌گویند: خاندان و ثروت افرادی که به زیارت حجّ رفته‌اند، در ضمان خداست، و پروردگار خلیفهٔ وی در خاندانش می‌شود، (در حالیکه) ما شاهدیم (که شخصی بقصد حجّ) بیرون می‌آید، و اتّفاقات بدی برای خانواده‌اش رخ می‌دهد.

امام علیه السلام فرمود: قطعاً خدا را در میان خانواده‌اش جانشین خودمی‌سازد، در اموری که بر عهدهٔ خودش بوده است، امّا در کارهائی که اگر خودش هم حاضر بود توانائی دور ساختن آن را نداشت، خدا جانشین او نیست.

۸۶ـ زراره گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا از وضعیت کودکانی که میمیرند از پیغمبر صلى الله عليه وآله سؤال شده (که خداوند با آنها چه می‌کند)؟ فرمود: قطعاً پرسیده شده و حضرت پاسخ‌داده:«خدا کاملاً دانا است به این که اگر زنده

ما قوله : «الله أعلم بما كانوا عاملين» ؟ قال : لا ، قال: لله عزّ وجلّ فيهم المشيئة ، إنّه إذا كان يوم القيامة اُتي بالأطفال ، و الشيخ الكبير الّذي قد أدرك السنّ ولم يعقل من الكبر و الخرف ، والّذي مات في الفترة بين النبيّين ، والمجنون و الأبله الّذي لا يعقل ، فكل واحد [منهم] يحتجّ على الله عزّ وجلّ فيبعث الله تعالى إليهم ملكاً من الملائكة فيؤجّج ناراً فيقول : إنّ ربّكم يأمركم أن تثبوا فيها فمن وثب فيها كانت عليه برداً وسلاماً ، ومن عصاه سيق إلى النار .

۸۷ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن محمّد ، عن أبيه ، عن صفوان بن الحكم الحنّاط ، قال : حدّثني زيد الشحّام ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : النعيم في الدّنيا الأمن ، و صحّة الجسم . و تمام النعمة في الآخرة دخول الجنّة . وما

می‌ماندند) چه کرداری انجام می‌دادند» آنگاه فرمود: ای زراره آیا میدانی معنای فرمودهٔ آنحضرت که: «خدا داناست به آنچه اگر زنده می‌ماندند، انجام می‌دادند» چیست؟

زراره گفت: نه فرمود: خدای عزّ و جلّ برای ایشان خواسته و اراده‌ای دارد ، چون روز قیام فرا رسد، کودکان آورده می‌شوند، و آن پیری که سالهای زیادی را در دنیا گذرانده و به جهت زیادی سن عقلش را از دست داده و خِردی ندارد، و آنکه راکه در دوران میان بعثت پیغمبری تا پیامبر دیگر مرده است، و دیوانه و ساده لوح کودنی را که نمی‌اندیشد، پس هر یك [از ایشان] بر خدا دلیلی می‌آورد، خداوند فرشته ای را به سوی آنها می‌فرسد، و او آتشی افروزد، آنگاه می‌گوید: همانا پروردگارتان دستور داده است: شما خود را در آن بیفکنید، پس هرکس که خود را در آن بیافکند، آتش بر او سرد و ایمن گردد، وهرکس که اطاعت او را نکند، به جهنّم بُرده می‌شود.

۸۷ـ زید شحّام از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نعیم در دنیا امنیّت و سلامت جسم است ، و تمام نعمت در آخرت ورود به بهشت است ،

تمّت النّعمة على عبد قطّ لم يدخل الجنّة .

حدّثنا أبوالحسن عليّ بن عبدالله بن أحمد بن بابويه المذكّر ، قال : سمعت القاضي الكبير أبا الحسن عليّ بن أحمد الطبريّ يقول : حدّثني أبوسعيد الحسن بن عليّ بن زكريّا ابن زفر العَدَويّ البصريّ ، قال : مررت بالبصرة بمحلّ « طحان » و هي ناحية و إذاً زحام على باب ، و ناس يدخلون دار ، و ناس يخرجون ، فدخلت فإذاً شيخ يقول : حدّثني مولاي أنس بن مالك . ـ وهو « خراش » مولى «أنس» ـ قال أبوسعيد : ولم يكن معي ورق فاستعرت قلماً و كتبت هذه الأربعة عشر حديثاً على ظهر نعلي :

۸۸ ـ حدّثنا أبو الحسن ؛ قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبريّ ، قال : حدّثنا أبوسعيد قال : حدّثني خراش مولى أنس بن مالك ، قال : حدّثنا مولاي أنس بن مالك قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : الصوم جنّة ـ يعني حجاب ـ مِنَ النّار . و إنّما قال ذلك لأنّ

وهيچ نعمتى بربنده‌اى كامل نگردد هرگز تا داخل بهشت نشود.

ابو سعيد عَدْوى بصرى گويد: در بصره از محلّ طحان (جاى آسيابها) مى‌گذشتم و آن خود ناحيه‌اى است، و ديدم كه بر در منزلى مردم ازدحام كرده‌اند، عدّه‌اى به درون خانه مى‌روند، و عدّه‌اى از خانه بيرون مى‌آيند، من هم به داخل آن منزل رفتم، پير مردى را ديدم كه مى‌گفت: مولايم أنس بن مالك برايم نقل كرد ـ و آن پير مرد «خراش» غلام آزاد كردهٔ «انس» بود ـ ابو سعيد گويد: كاغذى همراه نداشتم پس قلمى عاريه نمودم، و اين چهارده حديث را بر پشت كفشم يادداشت كردم.

مصنّف، اين چهارده حديث را از اينجا شروع كرده وتا شمارهٔ ۱۰۱ آنها را در اين كتاب آورده است: و بايد توجّه داشت كه در همهٔ اين ۱٤ حديث حدّثنا ابوالحسن تا فرموده‌اش حدّ ثنا ابو سعيد از سخن مؤلّف است وازابو سعيد بازگو نشده است.

۸۸ـ انس گويد: پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: «روزه سپرى است» ـ يعنى مانع از آتش جهنّم ـ و جز آن نيست كه سپر بودنش بدين سبب مى‌باشد كه روزه

الصوم نسك باطن ليس فيه نزغة شيطان ولا مرايات إنسان .

۸۹ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمدالطبريّ ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول‌الله ﷺ : للصّائم فرحتان فرحة عند إفطاره و فرحة يوم يلقى ربّه . ـ يعني بفرحته عند إفطاره فرحة المسلم بتحصيل ذلك اليوم في ديوان حسناته و فواضل أعماله لا أنّ فرحته تلك بما اُبيح من الطعام وقته ذلك وليس الفرح بالأكل ولحاجة البطن من شرائف ما يمدح به الصالحون ؛ وأمّا فرحته عند لقاء ربّه عزّ وجلّ فبما يفيض الله عليه من فضل عطائه الّذي ليس لأحد من أهل القيامة مثله إلّا لمن عمل مثل عمله ـ .

۹۰ ـ حدّثناأبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمدالطبريّ ، قال : حدّثناأبوسعيد قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثني مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول‌الله ﷺ : إنّ

عبادتی باطنی است، و در آن هیچیک از وسوسه ها وفسادهای شیطان ، و نیز خودنمائی‌های انسان وجود ندارد.

۸۹ـ انس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: برای شخصی روزه دار دو لحظهٔ شادمانی هست: خوشحالی هنگام افطارش، و خرسندی روزی که خدا را ملاقات نماید. شادمانی هنگام افطارش، یعنی مسلمان خرسند میباشد که آن روز را در دفتر حسناتش فراهم آورده و اعمال شایسته‌ای در آنروز انجام داده، نه آنکه علّت خوشحالی وی غذاهائی باشد که در آن وقت، خوردنش بر او مباح گشته، و شادمانی حاصل از خوردن بر آوردن نیاز شکم، از شرافتهایی نیست که‌شایستگان به آن ستوده شوند و امّا خوشحالی او بهنگام دیدار پروردگارش به جهت پاداشی است که خداوند بهرهٔ او ساخته، از فضیلت عطایی، که به هیچکس از اهل قیامت، مانند آن عطا نکرده، مگر به شخصی که نظیر عمل او را انجام داده باشد.

۹۰ـ انس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: براستی! برای بهشت دری هست به نام «ریان» هیچکس از آن در وارد بهشت نمی‌شود، مگر روزه‌داران. ـ و

للجنّة باباً يدعى « الرّيّان » لا يدخل منه إلّا الصّائمون . ـ وإنّما سمّي هذا الباب « الرّيّان » لأنّ الصائم يجهده العطش أكثر ممّا يجهده الجوع ، فإذا دخل الصّائم من هذا الباب يلقاه الرّيّ الّذي لايعطش بعده أبداً .

۹۱ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمدالطبريّ ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنامولاي أنس بن مالك قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : من صام يوماً تطوّعاً فلو اُعطي ملءالأرض ذهباًماوفي أجره دون يوم الحساب » ـ يعني أنّ ثواب الصوم ليس بمقدّر كما قدّرت الحسنة بعشر أمثالها قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : قال الله عزّوجلّ : كلّ أعمال ابن آدم بعشرة أضعافها إلى سبع مائة ضعف إلّا الصّبر فإنّه لي وأنا أجزي به ، فثواب الصّبر مخزون في علم الله عزّوجلّ ، والصبر الصوم ـ .

۹۲ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمدالطبريّ ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله

سبب نامیده شدن این در به «ریّان» این استکه روزه‌دار را تشنگی زیاد، بیشتر به زحمت می‌اندازد تا گرسنگی، پس روزه‌دار چون از این در وارد شود، سیر آبی آنچنانی به او دست می‌دهد که دیگر بعد از آن هرگز احساس تشنگی نکند .

۹۱ـ انس گوید: پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: کسی که یك روز را روزهٔ مستحبّی بگیرد، اگر زمین پر از طلا گشته و به او بخشیده شود، مزدش به تمامی داده نشده است جز روز حساب ـ یعنی برای پاداش روزه، اندازهٔ معیّنی در نظر گرفته نشده، چنانکه پاداش یك حسنه به ده برابر مانند آن معیّن شده است .

پیغمبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: در برابر هر یك از کردار فرزند آدم، ده چندان آن است تاهفتصدبرابر، مگر صبر، زیرا آن بخاطر من می‌باشد و خود پاداش آن را خواهم داد، بنابر این پاداش صبر در خزانهٔ علم خدانگهداری شده است، و منظور از صبر روزه می‌باشد.

۹۲ـ انس گوید: پیامبر خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: شرم همه‌اش نیك است، یعنی

ﷺ : الحياء خير كلّه . ـ يعني أنّ الحياء يكفّ ذاالدّين ومن لادين له عن القبيح فهو جماع كلّ جميل ـ .

۹۳ ـ حدّثنا أبو الحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبري ، قال : حدّثنا أبوسعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول الله ﷺ : الحياء والإيمان كلّه في قرن واحد فإذا سلب أحدهما أتبعه الآخر ـ يعني أنّ من لم يكفّه الحياء عن القبيح فيما بينه و بين الناس فهولا يكفّه عن القبيح فيما بينه و بين ربّه عزّ و جلّ ، و من لم يستح من الله عزّوجلّ وجاهره بالقبيح فلادين له ـ .

۹٤ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمدالطبريّ ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنامولاي أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله ﷺ : ما ينزع الله تعالى من العبدالحياء فيصير ما قتاً ممقتاً ثمّ ينزع منه الا يمـان ثـمّ ينزع منه الرّحمة ثمّ يخلع دين الإسلام عن عنقه ، فيصير شيطاناً لعيناً . ـ يعني أنّ ارتكاب القبيحة

«حیاء» دیندار و بیدین را از انجام زشتی باز می‌دارد، پس آن فراهم آورندهٔ تمام نیکیها است.

۹۳ـ أنس گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: شرم و ایمان هر دو در یك سوی قرار دارند، هر گاه یکی از آندو از فردی ربوده شود، دیگری هم به دنبالش برود ـ یعنی شخصی که شرم او را از انجام عمل زشتی که در بین او و مردم است، باز ندارد، از زشتی که در بین او و پروردگارش می‌باشد، باز نخواهد داشت، و کسی که از خدا شرم نداشته باشد و آشکارا مرتکب عمل زشتی شود، دین ندارد.

۹٤ـ أنس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: خدای متعال شرم را از دل بنده‌ای جدا نمی‌سازد جز اینکه مورد خشم و دشمنی گردد، و مردم او را دشمن گیرند. سپس ایمان را از دل او بر می‌کند، بعد رحمت خود را از او باز می‌گیرد، آنگاه رشتهٔ اسلام را از گردنش بر می‌دارد، پس «شیطانی رانده شده» می‌گردد. یعنی دست یا زیدن به زشتیها یکی بعد از دیگری منتهی می‌گردد به شیطنت و

بعدالقبيحة تنتهي إلى الشيطنة ومن تشيطن على الله لعنه الله ـ .

٩٥ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبريّ ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا أنس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من تأمّل خلف امرأة حتّى يتبيّن له حجم عظامها من وراء ثيابها وهوصائم فقد أفطر . ـ يعني فقد أشرط نفسه للافطار بما ينبعث من دواعي نفسه و نوازع همّته فيكون من مواقعة الذّنب على خطر ـ .

٩٦ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبري قال : حدّثنا أبوسعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من قرأمائة آية لم يكتب من الغافلين ، ومن قرأمائتي آية كتب من القانتين ، ومن قرأ ثلاث مائة آية لم يحاجّه القرآن . ـ يعني من حفظ قدرذلك من القرآن ، يقال : «قدقرأ الغلام القرآن» إذا حفظه ـ .

کسی که سرکشی و نافرمانی می‌کند، پروردگار او را از رحمت خود دور می‌سازد.

۹۵ـ انس گوید: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: مردی که از پشت به قامت زنی نگاه کند و او را تماشا کند، آنطور که اسکلت وی را از پشت چادرش ببیند، در حالیکه روزه‌دار باشد، مسلّماً روزه‌اش را باطل نموده است. یعنی خودش را برای باطل نمودن روزه، مهیّا کرده است. به این جهت که خواهشهای نفسانی، او را تحریك می‌کند و از طرف دیگر کشمکشهای اراده‌اش (او را تحت فشار قرار می‌دهد)،که از جایگاههای خطرناك گناه است.

۹۶ـ انس گوید: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: کسی که یکصد آیهٔ قرآن را از حفظ بخواند نامش در زمرهٔ غافلان نوشته نگردد، و شخصی که دویست آیه بخواند، نامش در جملهٔ فرمانبرداران مطیع و متواضع خدا ثبت گردد، و فردی که سیصد آیه بخواند، قرآن با وی خصومت نکند ـ «قرء» به این معنی که به اندازهٔ این اعداد آیات قرآن را از بر نماید، گفته می‌شود: «قَدْ قَرَأَ الْغُلامُ الْقُرآنَ» (پسرك قرآن را خواند) وقتی که آن را حفظ کند.

۹۷ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال:حدثنا عليّ بن أحمدالطبري ، قال :حدّثنا أبوسعيد، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول‌الله ﷺ : حياتي خير لكم ، ومماتي خيرٌ لكم ، أمّا حياتي فتحدّثوني و اُحدّثكم ، و أمّا موتي فتعرض عليّ أعمالكم عشيّة الاثنين والخميس ، فماكان من عمل صالح حمدت الله عليه ، و ما كان من عمل سيّيء استغفرت الله لكم .

۹۸ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطّبريّ ، قال : حدّثنا أبو سعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول الله ﷺ : من قال : «سبحان الله وبحمده » كتب الله له ألف ألف حسنة ومحا عنه ألف ألف سيّئة ، ورفع له ألف ألف درجة ، ومن زاد زاده الله ؛ ومن استغفر غفر الله له .

۹۹ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبريّ ، قال : حدّثنا أبوسعيد ، قال : حدّثنا خراش قال : حدّثنا مولاي أنس ، قال : خرج رسول الله ﷺ

۹۷ـ أنس گويد: پيامبر خدا ﷺ فرمود: (همانگونه كه) زنده بودن من براى شما نيك بود، مرگم نيز برايتان خير خواهد بود، در زندگانيم شما با من سخن مى گوئيد و من با شما سخن مى گويم، و امّا (پس از) مرگم، كه ارائه مى‌شود كردار شما بر من، پايان هر روز دوشنبه و پنجشنبه، پس هر آنچه كه از كردار (شما) شايسته باشد خدا را بر آن سپاس گويم، و آنچه از اعمال (شما) بد باشد برايتان از خدا آمرزش مى خواهم.

۹۸ـ أنس گويد: پيامبر خدا ﷺ فرمود: شخصى كه يكبار «سبحان اللّه و بحمده» بگويد، خداوند برايش هزار هزار حسنه مى‌نويسد، و هزار هزار سيئه از نامهٔ عمل او محو نمايد و مقام او را هزار هزار درجه بالاميبرد،و آنكس كه بيشتر بگويد، خداوند پاداش او را افزون كند، شخصى كه آمرزش بخواهد، خدا او را بيامرزد.

۹۹ـ أنس گويد: روزى پيامبر خدا ﷺ نزداصحاب خودآمد و فرمود:

علی أصحابه فقال: من ضمن لي اثنين ضمنت له الجنّة. فقال أبو هريرة: فداك أبي وأمّي يارسول الله أنا أضمنهما لك، ماهما؟ قال: فقال رسول الله ﷺ: من ضمن لي ما بين لحييه وما بين رجليه ضمنت له الجنّة ـ يعني من ضمن لي لسانه وفرجه ـ.

وأسباب البلايا تنفتح من هذين العضوين، وجناية اللّسان الكفر بالله، وقول الزّور، والبهتان، والإلحاد في أسماء الله وصفاته، والغيبة، والنّميمة، والتّهمة وذلك من جنايات اللّسان

وجناية الفرج الوطء حيث لا يحلّ بنكاح ولا ملك يمين، قال الله تبارك وتعالى: «والّذين هم لفروجهم حافظون إلّا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنّهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون».

کسی که دو چیز را برایم تعهّد کند، بهشت را برای او متعهّد می‌شوم، ابو هریره گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدایت باد! پذیرفتم، آن دو چیستند؟ گوید: رسولخدا ﷺ فرمود: شخصی که برای من، میانهٔ دو طرف دهان و میانه دو پایش را عهده‌دار شود، ملتزم می‌شوم برای او بهشت را ـ یعنی کسی که با من تعهّد کند که زبان و آلت تناسلیش را به حرام آلوده نسازد ـ.

و أسباب گرفتاریها از این دو عضو پدیدار می گردند، و جنایت زبان، کفرِ به خدا و دروغگوئی و افتراء و شریك گردانیدن (کسی یا چیزی) با خداوند، درِ أسماء و صفات پروردگار، و غیبت و سخن چینی و تهمت و همهٔ اینها از تبهکاریهای زبان می باشد.

و جنایت آلت تناسلی، همخوابگی با زن باشد، که اگر آزاداست بی‌سبب عقد زناشوئی؛ ویااگر کنیزاست بی‌سبب مالك‌شدن او وآنکه هنوز زناشوئی با او حلال نشده باشد، خداوند تبارك و تعالی فرموده: «والّذین هم لفرجهم حافظون الّا علی ازواجهم اوما ملکت ایمانهم فانهم غیرملومین فمن ابتغی وراءذلك فاولئك هم العادون» (مؤمنون ۲۳:۵).

۱۰۰ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال : حدّثنا عليّ بن أحمد الطبّري ، قال : حدّثنا أبوسعيد ، قال : حدّثنا خراش ، قال : حدّثنا مولاي أنس ، قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : لذكرالله عزّوجلّ بالغدوّ والآصال خيرمن حطم السيوف في سبيل الله عزّوجل . ـ يعني فمن ذكرالله عزّوجلّ بالغدوّ ويذكر ماكان منه في ليله من سوء عمله و استغفرالله وتاب إليه فإذاانتشر في ابتغاء ماقسّم الله له انتشروقدحطّت عنه سيّئاته وغفرت له ذنوبه ، و إذا ذكرالله عزّوجلّ بالآصال وهي العشيّات راجع نفسه فيماكان منه في يومه ذلك من سرف على نفسه وإضاعة لأمر ربّه فإذا ذكرالله عزّوجلّ واستغفرالله تعالى وأناب راح إلى أهله وقدغفرت له ذنوبه يومه . وإنّما تحمد الشّهادة أيضاً إذا كانت من تائب إلى الله استغفر من معصية الله عزّوجلّ .

۱۰۱ ـ حدّثنا أبوالحسن ، قال: حدّثنا عليّ بن أحمد الطّبري ، قال : حدّثنا أبوسعيد

۱۰۰ـ أنس گوید: پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر آینه یاد خدای عزّ و جلّ در صبح و شام بهتر است از خرد کردن شمشیرها در راه خدای عزّ و جلّ ـ یعنی هرکس که یاد کند خدا را در بامداد، و به خاطر آورد آنچه را از آن در شب از کردار زیانبارش به او خواهد رسید و از خدا آمرزش خواسته و به سوی او بازگشت نماید، هنگامی که با این اندیشه در جستجوی آنچه که خدا روزیش ساخته، راه افتاده، سیّئاتش ازاوزدوده ، و گناهانش آمرزیده شود، و چون در آخر روز خدا را یاد نمود به خود مراجعه می‌کند، و کارهائی را که در آن روز انجام داده مثل زیاده روی در حقّ خودش و پایمال نمودن امرپروردگارش همه‌رادرنظر می‌آورد، پس چون بیاد خدا افتاد و از خدای تعالی آمرزش خواست و پشیمان گردید نزد خانواده‌اش می‌رود درحالیکه گناهان روزش آمرزیده شده ، و جز این نیست که شهادت به وحدانیّت خدا وقتی پسندیده است از کسی یا فردی که به سوی خداباز گشته و از نافرمانی خدای عزّوجلّ آمرزش بخواهد.

۱۰۱ـ أنس گوید: صحابهٔ پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله به تجارت‌های دریائی

قال:حدّثنا خراش ، قال : حدّثنامولاي أنس قال : كان أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله يتّجرون في البحر ـ يعني أنّ التّجارة في البحر وركوبه وليس يهيج ليس من المكروه وهو من الانتشار والابتغاء الّذي أذن الله عزّوجلّ فيه بقوله عزّوجلّ: « فإذا قضيت الصّلوة فانتشروا في الأرض وابتغوا من فضل الله » و قد روي في ركوب البحر والنّهي عنه حديث ـ .

١٠٢ ـ حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ، عن عمّه محمّد بن أبي القاسم ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ ، عن أبيه ، عن محمّد بن سنان ، عن مفضّل بن عمر ، قال : سألت أبا عبد الله عليه السّلام ، عن معنى قول أمير المؤمنين صلوات الله عليه لمّا نظر إلى الثاني وهو مسجّى بثوبه «ما أحد أحبّ إليّ أن ألقى الله بصحيفة من هذا المسجّى ، فقال : عنى بها الصحيفة الّتي كتبت في الكعبة .

١٠٣ ـ حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى ـ رضي الله عنه ـ قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله

می‌پرداختند ـ یعنی بازرگانان وقتی دریا طوفانی نبود با کشتی کالای خود را جابجا می‌نمودند و مکروه نبود و آن از موارد رفتن درپی روزی و از مصداقهای پراکنده شدن و روزی جستن هست که: خدای عزّ و جلّ به آن إذن داده است در فرموده‌اش: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ» (پس هرگاه نماز را بجای آوردید در پی کاروکسب‌شوید، و از فضل خدا درخواست کنید ـ جمعه:۲۰) .

و در بارهٔ مسافرتهای دریائی و نهی از آن حدیثی وارد شده است :

۱۰۲ـ مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در بارهٔ معنی فرمودهٔ امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه که چون دومی (عمر) را دید در حالی‌که‌اورا بکفن پوشانده بودند، فرمود: «هیچکس نزد من دوست داشتنی‌تر نیست از کسی که خدا را با صحیفه (نامه و کتابش) ملاقات کند از این کفن شده»؟

فرمود: امیرالمؤمنین آن صحیفه‌ای را قصد نموده است که در کعبه نوشته شده بود. (و به صحیفهٔ ملعونه مشهور است).

۱۰۳ـ ابو بصیر گوید: از او (ظاهراً منظور امام صادق «ع» است) در بارهٔ

الكوفي ، عن موسى بن عمران النخعي ، عن عمّه الحسين بن يزيد النّوفلي ، عن علي ابن أبي حمزة ، عن أبي بصير قال : سألته عمّاروي عن النبيّ ﷺ أنّه قال : «إنّ ولد الزّنا شرّ الثلاثة» ما معناه؟ قال : عنى به الأوسط أنّه شرّ ممّن تقدّمه وممّن تلاه .

۱۰۴ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال: حدّثنا أحمد بن إدريس ، عن محمّد بن أحمد ، قال : حدّثنا أبو عبدالله الرازي ، عن الحسن بن الحسين ، عن ياسين الضّرير [أ] وغيره ، عن حمّاد بن عيسى ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه عليهما السلام قال : خطب رجل إلى قوم فقالوا : ما تجارتك ؟ قال : أبيع الدّوابّ . فزوّجوه فإذا هو يبيع السّنانير ، فاختصموا إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام فأجاز نكاحه وقال : السنانير دوابّ .

۱۰۵ ـ أبي ـ رحمه الله ـ قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار ، قال: حدّثنا أبو سعيد

آنچه از پیغمبر ﷺ روایت شده، پرسیدم، که فرموده: «بدرستی که زنازاده نابکارترین آن سه تن می‌باشد» پرسیدم: معنایش چیست؟ فرمود: مقصودش شخصی است که میانهٔ دو تن ناحق است، زیرا او تبهکارتر از قبلی و بعدی خود خواهد بود .

۱۰۴ـ حمّاد بن عیسی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت نموده که فرمود: مردی برای خواستگاری دختری نزد طایفه‌ای رفت، باو گفتند: شغلت چیست؟ گفت: فروشندهٔ دوابّ هستم. پس آن دختر را به عقد او درآوردند، پس از پایان مراسم زناشوئی معلوم شد گربه‌ها رامی‌فروشد. نزد امیرالمؤمنین (ع) شکایت کردند، فرمود: نکاحش درست است، و فرمود: گربه‌ها نیز از جنبندگان هستند.

شرح : این درصورتی است که ضمن عقد شرط شده باشد ، چنانچه این خبر را از نظر سند معتبر بدانیم و الّا محمّد بن احمد رازی و حسن بن حسین که ظاهراً لؤلؤئی باشد اخبارشان اعتباری ندارد و ضعیف است .

۱۰۵ـ حسن بن زیاد عطّار گوید: به امام صادق (ع) گفتم:(عامّه) از ما

الآدمي ، عن الحسن بن محبوب ، عن علي بن رئاب ، عن الحسن بن زياد العطّار ، قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّهم يقولون لنا : أمؤمنون أنتم ؟ فنقول نعم ، إن شاء الله تعالى . فيقولون : أليس المؤمنون في الجنّة ؟ فنقول : بلى . فيقولون : أفأنتم في الجنّة ؟ فإذا نظرنا إلى أنفسنا ضعفنا وانكسرنا عن الجواب . قال : فقال : إذا قالوا لكم : أمؤمنون أنتم ؟ فقولوا : نعم ، إن شاء الله . قال قلت : وإنّهم يقولون : إنّما استثنيتم لأنّكم شكّاك . قال : فقولوا : والله ما نحن بشكّاك ، ولكنّا استثنينا كما قال الله عزّ وجلّ : «لتدخلُنّ المسجد الحرام إن شاء الله آمنين» و هو يعلم أنّهم يدخلونه أو لا وقد سمّى الله عزّ وجلّ المؤمنين بالعمل

می‌پرسند: آیا شما از مؤمنان هستید؟ پاسخ می‌دهیم «ان شاء اللّه تعالی» (اگر خدا خواسته باشد)، پس می‌پرسند: مگر مؤمنان در بهشت نیستند؟ ما جواب می گوئیم: آری، هستند. می‌پرسند: آیا شما هم در بهشت هستید؟ پس چون به اعمال خود می‌نگریم، در می‌مانیم و از پاسخ دادن عاجز می‌شویم، گوید: امام عليه السلام فرمود: اگر به شما گفتند: آیا شما مؤمن هستید؟ فوراً بگوئید: «بله، إن شاء اللّه» (حدیث چنین است ولی ظاهراً آنستکه امام عليه السلام با این جمله و آنچه بعد از آن است درصدد یاد دادن طرز تعلیق به خواست خدا می‌باشد).

گوید: عرض کردم: این جمله را گفتم، و ایشان می گوید: شما که استثنا (و منها) نمودید یقیناً در ایمان خود تردید دارید، فرمود: پس قسم بخورید و بگوئید: به خدا سوگند ماهیچ تردیدی نداریم، ولکن استثناء نمودیم، چنانکه خدا فرموده: «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرٰامَ اِنْ شٰاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ» (حتماً وارد مسجدالحرام می‌شویم اگر خدا خواسته باشد در حال ایمن از هر گزندی ـ فتح:۲۷).

و مسلّم است که خدا از ابتدا می‌دانست حتماً ایشان وارد آنجا خواهند شد، و نیز خداوند عزّ و جلّ گروندگان واقعی را بخاطر کار شایسته «مؤمنین» نامیده، و شخصی که مرتکب گناهان بزرگ، و عملی که خدای عزّ وجلّ به ارتکاب آن بیم دوزخ داده،گردد، نه در قرآن و نه در روایت «مؤمن» نامیده نشده وپس‌از

الصّالح «مؤمنين» ولم يسمّ من ركب الكبائر وما وعدالله عزّوجلّ عليه النّار في قرآن ولا أثر . ولاتسمّهم بالإيمان بعد ذلك الفعل .

تمّ الكتاب

آنکه آنها مرتکب گناه کبیره‌ای شدند شما هم آنان را مؤمن نخوانید.

وخدارا سپاس می‌گویم که مرا به اتمام ترجمهٔ آن موفق گردانید «وَ ما تَوْفيقي اِلاّ بِاللّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيهِ اُنيبُ».

۲۵ شوّال سنهٔ ۱۴۱۱ قمریّ مطابق ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۰ شمسی
قم: عبدالعلیّ محمّدی شاهرودیّ

فهرست

بخش دوم ترجمهٔ کتاب معاني الأخبار

باب	موضوع	صفحه

باب	موضوع	صفحه
۳۵۳	معنی خضراء دِمَن	۲۵۱
۳۵۴	معنی تقسیم‌بندی زنان به: «جامعٌ مجمع» و «ربیعٌ مربع» و «کربٌ مقمع» و «غلٌ قَمِل»	۲۵۳
۳۵۵	معنی بعضی از اوصاف زنان: «غنیمت»، «غرام»، «ودود»، «ولود»، «عقیم»، «صخابه»، «ولاجه» و «همازه»	۲۵۴
۳۵۶	معنی «شَهبره»، «لَهبره»، «نهبره»، «هَیذَره» و «لَفوت»	۲۵۵
۳۵۷	معنی این فرمایش پیامبر (ص) که: حجامت گر و حجامت شده روزه را شکستند	۲۵۷
۳۵۸	معنی «قواعد»، «بواسق»، «جون»، «خفو»، «ومیض» و «رحا»	۲۵۸
۳۵۹	معنی فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که: بسوی گلزارهای بهشت بشتابید	۲۶۱
۳۶۰	معنی آنچه در بارهٔ شتر وارد شده	۲۶۱
۳۶۱	معنی مژدهٔ شتابان مؤمن. ۳۶۲ معنی عرفاء اهل بهشت	۲۶۴
۳۶۳	معنی یک گروه که رستگارند	۲۶۵
۳۶۴	معنی چهار عطایی که انسان را از چهار چیز دیگر بی‌نیاز میسازد	۲۶۶
۳۶۵	معنی چیزی که ریشه‌اش در زمین است و شاخه‌اش در آسمان	۲۶۶
۳۶۶	معنی آرایش آن سرای	۲۶۷
۳۶۷	معنی بهره‌ای از دنیا	۲۶۸
۳۶۸	معنی «لُکَع»	۲۶۸
۳۶۹	معنی «انواء»	۲۶۹
۳۷۰	معنی مقادیر سِنّی شتر، که در زکات گرفته میشود	۲۷۱
۳۷۱	معنی انواع دیات ملزومه در صورت	۲۷۵
۳۷۲	معنی نهر غوطه	۲۷۷

باب	موضوع	صفحه
۴۱۳	معنی سرایت بیماری گذشتگان به این امّت	۳۶۰
۴۱۴	معنی صلاة خدا و ملائکه و مؤمنین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و معنی تسلیم	۳۶۱
۴۱۵	معنی جایگاه‌های لعن	۳۶۲
۴۱۶	معنی ریسمان محکمی که گسسته نشود	۳۶۳
۴۱۷	معنی صبر، و مصابره، و مرابطه	۳۶۳
۴۱۸	معنی «رغبه»، «رهبه»، «تبتّل»، «ابتهال»، «تضرّع»، و «بصبصة» در دعا	۳۶۴
۴۱۹	معنی لا اله الا الله گفتن با اخلاص	۳۶۵
۴۲۰	معنی دژ محکم الهی	۳۶۶
۴۲۱	معنائی دیگر برای دژ محکم الهی	۳۶۸
۴۲۲	معنی وفای بعهد خدا و وفای خدای عزّ و جلّ بپیمان بندگان	۳۶۹
۴۲۳	معنی «ربوه»، «قرار»، و «معین»	۳۷۲
۴۲۴	معنی صفح جمیل . ۴۲۵ معنی خوف و طمع	۳۷۳
۴۲۶	معنی حسنه‌ای که بنده را وارد بهشت میگرداند	۳۷۴
۴۲۷	معنی فرمایش پیغمبر که سه بار فرمود: پروردگارا جانشین مرا رحمت کن	۳۷۴
۴۲۸	معنی بی نقص بودن غذا	۳۷۵
۴۲۹	معنی نامه‌ای که امّ‌سلمه به عایشه در رفتنش به بصره نوشت	۳۷۶
۴۳۰	معنی اخبار بی مانند و کمیاب	۳۸۴

پایان بخش دوم و آخر کتاب